

عَلَيْكُمْ سُنِّي سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ

سدا محمد المنته كدو شرح كتاب مؤطا امام جليل القدر رفيع المنزلة امام

الهجرة مالك بن انس الاصمعي المدني عليك الرحمة لكي در متن كتنه به

مصنف

وديكيرے بر حاشیہ موبہوم ہے

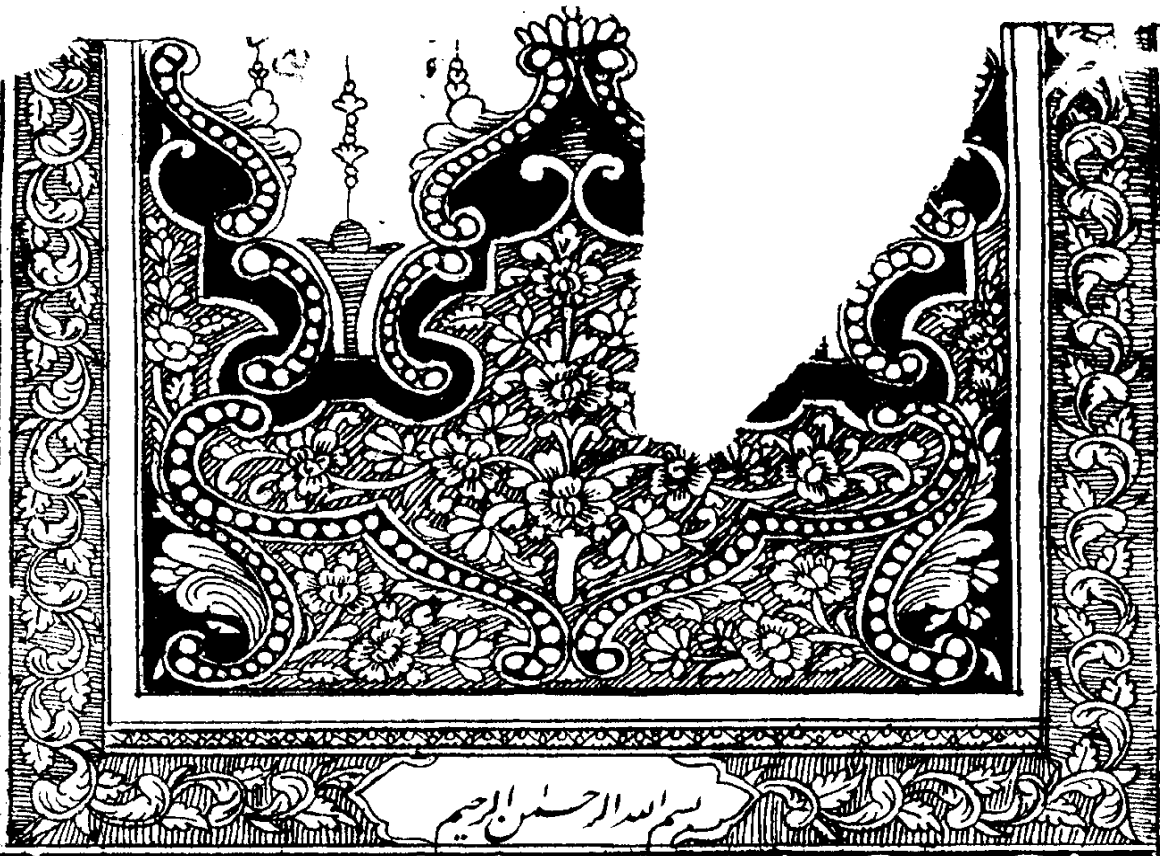
فاسلام

ہردو از عمدتہ تالیفات خاتم اجتہدین حجتہ اللہ علی العالمین فارسی ساحت

معا عالم ربان حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ بلعین تمام بخشش مناسب مقام

مطبع دارالحدیث دارالکتاب دارالعلم دارالکتاب دارالکتاب دارالکتاب

www.ahnafmedia.com



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ
 عَلَيْنَا الْقُرْآنَ الْعَرَبِيَّ
 لَعَلَّ نَحْنُ نَعْتَدِلُ
 وَنُحْكَمُ بِمَا نَكُونُ
 لِلْعَالَمِينَ سَلَامًا جَامِعًا
 وَدُعَاءًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ
 وَهَدًى وَأَمَّا مَا نُرِيدُ
 أَمْتَهُ خَيْرًا مِمَّا نَحْتَرِ
 لِلنَّاسِ أَفْضَلًا مِنْ ذَلِكَ

نعمت‌های حضرت باری بمل مجرب‌یرون از حد احصاست نمویی که زیاده تر از جمیع نعمت‌ها بود نعمت ایجاد و زرق توان
 داشت بخت انبیاست حضرت باری جل جلاله گشتگان بادیه ضلالت اباسنة تراجمه انبیا علیهم الصلوات
 و التسلیمات بدایت نمود و بحق خود و احکامیکه مصالح ایشان را بان منوط ساخته بود بزبانهای ایشان شناسا نمود
 تا بقامات قرب اصل شوند و از عذاب قبر و حشر خلاص یابند تخصیص بخت حضرت خاتم الانبیا علیه الصلوات
 و التسلیمات بلا حصر و لا انتها که با قامت طه سمحه و ضحو بیضا مبعوث شد و دعوة او امر و اسود و مشارق و مغارات
 در گرفت حضرت باری علوم بسیار و معارف بیشمار بصریح روایت یا باشارت و دلالت بر اسطوانات شریف
 القافیه و مهت اور بهترین اهم و سنت اور بهترین سنی و علوم اور اصایب ترین علوم و معارف اور
 کشاده ترین معارف شناخت خداوند اچنانکه مارالمحض فضل خود بشرف تصدیق این وسیله عظمی مشرف
 کمال اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر او باطنا میسر گردان و چنانکه مارالبطنی از علوم و معارف این جل
 الاکبر سر بلند نموده فهم معانی آنها بوجه تحقیق دون تقلید و عمل بر حسب آن بغیر افراط و تفریط روزی نماز آنحضرت را
 صلی الله علیه و سلم بمواهبیکه در زمین مالمی کجند آنرا تو دلمنی و بس مخصوص فرما و مارا در حمله تا جان و پیروان مجاب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم محشور گردان و رواة علم و حله دین که علم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بارسانند
 یاراه بهم و در ایت معانی بر ما سهل ساختند با جرجبیل و ثواب جزیل مشرف ساز اناک قریب عجیب و

اما بعد ميگويد فقير الى رحمة الله الكريم ولي الله بن عبد الرحيم العمري نسبة الدهلوي وطناً اين فقير را بدني ^{اختلاف} سبب
 مذاهب فقها و كثره احزاب علماء و كشيدن بر کسی بجانب تشويشي روي داد زيرا كه تعيين طريقي براي عمل ضرورت
 و تعيين بغير ترجيح سلفه و وجه ترجيح بسيار واقوام را در تقرير وجه ترجيح اجمالاً و تفصيلاً اختلاف فاحش پس
 دست يازد و فائده نديد و از هر کسی استعانتی نمود حاصله بدست نيامد بعد از ان بتضرع تمام بحضرت باری
 جل مجدده متوجه شد و گفت لئن لم يهدني ربي لاكونن من القوم الضالين اني وجهت وجهي
 للذي فطر السموات و الارض حنيفاً و ما انا من المشركين پس اشاره بكتاب موطا كه تاليف
 امام همام حجة الاسلام مالك بن النس است واقع شد و رفته رفته آن اشاره در خاطر فخر شاخ و برگ آورده
 از جمله آن شاخ و برگ يكی آنست كه بقين معلوم شد كه امروز همچ كتابي از كتب فقه اقومي از موطا نيست برك
 افضليت كتابي بنسبت كتابي يا از جهت فضل مصنف باشد يا از جهت التزام صحت يا از جهت شهرت احاديث
 يا از جهت قبول جمهور اهل اسلام آنرا يا از جهت حسن ترتيب استيعاب مقاصد مهمه اينند آن و اينهمه جهات در
 وجودند نسبت جميع كتب موجوده بروج ارض اما افضل مصنف بايد دانست كه امر از در دست مردمان
 بروج كتابي نيست كه مصنف آن از تبع تابعين باشد غير موطا و همچ كتابي نيست كه اهل حديث متفق باشند
 قدر مصنف او مانند موطا زيرا كه در وزن مالك زمان تبع تابعين از چندي پيش نبودند از ان پس يك كتاب
 نمانده است و از انمه فقه امروز همچ كتابي كه خود ايشان تصنيف کرده باشند بدست مردمان نيست الا موطا شاخ
 گفته است اذا ذكر العلماء فمالك النخيم و ما احد امن علي في علم الله من مالك وقتيكه ذكر علماء
 كرهه شود پس مالك ستاره است در خشنده در آسمان و اين تشبيه از جهت علو منزلت و ظهور نور كرده است و نيست
 كه منت او بر من زياده باشد از مالك در علم خدا و وزير گفت مالك و ابن عيينة القرنيان لولاهما
 لذهب علم الحجاز مالك و سفيان بن عيينة قرين يكديگرند يعني در علم و قوة حديث اگر نبودند ي كم همي علم
 و نيگوشا في العلم بيد و علي ثلثة مالك بن النس و سفيان بن عيينة و وليث بن سعد
 علم ميگردد بر سره كس مالك بن النس و سفيان بن عيينة وليگي و قال سفيان بن عيينة في حديث
 يوشك ان يضرب الناس الابدان لابل يطلبون العلم فلا يجدون عالماً اعلم من عالم الدنيا
 نوري انه مالك بن النس در حديث آمده است كه حضرت صلي الله عليه وآله وسلم فرمودند و يك است
 كه بزند مردمان بجزر ابي شتران را يعني سفر كنند پر شتران و آنها را بعفت روان كنند طلب كنند علم را پس نماند

و مقاماً و منزلتاً بلوهم
 من شاء في كل طبقة
 استنباط ما خفي من
 احكام الدين الهاماً
 عن التفريق في
 صل الدين و جعل
 تفريق في الفروع مهمة
 و انقلبا و كلما تخيلا ما منته
 في اختلاف السلف و الحكم
 خلاصتهم كيف يتكلمون

www.ahnafmedia.com

عالمیکه داننا تر باشد از عالم مدینه گفت سفیان بن عیینه ما را نموده میشود که آن عالم مالک بن انس است و قال
 ایضا صحیح الله ما لکما کان استنادا انتقاد مالک للرجال رحم کند خدای مالک را بسیار بود سره با
 از ناسره ممتاز ساختن مالک مردمان و قال ایضا کان مالک لا یتکلم من الحدیث الا صحیحاً
 ولا یحدث الا عن ثقة الناس و ما ادى المدينة الاستخرب بعد موت مالک بود مالک را رفع ینکر
 از حدیث مگر صحیح را و حدیث منی کرد مگر از معتقدان و منی بنیم مدینه را مگر که خراب خواهد شد بعد موت مالک
 و قال عبد الرحمن بن مهدی ما بقی علی وجه الارض احد من علی حدیث رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم من مالک بن انس باقی نمانده است بر روی زمین بچکس امین تر بر حدیث آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از مالک بن انس و قال ایضا ما اقدم علی مالک فی صحیح الحدیث احدا
 مقدم منی کنم بر مالک در صحت حدیث بچکس را و قال ایضا سفیان الثوری امام فی الحدیث و لیس
 با امام فی السنة و الا و زاعی امام فی السنة و لیس با امام فی الحدیث و مالک بن انس امام فیها
 جميعاً سفیان ثوری امام است در حدیث و نیست امام در سنت و او زاعی امام است در سنت و نیست
 امام در حدیث و مالک بن انس امام است در هر دو باب همه یکجا حافظ ابن صلاح را از معنی این کلام
 سوال کردند پس گفت سنت اینجا ضد بدعت است پس گاهی آدمی عالم میباشد حدیث و عالم منی باشد
 سنت مؤلف گوید شرح این کلام بطی میطلبید باید دانست که سلف در استنباط مسائل و فتاوی بود
 بودند یکی آنکه قرآن و حدیث و آثار صحابه جمع میکردند و از اینجا استنباط مینمودند و این طریقه اصل
 راه محدثین است و دیگر آنکه قواعد کلیه که جمعی از ائمه تنقیح و تهذیب آن کرده اند با دیگر ندلی ^{خط}
 مأخذ آنها پس بر مسئله که وارد می شد جواب آن از همان قواعد طلب میکردند و این طریقه ^{اصول}
 فقهاست و غالب بر بعض سلف طریقه اولی بود و بر بعض آخر طریقه ثانیه و اشاره بهین معنی است
 آنکه گفته اند که حماد بن ابی سلیمان اعلم ناس بود بسائل ابراهیم نخعی یعنی بقواعد کلیه که وی در فتاوی
 تهذیب و تنقیح کرده بود چون امام مالک در مؤطا از قواعد مقرره اهل مدینه سنت تعبیر میکند چنانکه
 میگوید سنتی لایخلاف فیها عندنا کذا و کذا عبد الرحمن بن مهدی بهم بهمان اصطلاح رفته است و
 است که سفیان ثوری در کوفه امام بود در نقل حدیث و آثار صحابه با سانی صحیح و اقامت لفظ حدیث
 و تفریق آنها در ابواب فقه و استحصار احادیث در هر بابی و او زاعی امام بود در معرفت قواعد

فی ذلک اعلاماً یفعل فی
 الناس علی السنة من
 القویة و کشف بالخاصة
 عن العامة ظلالاً
 و لا تزال طائفة منهم
 علی الحق و الا و زاعی
 ذلک لفظاً و معنیاً
 و لا يزال عدول کل من
 منهم یفتون النظر فی
 و لا تزال یجسد العلم
 معتاداً فیها و انشأ
 به الاموال الله و صحت

www.ahnafmedia.com

کلیه سلف در هر بابی از ابواب فقه و مالک امام است در هر دو باب و ثبوت این معنی پیش مشتغلان یعنی حدیث
 در ظهور کاشمش فی رابعة النهار است و قال ایضا ما دایت عقل من مالک ندیدم دانایان ترا از مالک و قال
 یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین مالک امیر المؤمنین فی الحدیث امام مالک بادشاه مسلمانان است
 در حدیث و قال بن معین کان مالک من حجج الله علی خلقه بود مالک از جهت های خدا تعالی بر خلق
 و قال ابن وهب لولا مالک و اللیث لفضلنا اگر نبی بود مالک و لیث گمراه میشدیم و قال ابن قدامت
 کان مالک احفظ اهل زمانه بود مالک حافظ ترین اهل عصر خود و پرسید عبدالله بن احمد بن حنبل
 پدر خود را من اثبت اصحاب الزهر کیست حافظ ترین صحاب زهری قال مالک بن انس
 فی کل شیء گفت مالک بن انس حافظ ترین اهل عصر است در هر چیز چه در حدیث زهری و چه غیر آن
 و قال البخاری اصحاب الاسانید مالک عن نافع عن ابن عمر صحیح ترین اسانید این سنه است
 مالک عن نافع عن ابن عمر ابو نعیم در حلیه آورده است که امام مالک گفت نه ختم هیچ شیهه مگر که دیدم
 آن حضرت را صلوات الله علیه و سلم باید دانست که امام مالک پسر انس بن مالک بن عامر بن عمرو
 بن امارت الاصبیحه است ابو عامر صحابی جلیل القدر است حاضر شد در غزواته همراه آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم الاغزوه بدر و مالک از کبار تابعین است و از علمای ایشان و او یکی از جمله آن خراس
 است که برداشتن عثمان را بوقت شب بسوی قبر او در آن هنگامه و فتنه که به یکس این امر نتوانست
 کرد روایت میکند از حضرت عمر و حضرت عثمان و ابو سبیل نافع بن عامر عم امام مالک
 ثقات تابعین است امام مالک از وی روایت بسیار دارد و امام مالک متولد شد در سنه ثانی
 هجری یعنی نود و سه و بعضی گفته اند در نود و حاصل شد مادر او با و سه سال و بود مالک در آن وقت
 بزرگ سر سومی سر نداشت بغایت سفید رنگ مائل بسرخ بود سفید شده سرورش او و او اکثر
 اخذ حدیث او از اهل مدینه است و علم را دست بدست از ایشان گرفت نخست علم فقه
 و فتاوی و دوران میکرد بر حضرت عمرو و دوسه واسطه عقد بود درین باب و بعد
 از آن بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و عائشه و ابن عباس و ابو هریره و انس و جابر دوران کرد
 و ایشان مراکز آموختن و بعد از ایشان این کار و بار بر فقهای سبعة افتاد مانند سعید بن
 عمرو و سالم و قاسم و بعد از ایشان بر زهری و یحیی بن سعید و زید بن اسلم و ربیع بن ابی الزناد نافع و بعد از این

لا شریک له مالک
 و انشید ان سبیلنا
 و حنینا محمد علیه
 و رسوله الذی اذم
 و من دونه تحت لوائه
 حنینا نعیم الشافعی
 تقی ما یصلی الله
 علیه و علی آله و صحابه
 و علی منته الذین

www.ahnafmedia.com

امام مالک و حدیث آثار ایشان تدوین فرمود و آنچه از سینه بسینه منتقل میشد در بطون قرطیس و دیلت نمود
 و اهل آفاق از جمیع مصار بسوی او متوجه شدند چه در نقل حدیث و چه در فتاوی و سرآمد همه شد در وقت خود
 و شهرت عظیم یافت که همپس در آن شهرت و قبول نزدیک بود و مشایخ او نبود و مدتی بعد باین ریاست و دیانت
 مدینه مکرمه که روح عالم است دل امصار بگشت فرمود بعد از آن روز یکشنبه مرخص شد و بیت و دو روز در مدینه ماند
 و روز یکشنبه دهم ربیع الاول بعضی گفته اند چهاردهم ربیع سنه تسع و تسعین و مایه بدار القرار انتقال فرمود
 سخن گفت عمر امام مالک هشتاد و هفت سال بود و در مدینه مشرفه در منصب اجتهاد و افتخار شصت سال
 گذشت فرمود و انتهی پس درین مدت از اطراف و جوانب مسائل پیش او می آمدند و جواب با صواب می فرمود
 چنانکه شاعری در مدح وی گفته شعری یدع الجواب فلا میراجع هيبه * والسائلون لو اكس
 الاذقان * ادب الوقار و عزة سلطان الفقه * فهو المظلم و ليس ذالسلطان * یعنی گویا
 جواب او در حالیکه سایلان بر سینه افکنده باشند زنجار یعنی مجال گفتگو نماند پس گفت و شنود کرده نشود با
 از جهت هیبت و آن هیبت ادب و بردباری و عزت بادشاهی تقوی است پس وی فرمان برداری
 کرده شده است و نیست صاحب بادشاهی و عمر بن سعد الانصاری شبی که امام مالک انتقال فرمود
 در خواب دید که گویند میگوید بشعری لقد اصبح الاسلام زرعاً ركنه * غداة ثوى الهادي لكدن
 ملحد القبر * امام الهك ما زال للعلم صايماً * عليه سلام الله في الخوالدهم * هرگز نگشت
 باین صفت که جنبش داده شد اساس او را صبا می که جای گرفت را بنهای عالم نزدیک الحد قبر امام هدایت
 همیشه نگاهدارند علم بود بروی سلام خدا با دتا آخر زمان و باید دانست که مدینه مشرفه در زمان او پیشتر
 از زمان متاخری شبیه مرج فضا و محط رجال علماء بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی بعد از ما - آنچه
 مفتیان عظیم الشان که همه عالم را قبضه توجه علم ایشان بود میشدند و در آخر همه این کار و بار بر امام مالک
 و امام مالک ارث آن همه شد چنانکه شمای محسوس را کسی از دست کسی میگیرد و در گرفتن او بدست خودش
 محسوس میشود وی آنچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طوایف عالم بکتاب او رجوع کردند و حساب امام
 فی الحقیقت تفصیل کتاب اوست و امام محمد را سرمایه فقاہت در بسوط علم اوست با جمله این چهار امامانند
 که عالم را علم ایشان احاطه کرده است امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد این دو امام متاخر
 شاگرد امام مالک بودند و مستمدان از علم او در عصر شیخ تابعین نبودند مگر ابوحنیفه و امام مالک یا شیخ

خان من المعاده سما
 اما بعد يقول الفقير الى
 رحمة الله الكريم احمد المدعو
 بولي الله بن عبد الله بن
 وطن العسك من سبيل
 عفى الله عنه و انتفى
 بسلفه الصالحين ان علم الفقه
 اشرف العلوم و اتفقوا و اجمعوا
 و كتاب الموطا اهل كتب الفقه
 و اشهرها و اقلها و اجمعها

Q. What is a monstera?

و قد وضع في رجله في العذراء ان قال حسن خلقك
 للناس جبارم اذا نكثت بحسبته ثم تشا مت فثقت
 عين عذيقه فقير كويدواين احاديث اكر باين الفا ذواين
 بيات ثابت نشد و پس معناس صحيح ست واين مبحث اكر
 خدا خواسته ست در جاسے خود مذکور كرد و انشا الله تعالى
 اما شهرت موطا پس از امام مالك موطا را حتم غنيمت از هر
 فريق روايت کرده اند از بادشاهان رشيد و امين مامون
 بلکه گفته اند مهدی و مادی نيز روايت کرده اند و مجتهدين
 شافعي و محمد بن حسن بلا واسطه و احمد عن عبد الرحمن
 بن مهدی و جماعات عنه و ابو يوسف عن رجل عنه و از محمد ثمان
 جماعاتيکه حصر آنها مي رسد و از صحاب مالک بن يحيى بن يحيى
 مضمود و ابن قاسم و رضيع و از صوفيه ذوالنون مصري و غير
 و از اهل مصر و شام و عراق و يمن و خراسان همه روايت کرده اند
 و نسخ موطا زياده از نسي نسخه ست شيخ ابن عبد البر کتاب تمهيد
 و هتد کار را برد و از ده نسخه نهاده که شهر آن واقوي اند قاضي عيا
 گفته اعتنا کرده نشده ست بهر چه کتابي مانند آنکه اعتنا کرده اند
 بموطا پس از متقدمين شرح کرده ست اورا ابن عبد البر و تهذيب
 و هتد کار و ابو الوليد بن صغار در کتاب مرغيب و جمعي کثير از نام برده
 ست و در بيان تحريف مشارق قاضي عياض کتابي عجيب ست
 و بعض برامی او من تصنيف کرده اند و بعض در اسرار الرجال و صل
 منقطع آن سخن گفته اند و بعد از ان زماني نگذشت که جامعه اعلما
 متعرض شرح و بيان پاروايه و هتد آن نشده تا آنکه اين
 فقير روايت کرده آن را از بعض اهل مکة مسلمان

و قد وضع في رجله في العذراء ان قال حسن خلقك
 للناس جبارم اذا نكثت بحسبته ثم تشا مت فثقت
 عين عذيقه فقير كويدواين احاديث اكر باين الفا ذواين
 بيات ثابت نشد و پس معناس صحيح ست واين مبحث اكر
 خدا خواسته ست در جاسے خود مذکور كرد و انشا الله تعالى
 اما شهرت موطا پس از امام مالك موطا را حتم غنيمت از هر
 فريق روايت کرده اند از بادشاهان رشيد و امين مامون
 بلکه گفته اند مهدی و مادی نيز روايت کرده اند و مجتهدين
 شافعي و محمد بن حسن بلا واسطه و احمد عن عبد الرحمن
 بن مهدی و جماعات عنه و ابو يوسف عن رجل عنه و از محمد ثمان
 جماعاتيکه حصر آنها مي رسد و از صحاب مالک بن يحيى بن يحيى
 مضمود و ابن قاسم و رضيع و از صوفيه ذوالنون مصري و غير
 و از اهل مصر و شام و عراق و يمن و خراسان همه روايت کرده اند
 و نسخ موطا زياده از نسي نسخه ست شيخ ابن عبد البر کتاب تمهيد
 و هتد کار را برد و از ده نسخه نهاده که شهر آن واقوي اند قاضي عيا
 گفته اعتنا کرده نشده ست بهر چه کتابي مانند آنکه اعتنا کرده اند
 بموطا پس از متقدمين شرح کرده ست اورا ابن عبد البر و تهذيب
 و هتد کار و ابو الوليد بن صغار در کتاب مرغيب و جمعي کثير از نام برده
 ست و در بيان تحريف مشارق قاضي عياض کتابي عجيب ست
 و بعض برامی او من تصنيف کرده اند و بعض در اسرار الرجال و صل
 منقطع آن سخن گفته اند و بعد از ان زماني نگذشت که جامعه اعلما
 متعرض شرح و بيان پاروايه و هتد آن نشده تا آنکه اين
 فقير روايت کرده آن را از بعض اهل مکة مسلمان

www.ahnafmedia.com

اهل جاز جمع نمود بعد از آن شرح کرد آنرا بر اسمیل بلعینات و اقوال صحابه فتاوی تابعین و ابن حجر بکوه و از اسمی
 بشام و سنیان ثوری بکوفه و حماد بن سلمه بنصره و شیم بواسطه و عمر بن دینار مبارک بخراسان و جریر بن عبد الحمید
 قریب بین وضع تصانیف پرداخته اند و نزدیک بائین تصنیف نمایند دستور شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه
 آله و سلم منفرد ساختند از آثار و غیر آن و امام مالک در موطن قریب ده هزار حدیث جمع کرده بود بعد از آن روز بروز نظر
 میکرد و آنرا کم می ساخت تا اینقدر باقی ماند و ابو جهم رازی را گفته شد که موطن اجماع موطن گفتند گفت شتی قل تصنیف
 و وطاه للناس حتی قیل موطن مالک بن انس این موطن چیز نیست که تصنیف کرد و مهند ساخت آنرا برای
 مردمان تا آنکه گفته شد او موطن مالک چون مالک احکام فقه کتابی مرتب ساخت و نام او موطن بنا و جامع بود دیگر نیز
 بتصانیف پرداختند پس گفته شد با امام مالک تو نفس خود را در محنت انداخته بودی تصنیف این کتاب حال مردمان
 امثال آن ساختند فرمودند خواهید دانست که مقبول نخواهد شد ازین تصانیف مگر آنچه بان وجه صادر کرده باشند
 بعد زمانی نام و نشانی از آن کتب شنیده نشد گوید و چه انداخته شد آنها را و مالک روزی از مطرف بن عبد الله پرسید
 که مردمان چه میگویند در موطن من گفت الناس رجلان محب مطهری و حاسد مفسر من مردمان دوست من
 بعضی درست با لفظ کنند و بعضی در شنید و بعضی حدیث گفته افترا نمایند پس گفت مالک ان مدبات عن فتوی اهل
 الله به اگر دراز کرده شود و حق تو عمر را خواهی دید آنچه ازاده کرده است خدا تعالی با او آید بگری گفته جمله آنچه در
 موطن موجود است از آنحضرت صلی الله علیه آله و سلم صحابه و تابعین هر آری و منقصد و مبیت حدیث است مسند از
 ششصد حدیث و مرسل دویصد و مبیت دویصد و موقوف ششصد و سیصد و از قول تابعین دویصد و هفتاد و پنج و
 این جزم گفته شمار کردم آنچه در موطن است پس با فتم از مسند با نصد و چند حدیث و سیصد و چند مرسل الله علم تحقیق
 با جمله این فقیر دین شرح حوص تمام نموده است بر آنکه مرتب سازد احادیث موطن را بر ترتیب کتب فقه چنانکه مخدوم
 و سعدون را در مدح موطن تصنیف است بنمایه لطیف کلام خود را در مدح موطن بان ختم کنم قصید اقول من یروی الحدیث
 و یکتب و یسلک سبل الفقهاء و یطلب و میگوید کسی که رایحه حدیث میکند می نویسد آنرا و میرود در راه
 نقابت و طلب میکند اجتهاد را این اجتنبت ان تدعی لذل الحق عالماً فلا تصد ما تحوی من العلم یغریب
 اگر خواهی که خوانده شود در نزدیک خدا استقامت پس تجاوز کن از آنچه عادی آن شده است بدین منوره از علم احادیث و آثارها
 انک دارا کان بین بیوتها و موقوع و یقعد و جبرئیل للمقرب و ایما ترک میکنی دار الهجرة را که در میان خانه های اوست
 شام می آمد و وقت صبح می آمد جبرئیل مقرب ما است سواک الله فیها و بعد و یستتبه صحابه قدنا کتبناه و وفات یافت

اسسله و در کتب ما
 اذ فقه و استدل
 و فافاه و ذکر التبعات
 و الشواهد بالاسنک
 و احاطة بحونی الکلام
 بینه و رازی بنیرواق

و البجالت فاما کما
 تحقیق التوفیق فی هذنا
 و لا ذک الایالات
 علی هذ الکتاب
 هذ و قد شرح الله
 صلواتی و علیکم

تصنیف
 ۱۰۰

www.ahnafmedia.com

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دوران دار الهجرة وبعد از آنحضرت صلوات الله عليه وآله وسلم اصحاب آنحضرت استنبهت او ادب پذیر شدند
 و فرق شمل العلم في تابعهم و كل امرئ منهم له فيه مذاهب و در پرانگنده کرده شد علمیکه مجموع بود در میان تابعین صحابه
 و هر مردی را از تابعین در آن علم تفرقی بود و فخر به بالسنبل للناس مما لك و منته صحیح فی الحجج واجب و پس
 خالصت علم را درین اهل کفایت بر آن زمان امام مالک از علم و قسم پیدا شده بود و ندرست وقت دست ساندن و
 برض خاطرش نبلا شده فایده بتصحیح الروایة داده و تصحیحها فید و له عجب و بیخ بر کرد مرض علم امام مالک
 بسبب آنکه بصحت حکم کرد روایت را بصحت حکم کردن آن روایت در علم دوی مجرب است و لولم یلم فی الموطا لمن صحه
 بلیل عامه مادری این یذهب و اگر نمی شد فوطا برای کسی که وقت شب رفت در شبکوری خود برگزیندستی که کجا میرود
 فباد موطا مالک قبل فوت و فابعد ان فانت للحق مطلب و پیش کتاب کن بسوی موطا مالک پیش از آنکه دست
 نیاید پس نیست بعد موطا اگر دست نیاید برای حق مطلبی و در موطا کل علم تریده و فان الموطا الشمس العلم ککب
 بگذارد بسبب شغل موطا هر علمیکه خواسته از پس بر آینه موطا آفتاب است و سایر علم تازه است مولا اصل طاب الفرح منه
 اطلب و ولم لا تطیب الفرح و الاصل طیب موطا اصل است در علم خوش شده است فروع علم احکام بصحت خوبی
 و جز خوش نشود فروع حال آنکه اصل او خوش است و هو العلم عند الله بعد کتابه و وفیه لسان الصديق بالحق
 معرب و موطا همانست علم مقبول نزدیک خداست بعد کتاب الله که قرآن عظیم است و در موطا زبان راستی با مورا اقصی خبر
 رنده است لقداعتبت اناده بیاینها و فلا یس لها فی العالمین مکتب بر آینه اظهار کردند آثار موطا بر بیان واضح
 محسن احکام شرع را پس نیست او در عالمها پنج دروغ دارند و عجاب اهل الحجاز تقناخروا بان الموطا بالعراق
 و از بعد آنچه بان اهل حجاز مغفرت کرده اند بر جمیع اقطار است که موطا در عراق درست داشته شده است و اعتبار آن بیشتر
 دارند و من لم یکن کتب الموطا بینه و فذالك من التوفیق بدیت محبت و در هر که نوشت موطا در خانه خود
 پس آنخانه را بیت مطلبی رسیده از توفیق تعجب از علو فی حیویتی و تعالیه من بعد المنیة انجبت تعجب
 میکنی از مالک بسبب آنکه بلند شد قدر او در حیات او بلند قدری او بعد از مرگ محب ترست جزوی الله عنانی موطا مالک
 با فضل ما یجزی اللیب المهدب جزا داد خدا تعالی از جانب مالک او موطا او بهترین آنچه جزا داد و میشود و انای
 آراسته شده را لقد احسن التخلیص کل روی و کذا فضل من یخشی الله و یرهب بر آینه نیک کردی که در آن
 از خاک در هر چه روایت کرد و چنین است کار کسیکه ترسد از خدا و برسان میاید لقد فاق اهل العلم حیا و میتا و فصحت
 الامثال للناس تضرب بر آینه فانی شد بر اهل علم در حالیکه زنده بود و در حالیکه مرده بود پس نزدستانها با امام مالک

ان آیت احادیثه
 تزیینا الیسیل تناوله
 و ان جم علی کل حدیثه
 با استنبط منه
 جاهد العلماء و اذقم
 ان ذلک من القان
 العظیم و لا یلقیه
 من حیثه و من
 تقیده و لا یلا له
 من معرفته و انکه
 فی کل بار من ذهب
 الشافعیه و الخفیة

www.ahnafmedia.com

و آنرا ضمیمت نشانند کلمه نیت زیرا که از خود من مجتهدین و خود من محدثین بر دو معنی متغافل اند و اولی از ایزال حدیث
 لما جهل باید دانست که امام مالک بنای فقه بر حدیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاده است که مندا باشد یا مرسل نقایه
 بعد از آن بر قضایای حضرت عمرو بعد از آن بر فتوی ابن عمر و عمل او بعد از آن بر فتاوی سائر صحابه و فقهای مدینه که سعید
 بن مسیب و عروه بن الزبیر و قاسم و سالم و سلیمان بن یسار و ابوسلمه ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ابوبکر
 بن عمرو بن الحارث و عمر بن عبد العزیز خلیفه و مانند ایشانست اما اختیار قضایای حضرت عمر پس از جهت آنست که رای
 ایشان موافق وحی و کتاب بود غالباً و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند از رویای خود که حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بن خود زدند و بقیه خود را بعد دادند و تعبیر آن علم بود بر عمر و قتیبه سابع دیدند و تعبیر آن علم بود از جهت آنست که غالباً
 قضایای حضرت عمر صحیح علیه صواب میشدند و اما عمل ابن عمر پس بسبب آن اختیار نمود که اگر صحابه باستقامت او در
 اوردن باب بر سائر صحابه گواهی داده اند از جمله قول خدیفه لقد ترکنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم
 توفی و ما منا احد الا و غیر عما کان علیه الا عمر و عبد الله بن عمر را نیز گنند ششم حضرت اصحابه علیه السلام
 و سلم روزیکه متوفی شد حال نکونیت از جمله یا سچکس الا تغیر کرد از آن وضع که بر آن بود مگر عمر و عبد الله بن عمر قال ما
 بن انس قال ابن شهاب لا یقال عن دای ابن عمر فانه قام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ستین سنه فلم یخف علیه شیء من امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه عدل مکن
 رای ابن عمر پس بر آئینه وی اقامت کرد بعد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شصت سال پس پوشیده ماند بر سچکس از
 حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب او و عائشه رضی الله عنها گفت ما داینا الزم للامر الاول من عبد
 بن عمر ندیدیم لازم تر از اول امینی سنت حضرت اصحابه علیه السلام از عبد الله بن عمر و محمد بن حنیفه گفته کان
 عمر خیر هذا الامت بود ابن عمر بهترین این امت سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر را بو بریره و ابوسعید و غیر ایشانرا
 كانوا یرون انهم علی الحد من علی الحد من علی الحد من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر من
 این جماعه از صحابه پسندیدند که نیت سچکس از ایشان بر آنحال که مفارقت کرده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن غیر
 ابن عمر و جا گرفت اذ اسرکم ان تنظروا الی صحاب محمد صلی الله علیه و سلم بغیر اولم یبدوا فانظروا الی عبد الله
 بن عمر ما منا احد الا غیر و قتیبه خوش وقت کند شما را که ببینید بسوی صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن صحابه که تغیر
 تبدیل کرده اند پس ببینید بسوی عبد الله بن عمر نیت از ما سچکس مگر که تغیر کرده و ابو جعفر گفته لم یکن من اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثاً احداً ان لا یرید ولا
 یفقد

صاحب صحیح و آئین ما
 مست از حدیث صحیح
 شرح غریب و ضبط
 مشکل و معانی
 الفقهیه من بیان
 علم الکلام و اقسامه
 ۱۲
 و تاویل الاحادیث عند
 الفریقین و نحو ذلک
 راجع التوفی لکن
 من اخرج الحدیث من
 اصحابه الاصل
 لان العلم بالحدیث

www.ahnafmedia.com

ذکر کرد و آنچه مخصوص بود با کمال از ذکر آن اعراض نمود و با مجله میزاجم که احوال رجال سائید مالک الکلام مختصر عرضم
 تا قاری بر بصیرت باشد از سائید مالک از تفصیل جا لیکه قلیل الوقوع اند اعراض نمودن آنست بمنابر عبد الله بن
 یکی از کثیرین است در روایت حدیث و یکی از فقها که مدارقادی در عصر صحابه بروی بود و بر استقامت او جسمی کثیر از صحابه
 گواهی دادند و در فتنه دخل نشد و خلافت را بسبب آنکه منجر بشود و قتال سلیمان قبل نکرد و فضائل او پیش از حدیث
 اول مشاهده خندق است بعد از آن صحبت حضرت ائمه علیهم السلام در جمیع مخازی لازم گرفت در عمر شاد و چهار
 و یا شاد و شش سالگی سنه ثلث و تبعین بدار القار شتافت رضی الله عنه سالم بن عبد الله بن عمر کی از صحابه
 مدینه و متورعان و ثقات است از پدر بزرگوار خود بسیار روایت کرده سنه سی و نهم بدار القار رفت محمد بن مسلم بن
 عبد الله بن شهاب الزهیری یکی از فقهای اسلام و محدثین است و شار الیه در جمیع فنون شرعی اهل کسی است که کتابه حدیث
 کرد و احادیث طویل بدون بی متفق علیه نمیشود عمر بن عبد العزيز گفت لا اعلم احدا اعلم بسنة ما ضیت منه و
 حافظ حدیث است در اسلام عدد مشایخ او در حدیث و عدد راویان از وی نتوان چهار کرد در عمر شاد و دو سالگی از
 و عشرين و مائة انتقال کرد آن بن سرجس مولی عبد الله بن عمر کی از ثقات محدثین است و حدیث عبد الله بن عمر را در فروع
 و چه موقوف در بروی است و مالک انکار کرده است در روایت از وی مالک گفت اذا سمعت حدیث نافع عن ابن عمر لا ابالی
 ان لا اسمع من احد سنه سبع و عشتور و فائده و قیل سنه عشرين و فائده انتقال کرد و حسن بن عقیق سنه هجده و سکون
 را و کسر جمیع عبد الله بن مینار مولی عبد الله بن عمر از ثقات تابعین مدینه است سنه سبع و عشرين و مائة یا سنه اثنی و عشرين
 انتقال کرد حضرت عائشه ام المومنین بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها ضحیه حافظه کثیره الحدیث بود در شجاعت و سخاوت
 و فصاحت و علم و تقوی از مردان گوی سابقت ر بوده بود سنه سبع و عشرين یا سنه ثمان و عشرين انتقال نمود و عروه بن الزبیر
 یکی از فقهای کثیر الحدیث و الفتوی است و از ثقات و متورعین بود سنه اربع و عشرين انتقال کرد قاسم بن محمد بن
 ابی بکر الصدیق رضی الله عنه یکی از ثقات فقهی مدینه و از متورعین تابعین است سنه احدی و مائة انتقال نمود و عروه بنت
 عبد الرحمن الانصاری در تربیت حضرت عائشه بوده است و صاحب فقه و حدیث و از وی پرسید ابو الرجال محمد بن عبد الرحمن
 روایت کرده است سنه ثلث مائة انتقال نمود و یحیی بن سعید بن قیس الانصاری القاضی ثقة ثبت است امام مالک است
 بسیار روایت کرده است فروع و موقوف سنه اربع و عشرين و مائة متوفی شد هشام بن عروه بن الزبیر فقهی است
 اکثر روایت او از والد او است مرفوعا و موقوفه حسن بن اربعین و مائة یا سنه اربعین متوفی شد و عمر شاد و شصت
 سالگی عبد الرحمن بن القاسم ثقة جلیل است ابن عیینه گفت کان افضل من حانده سنه ثمان و عشرين و مائة متوفی شد ابو هریره

وقد افضی الحال فی بعض
 المواضع ان افق الحکمة
 فی باین و اجماع
 و انک شطه المتعب
 عند الهام و فی بعض
 بن اکر حدیث و بعض
 مایه فایف کاف باسنه
 ۱۶
 فیهما و اوشست
 فی موضع و قلت فی
 الاخر قال مالک باسنه
 کن و لنا و قال باسنه
 احادیث الموطا و ان
 فی هذه السنه و ما کان
 من قوله من السنه
 کن او کان استیجابا

www.ahnafmedia.com

و نسبت به اهل نقل مختلفه اند بسیارترین صحابه است در روایه حدیث و اسانید صحیح که بسیار احادیث او را پس میاید است و گویند بر سینه
نزدیک خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از آن با زمان هم سعادت صحبت بود در سفر و حضر شده نگاه و صحبت متوفی شد
و در این نیز گفته اند عمر او هشتاد و هشت سال رسید بن المیب قریشی مخزومی سیدنا مبعین است و جامع در فقه و حدیث
و زهد و عبادت و روح علم ناس بود بحديث ابی هریره و قضایای عمر سنه ثلث و تسعین متوفی شد ابو سلمه بن عبد الرحمن
بن عوف یکی از فقههای مدینه است و از ثقات و مفتین است سنه اربع و تسعین متوفی شد احمج نام وی عبد الرحمن
بر فرست ثقه ثبت است از جمله علم در مدینه منوره و اکثر روایه او از ابو هریره است سنه سبع عشره و مائه متوفی شد از آن
نام وی عبد الرحمن بن زکوان است فقیه است و ثقه در حدیث سنه ثلثین و مائه متوفی شد ابو صالح سمان نام او زکوان است
ثقه ثبت است جلبت کرد زیت را بکوفه ازین جهت زیات و سمان گویند سنه اهدی و مائه متوفی شد سهیل بن ابی صالح
صدوق است در آخر عمر حفظ او متغیر شده بود از جهت بخاری بخیر مقرون بغیر او یا معلوم روایتی کند نمی توانی
بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ثقه صدوق است سنه ثلثین و مائه انتقال کرد ابو سعید المقبری کیسان ثقه ثبت است
سنه مائه انتقال کرد از موالی بود نزدیک مقبره مدینه ساکن میشد از جهت مقبری گویند سعید بن ابی سعید از مشایخ اهل
مدینه است و ثقات ایشان در آخر عمر اخلاط پیدا کرد و او را قبل از اخلاط روایت کرده اند سنه ثلث و عشرين مائه انتقال
نموده انس بن مالک انصاری از مكثرین در روایه است ده سال بود که سعادت خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
اختیار کرد و ده سال بر خدمت معید شد و بیست سال بود که واقعه فاکه آنجناب علیه الصلوٰة و السلام پیش آمد مؤثر
عنايات بسید شده بود و بعد از در حق وی مستجاب گشته در نمود و نه سالگی متوفی شد و بسبب طول عمر صفار
تا بعین نیز از وی روایت کرده است بن عبد الله بن ابی طلحه الانصاری از ثقات تابعین مدینه است قال الواقدي ^{كان}
مالک تقدم علیه احد مالک برومی مقدم نیکو و محکم است اربع و ثلثین و مائه متوفی شد جریمه بن ابی عبد الرحمن
المعروف بمقیه الرامی یکی از فقههای مدینه است حوض در مسائل سلف و استنباط برومی غالب بود
ازین جهت او را بر آنست نسبت کردند حمید بن ابی حمید الطویل تا میس کشید الحدیث است
سنه ثمان و اربعین و مائه در گذشته قال الاصبغی لم یکن طویلا و لکن کان طویلا المیدین
عبت و بعد بن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن حسنم الانصاری المبدنی القاضی ثقه است
سنه خمس و ثلثین و مائه برفت ابو سعید الخدری سعد بن مالک بعد از اخذ در جمع مشاهد
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و حدیث بسیار روایت کرد سنه ثلث و اربع و تسعین

www.ahnafmedia.com

متوفی شد عمرو بن عیسی بن عماره المازنی ثقه است بعد ثلثین^{۱۳} و مائة برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی سعصقة
الانصاری المازنی ثقه است از اهل مدینه سهل بن سعد الساعدی زمان وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانزده سال بود
و هو اخو من الصحی فی المادینه سنه احد^{۱۱} و تسعین متوفی شد ابو حازم سلمه بن دینار ثقه عابد است از سهل بن سعد
روایت کند در خلافت منصور متوفی شد جابر بن عبد الله الانصاری سلمی الفتحین صحابی ابن صحابی در نوزده غزوه و چند
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد در سن نود و چهار سالگی سنه سبعین متوفی شد ابو الزبیر المسکلی محمد بن سعید بن
بفتح تار شناه و سکون دال جمله و ضم اموی الاسبین صدوق است سنه ثلث و عشرين و مائة برفت از دنیا بسبب
در دست بخاری از وی روایت نکرده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه ملقب است بزین العابدین
سیادت و عبادت و فقاہت جمیع کرده بود قال الزبیری ما رأیت قریشیا افضل منه سنه ثلث و تسعین برفت
از دنیا محمد بن علی بن الحسین ابو جعفر الملقب بالباقر مثل پدر بزرگوارش شرف سیادت و علم همبر کرده بود از جابر و از پدر خود
روایت کند سنه صد و ده و چند برفت از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق فقیه است
امام و شریف صاحب مناقب بسیار سنه ثمان و اربعین و مائة برفت از دنیا و تب بن کیسان مولی قریش از ثقات
مدینه سنه سبع و عشرين و مائة برفت محمد بن المنکدر تابعی جلیل سنه ثلث و مائة برفت عن بصری یکی از فقهای
تابعین است و مناقب او شهر از آن است که احتیاج بیان داشته باشد سنه ست و عشرين و مائة برفت از دنیا ابوب
بن ابی تمیمه کیسان استخیمانی بفتح سین المبهله بعد ما بر حجه تم فثاته ثم تخانیة و بعد الالف نون نسبت است به علی
ثقه است از کبار فقهای عباد سنه احدی و ثلثین و مائة برفت عطاء بن عبد الله الخراسانی مولی المبهله ثقه است سنه
خمس و ثلثین و مائة برفت عبد الکریم بن ابی المنار قاضی بضم سیم و بخار حجه جزری الاصل بنزله مکه ثقه است سنه ست و عشرين
و مائة برفت محمد بن علی ابن ابی طالب المعروف بابن الحنیفة عالم ثقه است عابد حسن سپران وی اند زهری اینان را
قرین یکدیگر می آرد عبد الله بن عبد الله بن عتب بن مسعود فقیه ثقه است از اهل مدینه کثیر الروایة از ابن عباس سنه اربع
تسعين برفت عطاء بن یسار فاضل حصار و عطاء و عبادت است سنه اربع و تسعين برفت زید بن اسلم مولی عمر عالم
ثقه است مالک در تعظیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و مائة برفت صفوان بن سلیم مولی بنی زبیره ثقه عابد است عالم
ابن انصر مولی عمر بن عبد الله القریشی ثقه است سنه ست و عشرين و مائة برفت داود بن الحسین ثقه است
خمس و ثلثین و مائة برفت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود تمیمی بود که عروه پرورش داد او را ثقه است سنه سی و چند و مائة
برفت علقم بن ابی علقمه بلال مولی عایشه ثقه است سنه سی و چند و مائة برفت محمد بن زید الدلی کمالی جمله با رخصت

بروایه محمد بن یحیی بن یحیی
جمع مانی اللطایر و ایة
محمد بن یحیی الصمیمی
و در کتب سنی و حدیث
ما حقه و سعید بن جبیر
۱۶
الشیخ محمد بن یحیی بن یحیی
الکلی المالکی فاضل و فقیه
من اوله الی آخره و تحقیق
بجمیع مکتب شیخی الحکم
الشیخ حسن بن علی الجعفی

www.ahnafmedia.com

ثلثه سنه ثمان و عشرين مائة برفت محمد بن عمرو بن حنبله الديلبي هليتين مينا ساكنه ثلثه سنه موسى بن عفته بن ابى
 عياش تجانينه و محبة مولى آل الزبير در معازى امام است سنه احدى و اربعين و مائة برفت و از طبقه شيخ شيعى بن سعيد
 محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمى است ثلثه سنه او و بعضى حديث است كه بان تنفرد است سنه عشرين و مائة برفت
 بايد دانست كه استلال بحديث حضرت صلى الله عليه و آله و سلم چه مى رسد و موقوف حضرت عمر و عمل عبدالسند بن عمر
 اخذ بقاوى صحابه تابعين بدينه خصوصاً كه جمعى مجتمع شده باشند اصل ندرست است پس مالك با اعتبار اصل خود محتاج
 آن نيت كه مرسل اسنادى بيان كند يا موقوف عمر و عمل عبدالسند بن عمر را نپذيرد بيان نماند ليكن چون موافقت عجم
 محدثين كه قابل بفرق اند در ميان مسند و مرسل منظور است مى بايد كه وصل مرسل بيان كنم بصناعت اعتبار شود
 و همچنين ماخذ اقوال صحابه از امارات كتاب سنت يا قياس بر منصوص كتاب سنت و اين بصناعت شريعتي مختار تنبذ كتاب
 سنت با لطافت ذهن حاصل شود و آنچه خداى تعالى فرمود در دين باب خواهى و بيد در شرح انشاء الله تعالى بايد دانست كه
 فرق است در ميان محدث و مجتهد پس منصب محدث روايت حديث است و تميز تحريف از غير آن و شرح نويست
 دلالة عبارت كه با اعتبار لغت بوده باشد و معرفت بهما را الرجال جرحاً و تعديلاً و ضبطاً المشكك و حكم بصحت و ضعف
 و اعتبار و شواهد را در دين و حكم با استفاضه يا غايب كردن و بهم التسميه نمودن و مانند آن و چون محدث اينجا رسيد
 بپوده حفظ و ضبط و اتقان ترقى نمود و منصب مجتهد قيد الفاظ و اوده است كه شتابه دران واقع شود و تعيين
 ركن و شرط و ادب هر چيزى و تعيين ندر يا وجوب و صيغ و الء بر امر و تعيين كراهيه يا حرمت و صيغ و الء بر منع
 و علت هر حكمى دليل آن اطلاق و تقيد حكم بر حسب آن و معرفت قيود اتقانى و احترازى دران و استخراج قاعده
 جامعاً و نحوه نظر آن اطلاق و تقيد و احتراز و اتفاق و بر آوردن اقوال مخرب و نقل كردن آن از بابى بيابى و تفرقة
 مسائلى كه واقع شوند بر احكام مذكوره بدرج فى العموم باقتضاد آيا و قياس الترام و مانند آن و اگر اوله متخالفه جمع
 شوند فيصل كند ميان آنها بتطبيق و جمع يا نسخ يكى يا ترجمه يكى و چون عالم اين امور را احاطه كرد و از اول احكام
 تا آخر آن بنظر مجتهدانه شرح فرمود مجتهد مطلق شد در دين و فتوى او صحيح شد و تقليد از اوى برخاست اگر چه درين
 صنعت اعتماد بر كسى داشته باشد و بشاگردى كسى يا شيخ كتاب او حاصل نموده باشد و فقير را اين معنى بر تنبذ ام كه مصنف
 شافعى است در دل بركت آمد و درين باب باز شرح استنيزه موعظه تمام بافته شد و كتب فقهاء فقيهان را مانده كردند
 بهر تقدير هر چند استادى ظاهر درين تفهيمش منت بر من نهاده است اما اين كتب با مدغمى در خاطر شاخ و برگ آورد
 ذلك تقدير العزيز العليم و چون اين صناعات در زمان ما غايب تمام دارد لا بد است از آنكه در مبداء كلام آيا

www.ahnafmedia.com
 و الشيخ عبداللہ بن سلیمان
 المكتبة الخيرية للتنوير
 الموعود لجماعة من لفظ الشيخ
 في آية جمع على التثنية
 في محل النزاع
 19
 الشيخ احمد بن خليل
 في آية جمع على التثنية
 لجماعة جميعاً على التثنية
 عبدالحق بن محمد السنا

مخرج آن کرده شود اما تخدیدا الفاظ پس بنای آن چهار چیز است قسمت مثال تجرید مفهوم و متع و دلائل شرعی اما
 قسمت پس عبارت است از اخذ اعم از شئی شامل اول و نظایر او را و نمودن آنچه مندرج اند در آن و تقطین بوجوب
 در میان شئی مطلوب و هر نظیر او و هر فرق را قیدی نهان که اعم بمنزله صحن باشد و قیود بمنزله فصل و مثال عبارت
 از استحضار جزئیاتی است که در استعمالات لغت بران الخلاق کنند بقدر طاقت و تجرید مفهوم عبارت است از تقطین
 لازم وجود و لازم عقل بوجدان ذهن نزدیک تعلق علم بان باز آینه را بر سر کردن و از استحضار اطلاعات بجهت
 زدن و متع و دلائل شرعی به متع حکم شرع است بوجوب حکم نزدیک بعضی قیود و بعضی پس اینهمه امور را باید ملاحظه
 کردن و بجدی جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بران حد اداره فرمودن مثال قسمت خروج از وطن گاهی تفرج
 بسیار است و گاهی میان با عدم تعیین مقصد و گاهی سفر بسوی مقصدی و فرق در تفرج و سفر آنست که
 تفرج دلالت میکند بر قرب مقصد و سهولت رجوع و این معنی در سفر نیست و در میان و سفر فرق عدم تعیین
 و تعیین آنست و مثال مثال جده تا یک سفر است و عساف تا یک و ذات انصب تا یک سفر است و علی بنده القیاس
 و مثال تجرید مفهوم خفت ملبوس است در اجل نه از ثوب بلکه از ادیم و مانند آن و بودن فوق العجبین یا الی الکر
 اثری نمی کند زیرا که محل فرض غسل بجهت است پس مشغول بودن محل فرض باید قطع نظر از حال مافوق و
 مثال متع دلائل شرع متع حج جمع است در میان عمره و حج و شهر حج لقوله تعالی فمن تمتع بالعمرة الى الحج و
 بودن ناسکانه اهل آفاق بدلیل قوله تعالی ذلک لمن لم یکن اهلا حاضرا المسجد الحرام و الله اعلم بالصواب
 اما تعیین رکون و شرط پس بنای آن متع لخصوص اشارات شرع است و استقرار مواضعیکه در شرع آن ا
 بان شئی مسمی کنند و تغیش اجزا و شروط آن و تجرید آن مفهوم که در ذهن گنجد از آنچه بحسب عاده بان
 بوجه و دلائلی که میسر آید اما متع لخصوص اشارات شرع پس مثال آن لا صلوا علی من یموت و لا یصلوا علی من یموت
 و تجریدها التکبیر و تحلیها التسلیب و ارجع فصل فانک لم تصل ثم قال اذا تمت الی الصلوة الخ لا تقبل صلوة
 احدکم حتی یتوضا و عظاما فانی دخلت ما ظاهرا و اما استقرار پس آنست که اند خارج و حکم شرع افراد و خصوصاً
 و شیخ بر بنید و از آنچه قدریکه متفق علیه است بر کشند و آنچه بحسب عاده بان لاحق شده است نیز نمایند بدلیل آن مثلاً در آن
 آنحضرت صلعم شفق و شبری نبود و عقل ملالت میکند که این خارج است از امور حج و بودن و نبودن آن اثری ندارد و حکم
 خروج است از وطن آنحضرت صلعم مدینه چهار رکعت گذارند و در ذی الحلیفه در رکعت خصوصاً در سوره شوری که در آنجا حکم خروج است از وطن
 و نظیر استقرار تجرید در امور عروقه آنست که گوی در عرب میزدند و نام او در میان آنها می شنید پس میفهمند که نام است و آثارش

www.ahnafmedia.com

هر چند کسی تصریح نکرده باشد و گاهی بیجا غلط نیز میکنند پس باید از مخصوص بار عین و بر میگردد چون عادت استقال است
 بعد از آن بعضی از فکرمی شناسد که آب بجز این شامل است و اما معرفت علت حکم پس باید دانست که خدا تعالی
 خواست که مرضی خود را از نامرضی اطلاع دهد و فعل هر مکلفی در شرائع تصریح ننوان کرد پس لابد است از عنوان
 حکم را بان دایر کنند از وصف مکلفین یا وصف مایقع علیه لفظی و گاهی آن وصف مرکب باشد از قیود شتی بعضی
 در مکلف یا مایقع علیه لفظی بعضی در غیر آن و قید گاهی استثناء باشد و گاهی غیر آن پس آن وصف مرکب گویند
 حکم ایجاب یا مذاب یا باخه یا اگر ایه یا حرمت بر آن اداره کنند و مراد از علیته بیش ازین نیست مثال وصف مکلف
 من ادرك صلوة وهو قائل بالتمطيق غير حاشن و جب ان يصلها ومن شهد الشهر وهو قائل
 بالتمطيق غير مسافر ولا مريض ولا حايض و جب ان يصوم ومن ملك نصابا و حال عليه الحو
 وليس عليه دين يحيط بالنصاب او ينقصه و جب ان يزكيه ومن كان مسافرا جاز له القصر والاقساط
 و مثال وصف مایقع علیه لفظی بجرم شرب الخمر و بجرم اكل الخنزير و بجرم اكل كل ذي ناب من السباع و بجرم نكاح الا
 و مثال وصف المكلف و مایقع علیه لفظی جميعا بجرم على الرجال لبس الذهب والحمرير ولا بجرم على النساء بازيات خمر
 علت از میان او صافیکه در نص است که مهم است از کارهای اجتهاد و مبنای آن تنج و دلائل شرع و سب و حد
 و تنج مناظ و معرفت مناسبت عقیده و استقرار مواضع حکم و عدم حکم و تجرید علت از او صافیکه بحسب عادت بان
 شده اما تنج دلائل شرعی پس مثال آن الزانیه و الزانی فاجله و پس در حدیث غیر محصن بان ملحق کردند و زانی
 محصن را بجرم قرار دادند السارق و المسارقة فاطلعوا از حدیث معلوم شد لا قطع الا فی ربيع وینا و مثال سب و حد
 و تنج مناظ البر بالبر و البر بالجرم پس جميعا او صافیکه را واحد بعد واحد تا مل کردیم هر یکی قابل علیته نشد الا معلوم
 مقتات در خود مقدر و وثینت در ثمنین یا در تنج دلائل شرعی گاهی نبض باشد مانند کل مسکر حرام و گاهی با اشاره
 و یا با اقتضای بیان آن طولی دارد و چون علت حکم درست شد بیان قاعده جامعۀ بانه با دلی عنایتی میتوان که احسن
 رضا و خطی این صحیح الرضا و خطی و خطی و رحمت و لعنت و قرب بعد و نسبت فعل بر ضمیم مثل ملائکه و انبیا و اول جنات
 و غیر بر ضمیم مثل شیاطین و منافقین اهل نار و امرونی و بیان جزای مترتب بر فعل و تشبیه محمود و معرفت مانند
 مسکتند موم در آن مانند قی کلیت انتقام حضرت صلی الله علیه و سلم بفعل آن و اجتناب بازان نزدیک حضور
 در معنی آن اما تمیز در ضمایحی که در حدیث آمده و صافیکه بود که کند یا نماند و در خط بود که در حدیث آمده و خط بود که در حدیث آمده پس در تنج
 تشبیه مانند طوق شامه اوق و مانند قول محمد لفظ و زکوة بنسبیه شارع انما زکوة لفظ و قول فقها صافیکه مانند قول حضرت محمد که سجد تلاوت

www.ahnafmedia.com

بعضی از فکرمی شناسد که آب بجز این شامل است
 خواست که مرضی خود را از نامرضی اطلاع دهد
 حکم ایجاب یا مذاب یا باخه یا اگر ایه یا حرمت بر آن اداره کنند
 من ادرك صلوة وهو قائل بالتمطيق غير حاشن
 بالتمطيق غير مسافر ولا مريض ولا حايض
 وليس عليه دين يحيط بالنصاب او ينقصه
 ان يزكيه ومن كان مسافرا جاز له القصر والاقساط
 وصف مایقع علیه لفظی بجرم شرب الخمر و بجرم اكل الخنزير
 وصف المكلف و مایقع علیه لفظی جميعا بجرم على الرجال لبس الذهب والحمرير
 علت از میان او صافیکه در نص است که مهم است از کارهای اجتهاد
 و تنج مناظ و معرفت مناسبت عقیده و استقرار مواضع حکم
 شده اما تنج دلائل شرعی پس مثال آن الزانیه و الزانی فاجله
 محصن را بجرم قرار دادند السارق و المسارقة فاطلعوا
 و تنج مناظ البر بالبر و البر بالجرم پس جميعا او صافیکه را واحد بعد واحد
 مقتات در خود مقدر و وثینت در ثمنین یا در تنج دلائل شرعی
 و یا با اقتضای بیان آن طولی دارد و چون علت حکم درست شد بیان قاعده جامعۀ
 رضا و خطی این صحیح الرضا و خطی و خطی و رحمت و لعنت و قرب بعد و نسبت فعل
 و غیر بر ضمیم مثل شیاطین و منافقین اهل نار و امرونی و بیان جزای مترتب
 مسکتند موم در آن مانند قی کلیت انتقام حضرت صلی الله علیه و سلم
 در معنی آن اما تمیز در ضمایحی که در حدیث آمده و صافیکه بود که کند یا نماند
 تشبیه مانند طوق شامه اوق و مانند قول محمد لفظ و زکوة بنسبیه شارع انما زکوة لفظ
 و قول فقها صافیکه مانند قول حضرت محمد که سجد تلاوت

واجب نیست و قول حضرت لقمن و ابن عمر و عباده بن ایهام است که وتر واجب نیست و اما حال مقصد که تکمیل طاعت است
یا شد ندیده اشم یا وقار و حسن سمت بیخ مو که باشد یا داخل است در رکن ازارکان اسلام یا المثنی از کبیر پس مو که
باشد و اما اقوال مخبر پس اثبات حکم است در نظیر مسئله مثلاً چون دیدم که شارع تحریمی را در توجیه تقبیه معتبر داشته است
قول مخبر از ان در باب اشتباه ادانی ما رطابا هر یا غیر طاهر و شستباه شتاب طاهره یا غیر طاهره و همچنین در جمیع شرط
صلوة کشیده بردیم و تفریم است که مسئله وارد شود که بعینه آنرا در اصول منسب خود یعنی یا بریم پس اگر نظیر آن مسئله
مصرح یافتیم حکم آن منتخب گردانیدیم و اگر عمومی یافتیم در آن عموم درج نمودیم و بلازم است و منافات امور مصرحیه
که فتمیم یا با ما و اقتضا و مخبر فهم کردیم فخر امثل فهم حرمت ضرب از لا تغل لجان و اقتضا مانند آنکه حقیقت و لغت برین
ملک دلالت میکند و صلیت بر تطهیرت و ایما دلالت مفهوم و استثناء و غایه و عدد و شرط و وصف است و این حاشا
نیاده از انت که تفصیل آن در مقدمه گنجایش کند لکن ما لا یدرک کل لا یتوک کل کار بسته ایم و نهیم
مقدمات اجتهاد و استنباط است که در جزم با مورد شرعیه بجای آید نه بدل در آنکه علم شرح نیست بلکه علماء دنیا آنرا بر
رواج بازار خود اختراع کردند و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من أحدث من امرنا هذا مالین منه فهو رد
باید و انت که این فقیر کتاب مو طار وایت کرده است از شیخ ابوطاهر مدنی و شیخ تاج الدین قلمی مسید عمر بن محمد
ابن بنت شیخ عبدالمد بن سالم البصری ثم الملکی بسبع بعض و اجازة باقی بعد از ان بر شیخ وفد الله المغزی الملکی
المولدا المنشأ هم آن خواند و اینجا بر همین سناد اخیر کتفای کند که سلسل است بسبع جمیع والله یعلم الخیر و یتوکل علی

جبرنا عم والذی عبد الله
بن یحیی سماعا قال خیرنا
والذی یحیی بن یحیی
البدنی سماعا
عن امامنا
۲۲
الحق مالک بن انس
الا ابو انا ثلثة من الخیر
فمن زیاد بن عبدالرحمن
عن الامام مالک بن انس
رحمه الله نقله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و علی فضل المعول فی جمیع الحالات و صلے الله علی خیر خلقه
واله و صحب جمعین اما بعد فبقول الفقیر الی رحمة الله الکریم احمد المدعو بولی الله بن عبد الرحیم
الدهلوی طنا القم لسنبا عفا الله عنه و الحق بسلفه الصالحین اخبارنا بحمیم ما فی للوطار و ایتیحیی
بن یحیی المصموی الا نذاسی رحمة الله تعالی و اسعنه الشیخ محمد وفد الله الملکی الماکلی قراءه منی علی من
الی اخره بحق سماعه لجمیع علی شیخ الحوم الملکی الشیخ حسن بن علی العجمی الشیخ عبد الله بن سالم البصری
الملکی قال قالوا اخبرنا الشیخ صبیح القزحی سماعا من لفظه فی المسجد الحرام بقراءته لجمیع علی الشیخ سلطان
المرسی بقراءته لجمیع علی الشیخ احمد بن خلیل بقراءته لجمیع علی الشیخ العنطی سماعا لجمیع علی الشرف عبد الحق بن محمد

نیت در عمل قصد فعل است و هیچ عاقل هیچ عمل بدون قصد نیتی کند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا و چون امر حلال
 شرع بتصریح ایجاب آن فرموده بلکه مراد اینجا از نیت کردن عمل برای خداست بوجهی که ریاضت و عبادت و ان
 نباشد باز تنقیح این قول کنیم که عمل کردن برای خداست تعالی صیبت البتة مغفیر آن نیت که خدا تعالی را نفس حلال
 شود بلکه تا حاصل شود قرب او بجهت امثال امر او یا بجهت تحصیل موعودی که خدا تعالی بر آن عمل مقرر فرموده است
 از درجات جنة و خلاص از نار یا معنی که لازم آن باشد مثل رفع حدث که لازم قرب است یا استباحتها
 که مشروط است بآن مثل صلوة و طواف و مس صحف که لازم امثال امر الهی است یا ادای فرض که تفصیل
 است امثال امر است از اینجا باید دانست که نسبت بکفرت حق ضروری است بپروچی ازین وجوه که باشد
 و اگر نیت کرد یکی ازین وجوه و نیت کرد بآن تبرر صحیح است و مقارنت عرفی با عمل ضروری است اگر
 فصلی بوده باشد و به اقول مسئله حدیثی نزد یک جمهور رساله ما بر عضو است بوجهی که تقاطر پیدا
 زیرا که ریش و عنق و مسح همه داخل اند در ملاقات کنائیدن ما بر بعضو و فرق در غسل و مسح با رساله ما است
 و در ریش و غسل بتقاطع جمعی دکت او غسل قید معتبر دانند و صناعه تجرید مفهوم آنرا از هم پیاپی برآید
 دلی که در غسل الشوب میفهمند و وضو متواتر سلف هرگز نقل نکرده اند و در غسل و الا باین سهولت
 و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عائشه آمده است فاغسل علی جلده الباء مسئله حدیث
 طولاً باین منابت شعر الراس غالباً و اسفل الذقن و باین اذین عرضاً و سبیش آنت که رسو
 و وجه و اذین و ماتحت انهم هر یکی عضوی است مباین عضو دیگر اگر چه هر عضو ازین اعضا مشغول
 بر اعضای بسیار و ملتی را اگر لجمه او خفیف است غسل بشره فرض است و اگر کثیف است واجب شود
 غسل ظاهر بریه و چون ابی یوسف بیاصل معتز صحن بین الاذن و الشعر خارج است از حد و جقلت
 هو الظاهر فی احب للجمیة الکثیفه و قید غالباً برای اخراج صلح است و الله اعلم مسئله
 غسل بدین تا مرتفعین نسر من است با منفی که مرتفعین داخل حکم غسل باشد و همچنین است حال
 دیگر همین اجماع جمهور است و ظاهراً لفظ شاد به آن است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد
 تغریب کردند که نسر من است غسل با بقی مسئله اگر کسی گوید که یک دست و یک پا
 شستن نسر من است و شستن دست و پا و دیگر واجب زیرا که معتاد است بجمع

۲۵

غسل بر شستن
 شستن دست
 و پا

www.ahnafmedia.com

قول شافعی اقری باید

این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل فرض مسح نزدیک شافعی مسامی مسح است بشره اس یا شکر که
متصل است یعنی آنکه مترسل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید بر هر طبعی که مسح
بر آن جاری است و مالک مسح تمام سر را فرض گرفته است و نظر بر مسامس کرده و خفیان بقدر ثلاث اصابع یا ربع را
تقدیر کرده اند و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی مینماید و مسح بیده الحایط نفهیدن استعیاب عارضه شاد است بلکه
و قول خفیان مدخول است که ثلاث اصابع تقدیر است بجز آنکه کتبی هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم اس و لفظ ناصیه در
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده دلالت بر ربع را س میکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز اقل نیست و حکایتی در
آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول است بحد صدق حد اجمال بر آن بلکه مطلق است و عامله با طلاق خود یا خاص
است بخصوص نوع و خاص مبین است احتیاج بیان ندارد مسئله وظیفه جلیین غسل است هیچ چنانکه شیعه میگویند
بدلیل آنکه در ضو امر کثیره الوقوع است بر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکند و از امور حسیه است که اجتهاد دارد و این
فعل نیست پس صحابه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل جلیین آموختند و تابعین از صحابه و تبع تابعین از
تابعین و هکذا الی یومنا هذا و تشکیک در مثل این امور الحار ضرورت و در آیه و اد جملک نصب جبر
خوانده اند در صورت نصب ظاهراً است در صورت جرمی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب نوم الیم
جبر نصب خرب جمعی دیگر گفته اند که مسح فی کلام العرب یکون غسلًا و یکون مسحًا و فی مواهب الرحمن لوضوءه
غسل شقوق رجلیه اجوی الماء علی ظاهر الداء قلت و بما قولی مسئله ان کتم جنباً فاطهره و امر بوط
با قبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطی غسل صحته نماز را ازین آیه فهمیدند
مسئله باوه جنب لاله بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب یعنی جامع اطلاق کرد و جمعی
گفتند که مرد قربی باجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند از حیث جنب گفتند و غسل جنبه شریعتیه قدیمه است که مله
ابلیسی بر آن جاری شد حالاً در حد جامع مانع جماع سخن با یگفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد
مسئله کسیکه قتل شد نیز در حکم جامع داخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون قتل را خواستیم که منع کنیم نوم بخورد
زیرا که چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب قتل گفتند و الا نوم ناقص غسل نیست و شرطیه نوم حله غسل را
نیز معقول یعنی نه پیش شافعی خروج منی اعدا ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوة زیاد میکند و حد منی نندی
و فارق در آنها چیست بیشتر خواهد آمد و اگر منی از مخرج غیر مقاد بر آید مثل صلبت فیضان تفریم کرده اند و جوب غسل را
و نزدیک فقیر بعید مینماید و این بحث در تفریح اکل شرب و فعل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تقریرها گفته اند

www.ahnafmedia.com

در خلق است بلکه نظر آن می نماید که شارع امور کثیره الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادانان وقوع را علت شناخته و اگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تقریرها را گنبد پیش تسلیم نیست مسئله اطباء مبالغه است در طهارت و مراد از آن اساله آنست بر جمیع بدن با جمیع و جمعی متک کرده اند بان در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضوء و آن ضعیف است زیرا که معنی مبالغه در استیجاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضمضه و استنشاق مسئله و آن گفته مرضی او علی سفر متعلق است با قبل بقیه اراده نماز کنید و از وضوء و غسل مانعی پیدا شود شرط صحت نماز تیمم است مسئله نخست بیان سباب عدول از وضوء و غسل تیمم میفرماید و آن کنتیم مرضی مرضی جمع مرضی است مانند جرم و جرمی در تعیین در عرف کسی است که مرضی که در عرف از آن حسابی بردارند داشته باشند مثل خدشه و شره و انشقاق رجل و مانند آن و درین را بجز انقدر تشخیص نتران کرد و از اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص مرضی ضرر است این احصا لغته می بود مخصوص بجهت نیست پس در حاضر بحث افتاد و شافعی گفتند مرضی بخلاف معنی استعمال علی منفعة بعضی و کذا بطور البرادشین الفاحش فی خصوص طهارت و خفیان گفتند تیمم مرضی خاف شده المرض و بطور البراستحاطه تیمم مرضی است و ظاهر است که ضرر نیز حاله بر عرف است مسئله او علی سفر سفر که در قصر صلوة و افطار صوم معتبر است ایاد تیمم شرط است یا نیست هر از احادیث آثار است که در سفر تصویر تقریرین است بعدم وجدان ما چنانکه ذکر سفر در مسئله این معنی آیه نیز همانست زیرا که ظلم تجدد ما را شرع است بانکه در حکم عدم وجدان آب است و آیا داخل بله و خارج آن برابرست فقها مختلف شدند بنا بر آنکه عدم وجدان در نادانان وقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک است معان فکر مدخول است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان ما را با سفر یا عدم وجدان ما فقط و عدم وجدان ما را با بودن خارج بلد است که علیت آن از قرآن در سنت مفهوم نمیشود و چون لازم شد که علت عدم وجدان ما را باشد نذرة وقوع و کثرة وقوع فرق نمیدهد چنانکه چون علت ربو اتمحق شد هیچ گندم نسبه بوجهیکه گندم از زیاد از جو بگیرد و آن از حوادث قلیله الوقوع است یا بوجهی که جو زیاد باشد و آن از حوادث کثیره الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قلیله الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب در محله در فایه رفاهیه مانع علیته او نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دائر باشد چه نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا نه آری نذرة وقوع را در شرع و عیبه علت و سباب نزدیک شارع اثری است همانا محلی عدم قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً لسنهناج مسئله او جاء احدکم من الغایط فامسح بیا من سباب و وجوب تیمم میفرماید نزدیک اراده صلوة و وجود سباب عدول از وضوء و غسل تیمم غایط زمین نرم است و مراد اینجا قضای حاجت بشری و بول است که غالباً در زمین نرم میباشد چون تلفظ بصیریم این الفاظ نکرده بود

عدول فرمود بکنایه و ریح ملحق است باین دو باجماع مهت و حدیث صحیح مسئله از سوق کلام فهمید شد که این چیز با سبب
 یا غسل بوده است و بضرورت عدول کرده شد به تیمم و خدا متعالی جمع کرد در میان موجب وضو و موجب غسل تبریک
 وضو و غسل پس مجنی از غایط و آنچه ملحق با دست ناقص وضو است و ناقص تیمم نیز در آن اجماع منعقد شده است مسئله از
 سوق کلام ظاهر شد که ارتضاع سبب ضروری که در خص تیمم است قبل از ادای صلوٰة تجدید طهاره بر وضو و غسل واجب میکند
 و بعد از شروع اختلاف کرده اند و آن مسئله مجتهد فیه است مسئله اول استم السلامت در اصل معنی دست راست
 است بایک گیر و استعمال غالب در جماع دارد و از آن کنایه کرده میشود پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند بر دست راست
 بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس ناقص وضو و از نزد نزدیک ایشان آیه از نیابت تیمم و غسل ساکت باشد پس سبب
 ایشان همین بود و عبداللہ بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالت نقض لمس بر وضو ساکت باشد
 و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل و ندیب بن عباس همین بود و ابن عمر ندیبی دیگر داشت که بر نیابت تیمم از غسل و نقض
 از لمس مرآة برد و قائل بود گو یا لمس را هم از جماع و مس داشته است پس خدا متعالی لمس را موجب تیمم ساخت بان معنی که اگر
 بر صلوٰة جماع متحقق شود نائب غسل خواهد بود و اگر در صلوٰة لمس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود و این توجیه دخول است
 بعد صحت جمع بین الحقیقة و المجاز و بین معنی المشترك ممکن است که ابن عمر متکلم کرده باشد با ثار حضرت عمر و ابن
 مسعود دست راست رسائیدن و بحديث عمرو بن العاص و حمار و عمران در نیابت غسل از تیمم و چون صحابه مختلف شوند و خدا
 و قوال ایشان از کتاب سنت ظاهر شود تا مل در ماخذ بایکرو و از آن جهت باب ترجیح بایک شاد پس آنچه راجع مینماید
 ملامت بر جماع است زیرا که نیابت تیمم از غسل ثابت شد و از کلام مجزبعید مینماید که اشاره کند بر نیابت از طهارت صغیر
 و اجمال فرماید نیابت را از طهاره کبری با وجود ثبوت آن و از حضرت عائشه حدیثی در عدم نقض قبله وضو نقل کرده
 کرده اند هر چند دامان گشنگو در آن کشاده کرده باشند لکن از مرجع بودن یکی از دو احتمال آیه یعنی رفتن مسئله
 ظم تجد ما را ظاهر است که مستلحق بفرستند زیرا که وجدان ما بر من مانع تیمم نیست و محتمل که مواد عدم قدره باشد
 زیرا که وجدان مرعیین مانند لا وجدان است مسئله فقها را از تاثیر عدم وجدان ما در تخلف تیمم و از تاثیر ضرورت
 موضفهم کرده اند که عدم وجدان ما بسبب فقد آله است تا از دل و در شایا عدم امکان حصول بلام از جهت عدم وسیع محل حجر
 است و تضرر بسبب حرکت بسوی ما یا سهواً آن ملحق است بر من همچنین مشغول بودن بواجب ضروری از غسل و غیر آن مسئله
 بعد از آن مختلف است زیرا که در مسکن بنی آدم و معبر ایشان هیچ زمین نیست که آنجا آب یافته منی شود نزدیک باشد یا دور اگر چه
 مرهله باشد لکن عدم وجدان ما در عرف جای طلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن حرجی نمایان بود و زیاد از آنچه

www.ahnafmedia.com

مسافران هر روز مقاسا میکنند پس عابرها را اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بجز تمام مسیر آید یا قافله بعد از آن رسد
 میتوان گفت لم یجد مار و نازل تا جائیکه اهل قافله از آنجا آب می آرد و خارج بلد تا جائیکه متعارف آب آوردن است از آنجا
 واجد بار است و تخمدید بیل تقدیر برای است و دل از تقدیر برای در فایده قلع است زیرا که نشریسی جدید میشود و مسکن
 در عرف اطلاق کرده میشود بر مطلق و اگر مولی عبد خود را گوید که اصل ای کسی مار با مطلق تمثل میشود ز معین مانند مار و در پس
 در مطلق و معین سخن افتاد و شافعیان گفتند هو یا یقع علیه اسم المار بلا قید و المتغیر استغنی عنه که حضرتان تغیر المینح هلاق هم
 المار لیس مطلق بخلاف تغیر البیسر الذی لا ینح اطلاق الاسم و بخلاف تغیر مثل کث و طین و طحلب و حنفیان گفتند هو یا یقع
 علی او صفا خلقته کما رسما و العیون و الآبار و البحار و العذران و ان انتن بطول الکث او تغیر مالا ینفک عنه کالتراب
 اوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلفوا فی تفسیر الغلبه فقیل غلبه الاجزاء بحیث لا یسبیل و قیل اختلاف العون لا ما
 حصرت شجر او ثمر و قول اول مبنی است بر جاده قبیح لغت و نامکن باشد آنرا نتوان گذاشت مسئله اگر مطلق نیاید از
 عدل تیمم اگر چه بنید یا البین موجود باشد بعضی قرآن زیرا که بنید ما نیست معنی که تقریر کردیم مسئله از فحوا می آیت معلوم
 میشود که طهارت آب شرط صحت وضو غسل است زیرا که فرمود و ان کنده جنبا فاطمها و صاحب لغت بغیر آنکه مجتهد باشد
 میگوید که غرض در وضو غسل تطهیر است و از علوم فطریه انسان است که آبیکه مخلوط باشد نجاست از وی تطهیر نیاید پس طهارت
 آب شرط صحت وضو غسل شد مسئله ثالثا بیان صفت تیمم سفیرا ید فقیه تیمم در اصل معنی قصد آمده است پس اگر بر روی
 افتد و ترخ کند و بعد از آن نیت نماید یا نفع بوی رسد بعد از آن دست بمالده صحیح نباشد و جمعی از آن فهم کرده اند و جواب
 در تیمم آن ضعیف است زیرا که نیت معتبر در شرح گردانیدن عمل است برای خدا و مفهوم از آیت قصد صید طیب است
 نه از گردانیدن عمل قصد عمل از حال جدا نمیشود و خلاص باشد یا باه آن قصد امر ضروریست تکلیف شرع را بان حالت
 نیست پس این استدلال خطا ظاهر است بلکه مستند و خوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه و ما اعدوا الا لیعبدا
 مخلصین له الدین است مسئله صید اطیبا صید در لغت تراب گویند و آنچه زمین بغیر تحمل اودا میکند هم مطلق صید
 بر زمین و نوره و سحاقه خذف و نفع و حجر و طیب طاهر را گویند پیش شرط پیدا شد قصد بودن تراب یا مل طهاره آن
 مسئله فاسحوا بوجوهکم و ایدایکونه ظاهر آیه استیجاب وجه و یدین است الا آنچه شاق باشد مانند
 تحت لحيه الخنيفة و از سیاق آیه فهم کرده میشود که مسح یدین تا مر فقیهین باید زیرا که در کلام عرب چون بچهار
 قبور کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس پی بعده اند که تا کوع کف
 میکند و ظاهر اول است مسئله منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس لکن نقل نکرد و مشکل آنکه

دست بسببیک بر تراب نهد و بسببیک بر او از جائز نبود مسئله آیه از ضرورت و ضرورتان ساکت نقل تراب مسح باید خواه ضرورت باشد خواه ضرورتان جمعی گفته اند که از فم بعد و سابق طلب مفهوم میگردد پس طلب برای هر تمیمی لازم باشد و فیه نظر زیرا که فم تمیمی بر سبق غالب ای بعدم و بعدان لالت میکند خواه بطلب باشد خواه بانجا رسد و ق فخواه بتوسی از اجتهاد و لازم سه صحیح است این غالب ای است لا غیر مسئله اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضرورت یا طهارت مطلقه و نزدیک فقیر نزاع لفظی است زیرا که ضرورت یعنی آنکه مشروعیته آن نزدیک فقید است و طهارت مطلقه است یعنی آنکه مؤثر است در اباحه صلوٰه و غیر آن بشرح متانف پس عامل تیمم مطیع تر نیست از متوسنی بلکه هر یکی در رمضان خود مطیع است پس تفریعی که بر ضرورت تیمم کرده اند با سبب محمل بحث است مانند لا یتیم لفر من قبل وقت فعد و تیمم کل فوض و ینوی استبلاحة الصلوٰه لادف الحدیث مسئله فایرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یوید لیطهرکم ولیتو نغده علیکم این آیه اصل است در سج بر جبار و عصاب و درد و اینکه بر شقوق جل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند لصحت و در حکم سلسل السبل و القلات الحج و الله علم **باب فضل الوضوء** باب در بیان فضیلت وضوء

عن سهیل بن ابی صالم عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا توضاء العبد المسلم

او المؤمن غسل من وجهه خرجت من یدیه کل خطیئة نظر الیها بعین مع الماء او مع اخر قطر الماء او

هذا فاذا غسل یدیه خرجت من یدیه کل خطیئة بطشتها یداه مع الماء او مع اخر قطر الماء حتی ینحدر

نقیما من الذنوب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا گفت بنده مومن درین شک را ویت پس بشوید روی خود را بر آید از روی او هر گناهی که بسوی او نظر کرده بود و بچشمهای خویش یعنی هر گناهی که حاصل شده از نظر بسوی جمال غیر حیلد بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب یا گفت کلامی دیگر هم معنی این شک را ویت پس چون بشوید دو دست خود را بر آید از دو دست او هر گناهی که گرفته است او را دو دست او یعنی حاصل شده است از گرفتن بدست بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب تا حدیکه بر می آید این بنده مومن صافی شده از جمیع گناهان و در روایت لغوی زیاده است که فاذا غسل وجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلا مع الماء او مع اخر قطر الماء یعنی پس چون شوید دو پای خود را بر آید هر گناهی که گرفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است از شمی با آب یا آخر چکیدن آب باید دانست که خروج خطایا استعاره است برای حصول مغفرت نزدیک غسل عضو نه آنکه خطایا بحقیقه جسمی است که با مخلوط میشود و میرود و این را در قرآن و حدیث و کلام عرب نظائر بسیار است نیز باید دانست که اکثر خطایا تخفیف کرده اند این خطایا البصغائر بدلیل حدیث صحیح الصلوا الحسن الجمعة الی الجمعة در مصنفات کفای المصنفین

ما اجتناب الكبار ودين حديث دومعنه فارديكي آنكه ما اجتناب الكبار خارج باشد مخرج استشنا گويا مي فرمايد الا الكبار وديگر آنكه اين فضل کسی است که اجتناب کبار کرده باشد پس ترک کبیره را این فضل نیست آئینے اخیر نزدیکتر است بآیت ان تجتنبوا کبارا ثم تنهون عنه نكفر عنکوسیدتکوالایة واین را مخصوص گفتن در باب مکفرات اقدس است و نزدیک میل اول کرده است الله علم **باب يجب الوضوء من المذک** واجب میشود وضو سبب بآید نسی للمذک

عن ابی النضر عن مولى عمر بن عبد الله عن سليمان بن يسار عن المقداد بن الاسود ان علي بن ابي طالب امره ان يسال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل اذا دق من اهل فخرج منه الماء ما اذا عليه قال عليه

فان عندك ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وان استجبت ان اسال قال المقداد فسالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال اذا وجد ذلك احدكم فليغضه فرجها بالماء وليتوضأ وضوءه للصلاة المقداد بن الاسود

گفت که حضرت علی بن ابیطالب امر کرده که هر چه برای او از رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم کردید چون نزدیک شود از آن یعنی قبله و معانقه کند بر آید از ذکر وی مذی چه چیز واجب شود برین شخص یعنی غسل واجب شود یا وضو گفت حضرت علی بن نزدیک نیست دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم من شرم میدارم که این مسئله از حضرت پرسم گفت مقداد پس سوال کردم از آن حضرت علیه السلام حکم این شخص پس فرمود چون بیاید مذی را کسی از شما باید که بغشاند بر فرج خود آب او باید که

وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن زيد بن اسلم عن ابيان عمر بن الخطاب قال اني لاجده يصعد

مثل الخنزيرة فاذا وجد ذلك احدكم فليغسل ذكره وليتوضأ وضوءه للصلاة یعنی المقداد حضرت عمر گفت بر آئینے می بجم که این چیز فرو می آید از من مانند دانه بلور پس اگر بیاید آن کسی از شما پس باید که بشوید ذکر خود را باید که وضو کند وضو خود برای نماز بر او میداشت ازین اشاره مذی **مالک** عن زيد بن اسلم عن جندب مولى عبد الله بن

عياش المخزومي ان قال سالت عبد الله بن عمر عن اللذي فقال اذا وجدته فاحصل فرجك وتوضأ وضوءك للصلاة جذب گفت سوال کردم عبد الله بن عمر را از حکم مذی گفت چون بیای با آن شبوی فرج خود را و وضو کن وضو خود برای نماز فلیغض کبیر الضاد مسئله مذی یعنی بریم اسکان ذال سحر بر لغت اصح و اشهر و غیر این نیز منقول است آن سفید قیق فرج که نزدیک شهوة بر می آید و در خروج آن شهوة و در قی منی باشد و بعد از آن در حضور جولية تکسر فتور منی و گاهی احسان خروج آن منی شود و در نماذی بسیار میداشد نسبت رجال مسئله حکم مذی عدم وجوب غسل آن باجماع و وجوب وضو بر آن خواهه گویم تنقیح اوجار واحد منکم من الغائط خروج من السبيلین است معناه باشد یا غیر معناه یا گویم مخصوص است معناه و در وضو مسئله حکم مذی و ستمی از دلیل مستأنف ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که تنقیح

www.ahnafmedia.com
 بخدا ای بجزل الترتیة بالراء
 المهلة قبل المعجزة المبرورة
 شعبة بها في الصفاء قال انك
 اهل العلم اذا خرج من احد
 الفرجین شیئ
 سوءا كان عینا وریجا
 وسواء كان معتادا او غیبا
 معتادا لان اللذی غیبا
 معشر

فقد است

تقیب با حسن البول
والجمل من اقصى الاما
وطلبها كالتراهل العالم
وقال اللغوي يشبه
ان يكون معنى لا يتر
البلغة في دفع الشراد
عن القلب

۳۲

عنه قلت
قال الشافعي العوض
الوضوء لا يؤمن
معدته وقال ابو حنيفة
لونا قاعا واقاشما
او سجد الا وضوءه
حتى يامضضطجما
او متكئا ۱۲

حل جمر بارفته است که در حدی می داخل بشود مسئله دیگر حکم ندی نضح فرج است و مراد از نضح اینجا غسل است بدلیل روایت دیگر
ذکره و قول عمر غنسل فرجک از فرج قدر یک بندگی یعنی رسیده باشد و این ظاهر است پس اگر غیر فرج آلوده شود آنرا نیز میباید
و اگر بعضی فکر آلوده شود بعضی آخر اشستن لازم نیست مسئله غسل فرج بطریق واجب است پس استنجاء بجز ندی مشروع است
یا بطریق استنجاء یا خارج بر حسب عادت بلاد اقومی نزدیک فیر اول است و اقتضای بر جگر و دستها آمده است پس تنقیح آن
که شامل ندی دمستی باشد دل اذان و تعلق است **باب** میا روی من الرخصة في ترك الوضوء من لئود بان یسأل
چیز دیگر روایت کرده شد از حضرت در ترک وضو بسبب خروج وودی **مسائل** عن یحیی بن سعید عن سعید بن مسیب
سعد و صل بیسالمه فقال انی لاجد اللبلل وانا اهل فانه روف فقال له سعید لو سأل علی فخذی ما انصرفت حتی
صلی یحیی بن سعید گفت شنیدم از سعید بن مسیب در آن حالیکه شخصی از وی سوال میکرد گفت سائل هر آینه من
میایم تری را در حالیکه نماز میگذارم پس آیا باز کردم از نماز یعنی آیا ترک کنم نماز را و وضو مشغول شوم پس جواب او
سعید این السیب این سائل را گفت اگر روان شود ویدی به روان من باز نکردم تا آنکه با خبر سام نماز خود **مسائل**
عن الصلت بن زبید ان قال سالت سلیمان بن یسار عن اللبلل اجده فقال انضم تحت ثوبك بالماء وانه عنده
صلت سوال کردم از سلیمان بن یسار حکم تری کنی یایم آنرا پس گفت بنشینان بر آنچه در زیر جامه است آب یعنی سفینا
بر فرج خود آب نغافل کن از آن تری متوجه گوید ضعیف احدی جگر و بعد از خروج وودی یقیناً رخصت ترک وضو نداده
و مشک کرده اند بآنکه وضو معتقن میشود از بیل بماقا و وودی نیز قطره است از بیل و بغوی تا وید کرده است این دو
حدیث را که مراد است که شکاقض وضو نیست پس اگر سوسه بخاطرش رسد که تری باز سر ذکر بر آمده است بان التفات
نگذرد نماز خود را با خورساند و تعبیر باین طور از جهت بهالغی است و از جهت تمشید سائل یا اینج وجه **باب** حجب
الوضوء علی من نام وضو طبعاً لا علی من نام قاعداً واجبیت وضو بر کسیکه خواب کند بپزند و واجبیت است بر کسیکه
خواب کرده نوشته مالک باسناده ان تعبه هذه الایة یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة الایة ان ذلك اذا قمتم من طبعکم
یعنی النبی تفسیر این آیه یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة الخ اینست که وجوب وضو ثابت میشود وقتیکه برخیزید از خواب
میدارد نوم را یعنی مراد است که نوم ناقص وضو است **مسائل** عن زید بن اسلمه مولی عمر ان عمر بن الخطاب
قال اذا نام احدکم وضو طبعاً فلیتوضأ حضرت عمر رضی الله عنه گفت چون خوابد کسی از شما بپزند وضو
وضو کند **مسائل** عن نافع بن عمر کان ینام جالساً ثم یصل ولا یتوضأ بعد من عمر خواب میرفت نشسته بازگذاشت
و وضو میکرد و ماخذ این دو اثر حدیث از عمر است از جمله حدیث ابی داؤد و المعینان و کما السید فمن نام فلیتوضأ و سنا

www.ahnafmedia.com

حلقه دوبرا گویند و حدیث ابی داؤد و انما الوضوء علی من ناه مضطجعا و فی اسنادہ ضعف و حدیث مسلم و شافعی ابی داؤد
 کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یظنوا ان الغسل فیما شقوا حتی یخفق رؤسهم ثم یصلون و لا یتوضئون **مسئله**
 چون غلظت نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کار السه پس غیر نوم مثل اغما و سکر نیز ناقص شد و تنقیح مسئله آنست که زوال
 عقل ناقص وضو است مسئله تنقیح نوم قاعداً نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه مزیل باشد در میان مقعد
 و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجعا آنست که تمکین مقعد نباشد هر حال تمکین بود بعد ازین و ذکر مضطجعا تنقیح
 و تمهید بر سترهای عصاره و نزدیک اجنبیه رکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعداً در وقتیکه که بزوال تمکین بقصد حکم مضطجعا دارد
 و جمعی تنقیح آن خواب گران و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی اینها یدزیرا که حدیث فانه اذا مضطجعت سترت من مضطجعه
 صریح است در علیته استرخاء و چون انظر و اشهر در بیات نوم ستر فاضطجعا و مستلماست آنرا بر روی کار آورند
 و حصر را بآن متوجه ساختند **باب** یجب الوضوء من مس العزیم واجب میشود وضو بسبب دست رسانیدن بجز
مسئله

مسئله عن عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انه سمع عمر بن الزبیر یقول دخلت حلی مروان بن الحکم
 فتذکرنا ما یکون منه الوضوء فقال مروان ومن مس الذکر الوضوء فاکره فما علمت ذلك فقال مروان بن الحکم

خبرتني بسنة بنت صفوان انها سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ عورة
 بن الزبیر گفت داخل شدم بر مروان بن الحکم پس بایکدیگر مذاکره کردیم در موجبات وضو پس مروان گفت از منس که وضو
 واجب میشود عروه گفت من این را ندانم پس گفت مروان بن الحکم خبر او را بر سبب بنت صفوان که وی شنید از
 رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود چون دست رساند یکی از شما بذر خود پس بایکدیگر وضو کند **مسئله**

اسمعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مصعب بن سعد بن ابی وقاص انه قال قلت لاسک الحنفی
 حلی سعد بن ابی وقاص فاحتکلت فقال سعد لعلي مسسفت فذکرت قال قلت فمسم قال

فم قوضاً فقمت فتوضأت ثم رجعت مصعب بن سعد بن ابی وقاص فمسم فمسم
 نگاه میداشتم مصعب را بر سعد بن ابی وقاص مصعب با دست میگریفتمم و در وی نظر
 می کردم تا در کل اشتباه بر وی فتح کنم یعنی لقمه دهم پس درین ناچار خاریدم بدن خود را پس
 گفت شاید تو دست رسانیده بگر خود گفت مصعب گفتم آری گفت بر چنین در وضو کن پس بر ستر
 و وضو کردم پس باز آمدم پس مصعب گفت **مسئله** عن نافع بن عبدالله بن عمر بن ابی وقاص

احدکم ذکوه فلیتوضأ منی گفت عبد الله بن مسعود چون دست رساند کسی از شما بذر خود

پس باید که وضو کند **مالک** عن هشام بن عمرو عن ابي اذنان يقول من مس ذكره فقد نجس عليه الوضوء

سیگفت عروه هر که دست رسانید بذر خود پس واجب بر وی وضو **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله انه

قال رايت ابي عبد الله بن عمر بن الخطاب ثم وضوء فقلت يا ابا عبد الله الغسل من الوضوء فقال بل لا يغسل

احيانا امس ذكرى فاوضأ گفت سالم بن عبدالله ویدم پد خود و عبدالله بن عمر را که غسل میکرد باز وضو رخسار

گفتم ای پدر آیا کفایت نمی کند ترا غسل بجای وضو گفت آری میکند و لکن در بعض اوقات دست میرسانم در آثار غسل

بذکر خود پس وضو میکنم **مالک** عن نافع عن سالم بن عبدالله انه قال كنت مع عبد الله بن عمر في سفر

فرايت بعد ان طلعت الشمس توضع ثم صلى قال فقلت لان هذه الصلوة ما كنت تصليها فقال اني

بعد ان توضع ات لصلوة لهم ميسنت فوجع نسيت ان توضع فتوضأت و عدت لصلوة

گفت سالم بودم باید زخو و عبدالله بن عمر در سفری پس دیدم او را که بعد از آنکه آفتاب بر آمد وضو کرد و نماز گذارد پس گفت سالم

گفتم او را این نماز است که تو میگذاری آنرا گفت بر آئینه من بعد از آنکه وضو کردم برای نماز صبح دست رسانیدم بفرج خود باز وضو

کردم که باز وضو نکنم پس حال وضو کردم و عود کردم برای نماز خود یعنی اعاده کردم مترجم گوید رضی الله عنه تعقب کرده اند که

جماعه مثل سفیان ثوری و محمد بن حسن مجدی حسن کطلق بن علی روایت کرده اند رجلا سال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن

من فکرة ترضار قال بل هو الا بضعه من جسده که فردی سوال کرد از رسول الله صلی الله علیه وسلم از حکم کسی که دست رسانید بذر

خود آیا وضو کند گفت نیست ذکر الا قطع از بدن تو یعنی وضو کردن لازم نیست و با تا حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس

حدیثه و ابودار و عمار و سعید بن اسیب حسن بصری که از مسن فر کرد وضو لازم نمیشد نزدیک ایشان و جواب او بخوبی ازین

تعقب بانکه حدیث بسره متأخرست زیرا که ابوهریره روایت کرده است و او متأخر الاسلام است طلق بن علی اول من

هجرت بخدمت آنحضرت آمده بود و این فقیر را درین جواب نظر است اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مضموم

میشود که قبل از آن حکمی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود و ال بر وجوب وضو پس

اینست که حدیث طلق نامح حدیث دیگر است و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جابر

میتوان کرد در باب ترک وضو حماسته النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو حماسته النار روایت کرده است و بر آن

عمل میکرد حال آنکه قدوم ابوهریره بعد واقعه خیر بود و سعید بن انعمان روایت کرد که در راه خیر حضرت صلی الله علیه وسلم حماسته النار

خوردند و نماز گذارند و وضو نکردند پس صحیح است که حدیث ابوهریره را نسخ آن میکنند و همچنین نیست باتفاق و صل

که بسیار بود که ابوهریره را نماز صحیح بر قدر او روایت میکرد و همیشه از حدیث گرفته اند میتوان بود که در حدیث مرفوع من فرکت ایزول

قلت قال الشافعي
الوضوء من مس الصح
و شرطه ان يمس بين
الكف او يطون
اصابعه و قال ابو
حنيفة مس الفرج
لا يتقصر و اختبر
صلی الله علیه وسلم
هل هو الا بضعه منك

چنانچه مستحجاب و محجب از غایب است بشود غیر گوید میتواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص معام نیست بلکه بیان مصلحت است پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین دعوا که وضو شرعی کثیر التوقع است پس بعید نمیدانید اختلاف اجلای صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورعات مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمعی بر نخصت میل میکردند **باب الوضوء من قبله للمرأة وجسها** باب در بیان حکم وضو از قبله زن و دست رسانیدن مرد بزین

مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه عبد الله بن عثمان كان يقول قبله الرجل امرأته وجسها بيده من الملاصقة فمن قبل امرأته وجسها بيده فعلها الوضوء عبد الله بن عمر میگفت که قبله کردن مرد زن خود را و مس کردن او را بدست خود از ملاصقه است یعنی در قول خدا تعالی اولاً مستقر النساء و دخلت پس هر که قبله کند زن خود را یا مس نماید او را بدست خود بروی وضو واجب میشود **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول من قبله الرجل امرأته الوضوء عبد الله بن مسعود میگفت از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم میشود **مالک** عن ابن شهاب انه كان يقول من قبله الرجل امرأته الوضوء عبد الله بن شهاب میگفت که از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم میشود

تغیب کردند بر مالک جمعی سجدت عوده عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قبل بعض نساء ثم خرج الى الصلاة ولم يتوضأ قلت من هي الا انت فضحكت قبله کرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم بعض زنان خود را بعد از آن برآمد نماز و وضو نکرد عوده گفتم نیست آن زن مگر تو پس عائشه بخندید و جواب دادند ترمذی و غیر آن که سنن او این حدیث متصل نیست و تحقیق آنست که مشار اختلاف درین مسئله اختلاف ایشانست در تفسیر قول تعالی اولاً مستقر النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بر نساء بغير جماع و برین تفصیل لازم آمد که لمس ناقص وضو دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تمیم عرض اساکت باشد پس نه سبب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیت از دلالت لغتن لمس وضو اساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تمیم از غسل پس نه سبب ابن عباس همین بود و ابن عمر نه سبب ثالث پیش گرفت که لمس اعم است از جماع و مس پس خدا تعالی لمس را موجب تمیم ساخت با معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نایب غسل است و اگر در صورت مس متحقق گردد نایب وضو است و پس ابن عمر قائل بود بر نیابت تمیم از غسل قائل بود بر لغتن مس مرأة وضو را در آنچه در اینجا قول ابن عباس است که در قرآن عظیم در مواضع بسیار ملاصقه مس از جماع کنایت آمده است و استدلال دیگران باین آیه ناهض بر خصم است افاجار الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تا عمل ماخذ باید کرد تا رجحان بعضی بر بعضی ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین مسئله نزد ابن مسعود و بر اجماعی همین سبب گذشته است با وجود اتباع او ایشان را در سایر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح

قال الشافعي يفتن بلس الرجل المرأة وضوؤها وقال ابو حنيفة لمس المرأة لا يوجب الوضوء وانما يوجب غسلها عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قبل ولعها يتوضأ فيه نظر و بان المراد بالملاصقة الجماع

www.ahnafmedia.com

بوجوه من شرطه
 بقوله الجوزة
 من غير الخامة
 قال الشافعي
 قلنا

قلنا

یکتاویل آیه را بر تاویل دیگر کنایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هر دو قوت میگیرد و در سبب جن بصری و سفیان
 عدم نقص است **باب الوضوء من القتی بیان حکم وضو بسبب مالک** انه وای دبیعة بن عبد الرحمن
 یقلی حواد ماء وهو فی المسجد فلا ینصرف ولا یتوضأ حتی یصلی مالک یدر بیه بن عبد الرحمن اگر کسی
 آب را چند بار او در مسجد بود پس باز نگشت بخانه خود و وضو نمیکرد تا آنکه نماز میگذارد یعنی باز نگشت تا وقتیکه
 گذارد و بعد از آن نماز رفت قال مجیح سئل مالک عن رجل قلس طعاما هل علیه الوضوء قال لیس علیه وضو
 وایضا من ذلك ویضل فاه گفت یمنی بن مجیح سوال کرده شد مالک شخصی که قی کرد طعام را یا واجب شود
 بروی وضو گفت نیست بروی وضو باید که مضمضه کند از قی و بشوید و آن خود **باب الوضوء من الرجا**
 والجملة بیان حکم وضو از خونی که از بینی سیلان کند و از جملة **مالک** انه بلغه ان عبدالله بن عباس
 كان یضع فیخروج فیضل الدم حنه ثم یسج فیذی علی ما قد صلی عبد الله بن عباس صاحب عاف میشد پس
 از مسجد پس می نشست خون را از خود باز جرح می کرد و بنامی کرد بر آنچه گذارده بود از نماز یعنی آنچه قبل از نماز
 کرده بود و محسوب می ساخت و باقی را تمام میکرد و **مالک** عن عبد الرحمن بن حرملة الا سئل ان قال رأیت
 سعید بن السیب یضع فیخروج منه الدم حتی یختضب اصابعه من الدم الذی یخرج من انفه ثم یصلی ولا
 یتوضأ بعد الرحمن گفت دیدم سعید بن سبیب که صاف میشد پس خارج میشد از وی خون تا حدیکه رنگین میشد
 او از خونیکه بر می آمد از بینی او باز نماز میگذارد و وضو نمیکرد و **مالک** عن عبد الرحمن بن الحجاج انه وای سالم بن
 عبدالله یخرج من انفه الدم حتی یختضب اصابعه من الدم الذی یخرج من انفه ثم یصلی ولا یتوضأ بعد الرحمن بن حرملة
 سالم بن عبدالله را که بر می آمد از بینی او خون تا حدیکه رنگین میشد انگشتهای او از خونیکه بر می آمد از بینی او باز نماز میگذارد
 و وضو نمیکرد و **مالک** عن نافع ان عبدالله بن عمر كان اذا عرف انصرف فتوضأ ثم رجع فبغض لم یتکلم بود این
 چون رعات میشد او را باز نگشت و وضو نمیکرد و رجوع میکرد پس نمیگفت یعنی آنچه قبل از نماز کرده بود در نماز میباید
 تمام میکرد و **مالک** عن یزید بن عبدالله بن قسیط اللیثی انه وای سعید بن السیب وهو یصلی فاتی حج ام سلمة زف الی صلی الله
 وسلم فاتی بوضو فتوضأ ثم صلی علیها ما قد صلی یزید بن عبد الله وید سعید بن سبیب که صاف میشد او نماز میگذارد پس
 بجهت ام سلمه و در حضرت صلیم پس آمد و شد پیش او آب وضو پس شوکر و باز رجوع کرد مسجد پس بنا کرد بر آنچه گذارده بود قال
 مالک الا هو عندنا انه لا یتوضأ من حیوان من هم ولا من حیوان من الجسد ولا یتوضأ الا من حدث یخرج من فیه
 او در بر او وضو گفت مالک مکی که مقرر است زنگی که یعنی طهارت و از صحابه و تابعین است که وضو کرده نمی شود

قال الشافعي العارف
 الجوامع لا یقتضيان الوضوء
 قال مالك في الصلوة
 یصل الصلوة فقیله ان
 یترضا ویسئل بالجملة
 ان یسئل فی الجاید
 وایضا ما یروى من الوضوء
 علی قوله غسل اللذی یخرج
 قزان عمن فینما یخرج
 علی الاضغال ما یجیه
 ومن یجس بعض یبیه
 او توجع فیصل ویبیه
 علی ما صلی ولا یتوضأ
 وهذا قوله القلتی
 ثم یقول ابو یوسف
 یقتضيان اذا كان الدم
 سیلا فلا یقول اذا یسقطه
 الجرح یتوضأ و
 تاویل یارک
 او الوضوء
 من انما یجیه
 او ایضا

www.ahnafmedia.com

از دعوات و ذرات خون و ذراتی که سیلان کند از مجید و وضو کرده نمی شود الا از حدیثی که بر می آید از ذکر و در بار یا از نوم مشهور گویند
متسک کرده است محمد بن الحسن باین دو اثر بر دو مسئله یکی آنکه دم سائل ناقص وضوست دیگر آنکه اگر کسی بغیر اختیار حد
پیش آید در اندام باز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود و آنچه کرده است در حساب شمارد و باقی باطل کند و در زمان وضو آمد
رفت سخن نگویید و جواب داده اند که مراد از وضو اینست که در وقت غسل دست و وضو شرعی دلیل برین تاویل آنکه صحیح است
از ابن عمر انه قال فممن اجتمعت علیه الا غسل محاجر گفت ابن عمر در باب کسیکه حجامت کرد نیت بر روی واجب
شستن مواضع حجامت و همچنین محفوظ از نوبت سید بن المسیب عدم نقض وضوست و این فخر گوید حجامت
دارد که ابن عمر و سید بن المسیب وضو کرده پسند برای معالجه رعاف زیرا که شستن روی و اطراف با هر دو
رعاف را و همچنین حدیث ابودردان النبی صلی الله علیه وسلم قال فافطره و توضأ و دلالت میکند بر وجوب نیت
وضو زیرا که آن برای معالجه قی بود و شستن روی و اطراف باز می آید و دفع میکند فشیان را اما آن مسئله
دیگر پس آمد و رفت نه بجهت انتقاض وضو بود بلکه برای دفع نجاست و آن مسلم است و محمد بن الحسن روایت کرده است
از عبد الرحمن بن العتبر روایت سابق را باین عبارت از راسی سالم بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن النعمان
ثم يخرجها و فيها شئ من دم فيفقد ثم يصلى و لا يتوضأ یعنی دید سالم بن عبد الله را که در می آورد و انگشت خود را به بینی
باز بر می آورد آنرا و در آن انگشت چیزی از خون بود پس می آید با انگشت آن خون را پس نماز میگذارد و وضو نمیکرد
و حمل کرده است آنرا بر آنکه دم سائل نبود و چون دم سائل نباشد لازم نمی آید و این خلاف روایت مشهوره است
و روایت مشهوره است که سابقا گذشت بخرج من الغده دم حتى يتخضب صالحه و این لفظ تاویل مذکور را قبول نمی کند
و الله اعلم و با جمله چنان متبادر میشود که ارجح مذاهب در موجبات وضو نوبت حسن بصیرت و وضو از مخرج من
اسیلین و از نوم میکنند و از لمس و از مس فرقی در رعاف نمی شکند و الله اعلم باید دانست که شریعت عام افرا
انسان را بگیرد و مصلحت نفوس ایشان و غرض نفوس ایشان دیگر و شارع هر دو علم افاده فرموده است و بر فقها هر گاه کسی علم
بالم دیگر مشتبه میگردد پس شریعت چیزیست که در ملا اعلی بر ایشان مکتوب شد ایشان مکلف ساختند خواه و حجب حرام با خواه
مکروه و مکروه مکرر و سوا آن چیز را بسیار است که در تهنید نفع من تلویث نفوس داخل داد لکن حکم است مقتضی آن نیت که بر ایشان
مکتوب شد و در حدیثی که بعضی اصحاب آن حمل میکردند و بعضی عمل نمیکردند و بر همین اصل فرود باید آورد مسئله شکر و مسأله در عاقبت
و الله اعلم باب ترك الوضوء هلسته التائبان تركه و وضو چیزیست که رسید آنرا از این معنی چیزیست که با تشویش شده است
صالح عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله اكل كفت شاة

www.ahnafmedia.com

ثم صلي ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم خردشانه بزني باز نماز گذارد و وضو نکرد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن

بن يسار مولى بنى حادثة عن سويد بن الغنم ان لخبير انه خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر حتى اذا كانوا بالصبيا

وهي دنى خيبر فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل العصر ثم دعا بالاكاذود فلم يثب الا بالسويق فامر به فثب

فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلنا ثم قام الى المغرب ففحص ومضمضنا ثم صلي ولم يتوضأ برآمد سوت

بن انعمان همراه حضرت صلي الله عليه وسلم سال خيبر يعني در سايکه غزوه خيبر واقعه تا وقتیکه رسیدند بهبهار و ان بنو

ازجا با متصل بخيبر يعني توابع خيبر پس فرود آمد حضرت صلي الله عليه وسلم پس گذارد نماز عصر را با طلب کرد تو شهر ايس

ساخت کرده نشد مگر سويق پس حکم فرمود بدست ساختن آن پس نناک کرده شد پس خورد حضرت صلي الله عليه وسلم

خورد و يم ما باز برخواست بسوي نماز مغرب پس مضمضه کرد و حضرت صلعم مضمضه کرد يم ما باز نماز گذارد و وضو نکرد

مالك عن محمد بن المنكدر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حرم على الطعام فقرب اليه خبز ولحم فاكل

ثم توضأ ثم شربني بفضل ذلك الطعام فاكل من ثم صلي ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لطلبه

برای طعامی پس نزدیک گردانیده شد با حضرت صلي الله عليه وسلم نان و گوشت پس خورد از ان طعام باز وضو کرد و نماز

نماز گذارد و بعد از ان آورده شد پیش حضرت صلي الله عليه وسلم آنچه باقی مانده بود از ان طعام پس خورد و بعد از ان نماز گذارد

و وضو نکرد **مالك** عن ابي نعيم وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله الا نصاري يقول رايت

ابا بكر الصديق اكل بحا ثم صلي ولم يتوضأ جابر كفت دیدم حضرت ابو بكر الصديق را که خورد گوشت را بعد از ان نماز

گذارد و وضو نکرد **مالك** عن محمد بن المنكدر وعن صفوان بن سليمان انها اخبراه عن محمد بن ابراهيم

بن الحارث التيمي عن ربيعة بن عبد الله بن الهذلي انه قال سمعت عمر بن الخطاب ثم صلي ولم يتوضأ ربيعة بن

عبد الله طعام شام خورد و همراه حضرت عمر بن الخطاب بعد از ان نماز گذارد حضرت عمر بن الخطاب وضو نکرد **مالك**

عن ضمرة بن سعيد المازني عن ابان بن عثمان ان عثمان بن عفان اكل خبزاً ولحماً ثم معمصن وعسل يديه

ومسح بهما وجهه ثم صلي ولم يتوضأ حضرت عثمان خورد نان و گوشت باز مضمضه کرد و شست دودست خود را

و مسح کرد بدو دست روی خود و بعد از ان نماز گذارد و وضو نکرد **مالك** انه بلغه ان علي بن ابي طالب ^{الله} عبد

بن عباس كان لا يتوضأان مما مست النار حضرت علي بن ابي طالب و عبد الله بن عباس وضو نمیکنند و نماز خوردن

چیزی که رسیده است آن آتش یعنی چیزی که با آتش نجس شده است **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سال عبد الله

عامر بن ربيعة عن الرجل يتوضأ للصلوة ثم يصيبها فقدمته النار ايتوضأ قال رايت ابي يعقل لك

www.ahnafmedia.com

قلت

عامة اهل العلم ان
الوضوء مما مستل النار
منسوخ في اول العظم
على غسل اليد والوجه
قال قتادة من غسل
فيه فقد نوض الصلوات
بغير المصلاة والحمد
مكان ادنى خير اى
لها ما يلى المدينة
فلا يرضى الثلثة
وتشدد بالانجيل
اي ان عرقه يفضله
استقلنا من
العرفان من اهل
المدينة عليه
قلت عليه العبد
فما صلنا هذا اى
وقى ما يلى خطيبنا
له نقل البخاري
في البخاري و على كل
نقد في فقهنا عامة
اهل العلم

ويصل ولا يتوضأ يحيى بن سعيد قال كره عبد الله بن عامر ان يحكم سيك ووضوءه كرهه وانه يمشى في النار
بطعامه سيده است او ان اتش يعني تناول كره طعام غيره ايا ووضوءه كرهه كرهه يمشى في النار
و نازم يكرهه ووضوءه كرهه مالك عن موسى بن حنبل عن عبد الرحمن بن زيد لا تضارحى ان اتش بن مالك

قدم من الغراق فدخل عليه ابو طلحة و ابي بن كعب فقام بطعاما قد مسته النار فاكلوا منه فقام الش فتوضأ
فقال ابو طلحة و ابي بن كعب هذا يا ان اتش اى قية فقال ان اتش لم افضل و قام ابو طلحة و ابي بن كعب فليلوا لم يتوضأ
ان بن مالك قدم كرهه في الغراق بين اخل شدن بروى برامى ملاقات ابو طلحة و ابي بن كعب پس نزدیک ساخت باين عزيز طعام
كه رسیده بود ان اتش پس بر سه خورد پس بن خاست ان بن كعب پس گفتد ابو طلحة و ابي بن كعب چيست اين خصلت
ان بن كعب چيست عراقيه است يعني عراقيه است او درى ان اتش يعني در شريعت خود نيست پس ايا ان اتش عراقيه است
ان بن كعب چيست عراقيه است يعني عراقيه است او درى ان اتش يعني در شريعت خود نيست پس ايا ان اتش عراقيه است
عبد العزيز ميگفتد وضوءه واجب شود بخوردن طعاميكه او را با اتش بخورد و شك ميكردند بحدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم توضأ
حماست النار و نه بر جمهور صحیح و تابعين خلاف ان بن كعب چيست چنانكه امام مالك تفصيل بيان فرمود پس قطع مخالفت بين اهل
بيك از دو وجه تواند بود يا نيت كه حدیث توضأ حماست النار منسوخ باشد باين احاديث يا محمول باشد بر غسل و تنظیف
معنى اخوى وضوءه است و الله علم **باب** اخرفيا لا يجنبه الوضوء باب در بيان چيزيكه واجب نمیشود و وضوءه از دستها

مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر حدثنا ابنا السعيد بن زيد و محمد بن محمد بن زيد دخل المسجد فجلسه و لم يتوضأ
متزوج كرهه و در نسخ كه پیش فقیر است از روایت يحيى بن يحيى المصنوعى حك مسور است و در روایت محمد بن الحسن خطيب كرهه است
خطيب كرهه طواف مشبه ميشد يعني روایت اول نيت كه عبد الله بن عمر تحريك كرهه يك فرزند سعيد بن زيد را يعني قرأ
خائيه در دمان طفل نومولده شده و بخت بخت بر كرهه و برداشت او را يعني در بر خود بعد از ان داخل شد بسي پس نماز گزارد
و وضوءه كرهه و روایت ديگر آنست كه عبد الله بن عمر خطيب ما ليد در بكت فرزند سعيد بن زيد و خطوب آن خوشبور كو نيكه در بدن
مرده است حال ميكند يعني سعيد بن زيد را فرزندى مرده بود عبد الله بن عمر خطوب در بدن او ما ليد بعد از ان نماز گزارد
و وضوءه كرهه و روایت اول مستفاد مى شود كه برداشتن طفل نومولده شده و دست رسانيدن با و واجب وضوءه
دست نيست و از روایت ديگر مستفاد ميشود كه خطوب ما ليد در بدن مرده و برداشتن جنازه موجب وضوءه است
مسلكه صحیح خلاف داشتن و جمهور بعد هم و جوب منور فته اند و الله علم و اين روایت ثانياً كه خطوب باشد محفوظ است
باب يكيه الاستنجاء بثلاثه اجماع كفايت ميكند برامى استنجاء **مالك** عن هشام بن عمرو عن ابي

لا قلت
 قال للشافعي لا يجوز
 الاقتصار على اقل من
 ثلثة اجزاء من اصل
 الاقطار وادونها فان
 لم يحصل جيب ان يذاب
 حتى يحصل قف حصل
 بعدها بالتفريق يستحب
 ان يجمع بالوتر قلا يوجب
 خفيق ليس الاقطار و
 لا يستحب الاقطار واول
 الخراف عندنا ان الماخ
 نبي به عن الاقطار

رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الاستطابة فقال اولها واحد ثم ثلثة اجزاء
 استخاف من مودا يامن يابدكي از شما سنگ است یعنی رسنگ گفایت میکند بشرط حصول نقاشی که گویا استطابت در لغت طلبت
 یعنی طهارت و مراد از آن در عرف تعبیر است از نقطه بول باب یا حجر و همچنین استخاف و بودا و دوشانی از حدیث اروایت کرده اند
 بطریق مسلم قرط پس گفته عن عروة عن عائشة مسئله واجب است از آن نجاستی که بسبب نقطه بول حاصل شود یکی از دو چیز
 آب یا حجر یا باب پس استفادت از حدیث عمل در حیض چنانکه بیاید اما حجر پس استفادت از حدیث و جمع در میان هر دو
 مسئله ذکر حجر و حجره اعتیاد است و الاکلخ و چاکنه و حکم است پس تعجب کردند حجر را بجمد قانع اما جلد پس ماخذ آن است
 استجاست در آن اجزای و ضوح اختلاف در نظایر نزدیک عارف بلوئه و اما قلع پس ماخذ آن خماری اولاً بحد واحد ثلثه
 و مانند است که قارنقه میفهمد که غرض از آن از آن نجاست پس تصدیق است کفایت نکند مسئله واجب است که سنگ استنجای
 محرم باشد اما ظاهر پس ماخذ آن نبی آن حضرت است مسلم از جمیع که بعضی آن را بر روک و بعضی تفسیر کرده اند و بعضی سنگی که
 بان استخاف کرده پس ندان ما غیر محرم پس ماخذ آن نبی آن حضرت است مسلم از استخاف با استخوان بعله آنکه طعام من است پس معلوم
 است بطریق اولی و آنچه انفعال معتد به بان متوقع است مانند جامه نو در آن حکم داخل باشد مسئله شرط اتقا حجر است
 نجاست خشک نشود باشد و الاغرض استخاف که از آن نجاست است متحقق نشود و انتقال نکند از نجاست بنی آن و ماخذ آن است
 شارع مشروع فرموده است استخاف در موضع معلوم نه در سایر بدن و طهارت شده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سبیلین
 استخاف برای خارج از سبیلین است نه برای غیر آن مسئله از لغت اولاً بحد واحد ثلثه اجزاء مفهوم میشود که اولی استخاف ثلثه
 اجزاء است و حدیث سلطان نهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يستنجى باقل من ثلثة اجزاء و وضع است و یعنی تفریق و جمع
 ثلث مساحت است پس اگر حجر کبر باشد و بسط آن مسح کنند جایز باشد و شرط کفایت ثلثه اجزاء است آن مفهوم
 فطوی کلام است پس اگر ثلثه اجزاء استخاف حاصل نشود یا در باید کرد بر ثلثه باب استخاف لا یبارحی الاستطابة
 استجاست استخاف حد و در استخاف ما الک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال اذا توضا احدکم فليجعل في انفه ماء ثم يمسحه به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به
 یکی از شما باید که داخل کند در بینی خود آب را باز میفشانند هر که استخاف کند باید که عدد طاق استخاف نماید مترجم گوید استخاف
 مسنی کلام است اگر نقابو تر حاصل شود بر آن اقتصار نماید و اگر غیر و تر حاصل شود یکی را زیاد کند تا ایتنا متحقق
 مسئله در حدیث نبی آمده است از تخلی در موضعی که وقوع نجاست در آن موجب ایذای مردمان باشد
 آید که در حدیث ناس طریق ایشان در زیر شجره مثوره و از استخاف بدست راست نماز فعل آن حضرت صلوات الله علیه که در حدیث
 استخاف

www.ahnafmedia.com

بوجهی که آواز خارج نشوند و بوی آن احساس نگردد و دستار بقدر و ولت ذراع یا زیاده از آن و گفتن نزدیک محل
 اللهم اني اعثق بك من الخبث والخبائث و نزدیک خروج غفرانک معلوم شده باب استنجاء با الماء من غیر
 و جاستنجاب استنجاب باب از غیر و جوب ممالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب سئل عن الوضوء
 من الغائط فقال انما ذلك وضوء النساء یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضوء بسبب
 غایط یعنی استعمال آب بسبب قضاء حاجت پس گفت جز این نیست که استنجاء با آب وضوء زنان است ممالک عن
 یحیی بن محمد بن طلحة عن عثمان بن عبد الرحمن ان اياه حدثه انه سمع عمر بن الخطاب يتوضأ بالماء وضوء
 لما تحت اذنه عبد الله بن شیبان از عمر بن الخطاب که وضوء میکند عمر باب وضوء کردن برای آنچه زیر از او بود یعنی می
 ذکر و در خروج و قال یحیی سئل ممالک عن غسل الفرج من البول والغائط هل جله فيه اثر فقال بلغنى ان بعض من مضى
 كانوا يتوضون من الغائط وانا احب غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی مصمودی کی سوال کرده شد ممالک از
 شستن فرج بسبب بول غایط آیا آمده است درین باب اثری گفت رسید دست خبر من که بعضی سلف می شست
 از غایط و من دوست میدارم که بشویم فرج را از بول ترجم گوید از هر دو اثر حاصل شد که استنجاء با حجار کفایت میکند و استعمال
 آب و شستن ذکر و در آب زیاد ترست و نظافت و تطهیر باب الغرض من استقبال القبلة واستدبابها عند
 الحاجة و اختلافهم فی ذلك و بیان نهی از ورود نشستن بجانب قبله و یا پشت بقبیده کردن نزدیک اداسی حاجت
 بیان اختلاف علمای درین باب ممالک عن اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة عن رافع بن اسحاق مولى لال الشفاء
 وكان يقال لمولى ابی طلحة انه سمع ابا ایوب الانصاری صاحب النبى صلى الله عليه وسلم وهو بصري يقول والله
 اادرى كيف اسمع بهذة الكواثيب قد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ذهب احدكم لغائط او لبول فلا
 يستقبل القبلة ولا يستل بها بفروجه رافع بن اسحاق شنید از ابو ایوب انصاری داود دران وقت بمصر بود
 که میگفت قسم بخدا نمیدانم که چگونه کار کنم با من خلا جا با و حال نیت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است
 چون برود کسی از شما برای غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبیده و باید که پشت ندید بسوی قبله بروج
 یعنی این خلا جا با در مصر بوجهی نباشده بودند که هر که آنجا برای قضاء حاجت بنشیند و بقبیده یا پشت بقبیده بنشیند
 پس ابو ایوب میگفت نمیدانم که چه کار کنم درین خلا جا با که بایس بیایم تحقیر کنیف یعنی جایی ضرور و جمیع کراهت
 و کراهت بنزن نیز همین معنی دارد ممالک عن رافع بن اسحاق عن رافع بن اسحاق مولى لال الشفاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان يستقبل القبلة لبول او لغائط رسول خدا صلی الله علیه وسلم منع فرمود از آنکه با روی بقبیده یا پشت بقبیده بول

قلنا
 معنى الوضوء ههنا
 التسل والنظيف
 وعليها صفة اهل
 العلم

٢١

www.ahnafmedia.com

ما قلت
 قال الشافعي يتيقن في كل
 الوضوء غسل اللبس
 وقال ابو حنيفة عند
 الحديث لا يروي الغطاء
 التوقيت يوم يلية
 المعجم ثلث ايام يلية
 المسافر من حين على
 رضي الله عنه فانه
 اقر اصل العلم التوقيت
 وابتدأ بالذم من اول حديث
 بجزء بعد غسل الثياب
 وذهب مالك الى انه
 لا تقبل يلية المسافر
 لعان يصوله بزمانه
 الفصل

وان جله احد نامن الغائط قال عمرهم وان جله احدكم من الغائط عبد الله بن عمر داخل شد بكوفه بر سعد بن ابى وقاص
 وادامير كوفه بود پس يكه سعد مسح بدموزه پس انكار كرد اين را بعد پس گفت او را سعد پرس از اين
 مسله پدر خود را چون داخل شوي بروي پس قدم كرد عبد الله بن عمر و فراموش كرد كه سوال كند حضرت عمر را
 از اين مسله تا وقتيكه آمد سعد پس گفت ايا تو سوال كردي پدر خود را گفت نه پس سوال كرد عبد الله بن عمر را پس
 حضرت عمر چون داخل كني دوپاي خود را در دوزمه حالانكه دوپاي تو پاكي هستند پس مسح كن بر دوزمه عبد الله
 اگر چه آمده باشد کسی از ما از خلا جا گفت آری مسح كند گر چه آمده باشد از خلا جا قال يحيى مثل مالك عن رجل غسل قد
 لم يمس خفيه ثم استأفنا الوضوء قال يتيقن في كل الوضوء ولبعض وجليده يرسيد وشد مالك ان حكم سبكه
 دوپاي خود را بعد از ان پوشيد دوزمه خود را بعد از ان ابتدا كرد وضوء را گفت مالك بر او هر دو دوزمه را باروشيد
 كند باز بشويد بر دوپاي خود را ز اذ الخفا و الغفها و التوقيت بيوم وليلة للقيم و ثلاثة ايام بليا ليهما للسافر مسح
 على رضي الله عنه زياده كردند حفاظ حديث و فقها ب تعيين وقت و در جواز مسح بر موزه يك شب و روز براي مقيم و مسافر
 شبانه روز براي مسافر بر و ايت حضرت علي كرم الله وجهه مترجم گويد ظاهر از لفظ طه بر تان است كه طه شرعي است
 و وضوء است اراده کرده اند پس مسح موزه صحيح نبود بلكه بر وضوء تمام پوشيده هستند و همي گفته اند كه اگر يك پا
 در وضوء شست و موزه پوشيد بعد از ان پاي ديگر شست و موزه ديگر پوشيد مسح صحيح است و اين هم
 محتمل است و الله اعلم و امام مالك توقيت بيك شبانه روز و در حق مقيم و سه شبانه روز و در حق مسافر و
 نكرد زيرا كه نه هيب و هي است كه مدت مسح بيك توقيت و تقدير نيست بلكه او را ميرسد كه مسح موزه كند تا وقتيكه
 غسل لانم نشد و تعقب کرده اند حفاظ حديث و فقها را امصار ب حديث حضرت علي رضي الله عنه كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يامرنا ان مسح لقيم يوا وليلة و المسافر ثلث ايام و اخبرنا ان حضرت مسلم بن احمد ميمون را كه مسح كند بيك شبانه
 و مسافر سه بار روز و جواب داده اند از جانب امام مالك كه خريده بن ثابت همين حديث روايه کرده است و در
 گفته ولو استزدناه لئذا نادوا و كرد بخوبي اين جواب را كه قول خريده لو استزدناه لئذا نادوا همي است از او
 پس جايز نيست ترك يقين يعني ترك صريح حديث باين مطن مترجم گويد محل كلام خريده اينست كه توقيت
 بر سبيل وجوب نبود بلكه بر سبيل نديب و اختيار فضل امود و حال دلالت ميكرد كه اگر کسی از حضرت مسلم
 عليه السلام زياده طلب ميمون و البته بز ياد او امر ميكرد پس مطن نباشد بلكه محل كلام حضرت مسلم عليه السلام
 بر نديب زياده فهم است ب نسبت سا نروا ت و با سا نروا ايات مخلفتي ندارد پس يكمن كه تقدير

www.ahnafmedia.com

يكشنبه روز

یک شب از رزق مقیم در شبانروز در حق ما فرست مو که باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر است بمثلین تقدیر نماز عشا است
 مثل شب و تقدیر صدقه لغیر است پس از نماز عید جهاد در عمل از حدیث توفیق تجاوز نباید کرد و جوهر که توفیق یافته
 مختلف اند در ابتداء مدت ثوری برینید و شافعی گفته اند ابتداء مدت از اول حدیث است که بعد لبس خفین حادث شود و احمد
 و اسحق گفته اند که ابتداء مدت از اول مسح است هر دو محتمل است و الله اعلم **باب صفة مسح علی الخفین بیان طریق**
مسح بر دو موزه مالک عن هشام بن عمار انه رأى ابا عبد الله عليه السلام قال وكان لا يزيد اذا مسح على الخفین علی الخفین
 الا مسح بطولها هشام دید پدر خود عروه را که مسح میکرد بر دو موزه گفت هشام که عروه زیاده نمیکرد چون مسح موزه کرد
 بر آنکه مسح میکرد بر پشت پایی مسح میکرد در جانب پائین پاها مالک انه سال ابن شهاب عن ابي عبد الله عليه السلام كيف
 فادخل ابن شهاب احدك يد تحت الخف والاخرى ففقه فيهما مالک سوال کرد ابن شهاب که از مسح بر دو موزه که
 چگونه است آن لبس آورد و ابن شهاب یکی از دو دست خف بر خف و یکی را گذاشت بالای خف بعد از آن کشید بر دو
 دست را مترجم گوید در صفت مسح دور روایت مختلف آمده چنانکه روایت کردیم همه جا درست و واضح مسئله است
 حضرت رضی عنی الله عنه که لو كان الدين بالراي التي ترجع سيد بقول عروه را پس اختیار با همان است
 نهایت میکند مسامی مسح بر اعلاي خف قليل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح را س گفتیم اما قید اعلاي پس باخوڑ است
 اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلاي دون الاسفل **باب اذا جاؤا الختان الختان وجب الغسل انزل**
اول ينزل چون بگذرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل انزال واقع شود یا نشود مالک
 عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعائشة زوج النبي صلى الله عليه
 كانوا يقولون اذا مس الختان الختان فقد وجب الغسل حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت عائشة زوج
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتند چون برسد موضع ختنه مرد موضع ختنه زن را آن کنایه است از ادخال
 سر ذکر مرد و فرج زن پس واجب غسل مالک عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن
 عبد الرحمن بن عوف انه قال سالت عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ما يوجب الغسل
 فقالت هل تدري مما مشك يا اباسلمة مثل الفدوخ يسمع الديكة تصخر فيصخر
 معها اذا جاؤا الختان الختان فقد وجب الغسل ابو سلمة گفت سوال
 کردم از عائشة رضی الله عنهما چه چیز واجب میکند غسل را گفت ای امید آنی که
 صفت تو چیست ای ابوسلمه مثل تو باشی چو نه مرغ است کمی شنود از خروس

۱۷

قلنا

قال الشافعي مسح اعلى الخف فرض ومسح اسفله سنة وقال ابو حنيفة لا مسح الا الاعلى

قلنا

على هذا الاثر اهل العلم ان من جامع اتمه فغيب الختنه وجب الغسل على ما رواه ابن يونس والختان موضع القطع من ذكر الاعلام ونحوه الجارية

www.ahnafmedia.com

که بانگ میکند پس وی نیز بانگ میکند مراد آن است که ابو سلمه در وقت سوال بانگ نبود و محتاج تحقیق این مسئله که کن بر مردان اشند که درین مسئله بحث میکنند وی نیز سوال کرد عائشه گفت چون تجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اباموسی الاشعری قال لعائشه زوج النبی

صلی الله علیه فقال لها القدش علی اختلاف اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی امر الحی الا عظم ان استقبلت

فقال ما هو کنت سائلا عندک فقلت فقال الرجل یصیب اهلک ثم یکیس ولا ینزل فقالت اذا جاؤک فاحملوا

فقد وجب الغسل فقال ابو موسی الاشعری لا اسال عن هذا الحد البعدک ابدا ابو موسی اشعری آمد نزد یک عائشه پس گفت او را هر آینه دشوار شده است بر من اختلاف صحابه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسئله که امر عظیم میدهم یعنی چیا میکنند از آن که رو بروی تو گویم آنرا پس گفت عائشه چه است آن مسئله آنچه سائل میشدی از آن مادر خود را پس سوال کن مراد آن پس گفت ابو موسی مرد میرسد بزین خود باز اگسال میکند و انزال نمیکند پس گفت عائشه چون تجاوز کرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شد غسل گفت ابو موسی سوال نکنم از این مسئله مگر یکس بعد از تو هرگز یعنی در آنجا که صلب شد و

نامد **مالک** عن یحیی بن سعید عن عبد الله بن کعب بن عوف عن ابي بن کعب بن کعب ان محمود بن لبید قال لاصحابک ان ینزل

الا تصاکم الرجل یصیب اهلک ثم یکیس ولا ینزل فقال زید یغسل فقال یحیی ان ابی بن کعب کان لایروی الغسل فقال زید

ابی بن کعب نه از آن وقت محمود بن لبید سوال کرد زید بن ثابت را از حکم دریکه جماع کند با اهل خود پس اگسال نماید و انزال نگیرد پس گفت زید غسل بکند پس گفت او را محمود هر آینه ابی بن کعب غسل واجب نمیدید پس گفت

زید هر آینه ابی بن کعب جموع کرد ازین مذموب پیش از آنکه بمیرد **مالک** عن نافع ان حمدا لله ابن عمر کان یروی

اذا جاؤک فاحملوا فقلت فقال زید یغسل فقال یحیی ان ابی بن کعب کان لایروی الغسل فقال زید

شود غسل مترجم گویند که درند مجاوزة ختان از ختان را بدخول حشفه یا قدر آن در فرجی قبل باشد یا در فرج آدمی باشد

یا فرج بهیوه اصل این تنقیح است که ختان لفظ مصدر است لا بد اینجا محل ختنه مراد داشته اند باز ذکر ختان بر حسب عاده است

پس جماع خلف باز نیکه در ارضی نکرده اند همین حکم دارد و این را عارف لغت میفهمد زیرا که دوران حکم بر وقت شهوت

با خروج منی است ختنه در آن دخلی نیست پس آن کنایت است از حشفه و سیکه حشفه او قطع باشد قدر حشفه

در حق وی حکم حشفه دارد بمثل آنچه تحریر نمودیم و مجاوزة کنایت است از دخول است هم از آنکه تمام داخل شود یا نه و چون اقامت

حشفه مقام انزال منی بجبهه است که انزال امر است یعنی پس سبب اجماعی او نصب کردند حکم ابران اداره فرمودند

یا محق کردند این قضای شهوت را با قضای شهوتیکه در صورت انزال میباشد بر تقدیر عارف لغت می شناسند که قبل از بر

قلت علما
المراد اهل العلم من جامع
امر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وجوب الغسل علیها
و ان لا ینزل
الختان موضع القطع من
کر الغلام و زواله الجارية

فرق ندارد و فرج بهیچ آدمی یکسان است **والعلم مسئله** اگر گوئیم علت قضای شهوت جماع است بر کسیکه لو اطاعت کرده باشد
 غسل واجب شود موافق قاعده و الا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا الخلم وجد البلب غتسل غتسل
 وقتیکه کسی محتلم شود و دریا بدتری را غسل بکند و بشوید جامه خود را **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن
 بن عبد الرحمن بن حاطب انه اعتمر مع عمر بن الخطاب في ركب فيهم عمر بن العاص بن عثمان بن الخطاب عمر بن
 بعض الطريق قريبا من بعض المياه فاحتمل عمر ذلك فان اعتمر مع عمر بن الخطاب في ركب فيهم عمر بن العاص بن عثمان بن الخطاب عمر بن
 فصل ليس ما رأى من ذلك الا حلقه حتى اسفر فقال عمر بن العاص صحبت ومعنا ثياب فداء ثوبك بغسل فقال
 عمر بن الخطاب و اعجابك يا عمر بن العاص لئن كنت تجد ثيابا او كل الناس يجد ثيابا والله لو فعلتها لكانت
 سنة بل غسل ما رأيت و انصح ما لم ادر يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب عمره و عمره عمر بن الخطاب در میان جمعی از
 شتر سواران که در جمله ایشان عمر بن العاص بود و هر آنکه عمر بن الخطاب آخر شب برای اشراحت نازل شد و بعض
 طریق نزدیک بعض آنها یعنی حوضها یا چشمها پس محتلم شد عمر نزدیکش بود که بوقت صبح در آید پس نیافت سواران
 آب البس سوار شد تا آنکه رسید بآب پس شروع کرد و شستن آنچه دید از اثر آن احتلام تا آنکه بوقت روشن درآمد گفت
 او را عمر بن العاص صبح کردی و با جاهای دیگر است پس بگذار جامه خود را تا شسته شود پس گفت عمر ای عجز حال تو بود
 بن العاص اگر تو بیای با جاهای آری مردم میبندند جامها و اندا اگر چنین کنم سنت شود بلکه بشویم آنچه دیدیم و آب بنفشه
 بر آنچه دیدیم مشرح گوید مستحب است که بر مواضع شب آب افشانند و ازین حدیث مفهوم میشود که منی نجس است و هو الاصح
 مسئله ماخذ از حضرت عمر در وجوب غسل حدیث مرفوع است که ام سلیم از احتلام سوال کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 بر تشبیه داده فتوی بوجوب غسل دادند پس این حدیث با اقتضای دلالت میکند بوجوب غسل نزدیک احتلام و احادیث
 مرفوعه بسیار شاهد معینی است و در غسل ثوب حدیث عائشه که می شست منی را از جامه آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل
 بر وجوب شستن و قیاس بر آنچه از مخرج برمی آید مثل بول مذی و این قیاس بالاولی است مسئله احتلام و یافتن بول
 نتج کرده اند بخروج منی از طریق معنای یا غیر معنای او نزدیک شافیه بخروج منی از طریق معنای یا شهوة نزدیک
 و این قولانی اقوی است نزدیک این فقیر زیرا که روایت مقتضیات انزال نوم لغو است بحدیث مرفوع که دلالت میکند
 بر آنکه اگر نیافت بول غسل لازم نمی آید اگر چه یا در او در جنبه و نوم نیز لغو است زیرا که سببیت آن یا شرطیه آن غسل را
 معقول نیست پس باقی نماند الا خروج منی بشهوة از طریق معنای و بول لفظ عام است شامل بول قوی و نوری و منی
 و مواد اینجاست الا منی زیرا که در کلام عرب بلفظ عام تعبیر میکنند و لا و از آن چیزی خاص باشد دلیل سابق که من الذی

اع قلت

على هذا الاكراه العلم
 ان غسل الجنابة يجب
 الا من اصاب داخل الشفة
 في الفرج او تجوز الماء
 من الرجل المرأة والمرد البلب
 الذي فان رأى اللزوجة تنقيت
 عند الاكراه العلم وقال
 الشافعي منى الا منى ليس نجس
 و تاويل الغسل عند ان
 كان تطيقا و ذلك لا يفرغ
 ما لم يرد فيه شيئا وقال ابو
 حنيفة نجس لكن يطهر
 التي من يابس بالفرج

در این غسل مسئله تمیز در میان منی و دودی ضروریست پس صفات عمیره هر یکی بحسب تقریر بیان کردند پس شناخته
 میشود منی بچیدن بالذت یافتن بخرج او با بوی عجین اگر منی رطوب باشد و بوی بیاض بعینه اگر خشک باشد و در دودی لذت
 و در فوق و قوت و عضویت و در قیق ترست از منی و بوی عجین یافته نمیشود و دودی قطره است از بول مسئله منی او
 طاهرست نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن عائشه انها كانت تحك المنى عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم تصليته
 ونجس است نزدیک ابن حنیفه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فرک یا بس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمیکند و ثوب
 نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب در نیوقت باین اتهام دلالت میکند بر نجاست و اما حدیث
 کانت تحك منغیش نزدیک فقیر تحک منی انما غسل مثل قرص رحمت و در حدیث غسل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث
 مشتمل اند بر غسل و طرق شاذه را بر همان معنی حمل باید کرد و الله علم مسئله نضح محلی که بعین در آن نجاست معلوم
 نیست و شبه است در احادیث بسیار آمده و چاره نیست از قول استجاب آن و الله علم مسئله اقل غسل نیست
 رفع حدث اکبر که موجب غسل شده است یا استباححت چیزیکه محتاج است صحت او بغسل مثل صلوة یا ادا فریض
 چنانکه در وضو گذشت تعمیم بدن با ساله آب شعر و بشر همه با باید رسانید و تحقیقان مضمضه و استنشاق و غسل
 فرض گفته اند و جواب از استدلال ایشان گذشت اما نیست پس ماخذ آن بحدیث انما الاعمال بالنیات و اما تعمیم
 ماخوذ از لفظ غسل و از نظر مفهوم میگوید نزدیک استعمال لفظ حاصل میشود مسئله از سنن غسل از آنکه قدری نجاست
 است که بر بدن باشد و اول غسل از منی و رطوبه فرج و غیر آن و تعهد معاطف مانند شستن بغسل و شکم و دلک بدن و حاضر
 قطعه مخلوط بکبر فرج و داخل کند بعد غسل همین مسئله بسبب حدث اکبر حرام میشود و قرآن بحدیث ترمذی لایقرا
 و الحائض شیدا من القرآن و فی سنده مقاله که شواهد باب اذا نسوا المحدث فصله و لم یغسل ان یدکر فی الصلوة
 استأنف او بعد ما عاده و لو بعد نهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گذرد و حال آنکه غسل نکرده است اگر
 کرد و اثنای صلوة از سر نو ابتدا کند و اگر بایک و بعد فریغ از آن اعاده نماید نماز را اگر چه بعد گذشتن وقت باشد مالک
 عن معمر بن حکیم ان عطاء بن یسار اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اکر فی صلوة من الصلوة ثم اشار اليهم
 بیده ان اسکتوا فذهب ثم رجع وحلی جلد ان اول الماء رسول الله صلى الله عليه وسلم تکبیر گفت در نمازی از نماز تا بعد
 از آن اشاره کرد و بسوی مقتدیان بدست خود که بر جای خود ساکن بشید پس رفت بخانه بعد از آن رجوع کرد
 و بر بدن او اثر آب بود و مترجم گوید این حدیث را حمل کرده است محمد بن حسن بر سبق حدث در صلوة منکر کردن صلوة
 بعد وضو و شیخین نهاری و مسلم این حدیث را بطریق بسیار نقل کرده اند بعضی آن مصحح است که بر حضرت صلوات

www.ahnafmedia.com

غسل بود و آنحضرت آنرا فراموش کرده بود و بعد تکبیر بیاورد و در پس جمع کردند بخانه مبارک و غسل نمودند و سستی یافتند
مالك عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله عن زيد بن الصلت انه قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى الجحفة فظننا اذا
 قد احتلم وصلينا ولم يغتسل فقال والله ما ارا في الا وقد احتلمت وما شعرت وصليت ما اغتسلت قال قال
 وغسل ما اراى في ثوبه ونفض ما لم يده واذن واقام ثم صلى بعد انتفاع لضع متمكنا زيد بن الصلت گفت برام
 همراه عمر بن الخطاب بسوی جرف و جرف موضعى است نزدیک بنه مشرفه پس نظر کرد حضرت عمر پس بناگاه مطلع
 کردی محتمل شده است و نماز گذارده است و غسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت گفت قسم بخدا منی بینم خود را مگر تم
 شده ام و ندانسته ام نماز گذارده ام و غسل نکرده ام گفت زید بن الصلت پس غسل کرد و در شست آنچه دید و در جامه
 خود یعنی از منی و آب زدر آنچه ندید یعنی بر آنجا که اثر منی ندید و اذان گفت و اقامت گفت بعد اذان نماز گذارده است
 شدن گری آفتاب با طمینان و استیلا زبشتابی و سبکے مالک عن اسمعيل بن ابي حنيفة عن سليمان بن يسار
 ان عمر بن الخطاب عند الی ارضه بالجحفة فرأى فی ثوبه احتلاما قال لقد ابتليت بالاحتلام منذ ولیت
 الناس فاغتسل وغسل ما اراى فی ثوبه من الاحتلام ثم صلى بعد ان طلعت الشمس عمر بن الخطاب وقت صبح
 بسوی زمین خود که در جرف بود پس دید در جامه خود اثر احتلام را گفت قسم من مبتلا شدم باحتلام ازان زمان که هر
 متولی امور مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه ساخته اند حاصل اینست که احتلام از خوردن طعام حریب پیدا میشود و اگر
 سبب آن زیادة تولد منی است با وجود رفاة او غیر او پس غسل کرد و در شست آنچه دید در جامه خود از اثر احتلام
 نماز گذارده است و بعد از آنکه بر آفتاب بآب اذرای فی ثوبه احتلاما و لا یدکر شیئا راه ما اذا یفعل چون بنید
 در جامه خود اثر احتلام و یا و ندارد و هیچ خوابیکه دیده باشد چه کار کند قال یحیی قال مالک فی رجل وجد فی ثوبه اثر
 احتلام و لا یدری منی کان و لا یدکر شیئا راه فی منامه قال یغتسل من آخر نومة نامها فان کان
 قد صلى بعد ذلك النومة فلیعین ما کان صلى بعد ذلك النوم من اجل ان الرجل ربما احتلم و لا یرى شیئا
 و یرى لا یحتلم فاذا وجد فی ثوبه ماء علیة العسل وذلك ان عمر بن الخطاب عا حاکما کان حاکما
 نومة نامها ولم یجد ما کان قبله گفت مالک باب شخصی که یافت در جامه خود اثر احتلام و نمیداند که کی
 احتلام و یا و ندارد و چیزی که دید اثر او در خواب خود گفت باید که غسل کند از آخر خوابی که خفته است بان خواب
 و باید که اعاده کند آنچه گذارده است بعد ازین خواب بسبب آنکه مرد گاهی محتمل میشود و در خواب منی بیند چیزی را که
 در خواب منی بیند و محتمل میشود پس چون بیاید در جامه خود منی را لازم است بر روی غسل کردن و حکم اینست بدلیل آن که

قلنت
 و علی هذا اصل العلم
 فی الجنب اذ اصاب ناسیا
 الجنب موضع قریب
 من المدينة
 قلنت
 و علی هذا اصل العلم

لا قلت
وعلى هذا اهل العلم
٥٢

حضرت عمر عاهد کرد آنچه گذارده بود بعد از خوابی که شفته بود بان خواب با عاده نکرد آنچه پیش از خواب گذارده بود **باب** اذا نالت المرأة مثل ما يرى الرجل اغتسلت چون بر بید زدن مانند آنچه می بیند مرد باید که غسل کند **مالك** عن ابن شهاب

عمرو بن الزبير ان ام سليم قالت لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله المرأة ترى في المنام مثل ما يرى الرجل اغتسلت فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم فلتغتسل فقالت لها عايشة اؤتي لك وهل ترى ذلك المرأة فقال لها

رسول الله صلى الله عليه وسلم توتب يمينك ومن اين يكون الشبهة ام سليم التماس کرد و نجای آنحضرت صلی الله علیه وسلم یارسول الله زن می بیند در خواب مانند آنچه می بیند مرد آیا غسل کند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را آری باید که غسل کند پس گفت ام سلیم آنحضرت عایشه و لنگاشدم از تو آیا می بیند این قسم خواب از من پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای عایشه نجای کرده با دوست راست تو و این کلمه تنبیه است بر جهل مسخره و عای بد و اند علم و از کجا می باشد مشابهت یعنی مشابهت در والد و ولد یعنی شود مگر از جهت وجود منی در بدن مرأة و چون منی در بدن مرأة موجود است استبعاد ختام وجهی ندارد و علم

مالك عن هشام بن عمرو عن ابي عبد الله عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت جلعت ام سليم امرأة ابي طلحة الا نصار الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان

لا يستحي من الحق هل على المرأة من غسل اذا هي احتلمت قال نعم اذا نالت الماء امد ام سليم زن ابو طلحة انصار که بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یارسول الله هر آنکه خدا تعالی شرم ندارد از خون راست آیا بر زن غسل است وی خواب بیند فرمود آری و وقتی که بیدار منی را شرم گم کردید از نیندیش معلوم شد که اعتماد بر رویت آب هست نه بر رویت خواب و در نیندیش اختلاف کرده اند جمیع گفته اند هر آبیکه باشد در ثوب موجب غسل است بجهت عموم لفظ ما و تحقیقین بر آنند که از آب منی را زاده کرده اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلفظ آب کنایه کرده اند از منی زیرا که صریح ذکر وی کرده داشتند **باب** صفته

الفصل بجه وضع باید که غسل **مالك** عن هشام بن عمرو عن ابي عبد الله عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا احتسل من الجنابة بدأ فغسل يديه ثم توضأ كما يتوضأ للصلاة فكذلك غسل يديه في الماء

فيعضل بها اصول شعرة ثم يصب على راسه ثلاث غرفات بيديه ثم يفيض الماء على جلده كله و رویت آنحضرت عایشه رضی الله عنهما که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون غسل میکرد از جنابت شروع میکرد و باین کیفیت که می شدست در خود را باز وضو میکرد و چنانکه وضو می کرد برای نماز باز در می آمد و انگشتان خود را در آب پس داخل می ساخت آنها را در بنجهای سوی خود بعد از آن میریخت بر سر خود سه غره بدو دست خود بعد از آن جاری می کرد آب بر بدن خود و هر آن

مالك عن نافع ابن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل يديه اليمنى فغسلها ثم غسل يديه

www.ahnafmedia.com

ثم مضمض واستنثر ثم غسل وجهه ونضح في عينيه ثم غسل يديه اليمنى ثم غسل يده اليسرى ثم غسل راسه ثم غسل
 فافاض عليه الماء عبد الله بن عمر حين غسل ميكروا زجاجة شروع ميكروا باین کیفیت که میربخت بر دست راست خود
 آب پس می شست آنرا باز می شست فرج خود را بعد از آن مضمضه میکرد و دستش را بشوید و بعد از آن می شست بر
 خود را و آب میزد بر هر دو چشم خود بعد از آن شست دست راست خود را بعد از آن شست دست چپ خود را بعد از آن
 شست سر خود را باز غسل کرد پس جاری ساخت بر خود آب **مالک** انه بلغه ان عائشة ام المؤمنين

سئلت عن غسل المرأة من الجنابة فقالت لغفن على راسها ثلاث حقنات من الماء ولتصفت راسها بيد
 سوال کرده شد حضرت عائشه را از کیفیت غسل زین از جنابت پس گفت باید که دو دست خود پر کرده ریزد بر سر خود سه بار
 آب را باز باید که بر هم کند و بالدموی سر خود را بدو دست خود مترجم گوید از اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو
 دست است قبل ادخال انا و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی داشته باشد بدو دست
 آب گرفته در میان پنج موی رساند بعضی موی را بعضی بال بعد از آن جاری کند آب ابر تمام بدن باستیعاب سه بار
 جاری کردن تمام سنت است باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جهوسنت نیست بلکه با دست تری خود را
 بال و نضح مذہب ابن عمر است فقط دیگر آنکه نقض ضفار یعنی باز کردن گیسو یا ربا فته در حق زنان ضرور نیست بلکه
 رسانیدن آب بر پنج موی کافیست دیگر آنکه شستن با نهاد بعض روایات در اثنا می وضو واقع شده است

و در بعضی روایات عقب غسل هر یکی از وجوهی است **باب** اذا اراد الجنب ان ينام او يطعم قبل الغسل استحبه الوضوء
 چون اراده کند جنب که بخواب رود یا طعام خورد پیش از غسل مستحب است او را وضو کردن **مالک** عن عبد الله

ابن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيب جنابة من الليل
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأوا غسل ذكرك ثم ذكر في حضرت عمر حضور آنحضرت صلى الله عليه وسلم که
 میرسد او اجابت در بعض اوقات شب یعنی در آن حالت غسل میسر نمیشود و الله علم پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وسلم

وضو میکن و بشو ذکر خود را بعد از آن بخواب **مالک** عن هشام بن عمرو عن ابیہ عن عائشة زوج النبي صلى الله
 علیه و آله انها كانت تقول اذا اصنا احدكم المرأة ثم اراد ان ينام قبل ان يغتسل فلا يذ حتى يتوضأ وضوءه للصلاة
 حضرت عائشه رضی الله عنہا می گفت چون برسد یکی از شما بر زن خود یعنی جامع کند بعد از آن خواب رود و پیشتر آنکه
 غسل نماید پس باید که بخواب نرود تا آنکه وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر

كان اذا اراد ان ينام او يطعم وهو جنب غسل وجهه ويديه الى اللرفقين ومسح براسه ثم طعم او نام عبد الله بن

قلنت
 وهذا قول اكثر اهل
 العلم والوضوء في
 الفصل سنة
 ۵۵
 قلنت
 وعلى هذا اهل العلم

www.ahnafmedia.com

برای تعیین و تقدیر نیت زیرا که ابدان بنی آدم متفاوت اند و حالت تصدرا لته ورن و تبرید و غیر آن مختلف پس گاهی
 حضرت صلی الله علیه و سلم بصدقه صاع عمل میکرد و گاهی بکبر از آن حتی که در حدیث متفق علیه واقع شده کان صلی الله
 علیه و سلم یغسل بالصابون الخمسة امداد و کان یتوضأ بالمد غسل میکرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک صاع مانع برود
 میکرد یک صاع نزدیک اهل بینه نیز غسل و ثلث رطل است و در ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یک رطل
 رطل خواهد بود و آب ماء البحر طهور آب دریایی شور پاک کننده است مالک عن صفوان بن سلیمان عن سعید
 بن سلیمان عن ابی بکر الازرق عن المغيرة بن ابی بردة و هو بن یحیی عبد الدار انه اخبره انه سمع ابا هريرة یقول جاء
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله انما نزلک البحر و نزل مع القلیل من الماء فان توضأ نابه
 اذ توضأ من ماء البحر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هو الطهر من ماء البحر منقذ ابو هريرة گفت که آن شخص
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله برآئینه ما سوار شویم بر دریا و بر میداریم با خود آب اندک پس اگر
 وضو کنیم بان تشنه ما نیم پس آیا وضو کنیم با آب دریا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریا پاک کننده است
 و طلال است مرده او یعنی ماهی را بی قوی میتوان خود با آب حیاض لا تصد بورود السباع و دخول قواهم
 التي لا تنزح عن النجاسة و منها نجس میشود با خون جانوران درنده و در آمدن با پشه ایشان در آب که خالی استند
 از نجاسات مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن یحیی بن عبد الرحمن بن
 حاطب بن محمد بن الخطاب خرج فی تکب فیهم عمرو بن العاص حتى ورد و احوضا فقال عمرو بن العاص لصاحب
 الحوض یا صاحب الحوض هل ترد حوضک السباع فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخدونا
 فانما ورد علی السباع و خود علینا حضرت عمر برآمد یعنی باراده سفر در محلی از شتر سواری که در میان آن موجود
 عمرو بن العاص تا آنکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمرو بن العاص صاحب حوض را
 ای صاحب حوض آیا وارد می شود بر حوض تو جانوران درنده پس گفت او را
 عمرو بن الخطاب ای صاحب حوض خبر مرده ما را زیرا که بر آئینه ما وارد حوض می شویم عقب
 درند ما و درند ما وارد می شوند عقب ما یعنی امر سبت معلوم ما بالقطع و مانع طهارة میشود
 مترجم گوید معلوم است بیقین که حیاض مجاز غدیر کبیر می باشد و نه عسر و حشر
 و نیز معلوم است که صغره و سبورا حوض نمی گویند و نیز معلوم است که بوقوع سبورا
 که تغییر کند طهر یا بویارنگ آب را حکم او مانند حکم دخول قواهم سباع است پس حاصل شد

سأقلت
 و علی ما اهل العلم یقولون
 الوضوء بماء البحر
 سأقلت
 فتنا الشافعی الماء الا
 لا یغسل بوقوع النجاسة
 ما لو تغیرا القلتین
 بحدیث اذا بلغ الماء
 قلتین لم یحل خبثا
 و قد هما الخمس قریب
 و علم صحابه نجاسة
 ۵۶
 رطل و قد زه الغضیة
 بالقدیر التمدد اللذی
 لا یجوز الشرب منه
 غیر ان لا یؤخر او العسیر
 فی العسیر

بر هجرت جمیع میام اگر چه مورد آن فرق قلتین است پیغمبر حدیث لایبال فی المار الدائم الذمی لایجرمی ثم یغتسل
 و این حدیث دلالت میکند باقتضای بر آنکه مار را که نجس می شود میباید آب زد و غسل در آن منع کرده اند و مفهوم مخالف
 بر آنکه حکم جاری خلاف حکم مار را که دست پس مالک قول مشهور قائلست با آنکه مار قلیل نجس منی شود بوقوع نجاست
 در وی تا وقتیکه شغیر نشده است بجهت عموم ان المار ظهور لایجرمی و شافعی حدیث قلتین پیش گرفته است بقره
 گفته که حدیث بربضاعه مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بربضاعه مار کثیر بود که وقوع این اشیا را در
 متغیر منی ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلان بعموم لفظ است نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص است
 بقلتین مانع آن گوئیم قدریکه مفهوم مخالف بر آن دلالت میکند آنست که حکم مادیون قلتین غیر حکم قلتین است اگر چه
 آن مغایرت بکراهت یکی و عدم کراهت آخر باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دون الآخر و ابوحنیفه مار جاری را
 خاصیتی می نهد که بخاطره نجس نجس منی شود مترجم گوید بنا بر فهم آن از حدیث مار را که بر آن است که عله نهی نجس
 بقریه ثم یغتسل و نهی متعلق باشد بکلیج این دو فعل و درین هر دو مقارنه بحث است بلکه حق آنست که عله ایذای بنی آدم
 استحقاق لعن است بسبب تخفیس بالفعل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب تخفیس بعد صیغه اگر فی الحال متغیر نگردد زیرا که چون این
 شخص نجاست بید دیگران اقتدا کنند با او و او متغیر گردد و متغیر تخفیس بجهت نجس منی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از هر دو
 بدلیل حدیث ابی داود لایسولن احدکم فی المار الدائم و لا یغتسل فیه من یجانبه و در روایت دیگر منع از وضو نیز آمده و حکایت
 مکرر است در مورد عرض نفرت طبایع سیاه ساختن پس آنچه اقرب تحقیق نماید آنست که اینجا عله است هر دو
 تغیر نجاست و مخالطه نجاست پس تغیر او را نجس سازد قطعاً و مخالطه کرده بسیار دیگر است شریکه که خبر ضرورت نیاید
 ترکیب شدن آن آب قلیل با نجاست کثیر و هو قول ابن حابط القلیل نجاسته المشهور کرده و قیل نجس یعنی مار قلیل که مخلوط
 باشد بنجاسته مشهور از سبب مالک آنست که مکره است و بعضی گفته اند که نجس است و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین مفهوم
 مخالف قول مالک با عموم حدیث ان المار ظهور راشتی پیدا کردند و الله اعلم **باب** جواز الوضوء مع النساء در بیان جایز
 بودن وضو با زنان **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول ان کان الرجال النساء فی زمان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لیتوضون جميعاً ابن عمر یگفت که بر آنست بود مردان و زنان در زمان آنحضرت صلی
 علیه وسلم وضو میکردند با یکدیگر یعنی هر مردی با زن خود یا با محرم خود در یک صحنه وضو میکردند **باب** اذا خلعت الخاضع
 و الجنب بانهل یجوز الغسل بذالك چون مخفی شود زن حائض یا جنب بآبی یعنی وضو کرد و غسل نمود آیا جایز است
 مرد غسل کردن بآن آب که باقی مانده باشد از وی **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول لا بأس

www.ahnafmedia.com

قلنت
 وعليه اکثر اهل
 العلم

بانت بقتل فضل المرأة ما لم تكن حائضا وصبيها عبد بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه
 ما دام كذا بن شد این زن حائض یا با جنابت مترجم گوید جمعی از علمای مثل احمد و یحیی قاضی اند با آنکه مکروه است و جنون
 کردن آب پس نده زن و عبد الله بن عمر بان رفته است که منهنی است و منو کردن آب پس نده از وضو زن
 حائض با جنابت نزن محدثه و تقب کرده اند جفا تا حدیث برود و مذیبت بعد حدیث حسن ترمذی و نانی که میگوید
 میگوید جنب شدم من در رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل کردم از جنبة یعنی سیاه کلان و باقی ماند در جنبه
 بقیه از آب پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا غسل کنند از آن جنبه گفتم هر آینه من غسل کرده ام از این جنبه
 پس غسل کرد آنحضرت صلعم فرمود هر آینه آب بروی جنابت نباشد و الله صلعم باب سؤواله طاهر
 پس خورده که بر پاک است مالک عن اسحق بن عبدالله بن ابی طلحة الا نصابی عن حميدة بنت ابی عبیده بن
 فودة عن خالتهما کشته بنت کعب بن مالک و کانت تحت ابی قتادة انها اخبرتها ان ابا قتادة دخل
 فسکبت له وضوء فجاءت هرة لتشر به منه فاصغ لها الا نباحی شربت قالت کبشة فرائی انظر الیه فقال
 اتعجبین یا ابنة اخی قالت فقلت نعم فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انها لیسیت نجس انما هی
 الطوافین علیکم و الطوافات بود کبشة زنت پس ابوقتاده وی خبر داد که ابوقتاده داخل شد بر کبشة پس بخت کبشة
 برای او آب وضو در آوندی پس آمد که بنامش بود از آن آب پس کبر ساخت ابوقتاده برای که بر آوندی اما آنکه
 بنوشید گفت کبشة پس دید مرا ابوقتاده که می نگرم بسوی او پس گفت آیا تعجب میکنی ای دختر برادر من کبشة
 پس گفتم آری تعجب میکنم پس گفت ابوقتاده هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه که بر نیست
 هر آینه وی از ذکر طواف کنندگان است بر شما یا از انما طواف کنندگان است یعنی اگر که بر نیست طواف
 داخل است و اگر ماده است در طوافات درین حدیث یحیی بن یحیی را دو جا دو هم واقع شده یکی آنکه در روایت
 یحیی بن یحیی حمیده بکسر میسم و فتح حامی محفوظ است و صواب آنست که اکثر روایة موطا ذکر کرده اند حمید و
 بتصغیر و دوم آنکه یحیی بن یحیی بنت ابی عبیده ابن فودة گفته و آن دو هم است صواب آنست که ابوقتاده
 اکثر روایة موطا گفته اند بنت عبید بن رفاعة و الله علم خطابی گفته است کلمه انما من الطوافین علیکم او الطوافات و در
 یکی آنکه مراد از طوافین و طوافات خلفان و کثیرگان هستند که پیوسته در خانه برای خدمت می آیند و میرودند دیگر آنکه مراد
 سلطان باشد که بر دروازه های مردمان گردند و سوال میکنند بر تقدیر شبیه است که بر آباد میان در طهارة سؤوال
 قال مالک لا بأس بها الا ان تری فی قهها نجاسة گفت مالک هیچ باک نیست پس خورده که بر پاک است یحیی

بانت بقتل فضل المرأة ما لم تكن حائضا وصبيها عبد بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه
 ما دام كذا بن شد این زن حائض یا با جنابت مترجم گوید جمعی از علمای مثل احمد و یحیی قاضی اند با آنکه مکروه است و جنون
 کردن آب پس نده زن و عبد الله بن عمر بان رفته است که منهنی است و منو کردن آب پس نده از وضو زن
 حائض با جنابت نزن محدثه و تقب کرده اند جفا تا حدیث برود و مذیبت بعد حدیث حسن ترمذی و نانی که میگوید
 میگوید جنب شدم من در رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل کردم از جنبة یعنی سیاه کلان و باقی ماند در جنبه
 بقیه از آب پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا غسل کنند از آن جنبه گفتم هر آینه من غسل کرده ام از این جنبه
 پس غسل کرد آنحضرت صلعم فرمود هر آینه آب بروی جنابت نباشد و الله صلعم باب سؤواله طاهر
 پس خورده که بر پاک است مالک عن اسحق بن عبدالله بن ابی طلحة الا نصابی عن حميدة بنت ابی عبیده بن
 فودة عن خالتهما کشته بنت کعب بن مالک و کانت تحت ابی قتادة انها اخبرتها ان ابا قتادة دخل
 فسکبت له وضوء فجاءت هرة لتشر به منه فاصغ لها الا نباحی شربت قالت کبشة فرائی انظر الیه فقال
 اتعجبین یا ابنة اخی قالت فقلت نعم فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انها لیسیت نجس انما هی
 الطوافین علیکم و الطوافات بود کبشة زنت پس ابوقتاده وی خبر داد که ابوقتاده داخل شد بر کبشة پس بخت کبشة
 برای او آب وضو در آوندی پس آمد که بنامش بود از آن آب پس کبر ساخت ابوقتاده برای که بر آوندی اما آنکه
 بنوشید گفت کبشة پس دید مرا ابوقتاده که می نگرم بسوی او پس گفت آیا تعجب میکنی ای دختر برادر من کبشة
 پس گفتم آری تعجب میکنم پس گفت ابوقتاده هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه که بر نیست
 هر آینه وی از ذکر طواف کنندگان است بر شما یا از انما طواف کنندگان است یعنی اگر که بر نیست طواف
 داخل است و اگر ماده است در طوافات درین حدیث یحیی بن یحیی را دو جا دو هم واقع شده یکی آنکه در روایت
 یحیی بن یحیی حمیده بکسر میسم و فتح حامی محفوظ است و صواب آنست که اکثر روایة موطا ذکر کرده اند حمید و
 بتصغیر و دوم آنکه یحیی بن یحیی بنت ابی عبیده ابن فودة گفته و آن دو هم است صواب آنست که ابوقتاده
 اکثر روایة موطا گفته اند بنت عبید بن رفاعة و الله علم خطابی گفته است کلمه انما من الطوافین علیکم او الطوافات و در
 یکی آنکه مراد از طوافین و طوافات خلفان و کثیرگان هستند که پیوسته در خانه برای خدمت می آیند و میرودند دیگر آنکه مراد
 سلطان باشد که بر دروازه های مردمان گردند و سوال میکنند بر تقدیر شبیه است که بر آباد میان در طهارة سؤوال
 قال مالک لا بأس بها الا ان تری فی قهها نجاسة گفت مالک هیچ باک نیست پس خورده که بر پاک است یحیی

www.ahnafmedia.com

اهل بیت
 قال شافعی اذا اصاب
 الارض ببول او غیره من
 النجاسة واللاذعة فضی
 علیها التماس حتی علیها
 طهرت والنجاسة طاهره
 اذا لم یکن فیها نجاسة
 وانما النجاسة فیها
 بین درجہ اولی ودرجہ
 ۹۲
 علی الماء ودرجہ
 علی نجاسة فیضی الارض
 النجاسة نجاسة الارض
 واطهر نجاسة الارض
 نزهة عنها النجاسة

کسی از شایان حین باید که بداند آنکه بفرموده بجا آید از آن آب زرد بروی بعد از آن نماز گذارد و آنچه در شرح آمده
 یعنی بنامی را درین حدیث درم واقع شده و آن آنکه گفته است عن هشام بن عروة عن ابيه عن طر و صواب اسقاط لفظ
 ابيه است چنانچه عبد الله بن سلمه و غیر وی اکثر رواة موافق نظر کرده اند و احد اعلم باید دانست قرص و نفع اینجاست اشاره است
 بمعاجزه در دفع عین نجاست پس چون عین نجاست نازل شد جامه طاهر گشت و سبب بارشستن شرط عینت نزدیک بود
 و در حکم حیض است جمیع نجاسات عینیة مثل دشت و بول و خذره مسکه اگر نجاستی عین باشد واجبست از او عین او و طهر
 و هر چه میسر شود از آنکه سائر اوصاف از لون و ریح و همین است معنی قرص و نفع و لازم نیست استعمال صابون نماز
 و اگر عین نباشد مانند بولی که خشک شده باشد پس سنجیدن آب بروی واجبست و در زوال آن کفایت میکند **باب تطهير الارض**
 من البول بصبه ذنوب من الماء بول چون برسد بزمین پاک میشود و بر ختم یک گویا **باب تطهير الارض**
 انه قال دخل اعراب المسجد فكشف عن فرجه ليبول فصرخ الناس به حتى حلا الصلوة فقال رسول الله صلى الله عليه
 و آله فتركوه فقال ثم امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بالانوب من ماء فصب ذلك المكان و اما اعراب المسجد
 از خود را از فرج خود ببول کند پس آواز دادند و او را مردان تا آنکه بلند شد آواز پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله پس بگذاشت
 او را پس بگذاشتند پس بول کرد بعد از این امر فرمود آنحضرت صلوات الله علیه تا بوردن ذل و بر آب پس در نجسه شد بر آن مکان حج حرام
 او را برای آن بگذاشتند تا از قطع بول بوی ضرر نرسد و مواضع بسیار از مسجد نجس گشت و از نجس معلوم شد که اگر بول
 بزمین برسد تطهیر آن بر ختم آب است تا آنکه غالب آید بروی مثل غالب آمدن یک گویا بول یک شخص بعد از آن
 نقل تراب یا بر آردن غساله بطرفی خارج ضرورت نیست و از آب و قلابه و آب و صندف و تفکرده اند که زمین پاک میشود و نجاست
 و آن منافعی اینچنین نیست زیرا که تطهیر هم در صفت میتواند شد و آنچه در حدیث مرسل است بخاری و بیهقی از او صل
 از طریق حمی بن مینة بن السبب عن ابي هريرة **باب يطهر الثوب من بول العصبى الذي يطعم بالنظف**
 پاک میشود و جامه از بول عصبی که نه زخمی است نموده است **باب مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن
 زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت انى رسول الله صلى الله عليه وسلم بصبه فقال صلى الله عليه وسلم
 صلى الله عليه وسلم بما فات بعد اياه آردده شد پس آنحضرت صلوات الله علیه را پس بول کرد و بر جامه آنحضرت صلوات الله علیه
 آنحضرت صلی الله علیه و آله پس تاج بول ساخت آن آب یعنی آب بروی ریخت **باب مالك** عن ابن شهاب
 عن عبد الله بن عبد الله بن حنبله بن مسعود عن ابي قيس بنت حصن انها اتت بابن ابي ابي سلمة
 الطعام الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجره فقال صلى الله عليه وسلم

www.ahnafmedia.com

ووفیه نظر فکرم اما متفرع علیه بغوی گفتند که خورشید در نجاست خشک است که متعلق شود و شرب بعد از آن تنگ کرد
 یعنی نظر زیرا که اگر آن متعلق بشود میشی در مکان قدر نجاست رطب است و آن معلوم است از عاوه قطع آنچه
 نیز که بعد از آن بقطع معلوم است یا غالب است از عموم تا دلیل بعدی باشد مستلزم همین الشارح بطور واضح
 یعنی از توضیح است در کلام و در اصل مقتضای مقام آن بود که گویند موهوم معفو عنه اولاً باس به مکن عدول
 کرد و از مقتضای مقام هسان و تطهیر چیزی که نظر نجاست نمیتواند شد پس انسته شد که معفو عنه است این
 یعنی است از اول باب سبب زول الیتیم در بیان سبب نازل شدن نیم مالک عن عبد
 بن القاسم عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض
 سفاره حتی اذا کنا بالبیداء اوندات الجیش انقطع عقد لی فاقام رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علی التماسه و اقام الناس معه و لیسوا علی ماء و لیس معهم ماء فاتی الناس الی ابی بکر الصدیق رضی الله
 عنهما ما صنعت عائشة اقامت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بالیاس و لیسوا علی ماء و لیس
 معهم ماء قالت عائشة فجاء ابوبکر و رسول الله صلی الله علیه وسلم و اضع راسه علی فخذی قد اقام
 حبست رسول الله صلی الله علیه وسلم و الناس و لیسوا علی ماء و لیس معهم ماء قالت عائشة فعاثت
 ابوبکر و جعل یطعن بیده فی خاصرتی فلا یمنع من الخرت الا مکان راس رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فخذی فنام رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اصبح علی غیر ماء فانزل الله تعالی آیه الیتیم فقال
 سید بن الحضیر ما هی یا اول برکتکم یا الی ابی بکر قالت فبعثنا العیر الذی کنت علیه فوجدنا العقد
 کنت ما شاکه در مسلمانان که بیرون آمدیم همراه حضرت صلعم در بعض سفرها حضرت صلی الله علیه وسلم فرستادند
 رسیدیم بیادیه که بیاد نام دارد یا بیادیه که ذات الجیش نام دارد بکست گلو بندگی ازان من پس درنگ کرد
 حضرت صلعم برای چنین آن درنگ کرد و مردمان همراه حضرت صلی الله علیه وسلم بودند فرود آمد
 بر آب و بود همراه ایشان آب پس آمد مردمان بسوی ابوبکر صدیق پس گفتند ایامنی یعنی خبری اگر
 عمل آورد عاشر درنگ کنانید حضرت را و مردمان را و بیستند فرود آمده بر آب و نیست همراه ایشان
 آب گفتند ما بشکست پس آمد ابوبکر صدیق حالانکه حضرت صلی الله علیه وسلم نیاورد بود بسیار که خود را
 بیرون من بخواب فته پس گفت ابوبکر صدیق بند کردی حضرت را صلی الله علیه وسلم مردمان
 و بیستند فرود آمده بر آب و نیست همراه ایشان آب عائشه گفت پس خواب کرد مرا ابوبکر و شروخ

www.ahnafmedia.com

که می بیند

قلت وعليه انه
 اهل العلم ان من صلى النبي
 لدم الماء في السراويل من
 ثم قل على استعمال الماء
 فلا يجزئ الصلوة سواء كان
 جنباً او غيراً سواء كان
 الوقت اقباً او فاتاً لكن
 الاجاب للرجي الماء عنهم
 الناظر الى الخبر
 الوقت وقت التيمم عند الغسل
 يجوز له ان يتيمم عند الغسل
 كالحديث
 قلت
 قال الشافعي اذا تيمم
 فانه يصلها برك
 التيمم والنوافل وتيمم
 غيرها من الفرائض
 فيها احو قال ابو حنيفة
 يكفيه تيممه ذلك
 ما وجدته او قيل
 على الماء
 قلت
 قال الشافعي اذا
 جعل التيمم بالماء
 وخلال الصلوة
 تمها وقال ابو
 حنيفة يتيممها
 بالوضوء

فحضر ابن الحاجب كذلك الحاضر لصحيحه غشي فوات الوقت على المشهور ولا يعيد مجنون تيمم كمن يتوطن منذرست كمن يتردد انفت
 شدن وقت بر قول مشهور اعاده مكنه وقوليت ازا قول شافعي في المنهاج يقضه التيمم لغفد المارتال المحلى وعلى المختار
 الشافعي لا يقضه باب التيمم اذا وجد الماء لا يعيد الصلوة التي صلها بالتيمم كمن يتردد چون بياد آب اعاده مكنه
 نازير او كذا رده است تيمم مالك عن عبد الرحمن بن حمرطه ان رجلا سال سعيد بن المسيب عن الرجل
 الجنبت تيمم ثم يبدد الماء فقال سعيد اذا ادرك الماء فعليه الغسل لما يستقبل مردى سوال كرسيد بن المسيب
 ان حكم شخص باجابه تيمم مكنه بازمى ياد آب ريس گفت سعيد چون بياد آب ابروى غسل لازم است براى خير يكه پيش
 مى آيد يعنى نماز آينده ز نماز گذشته مترجم گويد در صورتيكه در اشيا نماز آب يافت اختلاف کرده اند مالک شافعي گفته نماز
 تمام کند و براى نماز آينده وضو کند و ابو حنيفة گفت که نماز را قطع کند و وضو نماند و از سر نو نماز گذارد و اين هم معتدل است
 باب تيمم لكل صلوة تيمم کند براى هر نماز قال يحيى مثل مالك عن رجل تيمم لصلوة حضرت شحضرت صلوة احو
 اتيمم لها ام يكفيه تيمم ذلك فقال بل تيمم لكل صلوة لان عليه ان يتبع للماء لكل صلوة فمن ابتغى للماء فلم يجد
 فانه يتيمم برسيد شد مالک حکم شخصيكه تيمم کرد براى نمازيكه حاضر شده بود باز حاضر شد نماز ديگر آيا تيمم مکنه يا كفايت کند اطم
 تيمم اريس گفت مالک بلکه تيمم کند براى هر نماز زيرا که واجب بروى جستن آب براى هر نماز ريس هر كجست آب ايس نيافت آنرا
 بر آينه او تيمم مکنه مترجم گويد اختلاف کرده اند در بين شافعيه گفت چون تيمم کرد براى نماز فرض پس بر آينه گذارد آن نماز را
 بان تيمم گذارد بان تيمم نوافل او تيمم کند براى نماز ديگر از فرض تيممى گيرد و ابو حنيفة گفت كفايت ميكند او را همان تيمم تا وقتيكه
 محدث شده يا قادر شد بر آب باب من تيمم فوجد ماء وهو في الصلوة لا يقطعها كسبكه تيمم كرسيد يافت آب حالانكه
 او در اشيا نماز است بايد قطع مكنه نماز را قال يحيى قال مالك في رجل تيمم حين لم يجد ماء فقام فكبر ودخل في الصلوة فظلع
 عليه انسان معد ماء قال لا يقطع صلوة بل يتيمم بالماء التيمم وليتوضأ لما يستقبل من الصلوة قال يحيى وقال مالك
 قام الى الصلوة فلم يجد ماء فعل بما امره الله به من التيمم فقد اطاع الله عز وجل وليس الذي وجد الماء باطهر منه ولا
 انه صلوة لانها امر اجب فكل عمل بما امره الله عز وجل به وانما العمل بما امر الله به من الوضوء لمن وجد الماء والتيمم
 لمن لم يجد الماء قبل ان يدخل في الصلوة گفت مالک در حق شخصيكه تيمم کرد وقتيكه نيافت آب ايس بر خاسته و تخير گفت
 و داخل شد در نماز پس در اشيا نماز ظاهر شد بروى آدمى که باوى آب است حکم کرد مالک که قطع مکنه نماز خود را بلکه تمام کند آنرا تيمم
 و وضو کند براى خير يكه پيش مى آيد از نماز او گفت مالک كسبكه بر خاست باراده نماز پس نيافت آب ايس عمل کرد و خير يكه امر او
 خود استخالى بان از تيمم کردن پس زيان بردارى کرد وضوى خود را و نيت كسبكه يافت آب ايا كتر از وضوى و نه تا متر از وضوى از وضوى
 صلوة

www.ahnafmedia.com

بزرگ

قلتر قال مالک اللیل
 تخلف قال ابو حنیفة
 لا یجوز غسل الوضوء
 کالدعین اظهر
 اول

تا آنکه غسل شود و از غن فالکب دم منقطع شد و باز خود بخود پاک و از آن وقت حکم طهر کرده میشود چنانکه همین از غن
 انتقال میکند بصورت تدریجاً و بنامی در جویم صوم نیست الا برهن غالب بر قوه صوم که حاصل شده است و اندک حرم چه بود
 که عیب از آنجا که در کون اختلف میکردند چیزی را که لازم نبود برایشان زیرا که لازم نبود بر آنها تخص طهر کرده وقتیکه برای آنجا
 بر چیزند مترجم گوید قید نظر زیرا که تخص طهر در شب باتفاق لازم است تا حشا او در وقت خود او نماید اگر در وقت آن طهر تعیین
 معلوم کنند بلکه در عیب است که در میانه شب اینقدر تخص ضرورت نیست بلکه آخر شب قدریکه وسعت غسل و نماز داشته باشد
 نیز کفایت میکند و این از لغت جوف اللیل بر ظاهر است یا آنکه منظور در تخص حال رنگ بودن اگر زردی یا کدورت باشد حکم
 طهری نیست پس عیب حقیقه متعلق بانعامی صغیره و کدورت است نه تخص و تجسس و همچنین در حدیث حضرت عائشه رضی
 واقع شده اخرج الدارمی عن عمره قالت کانت عائشه تنهی الناس لیلالی الحیض و تقول ان قد یکون الحیض و الکدرة
 یا آنکه قصار نماز حشا در نیصورت نزدومی لازم نبود از جهت عیب نمود و هو قول سعید بن جبیر بالفعل فربما یجوز
 آنست که قصار نماز و عشا بروی لازم است اگر در آخر وقت ظاهر شد نزدیک شامی قضای مغرب و عشا هر دو واجب
 باینست که در الحامل حین خونیکه حاملی بید و حکم حین است ما لک انما یلذ ان عائشه زوجة النبی صلی الله علیه
 قالت فی المرأة الحامل تری الدم افاضت العلقه فیرسید مالک ان حضرت عائشه فرمود در باب آن حامل کسی میند خون
 بگذارد نماز یعنی بار نماز نماز مالک انما مالک ابن شهاب عن المرأة الحامل تری الدم قال کف عن صلوة مالک سوال کرد
 ابن شهاب یا از حال آنی حامل کسی میند خون گفت بانما نماز نماز مالک و ذلك لا یجوز انما لک انما لک
 حکم سلم مقدره نزدیک یعنی نزدیک اهل مدینه مترجم گوید نزدیک بود عیناً آنچه حامل می بیند از آنجا که شام میکند نماز
 و نه روزه را زیرا که در شرح حین اخطامت براره رحم از حمل مقرر کرده اند و آن متخصی تنافی است میان حین و عمل و آب
 میگویم تنافی سلم است اما تنافی و قسم میباشد تنافی غائباً و تنافی و انما و این تنافی غالب متحقق است و آن علامت است
 کفایت میکند باینست که اضاة نضله و تقصوم و تنوضاً کل صلوة مستحاضه نماز که از او در روزه دارد و وضو کند بر
 بر نماز مالک عن نافع عن سلیمان بن یسار عن امة مملوۃ زوجة النبی صلی الله علیه ان اوعده کانت تصرات
 الماء فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فاستفتت لها ام سلمة رسول الله صلی الله علیه و آله فانتظر الی حد اللیالی و الا یاه
 کانت حیضها من الشهر قبل ان یصیبها الذی صابها قلترک الصلوة قدر ذلك من الشهر و فاذا دخلت
 فلتنسل ثلثه فتنسب ثوبه فی التصل زنی خون در آن کرده میشد از وی در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم پس طلب فتوی نمود و بر آنست و در عهد حضرت ام سلمه علیه السلام پس از نمودار

www.ahnafmedia.com

عائشه

www.ahnafmedia.com

۱۷

صلى الله عليه وسلم ما يدركه بيند شمار آن شبها و روزها که حائض میشد در آن از هر ماهی پیش از آنکه برسد او را آنچه رسید
یعنی پیش از آنکه مستحاضه شود پس باید که ترک کند نماز را قدر همان مدت از ماه و چون پس گذار آن مدت را پس
که غسل کند بعد از آن برفیج خوردند و پاره پاره بعد از آن نماز گذارد **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة بنت

النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت قالت فاطمة بنت ابی حمیس یا رسول الله انی لا اظهر ا فادح الصلوة فقا

لها رسول الله صلى الله عليه وسلم انما ذلك عرق وليست بالحیضة فاذا قبلت الحیضة فاتركی الصلوة فاذا ذ

قدرها فاضل الدم عنك وصلی كنت فاطمة بنت ابی حمیس یا رسول الله هر آینه من با که نمیشوم پس آیا ترک کنم

نماز پس فرمود او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم خبر این نیست که این مردان شدن خون رگیت و نیست حیض پس

چون پیش آمد حیض یعنی مدتیکه پیش از آن حیض میشد ترک کن نماز را پس قتیکه بگذرد قدره حیض پس شوی خون

از خویش و نماز کن خطابی گفته است که معنی عرق آنست که حلقی است حاصل شده از شکافته شدن رگها و نیست حیض

مترجم گوید که حقیقت آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لکن حیض موافق عادت مناسبت و بر طریق کفایت

برای بندگان خود جلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زمان بر طوبت و فساد او و میم پس

کسایت کرده شد از فساد او و می تصدق عروق **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه عن زینب بنت ابی سلمة

انها ذات زینب بنت جحش التي كانت تحت عبد الرحمن بن عوف وكانت تستحاض و كانت تغتسل و تطهر

زینب دختر ابی سلمه گفت من دیدم زینب بنت جحش را که بود در نجاح عبد الرحمن بن عوف و او مستحاضه بود پس غسل میکرد

و نماز میگذاشت و مترجم گوید قاضی حیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت

جحش بچگاه در نجاح عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در نجاح عبد الرحمن بود ام حبیبیه بنت جحش خواهر زینب است

و در احادیث دیگر ذکر کرده شده است جحش مستحاض شده بود در عهد آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس بعضی گفته اند

که ام حبیبیه هم در مدینه مستحاضه مبتلا شده بود و در ابی سلمه **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال

ليس على المستحاضة الا ان يغتسل غسل واحد ثم توضع ذلك لكل صلوة كعت عروة نیت برستحاضه

غسل کند یکبار بعد از آن وضو کند برای هر نماز **مالك** عن سفيان مولى ابی بکر ان القعقاع بن حكيم

ذرید بن اسلم را رساله الى سعيد بن المسيب يساله كيف تغتسل المستحاضة قال تغتسل

المستحاضة من طهر الى طهر و تتوضأ لكل صلوة فان غلبها الدم استنشرت

قعقاع و زید بن اسلم هر دو فرستادند سفيان را بسوی سعید بن مسیب تا سوال کند او را چگونه

قلت
والفردان تغتسلان
فرجهما و قول من نيت
جحش وهو الصواب
استحاضة نيت
عبد الرحمن هو ام حبیبیه
اولام حبیبیه بنت جحش
قال ابو حنيفة المستحاضة
نيت الى مادتها لا اعتبار
بغيره و ظاهرها
۱۹
الشافعي انه اعتبار
العقب في قوله صلى الله
عليه وسلم قال تقدم
لمرود يعرف وهو معنی
فقد صلى الله عليه
وسلم وذا قبلت
الحیضة فاتركی الصلوة
واعتبر العادة في الصلوة
لمصلحة النظر الى عدل
بن ياهن الى ان
كانت لها طاعة و تبيد
وان لم يكن
نقطة هالي
العادة

قلت اللاد من
السيات الصغار
لعلها تناسل
ان يجلبوا
كما شربوا
عندكم عنكم
سياتكم

غسل كند مستحاضه پس گفت معبد بن ابيس عمل كند مستحاضه از يك مهر تا مهر ديگر وضو كند براي هر نماز پس اگر غالب شود
بردي خون بر بند و برفج خود پاره را براي احتياط از تلوک ثوب و مکان وساير بدن **قال** مالک لا حرج عندنا
ان المستحاضة اذا وصلت ان لزوجها ان يصيبها وكذلك النساء اذا بلغت اقصى ما يمكك النساء الدم فان
رات الدم من بعد ذلك فانه يصيبها زوجها وانما هي بمنزلة المستحاضة گفت مالک هر كيه مقرر است نزديك است
مستحاضه وقتي كه نماز گذارد و ميرسد رزق او را كه جماع كند با او و همچنين زن صاحب نفاس وقتي كه رسد آخر دم تي كه نگاه ميدانند
زنان خون را يعني آخر دم تي كه از زنان صاحب نفاس خارج ميشود پس اگر بنده خون را بعد از اين پس جماع كند با او رزق او
جز اين نيست كه دمي مانند مستحاضه است مسئله ظاهرند ب شافعي است كه مستحاضه را از حيض بدو جز ميتوان شناخت كه
عادت دوم تميز لون اما عادت بين سليل حديث ام سلمه تنظر ضد الايام والليالي و اما تميز لفظا صلى الله عليه وسلم فانه دم
السيات يعرف ونظا اذا قبلت الحقيفة فاتركه لصلوة بردوا تحمل است پس اگر زن را عادت و تميز مرد و متحقق باشد تميز
است در اعتبار و الاروت الى العادة و ابو حنيفة ميگويد كه هر تقدير مستحاضه را عادت رو بايد كرد و الله اعلم مسئله شافعي
استقرار ده است كه اقل سن چيچين نرسال است و اقل بده او يك شبانه روز و اكثر او پانزده شبانه روز و اقل مهر درسيان
در چيچين پانزده روز است و اينهمه استقرار شافعي است دليل قومي درين باب بافته نمي شود **باب الصلوة الخ تكملة ما بينها**
ما بين سجدة زائل ميگند صغائر بر اكر درميان اينها باشند **مالك** عن هشام بن عروة عن عروة بن مولى عثمان بن
عقوان ان عثمان بن عفان جلس على المقاعد فجاءه الموذن فاذا نه لصلوة اجصر فدعا بماء فتوضا ثم قال اللهم لا
حد شكر حد ثنا الكوا انه في كتاب الله عز وجل ما حد ثناكموه ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من
امرأتين متوافقتين وضوه ثم يصلي الصلوة الا خفرا ما بينه وبين الصلوة الا حوى حتى يصليها قال يحيى قال قلت
اراه يريد هذا الاية اتم الصلوة طرفي النهار وذلعا من الليل ان الحسنات يذهن السيئات ذلك ذكره
لذا ذكر بن عثمان بن عفان نشست بر مقاعد و ان نام موضعيت كمر دم انجامي نشستند پس آمد ميش او مؤذن پس
خبر داد كه در اينماز عصر پس طلب كرد حضرت عثمان اب ابيس صوكر و بعد از ان گفت البته خواهم گفت باشا شافعي را كه
نه ان بود كه مضمون دمي در كتاب خداست عالي است باشا شافعي گفتتم ان بعد از ان گفت شيندم ان حضرت صلى الله عليه وسلم
ميفرود نيست بچشميكه وضو كند پس نيگند وضوي خود را بعد از ان بخواند نماز را مگر آرزوده شود براي او آنچه درميان
اين شخص درميان نماز ديگر باشد تا وقتي كه او كند انرا لغت مالک گمان ميگند كه حضرت عثمان اراده ميگردد اين آية را الم
الصلوة طرفي النهار الاية يعني بر پاوار نماز را هر طرف روز و ساعات از شب هر آينه نيگياد و ميگند بد بهار اين است

www.ahnafmedia.com

پند پذیرند گمانز یعنی این آیت دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد نماند والا این حدیث را روایت نمی کردم
 تا گس انکار حدیث نکند مسئله واجب نمی شود نماز مگر بر مسلمان بالغ عاقل غیر عاجلین و نفسا پس اگر کافر یا مسلمان شده
 لازم نیست بروی قضای نمازهای گذشته زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و تابعین و علم جبرابر که مسلمان شده
 او تکلیف قضای نمازهای گذشته نمی فرمودند و در مرتد تردید کرده اند فقیر گوید جمعی عظیم از عرب ایام حضرت ابو بکر صدیق
 مرتد شدند و باز مسلمان گشتند و آن واقعه مشهور است و امر بعضی منقول نشد و الله علم و حدیث الاسلام بحیث قبل
 است مرتد را و اگر کسی بالغ شد یا مجنون یا منعی علیه بپوش آمد لازم نیست قضا نمازها بر آنها مسئله بروی لازم است
 پدر باشد یا جد یا وصی امر کردن اطفال اچون بهجت ساگی برسند نماز تعلیم آن و چون بده ساگی برسند زدن
 بر ترک آن بحدیث ابی داد و وتر مذی مروالصبی لصلوة اذا بلغ سبع سنین و اضربوه علیها اذا بلغ عشر سنین **باب**
 نزول جبریل علیه السلام و تعیین اوقات الصلوة للنبی صلی الله علیه و سلم **باب** در بیان فرود آمدن جبرئیل علیه السلام
 و معین ساختن اوقات نماز را برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم **مالک** عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزیز
 اخرا الصلوة یوما فدخل علیه عمره بن الزبیر فاخبره ان للمغیره بن شعبه اخر الصلوة یوما و هو بالوقت قد
 علیه ابو مسعود الا نضار فقال ما هذا یا مغیره الیس قد علمت ان جبریل نزل فصلى رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ثم صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم صلی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ثم قال بهذا امرت فقال عمر بن عبد العزیز اهل ما تحدثت به یا عمروة و ان جبریل هو الله اقام لیسو
 صلی الله علیه و سلم وقت الصلوة قال عمروة كذلك کان بشیر بن ابی مسعود الا نضار يحدث عن ابیه ابن
 گفت که عمر بن العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یک روزی پس درآمد بروی عمروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیره
 بن شعبه تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس داخل شد بروی ابو مسعود انضار پس گفت حدیث ای مغیره آیا ند
 که جبرئیل علیه السلام فرود آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی همراه جبرئیل بعد از آن
 گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول صلی الله
 علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول صلی الله علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول
 صلی الله علیه و سلم بعد از آن گفت باین وقت امر کرده شد تر یعنی هر پنج وقت نماز را وقتی معین نمود پس گفت عمر
 عبد العزیز تا امل کن چه چیز را خبر میدی ای عمروة یا جبرئیل همون است آنکه معین کرد بر آنحضرت وقت نماز گفت
 همین طور بشیر بن ابی مسعود خبر میداد از پدر خود و این حدیث مختصر است جابر و ابن عباس آنرا تمامه مذکور نموده اند

www.ahnafmedia.com

له قلت
 هذا حدیث مختصر
 کلام ابن عباس
 و جابر و غیره
 و به بیخه الا
 علی تاخیر الصلوة

قلت من قوله
 الى الغسق قبل ان
 الصلوة تمتد
 كلها من السواك
 الى الغسق اذا ليس
 فيها بين ذلك فرق
 اجنبي

وهمان متوجه بشود انکار بر ملاخیر عصر و چون مقصود عودت تکریر آن حدیث بود تمام ذکر نکرد بجهت شهرت آن در حق

باب الاوقات التي يستحب فيها اداء الصلوات الخمس وهي اوائل اوقاتها باب در بیان اوقاتی که مستحب است
 بدان اداسی نماز را بچگونگی آن و اوائل اوقات نماز است قال الله تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس الى

الليل وقرآن العجم ان قرآن الفجر كان مشهورا فرمود خدای عزوجل بر پا دار نماز را بر وقت زوال آفتاب تا سحر
 و لازم گیر قرآن خواندن وقت فجر را بر آینه قرآن خواندن در وقت فجر است حاضر شده یعنی ملائکه حاضر می شوند

شرح گوید معنی الی غسق الی لیل است که از وقت میل آفتاب از نیمروز غروب وقت خالی نیست پس نماز حکما امتداد
 از دلوک تا غا و مراد از قرآن الفجر سوره طویل خواندن است در نماز فجر **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر

يقول دلوك الشمس ميلها عبد الله بن عمر میگفت معنی دلوک شمس میل اوست یعنی از وسط سما جانب غرب
مالك عن داود بن الحصين قال سئلت عن عبد الله بن عباس كان يقول دلوك الشمس افاء الغي و خسق الليل

استماع الليل و ظلمة عبد الله بن عباس میگفت دلوک آفتاب وقتی است که باز گردد سایه غسق میل بهم آمدن است
مالك عن نافع مولى عبد الله بن عمر انهما بن الخطاب كتب الى عماله ان اقم امرکم عند الصلوة

فمن حفظها وحافظ عليها حفظ دينه و من خشيها فهو لما سواها اقصم فترکتب ان صلوا الظهر اذا كان لغير
 ذواها الى ان يكون ظل احدكم مشد والعصر والشمس وقع بضاء نقية قد ما سير الراكب فوسخين او ثلثة قبل

الشمس المغرب اذا غربت الشمس المساء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل فمن نام فلا نامت حينه فمن نام فلا نامت
 حينه فمن نام فلا نامت عينه والصبوح والجمم باديته مشتبهه حضرت عمر بن الخطاب نوشت بسوی عاملان خود که آینه

مهم ترین کارهای شما نزدیک من نماز است پس هر که نماز را بخواند و محافظه کرده بروی نگاه داشت من خود را در هر که ضایع کرد
 نماز را پس بی چیز را که غیر نماز است ضایع کننده تر باشد بعد از آن نوشت که بگذارید نماز ظهر را وقتی که باشد سایه قدر یکدست یعنی

سایه آهسته قدر یکدست او تا آنکه باشد سایه یکی از شما مانند قامت او و بگذارید نماز عصر را حال آنکه آفتاب بلند باشد سینه ضایع
 افتد که سیر کند شتر سوار و فرسخ با سه فرسخ پیش از غروب آفتاب بگذارید نماز مغرب را چون غروب کرد آفتاب بگذارید نماز عشاء را

وقتی که قایب شود شفق تا سیدم صعد شب پس هر که بخواب رود یعنی پیش از نماز عشاء پس آرام باد چشم او را پس هر که بخوابد و در
 آرام باد چشم او را پس هر که بخوابد و چشم او را عشاء آرام باد چشم او را و بگذارید نماز صبح را حال آنکه ستارگان ظاهر شوند در هر چه بود

قال مالك الشفق الحمره التي في المغرب فاذا ذهب الحمره فقد وجبت صلوة العشاء و وجبت من وقت المغرب گفت
 ملائکه ملازمت شفق سریت که در موضع غروب آفتاب میباشد پس چون رفت سرخی آن نماز عشاء برآمدی از وقت مغرب **مالك**

عن عمه أبي سهيل بن مالك عن أبيه ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري ان صل الظهر اذا دعت الشمس
العصر والشمس بيضا نقيته قبل ان تدخلها صفرة وللغرب اذا غربت الشمس وانجز العشاء ما لم تتم وصل لصلاة الظهر
بادية مشتبكة واقرأ فيها بسورتين طويلتين من المفصل عمر بن الخطاب نوشت بسوى ابو موسى اشعري ان يقرأ ما ظهر
وقتيك ميل كذا آفتاب از وسط آسمان وگزار نماز عصر حالانكه آفتاب سفيدى بخار باشد پيش از آنكه در آيد بسوى بردى گند
سغريه وقتيكه فرو رود آفتاب تا خبر كن عشا را وقتيكه بخواب نرفته وگزار نماز صبح حالانكه ستارها ظاهر شهند در میان بگردد
و بخوان در نماز صبح دو سوره دراز از مفصل يعنى سبع آخرين قرآن مالك عن زيد بن زياد عن عبدالله بن ابي عمير
ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انه سأل ابا هريرة عن وقت الصلوة فقال ابو هريرة انا اخبرك صل الظهر اذا
ظلت مثلك والعصر اذا كان ظلك مثيلتك وللغرب اذا غربت الشمس والعشاء ما بينك ما بين ثلث
وصل لصبح بغير غسل يعنى غسل بعد من ارفع سوال کرد ابو هريره را از وقت نماز پس گفت ابو هريره من خبردم ترا بگزار نماز
ظهر وقتيكه باشد ساير تو مانند قامت تو وگزار نماز عصر وقتيكه باشد ساير تو دو مانند قامت تو وگزار نماز مغرب وقتيكه
فرو رود آفتاب بگزار نماز عشا را در میان خود و در میان سيوم حصه شب وگزار نماز صبح را در غيش بسين غيش و غيش و در
بعضى بسيارى آخر شب است و نماز نزدیک اين بنده ضعیف است که در او ابو هريره از مثل قامت مجموع فمى زوال ساير ديگر است
بحساب اهل يثرب و ايام شتاء فمى زوال قريب چهار پنج قدم خواهد بود بعد از آن چیزی تا خيرايد براى استعداد نماز پس قامت او مى
خواهد بود و بچنين وقت مستحب نماز عصر فمى زوال ساير آدمى قريب مثلين خواهد بود مالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن
عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصلي الصبح فيصير النساء
متلفعات بعر و طهن ما يعرفن من الغلس هر آنكه بخضرت صلوم ميگزارد نماز صبح را پس باز ميگشند زنان يعنى از سر بخانهها
خود در پيچيده بچو در اى خود و شبها خفته اند نشان بسبب بسيارى شب مالك عن سمى عن ابي سلمة السمان عن ابي هريره
ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لو علموا الشيا والتجيرة لا سبقوا اليه رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود اگر بدانند نصيب را که در آن
وقت با جره براى ظهريت البته از كيه گيريشي ميگرفند بسوى آن مالك عن ابن شهاب قال عروة ولقد حدثتني عائشة
زوج النبي صلى الله عليه وآله ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يصلي العصر والشمس حمرتها قبل ان تظهر روايت
حضرت عائشه که بخضرت صلوم عليه وآله وسلم ميگزارد نماز عصر را حالانكه هنوز آفتاب در چادويارى حضرت عائ
شيه بود قبل از آنكه بالا رود و ديوار مالك عن اسحاق بن عبدالله بن ابي طلحة عن النبي بن مالك انه
قال كنا نصلى العصر ثم نجد الانسان الى النبي بن عوف يمشيهم به صلوات العصى

۲

قلنا
قلنا
صلاة مع الفجر
يجب ان يكون الجنب
هذا القدر يحصل
ذلك لا يخرج الناصب
والعجوة في الصلاة

۲۳

www.ahnafmedia.com

المصروف الشمس حجرتا قبل ان تظلموا ونس كفت كنا نضيق الصبر ثم ذمنا بسبب قبار فيا تيمم الشمس تغتة واوبهرير وكنت ولعصر
 كان هناك مثلك انهم قريبا نذبا كيد كير منطبق انذرب نماز گذاردن وقتيکه سايدوي غير في زوال از يك مثل نيايد شود تا برسد
 بشل ثانی بگرا نذکی از شل ثانی هم زیاد تر گذرد مضائقه نیست و در وقت مغرب حضرت عمر كفت والمغرب اذا غربت الشمس واوبهرير
 نیز مانند این كفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود والعشا اذا غاب الشفق الى ثلث الليل ودر روایت دیگر كفت واخر العشا ان لم تم
 واین نیز موافق است باول زیرا که وقت نوم غالباً پیش از ثلث میل میباشد و در روایت دیگر فرمود والعشا اذا غاب الشفق
 واوبهرير كفت ما بينك وبين ثلث الليل پس وقت مستحب عشا مدت است از اول غروب شفق احمر تا سیوم حد شب باب
 استقباب الاجمراد بالظهن في ايام الصيف در بیان استحباب داخل کردن ظهر در وقت سردی در ایام تابستان **قالك**
 عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان شدة الحر من فيح جهنم فاذا اشتد الحر
 فابروا عن الصلوة وقال شتكت النادى الى دها فقلت يارب اكل بعضه بعضا فاذن لها بنفسين في كل عام نفس
 في الشتاء ونفس في الصيف رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر آینه سختی گرمی از انتشار گرمی و فرخ است پس چون
 سخت شود گرمی پس در وقت سردی داخل شوید تا خیز کرده نماز را فرمود و حضرت صلى الله عليه وسلم اظهار طلال کردش بجناب
 پروردگار خود پس كفت ای پروردگار من بخور و بعض من بعضه مرا پس اذن داد خداستعالی آتش را به بر آوردن دو نفس
 هر سال یکدم در زمستان و یکدم در تابستان **قالك** عن عبدالله بن يزيد مولى الامام اسود بن سفیان عن ابی
 بن عبد الرحمن وعن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اشتد
 فابروا عن الصلوة فان شدة الحر من فيح جهنم وذكروا ان النادى اشتكت الى دها فاذن لها في كل عام بنفسين
 في الشتاء ونفس في الصيف رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون سخت شود گرمی پس داخل شوید در وقت سردی
 گذشته از او ای نماز پس هر آینه سختی گرمی از انتشار گرمی و فرخ است و ذکر کرد حضرت صلى الله عليه وسلم که اظهار طلال نمودش
 بجناب پروردگار خود پس فرمان داد حضرت رب العزت او را در هر سال بدو یکدم در زمستان و یکدم در تابستان مسئله
 تخصیص کرده اند ابرار از جمله عار و جماعت مسجد که از جا مار دور قصد کنند واضح نزدیک فقیر عموم است و حدیث شکونالی رسول الله
 علیه وسلم الرضا فم یکن محمول است برابر او یک از وقت بیرون کشد ترجمه گوید معنی ابرادانت کشته گرمی رو با خطا دارد
 و آن قریب بیک مثل میباشد آن معنی که چون از نماز فارغ شود و غمقربیا به یک مثل کرد سوای فی زوال پس مستحب تا خیز طلال
 تا آخر وقت در ایام شدة گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد شده کان قد صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فی الصيف ثلثة
 اقدام الی خمسة اقدام و فی اثنائها خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرج ابو داود والنسائی و شیخ ابن عربی در قبس كفته که در اذانین

لقلت
 قال الشافعي ورواه
 اذ كان امام مسجد تنبيه
 الناس من يقول قال
 احمد بن محمد بن حنبل
 ٤٥
 الصبيغ مطلقا قال
 النعماني هو الاشبه
 بالمتابع

بعد از طرح سایه زوال است و در صورت مضمون این حدیث موافق است که ذکر کردیم **باب اول** او را وقت **صلوة**

باب در بیان استقن او آخر وقت نماز مالک عن زید بن اسلم عن عطية بن يسار انه قال جاء رجل الى رسول الله

صلى الله عليه فساله عن وقت صلوة لهجه قال فسكت عند رسول الله صلى الله عليه حتى اذا كان من الغد صلي **الصبح**

حين طلوع الفجر ثم صلي الصبح من الغد بعد ان اسفر ثم قال ابن السائل عن وقت صلوة فقال ها انا اذا يارسول الله

ما بين هذين وقت آمد مروی بخباب انحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد از وقت نماز صبح گفت او می پس غمخوش شد

از جوابی انحضرت صلی الله علیه وسلم تا وقتیکه در آمد در روز آینده که از نماز فجر را وقتیکه طالع شد صبح صادق بعد از آن گذار

نماز فجر را بگذرانید بعد از آن که داخل شد در وقت روشنی بعد از آن فرمود کجا است سوال کننده از وقت نماز پس گفت

من انیم یارسول الله فرمود در میان این دو حالت وقت است **مالک** عن ابی الزناد عن ابي عبد الله عن ابی هريرة ان

الله صلى الله عليه قال اذا اشتد الحر فابردوا عن الصلوة فان شدة الحر من فيم جحد رسول الله صلى الله عليه وسلم

فرمود چون سخت شود گرمی داخل شوید در وقت سردی تغافل کرده از نماز پس بر آنکه سخت گرمی باز تا شام و در وقت است **مالک**

عن نافع كتب عمر الى عماله صلوا الظهر اذا كان الفجر ذابعا الى ان يكون ظل احدكم مثله نوشت حضرت عمر بسوی **عمر**

خوب گذارید نماز ظهر را چون باشد سایه بقدر یکدست تا آنکه میشود سایه یکی از شما برابر تا است او **مالک** عن ربيعة بن

عبد الرحمن عن القاسم بن محمد انه قال ما ادرکت الناس الا وهم يصلون الظهر لعشي قاسم بن محمد گفت او را که

مردمان الا در نیکی که ایشان میگذازند نماز ظهر را در وقت عشی و عشی در عرف نزدیک مثل گویند **مالک** عن

العلاء بن عبد الرحمن انه قال دخلنا على انس بن مالك بعد الظهر فقام يصلي العصر فلما فرغ من صلوة ذكرونا

تجمل صلوة او ذکرها فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول تلك صلوة المنيقين تلك صلوة المتقين **فقين**

تلك صلوة المتقين يجلس احدهم حتى اذا اصفرت الشمس كانت بين قوف الشيطان او على قوف الشيطان

قام فقرا ربعا لا يدكر الله فيها الا قليلا **علاء** بن عبد الرحمن گفت داخل شدیم بر پیش بن مالک بعد از اذان نماز ظهر

پس برخاست انس که میگذازد نماز عصر را پس وقتیکه فارغ شد از نماز خود ذکر کردیم شما بی نماز را یاد ذکر کرد پس

شدیم از انحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان **علاء**

یکی از ایشان تا وقتیکه نزد شد آفتاب و پیاید در میان دو شاخ شیطان یا گفت بر آمد بر شاخ شیطان برخاست پس

تکبیر زد چهار بار یا دیگر و خدا تعالی او درین رکعات گرداند **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيان عن ابي الخطاب كتب الى

ابی موسی الاشعري ان صل العصر والشمس بيضاء نقية قد رمى ايسر الركب قلبة فواسم وان صل الغشا

مبايعتك

ما بينك وبين تلك الليل فان اخوت قال شطرا الليل ولا تكن من الغفلين عمر بن الخطاب نوشت بسوی الموسی اشهر
 که بگذار نماز عصر را حالا که آفتاب سفید بی خبار باشد آنقدر که سیر کند شتر سوار سه فرسخ یعنی پیش از غروب بگیر نوشت که بگذارد
 نماز عشا را در میان خود و در میان سیوم حصه از شب پس اگر تاخیر کنی تاخیر کن تا نیم شب باش از غافلان مترجم گوید
 ابتدای وقت ظهر زوال شمس است از وسط آسمان و آخر وقت او نهایت که باشد سایه هر چیزی مانند قامت آنچه سوا فنی زوال
 و بر همین منطبق است ابراد و لفظ عشی از آنجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تا
 ازان حالت حرام است و از علامت منافقان است الا نزدیک ضرورت چنانکه بیاید و اول وقت مغرب غروب آفتاب است
 و آخر آن غیبوبه شفق است و یک قول شایع و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی است و آنچه ما سخت ذکر کردیم تو
 همان است از روی دلیل اول وقت عشا غیبوبه شفق است و شفق نزدیک مالک شایع و ابو یوسف و محمد مفسر است بحجرت
 و نزدیک ابو حنیفه مفسر است بر بیاضی که بعد از حرمة ظاهر میشود و تاخرین صحاب ابو حنیفه بر قول مساجین فتوسه
 داده اند و آخر وقت اختیار نصف الليل است و لکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم دست نه در حکم قضا مانند عصر بعد
 ضرفه و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض است و آخر وقت آن اسفارتام که بعد از ان طلوع شمس باشد بی فصل
 و الله اعلم **باب** یکره النوم قبل العشاء والحديث بعدها **مکروه است خواب پیش از نماز عشا و سخن گفتن بعد از**
خواندن عشا مالک انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول يكره النوم قبل العشاء والحديث بعدها
سعيد بن المسيب میگفت مکروه است خواب پیش از نماز عشا و سخن گفتن بعد از نماز عشا مالک انه بلغه ان عائشة زوج
النبي صلى الله عليه وسلم كانت ترسل الى بعض اهلها بعد العتمة فقول الاترجون الكتاب حضرت عائشه آدم میفرستاد
 بسوی بعضی قبیله خود بعد عشا میگفت ای راحت نمیدیدید نویسنده کان را یعنی فرشتگان را که نامه اعمال می نویسند
 من ادرك ركعة من الصبح فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر فقد ادرك العصر وكذلك سائر الصلوات
التاخير تغییر ضرورتی الی هذا الحد هر که دریافت یک رکعت از نماز صبح بر آئینه وی دریافت نماز صبح را یعنی نماز ادا است
 نه قضا و هر که دریافت یک رکعت از نماز عصر بر آئینه دریافت نماز عصر را و همچنین سائر نمازهاست و حرام است تاخیر نماز
 تا آنچه غیر ضرورتی مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن يسا و عن بس بن سعيد وعن الاعرج كلام يحدث عن ابي هريرة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصبح قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر
 قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر **فقد ادرك الصبح** هر که دریافت یک رکعت از نماز صبح پیش از آنکه بر آفتاب بر آئینه وی ادراک
 کرده است نماز صبح را یعنی ادا کرده است آنرا نه قضا و هر که دریافت یک رکعت از نماز عصر پیش از آنکه غروب رود و آفتاب

قلنا

قال الشافعي آخر وقت الظهر
 يكون ظل كل شيء مثله
 و آخر الوقت المختار
 ان يكون ظل كل شيء مثليه
 و قيل ان نقصت الشمس
 و آخر وقت الضرورة غيب
 الشمس من الغروب
 قولان الذي صححنا
 ان آخره قريب غيبوبه
 ان الشفق ولا يؤثر اليه
 ان بعد زوال وقت الظلمة
 العشاء قلت الليل قبل
 شطر ولا يفت وقتها
 حتى يصير قضاء ما لم
 يطلع الغروب وقتها
 المختار الصبح
 و قيل المذاهب
 طلع الشمس
قلت وعليه
 اكثر اهل العلم

بر آئینه زوی دریافت نماز عصر یعنی ادا کرده است **مالك** عن ابن شهاب عن ابن سبته بن عبد الرحمن عن ابي هريرة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة فرمود حضرت **صلى الله عليه وسلم** هر که در یاد
 یک رکعت از نماز بر آئینه دریافت نماز یعنی تمام نماز را بطریق **امام مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى
 عليه قال الذي تفوته صلوة العصر كان ما وتراه له وما له فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم کسی که فوت نماز عصر گوید
 نهب کرده شد اهل می مال می بینی اعمال صابوری جبط می شوند و ازین سبب او را ضرری لاحق میشود مثل ضرر نهب اهل مال است
 در حدیث دیگر آمده جبط عملد و مراد از فوت همان است که سابقاً ذکر شد در حدیث حتی اذا اصغرت الشمس یعنی فوت شد از وقت
 اختیار و این تفسیر در روایتی از ارحمی درین حدیث مصرح واقع شده قال فیه فواتها ان تدخل الشمس صغرة اخرجه ابو داود و بعضی
 تاویل کردند این حدیث را گفته اند لاحق میشود شخص با چون معانیه بگفته ثواب کسی که ادا کرده است نماز عصر را از اندوه و غصه بخی لاحق
 گوی که نهب کرده پسند اهل مال می او این تاویل بغایت بعید است و تحقیق آنست که این مسأله فرع مسأله احباط است و احباط
 روایات کثیره دلالت بر آن میکند فلا حاجة الی التاویل **مالك** عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب انصهر من
 العصر فلقى بجلالم يشهد العصر فقال لحبستك عن صلوة العصر فذكر له الرجل عذرا فقال له عمر طففت حضرت
 بازگشت از نماز عصر یعنی فارغ شد از آن و بخانه بازگشت پس ملاقات کرد با شخصی که حاضر نشده بود در نماز عصر گفت چه خبرند
 ترا از نماز عصر پس گفت که در آن شخص پیش حضرت عمر عذری پس فرمود او را حضرت عمر ناقص کردی اعمال خود **مالك** عن
 بن سعيد ان كان يقول ان المصلية لصلوة و ما فاتت و ما فاتت من وقتها اعظم و افضل من اهل و ما له
 یعنی بن سعید میگفت هر آئینه نماز گذراننده گاهی میگردد نماز را حال آنکه فوت نشده است از وی وقت آن نماز و بر آئینه آنچه
 فوت شده است از وقت وی بزرگتر و زیاده تر بود از اهل اذ نال او و ترجمه گوید هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آورد
 و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف کرده است و آن ضعیف است جمعی
 تفریم کرده اند برین حدیث که اگر عذر و عذور زایل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم میشود آن نماز را
 آنکه پیشتر یا در سجود یا با بایع شد صبی یا با طاهر شد حایض زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر یکبار احرام از وقت فوت
 لازم میشود قضاء آن نماز و نزدیک فیر درین تفریم نظر است زیرا که استطاعت شرط و واجب است و واجب قضاء متفرع
 بر و واجب ادا و این جا رکعات اخیره قضا است که شایع تفسیر و تفسیراً در حکم ادا ساخته است و تابع خبری که در وقت فوت شده
 نموده باقی مانده سوال آن آنست که چون حال صلوة بر یک سوال است پس تخصیص مجزوع عصر را با این مرتبه چنانچه در اکثر روایات
 واقع شده سبب چه باشد عملاً گفته اند که این تخصیص را دو سبب است اول آنکه این دو نماز در دو طرف روز واقع اند و بعضی
 معنی

له قلت
 عند الشائع من صلى
 ركعة في الوقت بالباي
 خارج الوقت لا يكون
 كمن صلى العمل في وقت
 وقال ابو حنيفة مثله
 في صلوة العظيمة
 وفي الخبر دليل على ان
 العذر اذا لم يلغز
 وقد يفي من الوقت
 ركعة يلزمه ذلك
 الصلوة و طبعها
 اهل العامة

www.ahnafmedia.com

نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب برآید یا فرود و یقین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را در نیت صورت بیان نینماید
 گمان نوت یقین می انجامد بخلاف اواخر اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین وضع و ظمور معلوم نمیشود و دوم آنکه در
 احادیث صحیحی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را در نیت صورت بیان نینماید و گمان میشود که بسبب
 دخول این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم **باب حج العصرین والعشائین لمن بدعذاب در بیان**
جمع کردن در میان ظهر و عصر صحیح کردن در میان مغرب و عشاء در حق کسیکه او را عذری هست مالک عن حیدره
 بن عباس انه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر والعصر جميعا والمغرب والعشاء جميعا في غير نية
 ولا نية قال يحيى وقال مالك ذلك في مطلق نماز گذاردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم ظهر وعصر را یکجا و مغرب و عشاء را یکجا
 حالیکه حرفی نبود و سفری نبود و گفت مالک که گمان میکنم که این صحیح بود در سنگام باران مترجم گوید جمهور علماء محدثین
 بجواز جمع بین اهلوتین قایل شده اند در سفر و جمیع در سطر نیز و حن بصری و عطاء و احمد و حقی در بعضی از نیت رخصت
 بلکه در غایه المنتهیه مذکور است هر عذر یکدک مثل مرض باشد در شده و جرح ملحق است بمرض در جواز جمع و بجزئی از محمد
 سیرین نقل کرده اند کان لایری با سا با جمع بین اهلوتین اذ کان حجة او شیء الم یجده عادة و بجزئی این حدیث را
 روایت کرده است از طریق دیگر از حجة مسلم و حیدران و زیاد کرده است در آن روایت قال ابو الزبیر نقلت سعید بن جبیر
 فعند قال سالت عبد الله بن عباس کما سالتی فقال لان لا یجوز احد من ائمة بعد از آن بجزئی گفته است که این حدیث
 دلالت میکند بر جواز جمع بغیر عذر زیرا که تفسیر کرده است که ملا جواز اینست که جرح نباشد و باین قول قایل شده اند صحیح قبل
 محدثین و اکثر علماء بآن رفته اند که جمع بغیر عذر جایز نیست انتهی و مختار نزدیک فقیر جواز جمع است وقت عذر و عدم جواز
 بغیر عذر و الله اعلم و علماء در تاویل این حدیث اختلاف کرده امام مالک احتمال سطر ذکر کرده مکن روایت مسلم من غیر مطلقا
 آنرا بر هم میکند و آلم نزدیک این بنده ضعیف آنست که ابن عباس حکایت فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم کرده در غزوه
 تبوک و معنی لفظ فی غیر خوف و لا سفر آنست که ابن ماجه ذکر کرده فی السفر من غیر ان یجد شیء و لا یظله عذو مراد از سفر حاجت
 سیر است و از غیر سفر حالت نزول اطمینان و بعضی روایة این حدیث لفظ بالمدينة را زیاد کرده اند و بعضی دیگر لفظ ثانیاً
 جمعاً و سبباً و این تصرفات همه محمول بر دهم است که از نیتی سفر بر خاست پس روایة بلعنه کرد و در آن تحقیق و بهم خود
 پرداخت و بهین علت جمهور علماء از عمل باین حدیث تقاضا کرده اند با وجود آنکه روایة این حدیث همه ثقات اند و قول
 ابن عباس لان لا یجوز احد من ائمة هرگز دلالت بر نیتی عذر ندارد زیرا که نیتی صحیح بتجویز جمع دلالت اولی محقق می
 و لازم نیست که جمیع اقسام صحیح و جزئیات آن منقح شود و اگر در حالت نزول رخصت صحیح نماید و در حالت سیر مخصوص

قلنا ذهب اکثر العلماء الى ان الجمع بين الصلوات و رخصت الشاطط للصلوة ان يجمع بين الصلوتين اذا كان المطلقا عند اقتسام الصلوة لا و لا في غير ذلك من اجزاء الفرائض منها و في نية الجمع ان يجمع بين الصلوتين ببعض الشاطط في غير ذلك من اجزاء الفرائض منها و في نية الجمع ان يجمع بين الصلوتين ببعض الشاطط في غير ذلك من اجزاء الفرائض منها و في نية الجمع ان يجمع بين الصلوتين ببعض الشاطط في غير ذلك من اجزاء الفرائض منها

www.ahnafmedia.com

على الهم من لفظ السفر في قوله من العلم على ظاهره و من العلم على ظاهره و من العلم على ظاهره و من العلم على ظاهره

قلت علی هذا
اهل العلم وقاصدا
المغوت فضلا علی
الناس

باین نیت میکردند نیز صورت کنجایش داشت لکن فی الجمله حرجی هم موجود بود چون نیت صحیح را در جمیع حالات سفر و محرم
کردند حرج علی زائل شد و الله علم ترجم گوید تفریح کرده اند جمعی بر جواز جمع در وقت ضرورت که اگر ادراک کرد از آخر وقت
قدر حرام لازم میشود بیدی ظهر و عصر هر دو همچنین اگر ادراک کرد قبل طلوع صبح صادق قدر حرام را لازم میشود بر نماز
و عشا زیرا که وقت این هر دو نمازی است در حالت عذر و فیه نظر زیرا که هر نماز را وقت معین ساخته اند که در جواز بر
و آرمی شود در بعضی حالات قصار تجویز داشته اند و آنرا در عدم اثم مثل او شمرده اند و چون این در نفس الامر قضا است
که اثم از دفع کرده اند و جوب قضا و جوب ندارد و الله علم باب من نام عن صلوة فلیصلها اذا ذکرها هر که بخوابد
ذابل شده از نمازی باید که بگذارد آنرا و قتیکه بیاد آرد آنرا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن مسیب ان رسول الله

صلی الله علیه و آله قال اذا كان من آخر الليل عرس وقال لبلال اكلنا الصبغة و نام

رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحفا و كلا بلال ما قد له ثم استند الى راحلته وهو مقابل الفجر فخلبت عينا
فلم يستيقظ رسول الله صلی الله علیه و آله و لا بلال و لا احد من الركبة حتى ضربته الشمس ففرخ رسول الله صلی

صلی الله علیه و آله فقال يا بلال فقال بلال يا رسول الله اخذ بنفسو الذي اخذ بنفسك فقال رسول الله صلی الله

صلی الله علیه و آله و اصحفا و اقلوا و اسلمتم اقلوا و اسديتم ثم امر رسول الله صلی الله علیه و آله فاقام الصلوة فصلى

رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال حين قضى الصلوة من شئ الصلوة فليصلها اذا ذكرها فان

يقول فی کتابه اقم لصلوة لذكری ایخیرت رسول است مسلم و ابوداؤد و ابن ماجه و صل

کرده اند از طریق ابن و سب عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن مسیب عن ابی هریره رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم و قتیکه رجوع کرد از خیمه وقت شباه رفت تا وقتیکه داخل شد در آخر شب نزول فرمود آخر شب برای استراحت

و گفت بلال انکامه بان کن برای ما نماز صبح او بخواب رفت آنحضرت و بخواب قد اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله

و نگاهبانی کرد بلال تا نیکه مقدر شده بود برای او یعنی مدتی که خدا متعالی خواسته بود بعد از آن نیکه کرد و سستی

خود و ادروی خود کرده بود بسوی فجر پس غالب شد بروی دو چشم یعنی خواب آمد بوجهی که هر چند خواست که چشم

خود را کند نتوانست پس بیدار نشد آنحضرت صلی الله علیه و آله و نه بلال و نه هیچکس از شتر سواران تا آنکه افش

صنور آفتاب پس مضطرب شد آنحضرت صلی الله علیه و آله پس گفت چیت این امی بلال پس گفت بلال

یا رسول الله در گرفت مرا آنچه در گرفت ترا یعنی خواب برود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله ما هر کشیده
بر بیدار شدن خود را پس بر خیزانید شتران خود را و چهار کشیده بردند مسافتی از راه بعد از آن فرمود آنحضرت

www.ahnafmedia.com

صلی اللہ علیہ وسلم بلال امین اقامت نماز گفت پس گذارد با ایشان حضرت صلوات اللہ علیہ وسلم نماز صبح بعد از آن نمود
 و قتی که تمام کردند نماز را هر که فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد آنرا و قتی که بپا دارد و آفرین را که هر آینه خدا تعالی میفرماید
 در کتاب خود بر پا در نماز را وقت یا در کردن من یعنی اگر فراموش کنی باز بیا و تو آید که خدا تعالی مرا نماز فرموده است
 و من نماز نگذارم ام همانوقت نماز را بگذار مترجم گوید همین است مذہب فقہاء و سیکہ نماز را بعد از تقویت کند حکم او بر نماز
 و نایم قیاس کرده اند و علماء را در حدیث اشکال است زیرا که در حدیث صحیح واقع شده و ان عینی تمامان و لایبنا
 قلبی بعضی علماء جواب داده اند بآنکه حضرت از صلوات اللہ علیہ وسلم دو حالت بود گاهی قلب ہم موافقت در نوم می کرد
 و گاهی نه و حالت اول نادر بود و حالت ثانی اکثری و این واقع حالت اول مصادقت کرد و وفیه نظر زیرا که حالت اول
 برگزین از احادیث و آثار ثابت نمی شود و سنادر آن بجز در احتمالی که مخالف جمومات مخصوص موسم تقیید مرتبه خاتمی است
 لصلوة و التعمیر باشد بغایت شنیع است و بعضی دیگر جواب داده اند که قلب ادراک نمیکند مگر وجدانیات را یا حسیات را
 که متعلق بنفس آدمی است مثل حدث و الم و فهم خطاب پس طلوع فجر که متعلق بچشم است و موقوف بر تقلید حدیث ازین بحث
 خارج است نوم عین خود مضمون صحیح حدیث است اگر گویی هر چند قلب مرئیات را بدون الفتح عین ادراک نتواند
 لکن گذشتن زمان درازا البته می شناسد گوئیم که این امر لازم نیست با یقین که او را در امور مهمه سهو واقع میشود
 پس جایز است که بر احاطت مصلحت تشریح قصاص سهوی را بر خاطر مبارک آنجناب الفکر کرده باشند یا قلب مبارک مشغول تفکر
 در آیات اللہ مستغرق در ملاحظه آنها بوده باشد و بعضی جواب داده اند که اینوقت متشنج بعد از سایر اوقات لصلوة تشریح
 و هو الاوجه و اللہ علم باب هل یكون للفحش حکم النہایا هست بیرونی احکم جواب مالک عن نافع ان عبد اللہ بن عمر
 علیہ فذهب عقله فلم یقض لصلوة قال مالک و ذلك فیما نرى و اللہ علم ان الوقت ذهب فلما من افاق و هو وقت
 فانه یصلی بیوشن کرده شد عبد اللہ بن عمر پس رفت عقل او پس قصاص نکرد نماز گفت مالک این نکردن قصاص
 در آنچه مینماید ما را و اللہ علم سبب آنست که وقت رفته بود و اما سیکہ هر شیار شود وقت پس هر آینه وی نماز گذارد
 مترجم گوید رضی اللہ عنہ وارضاه عمل غشی قلیل بر نوم و عدم حمل برود و محتمل است در تشبیه خود ظاهر است و وجه فرق
 آنست که تکلیفات شرعیہ بر عقل دایرست ناموشی حدیثی محتمل نیست پس جب صلوة نباشد و شرع قضای نام فرموده
 بخلاف قیاس پس خاص باشد بموجب و این عمر عدم حمل را اختیار کرده و اللہ علم مذہب منافق آنست که اگر اعجاب
 مرض یا امری مباح واقع شود ساقط میکند آنچه در محل احوال از دست رفت است ازین زمانه و اگر
 احسان تناول مکر بهسم رسد قصص لازم است و مذہب ابو حنیفہ آنست که مدت احوال اگر بروز

۵۱

قلنا

قال الشافعی ان افضی
 علیہ لمرض سبب یجوز

سقط عنه ما كان
 في حال اغتائه من

الصلوة وان اغشى
 علیه انشراحه حتى

وقال ابو حنیفة ان
 ما كان الا غما و ما یلیق

فما دون ذلك فقی
 وان شغل علی ذلك

یقض و لم یفرق بین
 الحسب

www.ahnafmedia.com

و شب که یا کم ازین باشد قضا لازم است و اگر زیاد از شب روز باشد لازم نیست و در سبب فرقی کرده و در احکام باب
 الصلوة الوسطی آیتھی نماز وسطی کدام نماز است قال الله تعالی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین
 فرمود خدا تعالی محافظت کنید بر نمازها و تخصیص محافظت کنید بر نماز میانه و شهادت شعیب برای خدا و عاکنان یا قرآن خوانان
مالک عن زید بن اسلم عن قنقاع بن حکیم عن ابی یونس مولى عائشة ام المؤمنین انه قال امرتني عائشة ان
 لها مصحفاً قالت اذا بلغت هذه الآية فاذا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین فلما بلغت ما اذنتها فقلت على حافظوا
 علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین ثم قالت معهما من رسول الله صلى الله عليه و آله ابی یونس گفت که فرمود حضرت عائشة
 بنویسم برای او مصحف را بعد از آن گفت چون برسی من آیه پس خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی پس چون رسیدم باین آیه خبردار
 کردم او را پس ملا کرد بر من باین طور حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین بعد از آن گفت
 شنیدم این آیه را از حضرت مسلم **مالک** عن زید بن اسلم عن حمزة بن رافع انه قال كنت اكتب مصحفاً المصحفة
 ام المؤمنین فقالت اذا بلغت هذه الآية فاذا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین
 فلما بلغت ما اذنتها فاملت على حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین عمر
 ابن رافع را گفت می نوشتم مصحف برای حفصه ام المؤمنین پس فرمود چون برسی باین آیه خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات
 و الصلوة الوسطی الایة پس چون رسیدم باین آیه خبردار کردم او را پس ملا کرد بر من باین قسم حافظوا علی الصلوات و الصلوة
 الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین **مالک** عن داود بن حصین عن ابن یزید عن المحرر عن زید
 ابن ثابت يقول الصلوة الوسطی صلوة الظاهر زید بن ثابت میگفت که نماز وسطی نماز حضرت **مالک** انه بلغنا
 ابن ابي طالب عبد الله بن عباس كان يقول ان الصلوة الوسطی صلوة ابيهم خیر رسید مالک که حضرت علی بن ابی طالب
 و عبد الله بن عباس میگفتند که صلوة وسطی صلوة صبح است ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه که اختلاف کرده اند صحابه رضوان
 الله علیهم در نماز وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرنیه آنکه خدای عزوجل میفرماید و قوموا لله قانتین و قنوت طول قیام
 یا قنوت را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن بقوله تعالی و قرآن المیزان قرآن المیزان مشهود است و سبب آنکه این
 متوسط است میان یس و نهار و جمعی گفته اند که نماز حضرت زبیر که در میان روز و اکره میشود و جمعی گفته اند نماز عصر است
 و بحدیث مرفوع از اسناد که حافظ و حدیث حضرت عائشه معارض است زیرا که عطف دلالت میکند بر خاترت و آنچه
 حضرت عائشه و حفصه ملا کرده اند جزئی بود از جوف قرآن و بخصت حاصل شده است در قنوت و جمیع احرف و قبیضه
 گفته است که نماز صبح است زیرا که بحقیق اوسط و نماز عصر است زیرا که سلف و سلف گفته است و بعضی متاخرین قائل شده اند

هفتاد و شش
 اختلاف فی الصلوة
 الوسطی
 فاما ظهرها بالعصر
 قبل الفجر قبل الظهر

زیرا که وسط است در میان دو نماز که قصر کرده میشود و **باب فضل صلوة الغمما العصر** باب در بیان فضیلت نماز صبح ^{عصر}
 قال الله تعالى وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان
 الله تعالى وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان
 وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان وجاهدوا بالحق والبرهان
 عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار ويجتمعون في صلوة
 العصر و صلوة الفجر فيصعدونهم بها الصلوة و هو اعلم بهم كيف تركتم عبادي فيقولون تركتمهم و معهم بصلوة
 و اتيناكم و معهم بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فمروا في بيوتهم فيكفونهم و يمسحونهم و يمسحونهم و يمسحونهم و يمسحونهم
 و يمسحونهم و يمسحونهم و يمسحونهم و يمسحونهم و يمسحونهم و يمسحونهم و يمسحونهم و يمسحونهم و يمسحونهم و يمسحونهم
 خداستعالی داد و انما ترست باحوال بندگان خود چگونه گذارشتید بندگان مرا پس میگویند گذارشتیم ایشان را در آن حال که نماز
 میکند روزی و آدمیم ایشان در آن حال که نماز میکند روزی **باب الاذان** باب در بیان شروع شدن اذان ^{صلاة}
 عن يحيى بن سعيد انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نادى اذاناً يتخذ خشتين يضرب بهما اليمنى للناس للصلوة
 فأرى عبد الله بن زيد الاضداد ثم من بني الحارث بن الخزيم خشتين في النوم فقال ان هاتين لخير مما يريد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقيل لا تؤذون للصلوة فأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم حين استيقظ فذكر له ذلك فامر رسول
 صلى الله عليه وسلم بالاذان فحدثني بن سعيد اخراسته بود حضرت صلى الله عليه وسلم که بسازد و در خواب که زده شود این هر دو را
 یعنی آواز کرده شود باین هر دو بزدن یکی بر دیگری تا جمع شوند مردمان برای نماز پس نمودند عبد بن زید را که از قبیلہ آنها
 بود بعد از آن از بنی الحارث بن الخزيم بود که قبیلہ خردست از میان انصار و در خواب پس گفت این در خواب ^{مشابه}
 با آنچه اراده کرده است رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفته شد اورا یعنی فرشته گفت ایا اذان میگوید بنام رسول الله
 زید پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتیکه بیدار شد پس عرض نمود بخیر آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن خواب را پس فرمود
 آنحضرت صلعم باذان متروکم گرد اذان و اقامت با جلع مسلمین از شعایر اسلام است پس اگر اهل شهری اصرار کنند
 بر ترک اذان و اقامت سلطان را بیدار کند جماعه قال کند و در حدیث صحیح آمده کان افراخا قوما لم یکن یغیر علیهم
 یصبح فیظفر فان یصبح اذا ناکف عنهم وان لم یکن یصبح افرا علیهم فاگر شخصی بغیر اذان و اقامت نماز گذارد او را عاده برود ^{است}
 نزدیک جمعی از علمای مذمت عطا بن یسار و مجاهد بن جبر است که اگر اقامت را فراموش کند او را عاده نماز لازم میشود و اعلم
باب فضل الاذان باب در بیان فضیلت اذان ^{صلاة} عن ابي الزناد عن الاخرجه عن ابي هريرة ان رسول

www.ahnafmedia.com

قلنا
 المشاهير العارفين على
 انما هو اقامة الاذان
 كلمة في اقامة الصلاة
 فانظر انتهي الثاني
 قال بالتجويد في
 الاذان بالعلم والاحكام
 وقال ابو حنيفة
 لا تجوز في الاذان
 ولا اقامة مشغول
 مشغول
 قلنا
 وعليه المشاهير العارفين

صلى الله عليه وسلم قال اذا نودي بالصلاة ادبر الشيطان لخصا حتى لا يسمع النداء فاذا قضى النداء اقبل حتى اذا
 ثوب بالصلاة ادبر حتى اذا قضى التشويب اقبل حتى يحضر بين المزمع ونفسه يقول له اذكركذا واذكركذا لما لم يكن يذكر
 حتى يظن الرجل ان يدركه صلى الله عليه وسلم فرموا چون بانگ گفته میشود برای نماز پشت میدن
 شیطان در آن حال که او اضراط است تا آنکه نشنود بانگ نماز را پس چون تمام کرده میشود بانگ نماز را متوجه میشود
 بسوی صلی الله علیه و آله تا چون آواز گرفته شود باز پشت داده میگردد تا چون آخر کرده شود اقامت را پیش می آید تا آنکه جابجا
 میشود در میان مرد و نفس او می آید یعنی این مرد با نفس خود مقرر کرده بود که حدیث نفس را وجودند به شیطان در میان
 نفس او می آید آن قدر دارد بر هر نزدیکی شیطان فلان کار را یاد کن و فلان کار را یاد کن در حق کاری که
 نمی خواست که یاد آن کند تا آنکه میشود مرد با این حالت که نمیداند چند رکعت گذارده است ممالک عن سنی
 ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما والى الله
 والصفى ول علم حيا الا ان يستهووا على الاستهوا لسلوا الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلت را که در بانگ
 نماز و صف اول است بعد از آن خست کنند آن و مناقشه نمایند در آن و نیابند طریق فیصل در آن مناقشه الا آنکه
 زنند بر بانگ نماز و صف اول البته فرجه نیز در باب صفة الاذان و الاقامة در بیان کیفیت بانگ نماز و اقامت
 ممالک عن عبد ابی سمیل بن ممالک عن ابیه انه قال لا تعرف شيئا مما ادرکت عليه الناس الا النداء بالصلاة
 مالک بن ابی عامر جدا ممالک گفت من شناسم چیزی از آن چیز را که یا فتم بر آن مردمان را که بانگ نماز یعنی در هر چیزی تنها و تغییر
 یافته است الا اذان که در زمان مالک بن ابی عامر بهمان سلوب میکنند که در زمان صحابه بود قال ابی صالح ممالک تشبیه النداء و الاقامة
 فقال لم يفتني في النداء و الاقامة الا ما ادرکت الناس عليه فلما الاقامة فانها لا تشبه ذلك الكلام نزل عليه اهل العلم بالنداء
 سوال کرده شد مالک از دو دو بار گفتن کلمات اذان و اقامت پس گفت نرسید است بن حدیث بانگ اذان و اقامت چیزی بگردد
 مردمان بر آن اما اقامت پس هر آینه زوی دو دو بار گفته نمی شود و نسبت آنچه همیشه بودند بر وی اهل علم در شهر ما ترجم گوید
 عنه و رضاه اهل حرمین و اهل شام و مین و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک باید گفت الا لفظ قد قامت
 که همین آنرا دو بار گفته اند و در حدیث از ابو محمد در آمده است به تشبیه اقامت و آنچه معمول خاندان او بود نماز زمان امام شافعی از
 اقامت است و الله علم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزدیک بنده است که
 در حرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن است که شافعی کاف و لاند مالک متعرض ترجیح و غیر آن شد باب استحب
 ادخال الصلوة خیرین النوم في نداء الصلوة و بیان ترجیح بن کلمه الصلوة خیرین النوم و اما اذان صحیح ممالک اند بینه ان

www.ahnafmedia.com

جمله عمر بن الخطاب یؤذنه لصلوة الصبر فوجدناه نائما فقال الصلوة خير من النوم يا امير المؤمنين فامر عمر
 في نداء الصلوة جرسيد بالملك مؤذن آمد پیش عمر بن الخطاب خبر داد و میگوید او را برای نماز صبح پس بافت از خواب بیدار
 گفت نماز بهتر است از خواب ای امیر المؤمنین پس امر کرد او را حضرت عمر که داخل کند این کلمه را در اذان صبح مترجم گوید
 رضی الله عنه وارضاه که متحج است در بانگ صبح زیاده لصلوة خیر من النوم دو بار و امام مالک ابتدای این کلمه از حضرت
 عمر ذکر کرده است و در حدیث ابی مخذومه آمده است که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند فان كان صلوة الصبح قلت
 خیر من النوم الصلوة خیر من النوم واحتمال دارد که مؤذن عمر ترک کرده باشد این کلمه را در نفس اذان و بعد از آن گفته
 پس حضرت عمر کرد با دخال این کلمه در نفس اذان تا بر وجه سنت او باشد و باب من صل فی بیت جماعه تکفیه الا قاتا
 کسیکه نماز گذارد و در خانه خود با جماعت کفایت میکند او را اقامت قال عیسی مثل مالک عن قوم حضوا با و اذ ان
 مکتوبه فاذا و ان تقبوا و لا یذوقا مالک ذلك مجزئ عنهم و ما یجیب النداء فی مساجد الجماعات
 یجبع فیها الصلوة سوال کرده شد مالک از حکم جماعه حاضرین که اراده گذارند نماز فریضه دارند بجماعه یعنی در خانه
 این استند که اقامت گویند و اذان گویند گفت مالک آن اقامت کفایت کننده است از ایشان و جز این نیست که در
 اذان گفتن در مسجد با جماعات که جماعت گذارند شود و ان مساجد نماز مترجم گوید همین است مذکور است ضمیمه و ظاهر
 مذکور است فی آنست که اذان و اقامت هر دو برای وی مسنون است باب فضل دفع الصلوة بالاذان باب و فضیله
 بلند کردن آواز در اذان مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصقه الاضمار ثم الما اذ ان
 امیه اندا خبره ان ابا سعید الخدری قال لانی اذاک تحب الغنم والبادیه فاذا كنت فوغفک و بادیتک
 فاذنت بالصلوة فارفع صوتک بالنداء فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس
 ولا شیء الا یشهد له يوم القیمه قال ابو سعید انی سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ابو سعید خدری گفت عبد الله را هر آینه من می بینم ترا که دوست میداری برده گو سفندان را هر چه
 پس چون باشی میان رده خود یا صحرای خود پس بانگ می بنماز پس بلند کن آواز خود را بانگ زاری که
 هر آینه نمی شنود تا آخر مسافت آواز مؤذن هیچ جن و نه آدمی و نه هیچ چیز مگر گواهی دهد برای مؤذن
 روز قیامت گفت ابو سعید شنیدم این را از حضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید جمهور اهل علم مستحب
 بلند کردن آواز را بانگ شامی گفته مگر در مسجد یکبار بجماعت خوانده باشند و احوال بار دیگر
 میکنند مسنون است اذان مکن آواز بلند کند باب یقین ان یقول کلمه مثل ما یقول المؤمن مستحب است

قلنا
 و طبع ابو حنیفه
 و ظاهر من هب
 الشافعی انه یسئله
 الاذان و الاقامه
 صلوة
 قلنا
 و طبع اهل العلم
 یسئله من صرح
 الصلوة بالاذان
 ما اکتفوا به
 قال الشافعی لا یجوز
 و قلت فی جماعه

که گوید شنونده اذان مانند آنچه میگوید مؤذن **مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی سعید الخدری عن رسول
 الله صلی الله علیه و آله قال ذاکم التذکره فقولوا مثل ما یقول المؤمن رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود چون بشنوید بانگ نماز را
 بگوید مانند آنچه میگوید مؤذن ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی احادیث وارد شده است که بجای جملتین لاجل لا
 الا بالله العلی اعظم بگوید چون مؤذن قد قامت کویدر سماع را باید که اقامه اهد و اداها گوید چنانچه در حدیث مرفوعه **باب**
 یتحب الدعاء بحقیب الاذان مستحب است و ما کردن بخیر دنیا و آخرت بعد اذان **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن سهل
 ابن سعد الساعدی ان قال سألنا تفرغ لهما ابواب السماء وقل داع تو دعوی دعوت حفرة الذل و الصلوة و الصلوة
 فی سبیل الله سهل بن سعد گفت در ساعت است که گشاده کرده میشود در آن دو ساعت در وازه های آسمان در کم و ها کنند و با
 کرده شود دعای او بخشود بانگ نماز و در صف جهاد و در راه خدا ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی احادیث تعیین نطق دعا
 وارد شده اللهم رب هذه الدعوة التامة **باب** التاذین للصبح فی وقت السحر و بیان گفتن اذان برای نماز صبح در وقت سحر
 قال یحیی و قال مالک لم یزل الصبح ینادی لها قبل الضحی فاما خیرها من الصلوات فانالم نرها ینادی لها الا بعد ان یحل وقتها
 گفت مالک همیشه نماز صبح بانگ کرده میشود برای آن پیش از طلوع فجر صادق و اما غیر صبح از نمازهای پس بر آنکه ما ندیم که بانگ گفته میشود
 برای آن که بعد از آن که در آید وقت او ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه در شب شامی همین است و ابو حنیفه میگوید معتبر نیست بانگ
 پیش از طلوع فجر **باب** یتحب لساfran یؤذن من غیر تکلیف و الاقامة الدلله من الاذان مستحب است مسافر اگر اذان
 از غیر تراکیدی یعنی سنت مؤکده نیست اقامت فی الجمله مؤکد تر است بر نسبت اذان **مالک** عن نافع بن عبد الله عن
 کان لا یؤذن علی الاقامة فی السفر الا فی الصبح فاندکان ینادی فیها ویقیو وکان یقول انما الاذان للامام الذی
 یحکم الناس عبد الله بن عمر زباده میگوید بر اقامت در سفر مگر در نماز صبح پس بر آنکه او ندا میکند در نماز صبح و اقامت میگفت و میگفت
 اذان لازم است برای امام که جمع میشوند پیش او مردمان **مالک** عن هشام بن عروة ان اباه قال لدا اذکنت فی سفر
 فان شئت ان تؤذن و تقیم فاضل ان شئت فاقم و لا تؤذن عروه گفت هشام را چون در سفر باشی اگر خواهی که اذان
 بگویی و اقامت کنی بکن و اگر خواهی تنها اقامت گو و اذان گو ترجمه گوید همین است در شب عید شامی گفته ترک الاذان
 فی السفر اخذ منه فی السفر زیرا که در شرح سفر را خاصیتی نهاده اند که تنفیص عبادت میکند چنانچه در باب تفرغ اذان و سحر و سنن
 تأیید کرده **باب** یتحب للفرق فی الغلاة ان یؤذن من غیر تکلیف مستحب است مسافر در بیابان که اذان بگوید
 نیست **مالک** باسناده عن ابی سعید الخدری انه قال فاذا کنت فی حینک و ابادیتک فاؤذنت بالصلوة
 فاقم صوتک بالنداء ابو سعید خدری گفت و قیادگی باشی تو در روزگوستندان خود یا در بادی خود پس اذان بگوید برای نماز پس

قلته
 قال اهل العلم الا
 فی الجملین یقول
 لاجل ولا فیه الا
 بالله
 قلته
 وعلیه الشافعی
 قال ابو حنیفه
 لا یحسب الاذان
 قبل طلوع الفجر
 قلته وعلیه
 اهل العلم قال الشافعی
 ترک الاذان فی السفر
 مند فی الحضا

www.ahnafmedia.com

عن ابي ذر ورواه مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان يقول من صلى بارض فلاة صلى عن يمينه ومن شماله ملك فان اذن واقام الصلوة صلى وراه ملائكة امثال الجبال سعيد بن المسيب يگفت هر که نماز گذارد و بر زمین سجده نماز گذارد بجانب سمت راست او یک فرشته در جانب سمت چپ او یک فرشته پس اگر اذان گوید واقامت کند نماز گذارد پس از فرشتهگان جهانات بسیار مانند کوهها **باب** الاقامت للفائتة باب در بیان اقامت گفتن بر نماز فوت شده

مالك عن زيد بن اسلم في قصة التكريس وهو رسول الله صلى الله عليه وسلم بل كان ينادي بالصلوة او يقيم **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب في قصة التكريس ثم امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بالاقام للصلاة ثم

كثرت و در روایت زید بن اسلم شک کرده است که آنحضرت بلال را با اذان فرمودند یا با اقامت و در روایت سعید بن ذکری اقامت آمده است بغير شك با تجمه اقامت موكده ترست و اذان نیز در حق فائتة بدعت نیست و الله اعلم مسأله او

رحمه الله قائل است بآنکه اذان واقامت هر دو برای نماز قضا سنت است و همین است قول قدیم شافعی **باب** وجوب استقبال الكعبة في الصلوة باب در بیان فرضیه رو آوردن بجانب کعبه نماز قال الله تعالى قد ترضى ثقلتك و جهرتك و انزلت لئلا يكون لغيرك قبلة ترضاهم قول جهرتك شرط السجود الحرام و حديث مما كنتم فركوا و جوهلكم شطرا و بر این مانی نیستیم

روى ترازو جانب آسمان یعنی بتوجه نزول جبرئیل باستقبال قبله پس البته متوجه خواهیم ساخت ترا قبله که رضامند شوی پس متوجه کن روی خود را بجانب مسجد الحرام و هر جا که بشی دای مسلمانان متوجه سازید روی خود را بجانب مسجد حرام مترجم گوید قبله جبری را گویند که در نماز روی بآن جهت باید کرد و در اول آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بدیندشرف نزول فرمود و توجه بجانب بیت المقدس مینمود و آرزو میکرد که کعبه قبله وی باشد پس خدا تعالی تمایز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن روایت فرستاد که متوجه بجانب مسجد الحرام شود و مسلمانان در هر جا که باشند در شهر یا در بیابانها یا در دریا یا باید که در نماز رو بسجده الحرام کنند **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال بينا الناس قبلة في صلوة العشاء اولها

أوت فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد نزل حليلا الليلة قرآن وقد امر ان يستقبل الكعبة فاستقبلوها و كانت وجوههم الى الشام فاستداروا الى الكعبة عبد الله بن عمر كفت در آن وقت که در زمان مدینه مسجد قبا بودند در نماز صبحگاهان بایشان آئینده پس گفت هر آینه رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شد بروی شب آبی از قرآن و هر آینه امر کرده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد و کعبه کند پس شمار و کعبه کنید و بود و در ایشان بجانب شام یعنی بیت المقدس پس باز گشتند بسجده کعبه و شامی

مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ان قدم المدينة و سئمت حشره و نحو بيت المقدس ثم حلت القبلة قبل بدو فبشره ان نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن که مشرف

له قلت
هو النقل الجليل
للشافعي
عنه قلت
هو النقل الجليل الشافعي
انه يقيد لها في قوله
وقال ابو حنيفة في قوله
هو النقل القديم
للشافعي
عنه قلت
القبلة هي الجهة التي
يبتدأ استقبالها
في الصلوة قلنا انزل
قلنا لئلا يكون قبلة
كان استقبال الكعبة
تطابق في الحديث
رأى على حكم الشيخ
لا يثبت الا انما
قبل بلوغ الانسان
وهو ان من صلى
الى جهة الاضداد
فانما لا
الصلوة
العلم
العلم
والعلم
والعلم

www.ahnafmedia.com

قلتر
 هذا بالنسبة الى
 اهل المدينة وقال
 الشافعي المطلوب
 بالاجتهاد عين الكعبة
 فان بيان انه كان مقفا
 بجهة القبلة
 ولما قلنا ان
 علي بن ابي طالب
 المطلوب بالاجتهاد
 جهة الكعبة

آورد بدينه مشرفه شام نزده ماه بجانب بيت المقدس بعد ازان تغير داده شد قبله بايش از خوده بدر بدماه بهر حرم
 رضی الله عنه دار حناه خدای عزوجل معین گردنید قبله برای ما کعبه او معلوم است که شامه آن بجز حاضرین را میسر
 و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه بی توان برود دلیل قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق
 اقتضا فهمیده شد که در حال غیم و اختفای و لائل بقرائن ظنیه متکفلان نمود و از قصد اهل قیاس معلوم شد که تا وقتیکه
 با خبر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ما خود نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله تجوی مقرر کنیم و بعد ازان خطای آن
 تجوی یقین معلوم شد خواه در نماز خواه بعد ازان اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال کعبه در شب نازل شده بود
 و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی است در یک جهت استقبال بیت المقدس کردند و من بعد خطای آن گمان
 یقین ظاهر گردید پس توجه کعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند و الله علم باب قبله من غاب عن مکة
 جتها قبله کسی که درست از مکة طرف قبله است مالک عن نافع عن عمر بن الخطاب قال ما بین المشرق
 المغرب قبله اذا توجه قبل البیت عمر بن الخطاب گفت در میان مشرق و مغرب قبله است چون روی آورده شود
 بطرفه خانه کعبه یعنی بر نسبت اهل مدینه اگر مغرب ایجاب دست راست گذاشته شود و مشرق را بجانب دست چپ
 و همین است معنی رو آوردن بخانه کعبه استقبال کعبه متحقق شد اگر چه در اینجا جهت بسیار پیدایمی شود که توجه بآن
 ممکن است و قید از توجه قبل البیت احتراز است از آنکه پشت بجانب قبله کند و دست راست بسوی مشرق و دست
 چپ جانب مغرب گذارد و الله علم مسئله طلب معرفت قبله بجهت وجه باشد ابصار و دلیل عقلی قطعی اخذ بخارجی
 سلف بنا کرده اند و قول صدوق که ازین سه خبر در وجه اجتهاد بدلائل ظنیه و تقلید کسیکه با جهت و قبله شناخته باشد تا
 وجه اول میسر باشد بغير آن التفات نباید کرد تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید بتقلید نباید رفت و حجج نه است که واجب است
 شدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عرض شد که دلیل ابر هم نیزند مسئله سهل طرق معرفت قبله که در سفر کار آید
 که در مساجد که مسلمانان نشاء از ابر قبله راست کرده باشند و در وقت نماز که آفتاب بر بزم اخیر از فلک فرورد سایه است
 کنند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صحرا در صورت آفتاب بایستند و جاینگه سایه می افتد معین نمایند و همان
 سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و حشا فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب شفق امر را خطه
 نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در صحرا بخار بپزند و حکم آن مساجد تا وقتی می توان برود که مسافت بعیده نشاء
 چون در منزل از راه منزل ازان مساجد و مسجده اند مساجد دیگر امتحان باید کرد و باب تسقط فرضیه القبلة
 الغائبة و عن الحسن المتفضل علی الذابفة ساقط میشود فرضیه استقبال قبله از شخصیکه نرسیده باشد از مدینه یا غیره و از مسافر که

www.ahnafmedia.com

نقل یکنوار در باب مالک باسناده ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصلی علی راحلته و الی غیر حیث ما توجهت
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد بر شتر سواری خود در سفر هر طرفیکه میترسد بگریزد این شتر آنحضرت صلی الله علیه وسلم باسناده
 عن ابن عمر قال قال کان خرقا هو اشد من ذلك جعلوا بجالا قیاما علی اقدامهم اود کبا نامستقبل القبلة او غیره
 ابن عمر گفت پس اگر خوف زیاد تر ازین باشد بگذارند پیاده رهنده و ایستاده بر پای خود یا سواره رو بقبله شده یا غیره و معتبر شد
 باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله باب بیان فضیلت و مزیت ثواب نماز در مسجد کعبه و آنحضرت
 مالک عن زید بن رباح و عبید الله بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله الاصحیح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 قال صلوة فی مسجدک هذا خیر من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود یک نماز در این
 بهتر از هزار نماز است در جاییکه سوائی آن باشد الا مسجد حرام یعنی بهتر است از غیر مسجد حرام و مسجد حرام یا بهتر است از سوی
 یا ساویت با وی مالک عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 صلی الله علیه و آله قال ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة و منبری علی حوض رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود است
 میان خانه من و منبر من است مرغزاری است از مرغزار بهشت و منبر من است بر لب حوض من مالک عن
 عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن نعیم عن عبد الله بن زید المازنی ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما بین بیتی و منبری
 روضة من ریاض الجنة فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسافتی که میان خانه من و میان منبر من است مرغزاری است
 از مرغزارهای بهشت متروجم گوید رضی الله عنه و ارشاده که ما بین سیاق احادیث دیگر نیز آمده است الجنة تحت ظلا
 السیق عائد المرین علی محاذ الجنة و مراد از ان سیاق آنست که هر که التزام کند عبادت در مقام برسد بهشت
 بجز عن کوشش و نظیر آن از کتاب الهدایا یا کلون فی بطونهم نادا بابک تشد الرحال الا الی ثلثه مساجد لیت نشود بالان
 بهشت شتران یعنی سفر کرده نشود مگر بسوی سه مسجد مالک عن زید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن
 الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة قال لقیبت بصره بن ابی بصیر الغفاری فقال من این اصبلت من اهل
 فقال لو ادر کنت قبل ان تخرج الیها توجهت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لا تعلم المطی الا الی ثلثه مساجد
 الا المسجد الحرام و الی مسجد هذا قال مسجد ایلیا و بیت المقدس یشک گفت ابی هریرة ملاقات کردم با بصیر بن ابی
 غفاری پس گفت ملازمت کجا آمدی گفتسم از طور گفت اگر در سه بهتسم ترا پیش از ان که
 بر آسای بسوی سه آن بیدار کنی آمدی بسوی سه آن یعنی ترا منی گذارم گفتسم که
 سه مسجد من بسوی سه آمدی سه مسجد من از ان حضرت

۲ قلت و علی مالک
 اهل العلم
 قلت
 فی منی هذا الخبیث
 ان الصلوة فی ثلث المساجد
 و الذکر فی بیوتهم
 روضة من ریاض الجنة
 و من لزم العبادت فخذ
 التیاری یسقی من الحوض
 و قبل معناه ان ما بین
 منبره و بیته حناء
 روضة من ریاض
 الجنة
 قلت
 فی منی هذا الخبیث
 قلت
 فی منی هذا الخبیث
 قلت
 فی منی هذا الخبیث

عنه و لعل ان کان منبره
 الصلوة علی المنبر
 نهارا و لیل
 و فی منی هذا الخبیث
 قلت
 فی منی هذا الخبیث

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که میفرموده بآن بجا برده نشود و سوار یا راهی سفر کرده نشود مگر بسوی مسجد بسوی مسجد حرام یعنی مسجد که کعبه
 واقع است و بسوی مسجد من که اینست و بسوی مسجد شجره ایلیا یا کعبت بیت المقدس و هر دو یکی است بنوی گفته است تخصیص این
 مسجد برای آنست که این مساجد انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و ما را امر کرده اند باقتدا با ایشان پس اگر کسی نذر کند
 نماز گذارد در مسجدی ازین مساجد سه گانه لازم میشود که بعد از آن مسجد نماز گذارد تا نماز پس اگر گذارد در غیر این مساجد خارج
 نمی شود از عهدۀ نذر خود و اگر نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سوا از این مساجد سه گانه مستعین نباشد آن مسجد پس در حق آن
 که نماز گذارد در هر جا که خواهد ترجمه گوید رضی الله عنه و ارضاه تحقیق در اینجا آنست که در جاهای سفر یکروزه یا بیاض منبر که بزعم
 این حضرت معلوم است بابت توفیق فرموده سفر را برای مواضع شکر و غیره یا بقصد خصوصیت تبرک یا مواضع منع و موتا امر جابت
 رواج نگیرد ایمنی بینی که بصره غفاری است پس اشامل طور و پشت و ابواب هر سه را از طور منع کرد و الله اعلم باب فضل القعود
 فی المسجد لا انتظار الصلوة و للمشی الیه و بیان فضیلت نشستن در مسجد بجهت استغفار نماز و راه رفتن بسوی آن **عالمک**
 عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان للملاک کنه تصطب على احدکم ما دام
 فی مصلاه الذی یصل فیہ ما لم یحدث اللهم اخفله اللهم احمد قال یحیی قال مالک لا ادع قطع عالم یحدث الا الاحداث
 الذی ینقض الوضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده هرگز نشستن در دو میفرستند بر یکی از شما تا وقتیکه در جای نماز گذارد
 خود است آنجا نیک نماز گذارد است در آنجا تا وقتیکه محدث نشد است میگویند بار خدایا یا میامز او را بار خدا یا رحم کن بر او گفت
 منی بیتم بینی قول او عالم حدیث مگر حدیثی که می شنند وضو **عالمک** عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هریرة ان رسول
 الله صلی الله علیه وسلم قال لا یزال احدکم فصلوة ما كانت الصلوة تحبسک لا یمنع ان ینقلب علی اهلک الا الصلوة
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده همیشه هست یکی از شما در نماز تا وقتیکه نماز بند کرده است او را منع نیک نماز از آنکه باز کرد و بسوی آن
 مگر نماز **عالمک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
 اخبرکم بما یحوی الله به الخطایا و یرفع به الدرجات اسباغ الوضوء عند الکارة و کثرة الخطا الی المسجد و انتظار
 الصلوة بعد الصلوة فذلکم الرباط فذلکم الرباط فذلکم الرباط رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده یا خبرندیم شما را آنچه
 محرک خداست الی سبب آن عمل گناهان او بلند کند سبب آن عمل درجات را تمام کردن وضو است نزدیک مشقتها یعنی سبب
 بسیار کام زدن بسوی مسجد و انتظار نماز بعد نیک از این است با پس اینست رباط پس اینست رباط یعنی آنچه امر واقع شده است
 و آیت یاها الذین امنوا صبروا و صابروا و اطعوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون در رباط در صلح و صبر و استقامت است
 جهاد است صبر و اینها آنست که صبر کردن نشستن با انتظار نماز و صبر است ز جهاد **عالمک** عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

www.ahnafmedia.com

الا ان يريد الرجوع بيرون ينادي بحكيم من مسجد بعد از اذان مگر وقتیکه اراده داشته باشد باز آمدن مالک اند بلغات
 سعید بن السیب قال لا يخرج احد من المسجد بعد النداء الا احد يريد الرجوع اليه الا من افاق سعید بن السیب
 گفته میشود بیرون نه براید کسی از مسجد بعد از اذان مگر منافق مگر کسیکه خواسته باشد باز رجوع کردن یعنی برای تهیه وضو یا تنبا
 براید و میخواهد که رجوع کند مسجد باب استیجاب ان یحضر رکعتین عند دخول المسجد باب استیجاب آنکه کعبه
 گذارد وقتیکه داخل شود مسجد مالک عن حاور بن عبد الله بن الزبير عن عمرو بن سليمان الزرقی عن ابي
 الاضاحی ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا دخل احدكم المسجد فليركم ركعتين قبل ان يجلس
 صلى الله عليه وسلم فرمود چون داخل شود یکی از شما مسجد باید که بگذارد دو رکعت پیش از آنکه بنشیند مالک عن
 ابوالنضر مولى عمر بن عبد الله عن ابى سلمة بن عبد الرحمن انه قال العلم اصحابك اذا دخل المسجد يجلس قبل
 ان يركم قال ابوالنضر یعنی بذلك عمر بن عبد الله وبعيد لك عليه ان يجلس اذا دخل المسجد قبل ان يركم
 قال ابو جراح قال مالک ذلك حسن وليس بواجب ابوسلمة گفت بابی انقضایانیدم صاحب وقتیکه داخل میشود مسجد
 پیش از آنکه نماز گذارد و گفت ابوالنضر مراد میداشت باین اشاره عمر بن عبد الله را عیبی که در این را بر روی که نشیند
 وقتیکه داخل میشود مسجد پیش از آنکه نماز گذارد و گفت مالک این خوب است و واجب نیست و اما علم باب تراضية البيع
 والشراء واللفظ والشعر وما فى معناه في المسجد باب در مکره بودن خرید و فروخت و کلام بغیانه و شعر خواندن و غیره
 حکمت در مسجد مالک اند بلغات ان عطاء بن يسيار كان اذا قرع عليه بعض من يبيع ظلمه ما ههنا فساله ما
 وما تريد فان اخبره انه يريد ان يبيع قال حليك بسوء الدنيا فانها سواد خرة عطار بن يسيار بود بان
 صفت که چون میگذاشت بروی بعض آنانکه بیع میکنند در مسجد میطلبید او را پس سوال میکرد از چیزیکه باو بیعت از خریدیکه
 میخواهد پس اگر خبر شنید او را که وی میخواهد این چیز را بفروشد عطا میگفت لازم گیر بازار دنیا را پس جز این نیست که این مسجد
 بازار آخرت است مالک انه بلغ ان عمرو بن الخطاب رضى الله عنه في ناحية المسجد تسمى البطحاء وقال من كان يريد
 ان يلفظ او يمشى شعرا ويوقف صوتة فليخرج الى هنا الاخرة الندى رفع بصوت الاشارة و رفع بصوت بان شعر عمر بن
 الخطاب بناكرو جابى فراخ بن سقفة در گوشه مسجد نامیده میشد او را بطحاء گفت هر که خوشه است باشد که کلام لا یعنی گوید یا آواز بلند
 خواند شعرا یا بلند کند آواز خود را باید که برآید بسوی این رجه باب کراهية البزاق في المسجد ونحو القبلة باب مذکور بود
 آیه بن انداختن در مسجد باین تلمذ مالک عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه
 وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما في حيا والقبلة بعها قالوا فماذا نعلمه من رسول الله صلى الله عليه وسلم

www.ahnafmedia.com
 قلنت عليه اهل العلم
 في الحديث انه من قبل
 مسجد اذان فيه
 الكوفة الصان يخرج حتى
 يصل الاذان في نظم
 يوم الجمعة
 قلنت عليه اهل العلم
 هو عن علي الاستيجاب
 قلنت عليه اهل العلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم دروید در دیوار مسجد که بجانب قبله بود آیه من را با آب بینی را یا طبعی را که از سینم برآمده بود
 پس حک کرد و آنرا با لب کراحتة دخول المسجد لمن اكل الثمراء ب در که استر داخل شدن مسجد کسی که سیر خورد و است
 من المات عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه قال من اكل من هذه الشجرة فلا يقرب
 من ساجدنا يؤذينا بوجع النوم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بخورد از این درخت پس باید که نزدیک نشود به ساجد
 اینها بخورد و او را بوی سیر بنوی گفته است که جمعی کل نوم را از اعدا ترک جماعت گفته اند و حقیقت این بود
 داشتن نیست بلکه زهر است او را که از آنکه تناول کند نوم را در وقتی که مسجد میاید رفت باب جازان النعم انما
 اذالم يؤذ للهملين و جازا الاستلقاء واصفا احدی رجله على الاخرى اذالم يخش انكشاف العورة باب بيان
 حاشی بودن خواب در مسجد قتیکه ایذاند بد نماز کنندگان را و رخصت در از کشیدن در حالیکه نهاده باشد یکپایگی
 بر پایی دیگر و قتیکه نترسد از ظاهر شدن عورت مرألت عن ابن شهاب عن عباد بن تیمم عن عمه انه دای
 رسول الله صلى الله عليه مستلقيا في المسجد واصفا احدا رجليه على الاخرى عم عباد وید آنحضرت را صلى الله
 وسلم که در از کشیده بودند بر پشت خود در مسجد نهاده یکی از دو پایی خود بر پایی دیگر مرألت عن ابن شهاب عن
 سعید بن المسيب ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان كانا يقعان ذلك عمر بن خطاب عثمان بن عفان میکردند
 این کار را یعنی استلقا در مسجد باین صفت که میگذاشتند یکپایگی بر پایی دیگر مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه از اینجا
 معلوم شد که استلقا و نوم در مسجد درست است و از احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصعبیان درست
 و در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلى الله عليه وسلم نمی کرد از برداشتن یکپایگی بر پایی دیگر و علماء در وجه تطبیق گفته اند
 که خوب از غیر سابع می پوشیدند پس برداشتن یکپایگی بر پایی دیگر خوف انکشاف عورت باشد و لهذا منع کرده
 پس اگر خوف انکشاف عورت نباشد تا آنکه از او اسع باشد یا سر او پل پوشیده باشد هیچ باک نیست و در حدیثی باب
 لا تقهر النساء من للساجد اذالم یکن خوف غلظة منكره شوخندان را از دخول در ساجد و قتیکه نباشد بریم گفته
 من المات انه بلغه عن عبد الله بن جرمانه قال قال رسول الله صلى الله عليه لا تتبعوا اماء الله من ساجد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود منع کنید کینه زکان خدا را یعنی مسلمات را از ساجد خدا مرألت عن
 بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت لو ادرت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احد من النساء لمنعهن المسجد كما منعت نساء بني اسرائيل قال يحيى
 بن سعید قلت لعمرة او من نساء بني اسرائيل المنع قالت نعم حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود مگر در می یافتند

www.ahnafmedia.com

آنحضرت

حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه را که پدید آورده اند از زمان نبی مکی و بی امتیاز علی را البته منع میفرمودند ایشان
از دخول در مسجد چنانکه منع کرده شد زمان نبی اسرائیل گفت عیسی گفت عمره را با منع کرده شده بودند زمان نبی اسرائیل
از دخول در مسجد گفت آری مالک عن یحیی بن سعید عن عائله بنت زید بن عمرو بن یقین امراة عمر بن الخطاب انها
كانت تستاذن عمر بن الخطاب الى المسجد فيسكت فتقول والله لا يخرج الا ان تمنعني فلا يمنعها ما كان من
بن الخطاب بل طلب ان يكرهوا عمر بن الخطاب تا يرايد بسوي مسجد بن خاموش بن شد پس میگفت عائله قسم بخدا که خواهم برآمد مگر
وقتی که تو منع میکنی پس منع نمیکرد حضرت عمر در ترجمه گوید علم کرده داشته اند زمان جوان را که در مساجد حاضر شوند
و تمسک ایشان حدیث حضرت عائله است در حضرت داده اند که عیون در فجر و مغرب و عشا برآید و بعضی در جمیع صلوات
رضعت داده اند و الله علم باب التي تريد المسجد و مقس طيبا يا بديان انك زنيك اراده دخول مسجد كذا لازم است
بروی که استعمال خوشبوی نماید مالک انه بلغه عن بسر بن سعيد ان رسول الله صلی الله علیه قال اذا شهد
احد یکن صلوة العشاء فلا تمنس طيبا فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که اراده کنی از شما می مسلمات
که حاضر شود نماز عشاء را پس باید که استعمال نکند خوشبوی را باب استقباب اتخاذا مساجد البيت باب در بیان استقباب
بنا ساختن مسجد و نماز من مالک عن ابن شهاب عن محمد بن بدير الاضداد ان عتبان بن مالك كان يوم ق
وهو عمرو انه قال لرسول الله صلی الله علیه و سلم انها تكون الظلمة والمطر والسيل وانا اصل من ير البصر فضل يا رسول الله
في بيتي كاتا اتخذه صلی قال فجاءه رسول الله صلی الله علیه فقال ان اصبغ فاشارة الى مكان من البيت
صلی فيه رسول الله صلی الله علیه و سلم عتبان بن مالك است میکند قوم خود را زابنیا شده بود و هرگز از اینجا نماند تا
صلی الله علیه وسلم عرض نمود که هر آینه قطره عینت که عیاشی تاریکی شبک باران و سیل و من مردمی ام که ما و من است
پس نماز گذار یا رسول الله در خانه من بجای تا بگیرم آن مکان را بجای نماز گفت عتبان پس تشنه چنانکه و حضرت
صلی الله علیه وسلم پس فرمود کجا دست میداری که نماز گذارم پس اشاره کرد عتبان برای حضرت صلی الله علیه وسلم
بمسکاتی از خانه پس نماز گذار و در وی حضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید مسجد البيت است مسجد دار دیگر
و هر یکی مسجلی نیست یعنی وقف نیست لکن مسجد البيت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و در جماعت و مسجد
حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز کون نیست یعنی بن یحیی درین حدیث و هم کرده
بجای محمود بن الربیع الاضداری محمود بن ابراهیم گفت والله علم مالک عن عتبان بن عمرو عن ابيه ان
رسول الله صلی الله علیه قال اجعلوا من صلواتكم و من صلواتكم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که در صلوات

قال قلت
في الصلاة تكبير طعن
في التثنية حضور
الجماعات ولا بأس
للجماعات فخرج في الخبر
والغريب والعشاء
فلا يخرج من في الصلوات
كنا
منه قلت
كنا قال بجبا بن يحيى
٩٣
وهو في الصلاة وهو
من التثنية

له قلت
 العظم قاتلوا
 الابل من الماء من بين
 الغنم على جلودها
 له قلت
 الذئبة ما داري
 عمن تلتك لو باعته
 92
 قال مجاهد المسكين
 الصلوة العباد نوع من
 الثياب جملها عبادة

خورد و خانه های خود یعنی نوافل **باب** کراهیه الصلوة فی عطن الابل و جوازها فی الغنم **باب** در بیان آیه
 نماز و شست گاه شتران و جایز بودن آن در شست گاه گوسفندان **صالح** عن هشام بن عروة عن ابی یونس
 المهاجرین لم یرید باسائه سأل عبد الله بن عمرو بن العاص اأصطی فی عطن الابل فقال عبد الله لا ولكن صلی فی
 الغنم روی سوال کرد عبد الله بن عمرو بن العاص آیا نماز گذارم در شستگاه شتران نزدیک حوض گفت عبد الله یعنی
 جایز نیست لیکن نماز گذار در جای شب مانند گوسفندان مترجم گویند سبب مجبور فقها آنست که نماز و شست گاه شتران
 مکره است و اعاده لازم نیست و محبته قایل شدند ببلزوم اعاده و در حدیث صحیح بنی وارد شده است از نماز گذاردن
 در مقبره و حمام و فرزند و بیج حیوانات و در میان شایع عام و بر پشت کعبه و غیر ازین هفت موضع تمام زمین محل نماز است
 بخصوصیت موضع کراهتی حادثی شود آری طهارت مکان شرط است و مخصوصیت آن نیز موجب کراهت و نیز جایز است
 نماز در تبخانه های کفار اگر صورتی در آنجا نباشد حضرت علی مکرده و شستن نماز از خرف بابل و ازینجا معلوم شد که در موضع
 ملعونه دخل شدن و تقرب بعباد اگر خوب نیست **باب** کراهیه اتخاذ القبور مسجدا **باب** در بیان کراهیه
 مسجد ساختن مواضع قبور یعنی در گورستانها نماز کردن مکره است **صالح** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم لا تجعل قبری ولا یومئذ یعبدا کتبت ان یغضب الله علی قوم اتخذوا قبورا انبیاءهم مسجدا
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بار خدایا اگر در آن قبر مراستی که عبادت کرده شود بسیار شد غضب است تعالی بر تو میگوید قبور انبیاء خود
مسجد گرفتن **باب** وجوب شتر العود فی الصلوة **باب** در فرضیت پوشیدن عورت در نماز قال الله تعالی ای
 آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای فرزندان آدم بپوشید لباس خود را نزد یک هر نمازی مسجد صدر میست یعنی مسجد
 و مسجدی دیگر میکنند نماز را و ازینجا معلوم میشود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلالت میکند بر آنچه اقل لباس کسی مرد را
 در آن نماز باید گذارند از راست و چپ از آنست که ستر بدن باشد از ناف تا زانو و حدیث ام سلمه دلالت میکند بر آنکه اقل لباس
 که زن حرم را می باید گذارند از رخسار و کمر تا سینه و کمر تا سینه است که ستر جمیع بدن باشد از روی
 سر و ساعدین و عضدین و خدین و طین و ظهر و عانده و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اواقل ظهور قدین و الاغنین
 و وجه و اصابع و جلین و آنچه بان نزدیک است و الله علم مسکن حد ستر لباسی است که مانع او را که لون بشود گردوزیر اگر
 ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث نومودن عن ابد الکاسیات العاریات
 پس کسوتیکه مانع دیدن لون پشمالی شود مانند جامه رقیق **باب** آنچه یعنی جامه که در میان خیط او فصل باشد جامه
 نیست پس بعد از آن انتقال کرده شد و در طین و ما را که تر و دست زیر اگر آن را لباس نمیتوان گفت **باب** الصلوة

www.ahnafmedia.com

التوب الواحد باب در جز نماز گذاردن در یک مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان
 سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في توب واحد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذكر لكم ثوبان سأ
 سوال نمود از آن حضرت صلى الله عليه وسلم از نماز در یک جامه پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بدست هر کسی شهادت
 است یعنی هر کسی دو جامه ممکن نیست پس اگر نماز در دو جامه لازم باشد حرج خواهد بود **مالک** عن هشام بن عروة عن
 ابيه عن عمر بن ابي سلمة انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في توب واحد مشتملاً به في بيت ام سلمة و
 ظفيرة على عاتق عمر بن ابي سلمة ویدر رسول الله صلى الله عليه وسلم که نماز میکند در دو جامه شمال کرده آنرا در خانه
 ام سلمه نهاده هر دو طرف آن توب بود و منکب خود شمال است چنانست که یک جانب چادر از زیر بغل راست برآورد و بر
 اندازد و جانب دیگر از بغل چپ برآورد و بر منکب راست اندازد **مالک** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب انه
 قال سئل ابو هريرة هل يصلي الرجل في توب واحد فقال نعم فقيل له هل تفعل انت ذلك فقال نعم اذ كان يصلي
 في توب واحد وان ثيابي لاصلاً المشجب سوال کرده شد ابو هريرة و الايا نماز گذارد و در دو جامه که گفت آری پس گفته شد
 آیا تو میکنی این طور گفت آری هر آینه من نماز میکنم در دو جامه هر آینه جامه من نهاده میباشد بر سه پایه **مالک** انه
 بلغه ان جابون بن عبدالله كان يصلي في الثوب الواحد جابون نماز میکند در دو جامه **مالک** عن ربيعة بن ابي عبد
 ان محمد بن عمرو بن حزم كان يصلي في الثوب الواحد محمد بن عمرو بن حزم نماز میکند در دو جامه **مالک** عن ربيعة بن ابي عبد
 الواحد جابون نماز گذارد در یک **مالک** انه بلغه عن جابون بن عبدالله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يصلي
 ثوبين فليصلي في توب واحد ملتحفا به فان كان الثوب قصيرا فليترديه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که نماید دو جامه
 پس باید که نماز گذارد در یک جامه مثل شده بان یعنی جانبی را از زیر بغل راست برآورد و بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر
 بغل چپ برآورد و بر کتف راست اندازد و این اقرار است از شمال شما که جامه را در کلوگره زنده و دو دست در میان جانم
 پس اگر جامه بر وار و کشف عورت لازم آید و اگر نه بر وار و دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس آنرا
 بندد و آنرا **باب** اقل ما يجوز للمرأة ان تصلي فيه اقل ثيابي که جایز است زن را نماز گذاردن در آن **مالک** عن
 محمد بن زيد بن قنفذ عن امه انها سألت ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ماذا تصلي فيه المرأة من الثياب
 فقالت تصلي في الخمار والدرع السابق اذا خيبت ظهرها قد ثيابها و محمد بن زيد سوال کرد ام سلمه را چه چیز است
 نماز گذاردن در دو کوزن از قسم جامه پس گفت نماز گذاردن در جامه ای و کمره کامل و قتی که سپرد شست قد جامی خود را **مالک**
 انه بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تصلي في الدرع و الثياب و حضرت عائشة نماز میکند در دو کوزن و در

www.ahnafmedia.com

قلنا قلت
 انما تصلي فيهما
 في ثوبين طيبين
 قلنا
 انما تصلي فيهما
 في ثوبين طيبين
 قلنا
 انما تصلي فيهما
 في ثوبين طيبين

اصلی است که از دلایل معلوم میشود آنست که اضافه بخداستعالی در نیت و قصد تقرب باین عمل فرض است تا از عاقبت
 حدیثی که میآید واقع شود تعیین این عمل باشد آنکه هر است یا حضرت فرض است یا نفل است چهار رکعت است یا دو
 رکعت لازم نیست به دلیل آنکه بعضی صحاب نیت اجدد استکمال و اما عمره و اما قرآن نموند و بعد از استفسار از آن حضرت
 صلوات الله علیه سلم تعیین کردند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم تقریر فرمودند و عمره بجهت بسیاری از علما سنت است
 پس نیت متردد بوده در میان فرضیه و نفلیه و بعضی صحاب نیت حج کردند و نمیدانستند که صفة حج چیست بلکه آنرا
 از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم تلقی نمودند و هیچ فرق نیست در میان حج و صلوة و الله علم خلا فالله سبحانه فی قوله
 فان صلی فرضا و جب قصد فعله و تعیینه و الاصح و وجوب نیته الفریفة دون الاضافة الی الله تعالی و محل نیت قلب است
 و نطق و عدم نطق بآن یک است یا لب تجب تکبیرة الافتتاح فرضت تکبیر تبادلی نماز قال الله تعالی
 و دبک قلبی برورد کار خود را یاد کن یا الله اکبر و معنی تکبیر در عرف شرح الله اکبر گفتن است و قال النبی صلی الله علیه وسلم
 تهمیها التکبیر جزوی از نماز که غیر نماز را بر صلی حرام میکند و شروع در نماز بآن واقع میشود تکبیر است و فی حدیث البر
 انیس فی صلوة قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا تمت الی الصلوة فامسح الوضوء ثم استقبل القبلة فکبر چون بر خیزی
 نماز پس کامل کن وضو را و در متوجه گردان پس تکبیر بگو قال مالک فی الذی صلی لنفسه فسنی تکبیرة الافتتاح انه
 یستأنف صلوة و قال فی الامام ینشی تکبیرة الافتتاح حتی یفوخ من صلوة قال اری ان یعید و یعید
 من کان خلفه الصلوة و ان کان من خلفه قد کبر و افانم یعیدون گفت مالک در باب شخیصیک نماز گذارد برای آن
 خود یعنی منفرد بود پس فراموش کرد تکبیر افتتاح را که وی استیفاء کند نماز خود را و گفت مالک بابا ما میکند فراموش کند
 تکبیرة افتتاح را تا آنکه خارج شود از نماز خود گفت می بینم که ایا داده کند امام و اعاده کنند آنرا آنکه پس شیبها هم دهند
 نماز را و اگر آنرا تکبیر است او بودند تکبیر گفته بودند نیز اعاده کنند مسئله معنی تکبیر در عرف الله اکبر گفتن است
 پس تغییر پسیر یا خدا اکبر ضرر میکند زیرا که اسم تکبیر در عرف آنرا اقتضای است بخلاف اکبر در عرف آنرا تکبیر گویند
 و تحقیق تجویز کرده اند که اگر بجای الله اکبر الله اجمل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا خدای بزرگ تر گفت کفایت میکند یا
 یبیب القیام عن القادر فله یضیة و رضی القوی فیما لمن لا یقدر فرض است قیام بر کسیکه توة قیام دارد
 در فرضیه و خصیت و او شد ششستون در حق آنکه قدرت بر قیام ندارد قال الله تعالی و قوی و الله
 قانتین با سید بر روی خدا قواره کنان و ما گوید ان مالک عن هشام بن عروة
 عن ابي عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت صلی رسول الله صلی

۱۰۱

قلنا
 وعلیه اکثر اهل العلم
 انه لا بد من التکبیر
 وقال ابو حنيفة ان
 قال الله اجمل والله
 اعظم او الرحمن الله

www.ahnafmedia.com

لا تجزئ
اعتدلت جبهه قلبك
وعليه اهل العلم
لا تقلن
وعليه اهل العلم

عليه وهو شاك فخطب جالساً الحديث نماز گذارد و حضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه حضرت صلعم بیار و پس نماز گذارد
مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وآله كتب فوسا فصرح عند تخمض شقها

فصل صلوة من الصلوات وهو قاعد الحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم سوار شد بر آبی پس افتاد از بالا ای
 آن اسپ پس خراشیده شد جانب راست از بدن مبارک حضرت صلعم پس گذارد نمازی از غار و او نشسته بود مسئله
 قیام نصب قنار ظهر و انتصاب فخذ و ساق است و آن اصول تهای بسیار میتواند شد و حکم در آن صورتها اتباع عرف است
 پس اگر آنجا که بجانب پیش یا خلف بوجهیکه در عرف آنرا قیام گویند درست باشد و الا مسئله مجاز قیام متحقق میشود بطریق
 شایسته و دانشای صلوة یا بعد از آن چنانکه می بینیم که در لیسان را تو اثر نفس و گرانی عهدا بر هر دو یکی حواس می سیدد یا زان
 مرض یا در آن سرد سفینه و مانند آن مسئله اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد و خواه بر صفت جمله خواه مربع و اگر نشسته
 نتواند بر جنب خود نماز گذارد و روی بقبیده کند و بر پهلوئی راست خفتن بهتر است از پهلوئی چپ پس اگر بر پهلوئی نیز نتواند
 بر پشت خود غلطد و در پای بجانب قبله کند **باب** یجوز ان یقعد القادر فی النافلة جائز است نشستن در نماز نوافل

کسی که قوه بر قیام دارد **مالك** عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد عن اللطیب بن ابی و داود السجستانی
 زوج النبی صلی الله علیه و آله انها قالت ما دایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی سجدة قاعداً قطعت کان قبل وفاته

بجام فکان یجعل فی سجدة قاعداً و یقول بالسورة فیزنها حتى تكون اطول من اطول منها گفت حضرت حضرت صلعم
 آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در نماز نفل نشسته هرگز تا آنکه شد پیش از وفات خود یکسال پس نمازی گذارد نفل خود نشسته و بخواب
 سوره الفاتحه میگوید و آنرا تا آنکه دراز تر شد از سوره که دراز تر بود مسئله اتوی آنست که بر پهلو خفته نیز نفل میتواند گذارد با وجود قدرت
 بر قیام و قعود بحدیث شریفین من صلی قائماً فهو افضل من صلی قاعداً فالنصف اجر القائم و من صلی قائماً فالنصف اجر القاعد

بنام مضطرب است **باب** یجوز فی النافلة ان یصل جالساً فاذا بقی من القراءة شو قلیل قام و قراً ثم رکع جائز است
 در نماز نفل که نشسته بگذارد پس چون باقی ماند از قراة اندک چیزی بایستد و بخواند بعد از آن رکوع کند **مالك** عن

مشام بن عروة عن ابی عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها اخبرت سلم نزل رسول الله صلی الله علیه و آله یصل جالساً
 قاعداً قطعت من فکان یقرء قاعداً حتى اذا اذاد ان یرکع قام فقراً نحواً من ثلثین اولاً و یمن ثم رکع از حضرت عائ
 روایت که نذیر رسول الله صلی الله علیه وسلم که کرده باشد نماز شب نشسته همگانه تا آنکه عمرش پس بخواند و حال پیری نشسته
 تا چون میخواست رکوع را می ایستاد پس میخواند و قریب سی آیه یا چهل آیه یا هر چه میگوید **مالك** عن عبد الله بن یزید
 ابی النضر و ابی بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله

www.ahnafmedia.com

كان يصلي جالساً فقروه وهو جالس فاذا بقى من قرأته قد ما يكون ثلاثين اواربعين ايتقام فقرأ وهو قائم ثم ركع
 وسجد ثم صم في ركعة الثانية مثل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگذار و نشسته پس بخواند قرارة نشسته پس
 ميگذار قرارة او قدر يكه باشد سي آية في ايستاد پس قرارة ميگرد استاده بعد از ان ركوع ميگرد و سجده ميگرد و بعد از ان
 ركود در ركعة دوم مانند آن **باب فضل القارئ على القاعد في النافلة** باب در بيان فضيلت كسي كه استاده بگذار نماز
 بر كسي كه نشسته گذار **صالح** عن اسمعيل بن محمد بن سعد بن ابى وقاص عن مولى العجم بن العاص او لعبد الله
 بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة احدكم وهو قاعد مثل نصف
 صلوة وهو قائم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز يكى از شما كه نشسته گذار و مانند نصف نماز است ايستاده ما
 عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمرو بن العاص انه قال لما قدمنا المدينة نالنا و باؤ من و هلكا شديد فخرج
 رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس وهم يصلون في سحمتهم قعوداً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صلوة القاعد نصف صلوة القائم عبد الله بن عمرو بن العاص گفت من گاميكه آدميم ما بدينه رسيد ما را و بار
 از تپه يزنيس برآمد آنحضرت از خانه مبارك خود بر مردان و ايشان نماز ميگذار زدند و نفل خود نشسته پس فرمود
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه نماز نشسته مانند نيم نماز ايستاده است يعنى در ثواب **باب جواز العقود في النافلة**
 محبتياً او مترتباً **باب در جواز نشسته گذاردن نماز نفل به بيت اجتناباً چهارم از نماز صالح** انه بلغه ان
 عروة الزبير وسعيد بن المسيب كانا يصليان النافلة و هما محبتيان عروة بن الزبير وسعيد بن المسيب گذاردند نماز
 نفل با در حاليكه ايشان محبتى بودند اجتناباً كه بر سرين بنشينند و هر دو ساق استاده دارد و چادر را بر پشت ساقين
 بر بندد و ياد و دست را بجاسى چادر بندد **باب يستحب رفع اليدين حذو المنكبين عند الافتتاح والركوع**
 والقيام منه مستحب برداشتن دو دست برابر و دوش نزديكت كبريافتن و نزديك ركوع و وقت قيام از ركوع
صالح عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
 يفتح الصلوة رفع يديه حذو منكبيه و اذا رفع راسه من الركوع رفعهما كذلك ايضا وقال سمع الله
 حمداً و ربنا لك الحمد و كان لا يفعل ذلك في السجود رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتى كه شروع مى كرد
 نماز را بر ميداشت دو دست خود را برابر و دوش خود و وقتيكه بر ميداشت سر خود را از ركوع بر ميداشت
 دو دست خود را زير چنين و ميگفت سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد يعنى شنيد خداستغالى كسى كه نماز
 گفت از اى پروردگار ما تراست ستايش و منى كه روغ يدين را در سجود **صالح** عن نافع بن عبد
 الله بن عمر

www.ahnafmedia.com
 قلتم قائلنا
 عليه اهل العلم
 قائلنا
 قال اى اصحاب
 الوجود هو الحق
 وقيل له
 قلت للاجتهاد
 فهم الساق الى البطن
 ثوب ارباليدين
 هذا جائز عند اهل العلم
 والختار ان يجلس
 جلسة الشكر في
 الصلوة ١٣

قلت

سقط في الصلاة على وجهي
جوبي وجاعته لفظه
عند الاستبراء من بؤرة
التي كانت عند سائر
اهل العلم الزهري
راه قال اكثر اهل
العلم ان يرفع يديه
عند الافتتاح وعند
الركوع وعند القيام

منه وقال ابو حنيفة لا
يرفع يديه الا عند

الافتتاح

قلت لا يستبرأ به في
الركوع وعند الشطف

اهل العلم والشافعية
رضهما فوق الشطف
وابو حنيفة فيهما

كان اذا افتتح الصلوة و رفع يديه حذو منكبيه واذا فرغ راسه من الركوع رخصها دون ذلك بعد الركوع
شرح ميكرو نماز را بر مي داشت و دوست خود را برابر دو دست خود و وقتیکه بر می داشت سر خود را از رکوع بر می داشت
و دوست را فرود تراز منکبین مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان ابن یسار ان رسول الله صلی الله علیه و آله
كان يرفع يديه في الصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بر می داشت و دوست خود را در شامی نماز شکر هم گوید که در وقت
یحیی بن یحیی لفظه و اذ رکع ساقطت و اکثر رعاة موطا ذکر کرده اند از او همین است نه سبب مالک اکثر اهل علم و فقهی
و غیر وی از طرق دیگر رفع یدین چهار جا ذکر کرده اند این سه موضع که مذکور شد و وقتیکه قیام میکند از دو رکعت یعنی
سوی رکعت نالسه و مالک شافعی این چهارم را ذکر نکرده اند زیرا که بنا کرده اند بر حدیث ابن شهاب از سالم و در
حدیث ذکر رابع نیست و اختلاف کرده اند در منتهای رفع یدین در بعضی احادیث الی المنکبین و در بعضی حتی
یحمادی از نیه و در بعضی حتی یبلغ بها فروع از نیه و شافعی جمع میکند در میان روایات بآنکه بر می داشت بوجهی
ظهر کفین حمادی منکبین میشود اطراف انامل حمادی از نین زیرا که در حدیث اول بن جواد سه است حتی کانت
یحیال منکبیه حاذبا بهامیه از نیه باب یسین ان یضع یدین علی شماله فی القیام سنت است که بنهد دست
خود را بر دست چپ در حالت قیام مالک عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدي قال کان النبا

يوسون ان يضع الرجل الید الیمنی علی ذراعہ الیسری فی الصلوة قال ابو حازم ولا اعلم الا انه یمنی فلا
مرویت از سهل بن سعد الساعدي که مردمان را امر کرده میشد بآنکه بنهد مرد دست راست را بر ساعد چپ نماز
گفت ابو حازم پسندانم مگر آنکه سهل بن سعد رفع میکرد و این حدیث را یعنی با حضرت صلی الله علیه وسلم مالک
عن عبد الکریم بن ابی المنار قال البصری انه قال من کلام النبوة اذا لم تستحی فافضل ما شئت و وضع

الیدین احداهما علی الاخری فی الصلوة یضع الیمن علی الیسری و یجیل العظم الاستیناء بالسجود عبد الکریم
از کلام نبوة است این کلمه چون حیانداری بکن بر چه خواهی و این را دو معنی گفته اند یکی آنکه چون حیاز آدمی مفقودش
مانع بر خاست پس میتواند بر چه خواهد بگذرید که اصل در تقوی و در عیاست و معنی دیگر آنکه در کاری که مستوجب حیاست
از خالق و مخلوق نیست هیچ باک نیست و الله علم و مضمون کلمه دیگر نهادن دو دست است یعنی در حال نماز تا این
سینه و کمربار بر کمر علی اختلاف المذنبین یکی را از دو دست بردست دیگر بنهد راست را بر چپ مضمون کلمه دیگر
تجیل انظار است و درنگ کردن به علم سحر صایام صوم مترجم گوید یعنی الله عزه و ارضاه که جهود علماء بر وضع
علی الیسری قائل اند باز اختلاف کرده اند شافعی فوق ثانی می بندد و ابو حنیفه زیر ناف و این همه را مع و جایز است

www.ahnafmedia.com

المجرب

نه قلند
قال الشيخ في تفسيره
فان من هاهنا يجهل
بما قال ابو حنيفة
ليس ان يقول هاهنا
وقال الشافعي في تقا
فرضه من الغائبة
والله اعلم بالصواب
سنة ١١

١٠٦
نه قلند
اتفق اهل العلم على ان
الجمهورية امام مجتهد
يأمره الله في غيبه
وانما اختلفوا في
الامر

واجب گفته و ترک واجب نقصانی عظیم معانده یافت الا آنکه نماز پیش روی فاسد نمی شود شافعی قائل است بآنکه هر چه اعضا
فاسد هم میشود مسئله جمعی گفته اند که وجوب سجده فاتحه بخورش و بسوی جوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حرکات
زیرا که در جوب فاتحه شامل است اینها را و صحیح است تا وقتیکه شناخته شود که طمان کلمه بخواند درست است بحديث ابی داؤد که
آنحضرت صلعم بر آمدند بسجده انجا اعرابی و عجمی شیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند الحمد لله لقرآن و حمد
والاسته شتی تصویب اینهمه و استهجان قومیکه تجوید قراة کند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جا ثابت نشده است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم وصحابه منصب مخارج و غیر آن کرده باشند با وجود دخول عجمین و اعراب اسلام مسئله کلمه از فاتحه اگر
بداند بوجهیکه در عرف از قراة فاتحه نگوید نماز درست نشود و فصلی که اسم قراة را نفی نکند ضرر فریاد سازد و چنین سخن
اگر بوی باشد که اسم قراة کل فاتحه را نفی کند قاطع قراة اوست بخلاف آنکه نفی نکند مسئله اگر فاتحه بخواند ذکر گوید قراة
که خواهد تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی قوی ندارد و **باب لا یقرأ بسم الله الرحمن الرحیم اذا افتتح**

الصلوة فخواند بسم الله الرحمن الرحیم را وقتیکه شروع کند نماز را **مالك** عن حمید الطویل عن انس بن مالک
قال قمت وراء ابی بکر و عمر و عثمان فکلهم کان لا یقرأ بسم الله الرحمن الرحیم اذا افتتحوا الصلوة انس گفت ایستادم

پس پشت ابی بکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان یعنی اقد کردم بایشان پس بایشان میخواندند بسم الله الرحمن الرحیم
وقتیکه شروع میکردند نماز را ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه و ابراهیم ازین حدیث است که میخواندند بسم الله الرحمن الرحیم
ندوب امام مالک و جمعی تا دلیل کرده اند بآنکه نمازند بوجهیکه مسح میشود پس لالت کند بر نفی هر چه بر نفی قراة مطلقاً
بیج دلیل از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیافه است که دلالت کند بر خواندن بسم الله خفیه در پیش شافعه خواندن بسم الله
فرض است زیرا که جز فاتحه است و هر چه بسجود و صلوة چهار سنت است و در پیش ابو حنيفة مسنون است خواندن آن بطریق
اختلاف هر چه و سریه و الله اعلم **باب النبی عن منارحة الامام فی القراة** باب در منع از منارحة امام در خواندن قراة

یعنی متندی اینها یکبار با امام قراة قرآن کند **مالك** عن ابن شهاب عن ابن اکیمة الیهی عن ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم انصر من صلوة جهر فیها بالقراة فقال هل قرا معی منکم احدی فقال رجل نعم انا یا رسول الله فقال

رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اقول ما لی انا نزع القرآن فانتهی الناس عن القراة مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
جهر فی رسول الله صلی الله علیه و سلم بالقراة فحین سمعوا ذلك من رسول الله صلی الله علیه و سلم مرویت از ابو هریره که

رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشت از نمازی که جهر کرده بودند آن بقراة پس فرمود یا خوانده است با من کسی از شما
احمال پس گفت مروی آری من خواندم ام یا رسول الله پس فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آنید من میگویم حدیثی که

www.ahnafmedia.com

نزاع کرده میشود و با من در قرائت یعنی تشویش میدرد و در نماز بسبب نذر اذن قرائت خود پس باز مانند مردمان از قرآن خواندن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز یکدیگر میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن بقرآن و وقتیکه شنیدند این را

آنحضرت مسلم **باب** اختلاف السلف فی القراءة خلف الامام علی اقوال ثالثها انه یقرأ خلفه فیما استنفید استقبابا دون ما یجوز فی خلاف کرده اند صحابه و تابعین در قرائت مقتدی پس پشت امام بر اقوال سوم آن اقوال بخبرند پس پشت امام در نماز یکدیگر خوانده است در دو طریق احتجاج بطریق وجوب بخلاف نماز یکدیگر در وقت قرائت

دران **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا سئل هل يقرأ أحد خلف الامام قال اذا صلح احدا خلف الامام فحسبه قراءة الامام واذا صلح وحده فليقرأ قال وكان عبد الله بن عمر لا يقرأ خلف الامام عبد الله بن عمر وقتیکه سوال کرده میشد او را یا بخواند کسی پس پشت امام جواب میگفت که چون نماز گذارد کسی از شما پس پشت امام پس گفته است او را خواندن امام و چون نماز گذارد تنها پس باید که بخواند گفت نافع که عبد الله بن عمر بخواند پس پشت امام

مالک عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب انه سمع ابا السائب بن هشام بن زهرة يقول قلت يا ابا هريرة اني احيانا اكون وراء الامام قال فتمن ذراعي ثم قال اقرأها في نفسك يا فارسي فاني سمعت رسول الله صلي الله عليه

يقول قال الله تعالى قسمت الصلاة بيني وبين عبدك نصفين فضعها الي ونضعها لعبيك ولعبدك ما سأل ابواسميراء قلت اني سمعت ابي ابو هريرة من رواية من در بعض اوقات میباشم پس پشت امام یعنی در آن حالت سوره فاتحه بخوانم یا نه پس گرفت ساعد را بعد از آن گفت بخوان آنرا در نفس خود ای فارسی یعنی آهسته بخوان تا غیر تو آنرا نشنود پس بر آهسته می شنیدم از آنحضرت صلعم که میفرمود که فرمود خدا تعالی قسمت کرد نماز در میان خود و در میان بنده خود در حدیث پس نمیدانم مرا و نیز آن بنده مراست و بنده مراست آنچه سوال کرد یعنی هرگز از سوره فاتحه جواب میگویم پس فاتحه گویا مشترک است میان من و میان بنده من ابو هریره از تسمیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوره فاتحه را نماز فهمید که فاتحه کن لازم است که در هیچ حال ساقط نمیشود و محتمل است که چون نماز را تقسیم کردند با این سوات جواب استه شده که این سوال و جواب در نماز ضروریست **مالک** عن هشام بن عمرو عن ابي كان يقرأ خلف الامام في الصلاة خلف الامام بالقرآن

عنه بخواند قرائت پس پشت امام در نماز یکدیگر میکرد و امام در آن بقرآن **مالک** عن يحيى بن سعيد وعن ربيعة بن ابى عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يقرأ خلف الامام في الصلاة خلف الامام بالقرآن قاسم بن محمد قرائت بخواند پس پشت امام در نماز یکدیگر بخواند امام در آن بقرآن

مالک عن يزيد بن زهمان ان نافع بن جبیر بن مطعم كان يقرأ خلف الامام في الصلاة خلف الامام بالقرآن نافع بن جبیر قرائت میکرد و امام در نماز یکدیگر را امام

www.ahnafmedia.com
خلف الامام واجبة
قال الشافعي القراءة
خلف الامام واجبة
ان يقرأ في سجدة
الامام فيها ولا يقرأ
معها وقال مالك في سجدة
فيما سأل في الصلاة
لا يقرأ خلف الامام في الصلاة
لان ملكها

قلنت
 قال الشافعي القراءة
 خلف الإمام واجبة
 بعد جهل الإمام أو
 استبان أن لا يمكنه
 القراءة في سكتها بالإمام
 فهو لا يقرأ معه
 وقال مالك بن أنس
 الإمام في غير الصلاة
 جهل قال أبو حنيفة
 لا يقرأ أصلاً قال
 كان يكرهها
 قلنت
 قال أبو حنيفة ليس بالإمام
 والمامون قال الشافعي
 التامين وقال الشافعي
 يؤقتان ويجوز جهل
 في جهل مني المأموم له
 يؤقتان قوله لا قال الإمام
 غير المصطفى عليه السلام
 الضالين فقرأوا من
 لم يسمعوا قال مالك

بقراءة دروي قال يحيى وسعته ما كما يقول الامم عند نائ ان يقرأ الرجل وداها الامام فيما لا يجهر فيه الا امام
 يترك القراءة فيما يجهر فيه الامام بالقراءة امام مالك كيفة امر يكيفتي بر و سلم البثون است نزدیک آنست که بخواند پیش
 امام در نماز یک جهر بکنند بقراءة دران نماز امام و ترک کند قراة را در نماز یک امام جهر بکنند دران مترجم گوید که اختلاف کرده اند
 آمد در قراة پس ثبت امام شافعی گوید که واجب است قراة سورة فاتحه خواه امام بلند بخواند خواه آهسته و اگر ممکن شود
 در سکت امام خواندن بهتر است والا با او بخواند مالک گفت در نماز یک جهر کند امام بخواند و در نماز یک آهسته خواند بهتر است
 خواندن و ابو حنيفة قراة با امام اصلاً جایز نمیدارد و امام علم باب يتحب التلمين للإمام وللمأموم مستحب است این
 امام ابو موسی رمالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انهما انجلا
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال اذا من الامام فامنوا فانه من وافق تامينه تامين للملكة
 خفله ما تقدم من ذنبه قال ابن شهاب كان رسول الله صلى الله عليه يقول آمين رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرمود وقتی که آمین گوید امام شما نیز آمین گوید بر آئینه حال نیت هر که موافق افتاد آمین گفتن او آمین گفتن شما
 آمرزیده میشود آنچه پیش از آن گذشته است از گنا مان او گفت ابن شهاب که میگفت رسول الله صلى الله عليه وسلم آمین
 مالک عن سمی حولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی العاصم السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه
 قال اذا قال الامام غير المفضوب عليهم ولا الصالحين فقولوا آمين فانه من وافق قوله قول الملكة خفله
 ما تقدم من ذنبه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقتیکه بگوید امام غیر المفضوب عليهم ولا الصالحين بگوید آمین
 پس بر آئینه حال نیت هر که موافق افتاد سخن او با سخن فرشتگان آمرزیده شود آنچه پیش از آن گذشته است از
 گنا مان مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال اذا قال احد
 آمين قالت الملكة في السماء آمين فوافقت احداهما الاخر خفله ما تقدم من ذنبه رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرمود وقتیکه گفت یکی از شما آمین بگویند فرشتگان در آسمان آمین پس اگر موافق افتاد یک کلمه یا کلمه دیگر آمرزیده
 او را آنچه پیش ازین گذشت از گنا مان او مترجم گوید اختلاف کرده اند از آنکه در جهل یا بین امام شافعی و امام احمد میگفته
 جهر کند امام و جهر کنند مقتدیان و امام علم باخفا قائل است و آمین بتجنیف میمست بدالف و قصر آن نیز آمده معنی آن
 اللهم اسمع و استجب یا کذک فلیکن باب يتحب قراة سورة طويلة في صلوة لهم مستحب است خواندن
 سورة دوازده نماز خیر مالک عن هشام بن حمزة عن ابيه ان ابا بكر الصديق صلى الله عليه فقرا فيها
 سورة البقرة والى كعتين كليهما ابو بكر صديق كذا في نماز صوم راسل خواند دروي سورة بقره در دو رکعت

www.ahnafmedia.com

مالک

مالک عن هشام بن عروة عن ابياته سمع عبد الله بن حاتم بن دبيعة يقول صلينا وراء عمر بن الخطاب الصبح
 فقرا فيها بسورة يوسف وسورة الحجر فراءة بطيئة قال قلت اذا لقد كان يقوم حين يطعم الغنم فقال اجل عمرو
 از عبد الله بن عامر بن ربيعة كذا روي ما پس پشت حضرت عمر بن الخطاب نماز صبح را پس خواند در وی سوره یوسف
 و سوره حجر خواندن بدرنگ و مستقیم یعنی تدریجی و قوفت گفت عوده پس گفت قسم بخدا چون انقدر میخواهد البته هتاهه باشد
 باشد و تیکه طلوع میکند جمیع صادق پس گفت آری **مالک** عن یحیی بن سعید و ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن القائم
 بن محمدان الفرافصة بن عمیر الخفی قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءه عثمان بن عفان اياها في الصبح من كثرة
 ما كان يوددها فافحصه فقلت يا ذكركم سورة يوسف را که از خواندن حضرت عثمان بن عفان آنرا در نماز صبح بسبب كثرة
 آن **مالک** عن ناظم ان عبد الله بن عمر بن الخطاب في الصبح في السفر بالبشر السوا اول من المفضل في كل ركعة بام الفراء وسورة
 عبد الله بن عمر بخواند در نماز صبح در حال سفر دو سوره نخستین از مفضل یعنی سوره قاف و الذاریات و طور را بخواند در هر
 میخواند سوره فاتحه و یک سوره متوسم گوید رضی الله عنه فارضاه قید سفر اجتراری نیست بلکه اتفاق است زیرا که عبد الله
 بن عمر تا وقتیکه در مدینه و مکه بود حاضر میشد در جماعات عاقده امیکه و بائمه و اتفاق امامت کردن در سفر می افتاد و پس **مالک**
 باسناده ان عمر بن الخطاب كتب الى ابی موسی الا شتم قبل الصبح والنحو بائمه شنبکه و اقرا فيها لسورتين
 طویلین من المفضل حضرت عمر نوشت بجا ابی موسی اشعری که بخواند نماز صبح را در آن حال که ستار ظاهر و در موسم حج
 و بخوان در آن دو سوره دراز از مفضل **باب یقرو فی اول المغرب والعتاء و کذا فی اول الظهور والعصر من المفضل**
 طویله او قصیره بحسب ما یتسر بخواند در دو رکعت اول از نماز مغرب حشا و پنجمین در دو رکعت اول از ظهر و عصر از اول
 سوره دراز یا سوره کوتاه موافق آنچه میر **مالک** عن ابن شهاب عن محمد بن جابر بن مطعم عن ابياته قال سمعت
 صلی الله علیه و آله یقرأ بالطول في المغرب جبر بن مطعم گفت شنیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خواند سوره طور در نماز مغرب
مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس ان ام الفضل بنت
 الحارث سمعته وهو یقرأ بالمرسلات عرفا فقالت لسا ابنتی لقد ذکرتم فی بقراتک بهذا السور انها الاخرى
 من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقرأ بها فی المغرب ام الفضل شنید عبد الله بن عباس که میخواند
 سوره المرسلات پس گفت اے پسرک من هر آینه یاد دادی که مرا بخواندن خود این سوره
 که و سے آخر ترا نمیست که شنیدم آن را از رسول الله صلی الله علیه و آله که
 میخواند آن را در مغرب **مالک** عن یحیی بن سعید عن حدیثه بن

قلنا
 قال ابو عیسی
 عندهم و اسعاف هذا
 عندهم و اسعاف هذا
 انتهى و لا حسن
 اذا نقل على القوم
 طول القراءة ان یقرأ
 بطوال المفضل على
 حث شیخنا و طلبه
 ان اذا اهل العلم قراه
 كان یثیر فی الصبح
 فی السفر انی ان یقبل
 ۱۰
 السفر اتفاق ذلك
 لان ابن عمر كان
 یقصد بائمه الساجد
 اذا كان مقبلا منهم
 لاف السفر

www.ahnafmedia.com

قال ابن ابي عمير
 ان اهل العلم على ان ليس
 للصلوة الظاهرة من الفضل
 والعصر والمشاء اولها
 والمغرب قصاره وقال
 ابو عيسى الترمذي يروي
 عن ابي ايوب النبي صلى الله
 عليه وسلم ان الذين
 يقرأون بالآخرة من هذا
 واقبل ان الامر عندهم
 واسعادوا التثنية في الصلاة
 في الطور والمرسلت في القرآن
 لا آخرة ذلك بل شجرة
 قلست في
 العالمين في التطرف
 في الفضل في الفاحشة
 ويكره الزيادة على ذلك
 قال
 في الروايات
 ذلك حسن

ثابت الاقتصار عن البراء بن حازب انه قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العشاء فقرأ فيها بالتين والذوقين
 براء بن حازب كذا روى عن ابي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم نماز عشاء الرب فمناز دورى سورة والتين والذوقين ثم روى
 سيبا شراذم جمهور علماء متقدمين من ذلك روى في صحيح طوال بفضل خواند ودر نظر وعشا او سا طان ودر عصر ومغرب با
 وفضل يك سبع ست از سبع قرآن كه صحابا اعراب خود را بران سباع بنهاده اند و آنرا از سورة هجرات يا قاف تا آخر
 قرآن قرار داده و طوال آن از قاف تا بر صبح است و او سا طان از بر صبح تا سورة زلزال و قصار آن تا آخر و بعد علم
باب جواز قراءة السورة في الثالثة والرابعة وجواز قراءتها او طردون السورة في الركعة جواز الجمع بين
 السورتين والسورة ركعة واحدة وان كان اكثر من النبي صلى الله عليه وسلم خلاف ذلك باب وجاز يكون خواندن سورة در ركعت
 سوم و چهارم و جواز خواندن آية و اكثر از سورة در يك ركعت و جواز جمع كردن در دو سورة و چند سورة در يك ركعت اگر چه اكثر من حضرت
 صلى الله عليه وسلم خلاف اين بود يعني در الثالثة والرابعة يقرأ سورة و اكثر از سورة و يقرأ سورة و اكثر من سورة و يقرأ سورة و اكثر من سورة
 عن ابي حميد مولى سليمان بن عبد الملك عن عبادة بن يسوع عن قيس بن الحارث عن ابي عبد الله الصنهاجى ان قال
 قدمت المدينة فخلافت ابي بكر الصديق رضى الله عنه فصليت واداه المغرب فقرأ في الركعتين الاوليين
 بآم القرآن وسورة سودة قصيرا المفصل ثم قام في الثالثة فقرأ سورة فاتحة الكتاب ثم تلا سورة فاتحة الكتاب ثم تلا سورة فاتحة الكتاب
 قرا بآم القرآن و بعد الآية ربنا لا تزخ قلبنا بعد اذ هديناك وهدانا لهذا الذي كنا نلذ منه انما انت الوهاب
 صنابحى كفت و دخل شدم بدينه در خلافة ابوبكر الصديق رضى الله عنه ليس گذاردم پس پشت او نماز مغرب پس خواند
 در دو ركعت نخستين سورة فاتحه و يك يك سورة از سورتهاى کوتاه مفصل بعد از آن استاد در ركعت سوم پس يك
 شدم با و تا آنكه جاهاى من نزديك بود كه برسد جاهاى او پس شنيدم او را كه ميخواند سورة فاتحه و اين آية ربنا لا تزخ
 قلوبنا الآية **مالك** عن ناظر ان عبد الله بن عمر كان اذا صلى وحده يقرأ في الاربع جميعا وكل ركعة بآم القرآن
 وسورة من القرآن وكان يقرأ آيتين أو سورتين والثلاث في الركعة الواحدة من صلوة الفريضة ويقرأ في الركعتين المغربتين
 كذلك بآم القرآن وسورة سودة سودة عبد الله بن عمر حين يركع في ركعة من ركعاته يقرأ في الركعة الاولى سورة فاتحة
 وسورتي از قرآن و در بعض اوقات ميخواند دو سورة و سه سورة در يك ركعة از نماز فريضة و ميخواند در دو ركعة اول از نماز مغرب
 بچنين سورة فاتحه و يك سورة **باب** قد تجزى الامام في صلوة باب و تعيين مقدار بلند خواندن امام در نماز خود
مالك عن عمه ابي سهيل بن مالك عن ابيه انه قال كنا نسمع قراءة عم بن الخطاب عند دار ابي جهيم بالبلاط
 مالك بن ابي عامر كفت كه ما مى شنيديم قراة عم بن الخطاب انزديك خانه ابي جهيم استاده در زمين مفروش سنگ

www.ahnafmedia.com

بزم

مقاله
 در فضیلت
 نماز عشاء
 و جواز
 قراة السورة
 في الثالثة
 والرابعة
 و جواز
 قراةها او
 طردون
 السورة في
 الركعة
 جواز
 الجمع بين
 السورتين
 و السورة
 ركعة
 واحدة
 و ان كان
 اكثر من
 النبي
 صلى الله
 عليه
 وسلم
 خلاف
 ذلك
 و جواز
 جمع
 كردن
 در دو
 سورة
 و چند
 سورة
 در يك
 ركعت
 اگر چه
 اكثر
 من
 حضرت
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 خلاف
 اين
 بود
 يعنى
 در
 الثالثة
 و الرابعة
 يقرأ
 سورة
 و اكثر
 از سورة
 و يقرأ
 سورة
 و اكثر
 من سورة
 و يقرأ
 سورة
 و اكثر
 من سورة

من كتب العلماء
 كراهية قراءة الصلاة
 في الركوع والسجود
 والركوع والركوع
 عند الركوع والسجود
 وبه يقول ابو حنيفة
 ان الامام يقض على
 سعة الامم بغير
 والامم يقض على
 ۱۲
 على بن مالك البجلي
 وقال الشافعي بجهان
 بينها سواء
 قلنا من ذهب
 ابو حنيفة الى انه لا يقضي
 في شئ من الفرائض
 يقضي في الترتيب
 السنة ومعها العتق
 صدق ان كان لا يقضي
 في شئ من الصلوة
 المكتوبة وذهب
 الشافعي الى ان يقضي
 في الصلوة والركوع
 الفرائض لا يقضي
 في الصلوة والركوع
 من ارضان

تمام میکند رکوع او را و سجود او را مسئله اقل رکوع آنست بوجهی که دو کف دست بدو کعبه برسد و این بحسب
 آنست که وضع برین عمل الکرکبتین مسنون شد و بران عمل جاری گشت پس افراد رکوع همه را بخوابند باین صفت
 و بجهت آنکه آنچه قریب قیام باشد وی بقیام شبهت و اقل اطمینان آنست که منقصل شود رفع راس بازموی
 بزمانی خلیل باشد و اکمال رکوع آنست که پشت و گردن هموار دارد و ساقین را نصب کند و دور کعبه ابد و دست خود
 گیرد و اصابع متفرق سازد و نزدیک بوجهی بگیرد و برین کند و ذکر می کند و از ذکر را نثاره مانند سبحان بل العظیم
 و سبحان الله مجده بگوید و گفته اند که شرط رکوع و سجود آنست که قصد نکند بوجهی غیر آن را مثلاً از خوف چیزی
 رکوع کند یا سجده افتد و درین مسئله بحث است مسئله اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا ترک
 اطمینان نمود در رکوع و سجود یا در قومه و جلوسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و صحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار
 آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب است و در قومه و جلوسه سنت و بهو لعمریه در ایة مشهور و فتاوی آنکه اطمینان
 در رکوع و سجود واجب نیست و همچنین اعتدال بعد از رکوع و شستن بین السجدتین و الله اعلم باب التعمیر
 قراءة القرآن فی الركوع باب در منع مصیطة از خواندن قرآن در رکوع صحاب عن نافع عن ابراهیم بن عبد الله
 بن حنین عن ابیہ عن علی بن ابي طالب ان رسول الله صلی الله علیه و آله عن قراءة القرآن فی الركوع مختص
 من غیر تو حضرت صلی الله علیه وسلم از خواندن قرآن در رکوع باب استحباب الام ان يقول اذا رفع راسه من الركوع
 سمع الله من حمده و الامم و بنات الحمد مستحب است امام را بگوید و فقیه بر میدارد و سر خود از رکوع سمع الله من حمده
 و تحب است مقتدی را که بگوید اللهم ربنا لک الحمد مالک عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السماء
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا قال الامام سمع الله من حمده فقولوا اللهم ربنا لک الحمد
 فانه من وافق قوله قوله الملائكة فخر لها تقدم من ذنب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و فقیه گفت امام سمع
 من حمده پس بگوید اللهم ربنا لک الحمد هر که موافق افتاد سخن او یا سخن فرشتگان آمرزیده شد
 آنچه پیش از آن گذشت از کنان او مترجم گوید که نزدیک نام عظیم اقتصار کن امام بر سمع الله من حمده و مقتدی
 بر ربنا لک الحمد امام شافعی بگوید که امام و مقتدی هر دو صحیح کنند سمع الله من حمده و ربنا لک الحمد مسئله و گفته اند در قومه
 لابد است از قیام و اطمینان و اگر سر را از ترس یاوازی بولناک برود و کفایت نکند و در اینجا بحث است چنانکه گذشت
 باب ترک القنوت و صلوة الفجر خدیما باب در بیان ترک قنوت در نماز فجر و غیره صحاب مالک عن نافع عن ابی
 بن عمر كان لا يقنوت في شئ من الصلوة بعد السجود من قنوت ينقران و غیره در غیرین ترتیبی که در
 الله

www.ahnafmedia.com

کعبه

گفت قنوت خواندن چیزی از نمازهای فریضه و بخواند در هر تمام سال معنی حدیث نزدیک معمول بر همین است و نزدیکی
خواندن قنوت در نماز غیر سنت است دون سائر فرائض قنوت در وتر نیست نزدیک می مگر در نصف آخر از رمضان
و محل قنوت در نماز صبح نزدیک شافعی بعد رکوع است و عمرو بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک مروی
روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت چهار باید کرد و حدیث ابو هریره و مقتدیان تا مین گویند حدیث ابن عباس در قنوت
و نیز اختلاف علماء است ذهب عبد الله بن مسعود دوام قنوت است در وتر و همین است مختار سفیان ثوری این
المبارک را در حقیقه و جامع بدان رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است ذهب مالک در
واقعی درین باب ذهب احمد و اسحاق است که اگر نماز از نماز اول بر مسلمین برسد قنوت در صبح فاعده در سائر صلوات
عامه مستحب است و قنوت در تر در آخر نصف رمضان متاکد است و در تمام سال تحب العلم باب یضم کینه
علی بن یضم علیه الوجه فی السجود غیر جهما من الکتین بنهد دو کف خود بر هر چیزی که می نهد بران روی خود را
در حال سجود بیرون آورد آن بر دو کف را از هر دو استین مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا سجد وضع
کفیه علی الذی یضم علیه وجهه قال نافع ولقد ایته فی یوم شدید البرد وانه لیخرج کفیه من تحت برنس لحتی
یضمهما علی الحصباء عبد الله بن عمرو قتی که سجده میکرد می نهاد دو کف خود بر چیزی که می نهاد بران روی خود را
نافع در آن زمان من دیدم ابن عمر را در روزیکه سخت بود سردی او در سجده که بر می آورد دو کف خود را از زیر برنسی از آن
تا بنهد آنرا بر سنگ نیز مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان یقول من وضع جبهته بالارض فلیضم کفیه علی
الذی یضم علیه جبهته ثم اذا رضم فلیضعهما فان الیدین یسجدان كما یسجد الوجه عبد الله بن عمر میگفت هرگز
پیشانی خود را بر زمین پس باید که بنهد دو کف خود بر چیزی که می نهاد بران پیشانی خود را بعد از آن چون بر وارد پیشانی را باید
ردارد دو کف را زیرا که هرگز نیست سجده میکند چنانکه سجده میکند روی مسئله سجده وضع هفت استخوان است
بر زمین جبهه و یدین و رکتین و اطراف قدمین سجده شصتین امرت ان اسجد علی سبعة ارباب الخ و لا بد
از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق معنی وضع است و لا بد است
از ارتفاع اسافل بر اعالی و این قید از لفظ سجود فهمیده میشود و الا انبطاح باشد نه سجود و الکمال است که بگیرد
بغیر رفع یدین و سخت رکتین بر زمین بنهد بعد از آن یدین را بعد از آن جبهه و انف را و ذکر می از او کار را قوی
بگوید و میاید که دو دست و نهد یکدست بنشیند و اصدای خود بجانب قبله نشد کند و لغت سریق کند
میان رکتین و لطن را از مخدین و در رکتین را از جنبین جدا دارد مسئله علماء متفق اند

ذهب مالک و اهل العلم
ان وضع الجبهه فی
السجود واجب و لا یضم
الیدین و الرکتین
و القدمین فاجبه
الشافعی فی الظاهر
ذهب ابو حنیفه
ان وضع الیدین
سنة و طاعة الفقهاء
علی ان تکف الیدین
غیبی بواجب

بن عمر كان يشهد فيقول بسم التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا
وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله يقول هذا في الركعتين الأولى
ويدعو اذا قضاة تشهدا بما يدل به فاذا جلس في آخر صلوة تشهد كذلك ايضا الا انه يقدم الشهادتين بعد ما يدل
فاذا قضاة تشهدا واراد ان يسلم قال السلام على النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
السلام عليكم عن عبيد بن عمير عن علي بن ابي طالب قال سمعت عليا يقول سمعت رسول الله يقول سمعت الله يقول
سمعت بسم الله التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته اول دعاء ميكرو بائحة در خاطر او ميرسيد
وقتيکه تمام ميگرد تشهد خود را پس وقتیکه می نشست در آخر نماز خود تشهد ميخواند همچنين نیز ميگردد که مقدم ميگرد و فقط
بعد از آن دعاء ميگرد و بائحة بخاطر او ميرسيد پس چون تمام ميگرد تشهد خود را و ميخواند است که سلام دهد ميگفت سلام على
ورحمته الله وبركاته الخ ميگفت السلام عليكم بجانب راست خود بعد از آن رد ميگرد و بر امام پس اگر سلام ميگفت و
کسی از جانب چپ او رد ميگرد و بر وی يعني جواب سلام ميدهد مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة
زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها كانت تقول اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين السلام عليكم حضرت عائشة ميگفت وقتیکه تشهد ميخواند التحيات الخ
مالک عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه اخبره ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول
اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده
ورسوله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
السلام عليكم حضرت عائشة وقتیکه تشهد ميخواند ميگفت التحيات الخ مسئله هم صيغ تشهد مودعي از فرجه
و اختلاف اند و در اختيار است و درين اختلاف هم دليل قوی بهم ميرسد پس بايد گفت که هر صفتی که خواند مودعي
سنت است و عامل بختار مسئله شافعي الفاظ مترادفه را حذف کرده اقل تشهد گفته است و اين صفت قريب است
بقاعده شنيع شاذ و اند علم باب الاشارة بالمسئله في الشهادت باب در بيان صفت اشاره بانگشت سحر
در تشهد مالک عن مسلم بن ابي عمير عن علي بن عبد الرحمن المعاصي انه قال راى عبد الله بن
عمر انا احببت بالحصباء في الصلوة فلما انصرفت نهاني وقال اصنع كما كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يصنع فقلت وكيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع قال كان

لا قلت اختار
البرصيفه تشهدان موجود
والشافعي تشهدان
عبارت اختلاف در صيغ
اختلاف في الاشارة

www.ahnafmedia.com

اذ جلس في الصلاة وضع كفة اليمنى على مخذة اليمنى وقبض اصابعها واسأر باصبعه القوي الى ارباعها
 ووضع كفة اليسر على فخذة اليسر وقال هكذا كان يفعل علي بن عبد الرحمن گفت دیدم اعد الله بن عمر
 ومن بازي ميگردم ببتك زير ما در نماز پس وقتيكه باز شتم منع كرو او گفت بكن بنا نكه ميگرد و حضرت صلي الله عليه
 گفتم چگونه مي كرو رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت چون مي نشست در نماز مي نها و كف راست خود بران راست
 رنبد ميگرد و انگشتان خود را بر آن و اشاره ميگرد بان انگشت خود كه نزديك با بهام است و مي نها و كف چپ را
 بران چپ خود و گفت ابن عمر نخمين كرو و حضرت صلي الله عليه وسلم مالك عن عبد الله بن دينار انه قال
 را في عبد الله بن عمر انا ادعوا واشير باصبعين اصبع من كل يد فتماني مسئلة مختار نزديك شافعي است
 كه همه اصابع را جمع كند و بسوا اشاره نمايد چنانكه ابن عمر نقل كرو و موضع اشاره قول الاهد است بحديث مسلم و غيره
 آنكه عرض از اشاره تو حديث تا قول و فعل معاصد ميگرد واقع شود باب صفة الصلاة على النبي صلي
 عليه باب و كفييت درود فرستادن بر حضرت صلي الله عليه وسلم مالك عن عبد الله بن ابوبكر بن محمد
 بن عمر بن حرم عن ابيه عن عمرو بن سليم الزرقي انه قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله
 كيف فصل عليك فقال قولوا اللهم صل على محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابراهيم وبارك على
 وازواجه وذريته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد اما گفتند يا رسول الله چگونه درود فرستيم بر تو
 پس فرمود بگويد اللهم صل على محمد النجم الك عن نعيم بن عبد الله الجعفي عن محمد بن عبد الله بن زيد الانصاري انه
 اخبره عن ابى مسعود الانصاري انه قال اتانا رسول الله في مجلس سعد بن حباد فقال له بشير بن سعد
 امرنا الله ان نصل عليك يا رسول الله فكيف نصل عليك قال فسكت رسول الله صلي الله عليه
 حتى قلنا ان لم يساله ثم قال قولوا اللهم صل على محمد وعلينا محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد
 وعلينا محمد كما باركت على آل ابراهيم في العلمين انك حميد مجيد والسلام كما قد علمتم ابو مسعود انصاري گفت
 تشریف آورد و حضرت صلي الله عليه وسلم پيش ما در مجلس سعد بن حباد پس گفت او را بشير بن سعد
 امر فرموده است ما را خدا متعالی با نكه درود فرستيم بر تو يا رسول الله پس چگونه درود فرستيم بر تو
 پس سكوت كرد و حضرت صلي الله عليه وسلم تا آنكه آرزو كرديم كه اين سائل كاشك سوال نيكرو از حضرت صلعم
 بعد از اين فرمود بگويد اللهم صل على محمد النجم و سلام بهمان صفت است كه دانسته ايد مسئلة محمد اهل علم بر آنند كه حضرت
 گفتن بر حضرت صلي الله عليه وسلم مستحب است در تشهد اخير خير واجب بسوي همين معنی و كالت ميكنند نقل

نقلت
 اكثر اهل العلم على استنباط
 الاشارة بالمسبحة
 اليميني عند قوله لا اله الا الله
 وهو الصحيح من ذهب
 ابن خزيمة ذكره
 في المطا
 على قلت طائفة
 اهل العلم على ان الصلوة
 على النبي صلي الله عليه
 وسلم مستحب في التشهد
 والى هذا يشير لفظان
 عشر واثنتي في باب
 التشهد وان التشهد
 الاول محلهما وذهب
 الشافعي صلا الى جملتها
 في التشهد الا في وقت
 يوصل اليه صلاته
 واصحابها في التشهد
 الاول

www.ahnafmedia.com

صلى الله عليه وسلم قال ان احدكم اذا قام يصلي جاءه الشيطان فليس يجتنب ان يدي كرحيله فاذا وجد ذلك احدكم
فليجهد سجدتين وهو جالس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بر آئینه یکی از شما وقتیکه می ایستد در حالیکه نماز میکند و پیش
شیطان می آید پس مشتبه میگردد و بند بر وی تا آنکه نینداند که چه قدر گذارده است پس چون باید بمنجین را یکی از شما باید که سخن کند
و سجده و او نشسته باشد **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم
في صلوة فليذكر كونه صلى الله عليه وسلم اربعاً فليصل ركعة وليسجد سجدتين وهو جالس قبل التسليم فان كانت الركعة
التي صلى خامسة شفها بهاتين السجدتين وان كانت رابعة فالسجدتان ترخيما للشيطان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
وقتیکه شک کنی یکی از شما در نماز خود پس ایست که چه قدر گذارده است آیا سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت پس باید که بگذارد
یک رکعت دیگر و باید که سجده کند دو سجده و او نشسته است پیش از سلام پس اگر باشد رکعتی که گذارده آنرا رکعت پنجم شش ساخته باشد
آنرا باین دو سجده و اگر باشد رکعت چهارم پس دو سجده خاک آلوده کردن است روی شیطان **مالك** عن عمر بن محمد
بن زيد عن سالم بن عبدالله ان عبد الله بن عمر كان يقول اذا شك احدكم في صلوة فليتبوَّح الذي يظن
ان من صلوة فليصل ثم ليسجد سجدة في السهو وهو جالس عبد الله بن عمر میگفت چون شک کنی یکی از شما در نماز خود
پس باید که قصد بکنی چیزی را که گمان میکند که فراموش کرده است از نماز خود پس باید که بگذارد و آنرا بعد از آن سجده کند و دو
سجده او نشسته باشد **مالك** عن حنيفة بن عمر والسهمي عن عطاء بن يسار انه قال سألت عبد الله بن عمر بن
العاص عن كعب الجبار عن الذي يشك في صلوة فلا يدري كونه صلى الله عليه وسلم اربعاً فليصل ركعة اخرى ثم ليسجد
سجدتين وهو جالس عطاء بن يسار گفت سوال کردم عبد الله بن عمر و بن العاص و كعب الجبار را از شخصیکه شك میکند در نماز
خود پس نینداند که سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت پس هر دو گفتند باید که بگذارد و رکعت دیگر را بعد از آن سجده کند و دو
سجده او نشسته باشد **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا شئل عن النسيان في الصلوة قال ليتبوَّح احدكم
الذي يظن انه من صلوة فليصل ركعة عبد الله بن عمر وقتیکه سوال کرده میشد از نسیان در نماز میگفت باید که قصد کند
یکی از شما چیزی را که گمان میکند که وی فراموش کرده است از نماز خود پس بگذارد و آنرا **مالك** انه بلغنا ان جلا
سأل القاسم بن محمد فقال اني اهم في صلوتي فليكثر ذلك علي فقال القاسم امضي في صلوتك فان ذلك يذهب
حق تنصرت و انت تقول ما اتممت صلوتي ثم في سؤال کرده قاسم بن محمد را پس گفت بر آئینه من شك میکنم در نماز
پس بسیار میباشد این شك من پس گفت قاسم برو در نماز خود پس بر آئینه حلال نیست که نخواهد رفت شك تو تا آنکه
بازگویی و تو میگوئی که من تمام کرده ام نماز خود **مالك** انه بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم

www.ahnafmedia.com

آری اگر در برداشتن چیزی که تکلیف آنرا بر دار و فساد نماز است و در نهی حاج مذکور است که کثرت عمل بعرف معلوم شود و یکدو کلام بگوید
 ضرب قلیل است و ثلاث در حد کثرت داخل میشود همچنین جستن خلاف عاده عمل کثیر است و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک کتف یا
 در تهیج یا خاریدن بدن قلیل است صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلة است که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در نماز مانند حمل امامه و غمز عاشره و فتح باب حجره و نزول از منبر و صعود بر آن پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کمتر است از ان افعال
 یا برابر است آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد در حکم اکثر بود و آنچه گفته اند که قلة و کثرت را دانسته می شود بعرف بجز
 افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک فقیر صحیح است زیرا که قلة و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف مختلف است در هر چیزی
 پس قایل معیاره نباشد **باب** اذا سلم على المصلي لا يرد كلاما بل يشير بيده وقتيكة سلام کرده شود بر مصلي جواب سلام کند

لا قلت
 انك الفقهاء على انه
 لا يرد السلام ويشير
 بيده فلو رد السلام
 بطلت صلواته وقال
 ابو حنيفة لا يرد السلام
 ويشير بيده

بسخن گفتن بلکه اشاره کند بدست خود **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر بن علي بن جمل وهو يصلي فسلم عليه فرد الرجل كلاما
 فوجر اليه عبد الله بن عمر فقال اذا سلم احدكم وهو يصلي فلا يتكلم ولا يشير بيده عبد الله بن عمر ميگذاشت بر مردی او نماز بخواند
 پس سلام کرد و پس جواب سلام داد و نماز سخن گفتن یعنی بزبان گفت و حکیم سلام پس باز گشت بسوی او عبد الله بن عمر
 پس گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما و او نماز ميگذازد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره کند بدست خود تبرجم گوید
 عبد الله بن عمر با عاده نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین آنحضرت صلعم معاویه بن الحکم سلمی را منع
 از آنکه سخن بگوید و امر با عاده نماز نفرمود و فقیر تا حال مطلع نشده است بر دلیل از دلایل شرعی که دلالت کند بر وجوب عاده
 نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع کلام فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بر ما
 تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه مراد این شخص تلاوت باشد نه تعلیم و اگر بر امام خود فتح کرد پس صحیح است که نماز فاسد نشود
 بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا فقل خواهد بعد قرارة مایعجز به صلوة فتح کرده باشد یا قبل از ان و در نهی حاج مذکور است که
 اگر مصلي بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهيم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد میشود مثلاً شخصی کلیه یا یکی خدا کتاب بقوه بر زبان راند
 و قصد قرارة قرآن نماید چه باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر مصلي رد سلام کند نمازش جاهل میشود و اگر بدست

اشاره کند درند بر پیام عظم جایز نیست و نزد غیر وی جایز است و الله اعلم **باب** اذا تاب شخص ما يقنطه تنبيه الامام عليه
 عليه الرجال وليصق النساء چون پیداشود چیزی از جنس آنچه اقتضا نماید خبردار ساختن امام یا غیر امام باید که بجان
 گویند مردان و باید که دستک نند زنان **مالك** عن ابي حازم بن دينار عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم ذهب الى عمر بن عبد المنذر بن نوفل بن عبد مناف وحانت لصلوة فجاؤا المؤذن الى ابي بكر الصديق فقال
 اتصل بالناس فاقم فقال نعم فضلى ابو بكر فجاؤ رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس في الصلوة فخلص

www.ahnafmedia.com

وقفت في الصف فصفق الناس وكان ابو بكر لا يلتفت في صلواته فلما اكثر الناس من التصفيق التفت نحو راعي رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احكث مكانك فوفريد في صلواته صلى الله عليه وسلم به رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك ثم استأخر حتى استوسى في الصف وتقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم في الصف فقال يا ابوبكر ما منعك ان تثبت اذا امرتك فقال ابوبكر ما كان لابن ابوقحافة ان يصلي ثم يصلي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما الى ذلك اكثر من التصفيق من بابة شيعي في صلواته فليسبح فانه اذا سبح التفت اليه وانما التصفيق للنساء رسول الله صلى الله عليه وسلم فسبح بسوى قبيله بن عمرو بن عوف تاصلح فرمايد ميان ايشان ووقت نماز ورايد پس آمد موزن بسوى ابوبكر بصديقت پس گفت ايا نماز ميگذاري بامردمان پس اقامت گويم يعنى ايا امامت ميکني پس گفت ابوبكر آري پس نماز شروع کرد ابوبكر بصديقت پس آمد رسول الله صلعم و مردمان در ميان نماز بودند پس صفوف را شکافته برآمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا آنکه استاد در صف اول پس دستک زد مردمان و حضرت ابوبكر التفات بحی نمود در نماز خود پس چون بسيا کرد مردمان دستک زد در التفات فرمود ابوبكر بصديقت پس پيد آنحضرت صلعم پس اشاره فرمود آنحضرت بسوى حضرت ابوبكر که درنگ کن در جاي خود پس برداشت حضرت ابوبكر و دست خود را پس حمد گفت خدا تعالی را بر چه چيزي که امر فرمود او را بان آنحضرت صلى الله عليه وسلم از اين کار يعنى بر تشريف استناب به حمد گفت بعد از آن تا آنکه برابر شد بامردمان در صف و پيش رفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس نماز گذار و بعد از آن باز گشت بامردمان يعنى بعد انقضای نماز پس فرمود امي ابوبكر چه چيز منع کرد ترا از آنچه ثابت باشي در مکان خود وقتيکه امر کردم ترا پس گفت حضرت ابوبكر آن مرتبه نبود ابن ابی قحافة را که نماز گذار و پيش روی آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس فرمود رسول صلعم چيست مرا که ديدم شمارا درين حالت که بسيار کرديد دستک دن را هر که پيش آيد او را چيزي در نماز او پس بايد که تسبیح گويد پس پسرانتيه حال اينست که وقتيکه تسبیح گويد آدمي التفات کرده شود بسوى و چيز اين نيست که دستک دن مرزنان را حاصل است مترجم گويد از اينجا معلوم ميشود که اگر شخصی در بعض نماز خود امام باشد و در بعض آخر مقتدي جايزست و نیز معلوم شد که جايزست مفارقت امامي واقدا با امام و غيره در ابتدا نماز و از اينجا دانسته شد که اگر ذکرى بقصد تعظيم غيري بوده باشد مفرد صلوة نيست و تصفيق نیز مفرد صلوة و در حکم دست اشاره معجزه گفته اند که تصفيق بغير دست راست بر پشت دست چپ بايد کرد والا نماز تباه شود و اين مسئله پيش فقير صحيح نيست زيرا که در حديث فليصفق الناس واقع شد و نمي بين هيئت تصفيق نکردند

تفصیح

في هذه الحادثة جوازان
 يكين في بعض صلواته
 اماما و في بعضها اماما
 جواز الصلوة بامامين
 وفي هذه الحادثة جواز
 ان يجلسوا اذا حدثت
 نعمة في الصلوة و جواز
 الاشارة المفهومة بان
 ١٢٥
 التصفيق بغير جواز
 ان يكون كراهة تعالى في الصلوة
 و قيل القدران دينوي
 الصلاة والالتزام دينوي
 مع ذلك اعلام شخص
 اخذوا كالبغوي كل ذلك

واستجابت له باب در جواز دست رسانیدن بسنگریز یعنی برای هموار کردن در نماز و تسبیح نکردن این کار است
مالك عن ابى جعفر القارى انه قال دايث عبدا لله بن عمر اذا اهو لي بعد صبح الحصباء لم وضعت يدي
 سحبا خفيفا ابو جعفر قارى گفت دیدم عبد الله بن عمر را چون فرو میشت تا مسجد کند دست میرسانید سنگریز یا را بر آب
 جای پیشانی خود دست رسانیدن **سبک مالك** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان ابا ذر كان يقول مسح الحصباء
 في الصلوة مسحة واجئا وتركها خير من النعم ابو ذر غفاری می گفت دست رسانیدن بسنگریز یا در نماز یکبار است
 و ترک آن بهتر است از یک شتران سبز ترجم گوید ترک آنچه مشغول کند مصیبت را از محافظت ارکان صلوة بهتر است لیکن
 فاسد نمیکند نماز را تا وقتیکه عمل کثیر نباشد **باب استحباب ترك الاتفات في الصلوة** باب در تسبیح بودن ترک
 بجانب غیر قبله در نماز **مالك** عن ناضر بن عبد الله بن عمر لو يكتف يلفت في صلوة عبد الله بن عمر الاتفات يكره
 در نماز خود یعنی چپ و راست نمی نگریست **مالك** عن ابى جعفر القارى انه قال كنت أصلي وعبد الله بن
 عمر واقفا وكلا أشعوبه فالتفت ففرغني ابو جعفر گفت نماز میگذارد و عبد الله بن عمر پس پشت من بود و من هم
 او را پس اتفات کردم پس بدست گرفت مرا یعنی اشاره کرد تا آنکه اتفات کنن ترجم گوید اتفات را سه مرتبه است
 اولی آنکه بگوشه چشم نکرد و رخسار و گردن بجال خود باشد و این قسم اتفات نه مکره است و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت
 علیه صلوة و اسلام ثابت شده دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله تحول شده باشد و این قسم
 حرام است و سبطل صلوة نیست سیوم آنکه اتفات قبله بر هم خورد و اکثر بدین از استقبال قبله تحول شود و این قسم سبطل
 صلوة است **باب التاكيد في حضور الجماعة** باب در بیان تاکید حاضر شدن بجامعت **مالك** عن ابى الزناد
 عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والدن نفسي بيدا لقد هممت ان امر خطي فخطب
 ثم اتوا بالصلوة فيؤدون لها ثم اورد جلا فيوم الناس ثم اخالف الى رجال فاحرق بيوتهم والذي نفسي بيدا لو يعلم
 احدكم اني اخذت خطما سميتا او جرم ما بين حنفتين يشهد العشاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودم کسی که نفس من
 در دست قدرت اوست بر آینه مقدر کردم که بفرمایم کج کردن بهیچ وجه کرده شود و آنرا بعد از آن بفرمایم نماز پس
 اذنان گفته شود برای نماز و بعد از آن بفرمایم شخصی را پس امامت کند مردمان را بعد از آن تخلف کنم از نماز متوجه شده
 بسوی مردمانی که حاضر نشده اند یا معنی اینست در ضیبت این مردمان و پیغمبری ایشان متوجه شوم بخانههای ایشان
 پس بسوزانم خانههای ایشان را قسم بکسیکه نفس من در دست قدرت اوست اگر بداند یکی از ایشان که در حق من
 استخوانی چرب رایا دوستخوانی بپوشد که نیک باشد البته حاضر شود بنام خدا مسئله اتوی اقول است که جماعت فرض با کفا

قلت
 وطيب اهل العلم
 ان ترك ما يشتمل على
 الصلوة احث ولا
 يفسد الصلوة ما
 كان عملا يسيرا
 عن قلت
 اهل العلم بالاتفات
 لا تفسد الصلوة
 ما لم يتحول عن القبلة
 بجمود بل كان يتحرك
 اذ ان الناس من التصديق
 اتفتن ابو بكر قارى
 عليه وسلم
 قلت
 الخمس سنة متوكله
 عند الجمهور
 عندي الجمهور
 لقد هممت ان امر
 خطي فخطب
 ثم اتوا بالصلوة
 فيؤدون لها
 ثم اورد جلا فيوم
 الناس ثم اخالف الى
 رجال فاحرق بيوتهم
 والذي نفسي بيدا لو
 يعلم احدكم اني اخذت
 خطما سميتا او جرم ما
 بين حنفتين يشهد العشاء
 رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فرمودم کسی که
 نفس من در دست قدرت
 اوست بر آینه مقدر کردم
 که بفرمایم کج کردن
 بهیچ وجه کرده شود
 و آنرا بعد از آن بفرمایم
 نماز پس اذنان گفته
 شود برای نماز و بعد از
 آن بفرمایم شخصی را پس
 امامت کند مردمان را
 بعد از آن تخلف کنم
 از نماز متوجه شده
 بسوی مردمانی که
 حاضر نشده اند یا معنی
 اینست در ضیبت این
 مردمان و پیغمبری
 ایشان متوجه شوم
 بخانههای ایشان
 پس بسوزانم خانههای
 ایشان را قسم بکسیکه
 نفس من در دست
 قدرت اوست اگر بداند
 یکی از ایشان که در
 حق من استخوانی
 چرب رایا دوستخوانی
 بپوشد که نیک باشد
 البته حاضر شود بنام
 خدا مسئله اتوی اقول
 است که جماعت فرض با
 کفا

www.ahnafmedia.com

الصلوة
 ولا يجبر
 من حافظها
 ينجس الى القادر
 العجز على ان
 عظم بالعلم
 وفما اقول الزيادة
 الشاه باسكريم
 الجماعة ما بين
 ينالك لا يظن
 ذلك ملائكة
 من الملائكة
 الخلق من الجاهل
 ايضا ان يقال كان
 يهتبه يعقله ويخبر
 فلا يظن له معارض
 ثم يظن له معارض
 ربنا اللهم

قلت
 في النجاة لا رخصة
 في تركها يعني في ترك الصلاة
 ما كمل الصلاة ما صحت
 بالدليل فانما الواجب
 الشدائد على الصلاة
 خارجة كمن غاب في الصلاة
 تسقط الجماعة لا عذر
 حتى لا تجتنب على المريض
 ١٢
 والمفعل الى ان قال و
 العجز عنها تسقط بالمطر
 والطين والبرد الشديد
 والظلمة الشديد ١٢
 قلت
 الغت بالذلل المجرية
 الشدة المنقح ١٢

است بوجهي که شمار اسلام ظاهر شود مثلاً در قریه صغیره و کجیا و در کبیره چند جا زیرا که خدا تعالی فرمود و اقموا الصلوة
 و من اقامت ترویج آن و اظهار پشت و ضبط کرده اند حضرت صلی الله علیه و سلم ترویج و اظهار را با حاجت جماعت
 و در حدیث ابی داؤد آمده ما من ثلثة فی قرية او بدو ولا تقام فیهم الصلوة الا استحوذ علیهم الشیطان ای غلب در حق
 بر کسی سنت موکده که ترک آن بی عذر متحقق ملامت میسازد و حضور مساجد نیز سنت موکده پس اگر در خانه یا جماعت نماز گذارد
 بوجهی که مشهور گردد و در من بالکفایه ادا شد و متحقق ملامت بر ترک عمارت مساجد باقی ماند و چون این حدیث بطاخر خود
 دلالت بر فرضیته جماعت دارد علمدار توجیه آن اختلاف کرده اند می توان گفت که کلمه لقد سمعت التمسک بالجماعة بر تخریم ترک
 جماعت نیکند زیرا که آدمی قصد چیز یا میکند بجهت مصلحتی بعد از آن معارضی ظاهر میشود آن مصلحت را بر همه نیز نیکند
 میتوان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه خیر از منافقان دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس
 این قصد بنا بر نفاق بود **باب الرخصة فی ترک الجماعة عند المطر** باب در رخصت ترک کردن جماعت نزدیک باران
مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر اذن بالصلوة فی ليلة ذات برد و ریح فقال الاصلوا فی الرجال ثم قال ان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم کان یامر المؤمن اذا كانت لیلة بارحة ذات مطر یقول الاصلوا فی الرجال عبد الله بن عمر اذن
 برای نماز در شبی صاف سردی و باد پس گفت و انما و اگاه شهید بگذارید نماز را در خانه بعد از آن گفت هرگز نبیند رسول الله صلی
 علیه و سلم نماز را در وقتیکه میبرد شب سرد و صاحب باران که بگوید الاصلوا التمسک بالجماعة یعنی بگذارید نماز را در خانه در مهتاب
 مذکور است که رخصت در ترک جماعت هیچ حال نیست مگر بجهت عذر عام مثل باران یا باد تند وقت شب و همچنین گل لایمی
 یا عذر خاص مثل مرض و در عالمگیری گفته که جماعت ساقط میشود با عذر خاص بجز بر لرین مقعد و امثال آنها واجب است
 و همچنین ساقط میشود باران و گل لایمی و بر سردی شدید و تاریکی شدید **باب فضل الصلوة فی الجماعة با یسیرا**
فضيلة نماز گذاردن در جماعت مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال صلوا الجماعة
 تقبل صلوة الفذ بسبع وعشرين درجة رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاد است یعنی از هر
 ثواب بر نماز یک تنها گذارده شود بر بیت و هفت مرتبه **مالك** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال صلوة الجماعة افضل من صلوة احدکم و حدیث بخند و عشرين جزء رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاد تر است از نماز یکی از شما که تنها گذارد بر بست و پنج جزء **باب**
فضل حضور الجماعة فی العتمة و الصبح باب در بیان فضیلت حاضر شدن در نماز عشا و نماز فجر **مالك** عن عبد الله بن عمر
 بن حرملة الا سلم عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بیننا و بین المنافقین شهود العشاء

www.ahnafmedia.com

بخانه می آیند در سخاوت تعجب کسل درین وقت یا پیش از آن باندکی بازاری قائم شود و بیج و شکر در میان آید پس چون وقت
 اشتغال اکثر ناس بود تا کید کرده شد در اختیار اول وقت حضور جماعت و بعد علم مسئله چون افراد جماعت را که در میان
 مسلمین واقع میشود استقر الکریم چند صفت بان لازم می یابیم از آن جمله است باعت ماسو مین در ارکان صلوة و این صفت
 نفسیه است قطعا بجهت حدیث اناجل الامام لیومکم به الخ و از آن جمله اتحاد مکان عرفا و قید عرف بجهت آنست که کثرت صفت
 و تقاضا آنها بعید از قریب می آید و حیلوله حدیث ان قریب بعید میگردد و اند مسجد یک مکان است و فعلا اگر عرف از
 مسافت قیله می شمارد اتحاد مکان متحقق شد و الا نه گو یا صل در التزام این صفت ضروری بودن علم است بانحال
 امام تا متابعت تواند کرد و بوجهیکه نزدیک سلامت سمع و بصر و عدم ظلمة منفرطه و صیحه مانعه از سماع آواز احوال امام
 در یابد یا احوال بعض صفوف و این صفت نیز نفسیه است یا لازم آنست و از آن جمله آنست که زنان امامت مردان می کنند
 و بیج جانقل یافته نشد که کرده باشند بلکه لزوم ستر آنها و تاخر اینها از شرع مفهوم شد و آن دلالت میکند بر امتناع
 امامت اینها بجنلاف امامت صبیان که در حدیث عمر و بن سلمه سلمی آمده و همچنین اقتدا بقندی در شرع دانسته
 نشد و است و از آن جمله نیت اقتداست زیرا که موافقت بی قصد اقتدا اقتدای منی شود و آیا موافقت در صفت
 از فرضیه و نقلیه ضروریست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا با حضرت صلی الله علیه و سلم میگردد و بعد از آن امامت
 قوم خود میگردد پس معاذ از صلوة ثانیه نفل بود و قوم را فرض و مشروعیت اقتداسیکه منفرود نماز گذارده باشد با امام
 اگر جماعت در یابد دلالت میکند بر سقوط این صفت و آیا موافقت در عدد رکعات ضروریست یا نه اثر حضرت عمر که در
 نماز قصر سجود و بعد از آن میگفت یا اهل مکة التواصلو تکم فان قوم سفر دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی
 از بیج سقوط موافقت در قضا و اد و سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند ظهر یا عصر استنباط کرده است زیرا که اگر سقوط
 آن دو صفت سقوط اینها بطریق اولی فهمیده میشود و آیا تکوا امام و اماموم یا فضل امام در اد شرعی صلوة و ارکان
 ضروریست یا نه حضرت صلعم در مرض اخیر قاعد بودند و قوم استاده و در حدیث آمده است که حضرت صلعم مسح کردند
 بر خنجرین حالانکه امامت قوم و طیفه حضرت بود صلی الله علیه و سلم و لابد در قوم جمعی کثیر غسل کننده و جلین بودند و آنجا
 اقتدار متوضی بستمیم قاعد مضطرب فهمیده شد و جمعی صحته اقتدار سلیم صاحب سل البول را نیز استنباط کرده اند و اگر
 قاری باقی که سوره فاتحه بوجهها نمیتواند خواند اقتدا کرد و قول قدیم شافعی آنست که اگر اماموم فاتحه خوانده است در
 است زیرا که اتمی معذور است در حق نفس خود و مقتدی نماز خود را بجهت ارکانها و شروطها تمام کرده است پس
 پیدا کرد مقتدی متوضی خلف ماسخ خلف و مقتدی قایم خلف قاعد و این قول قدیم نزدیک فقیر اقوی میباشد

www.ahnafmedia.com

و از همین جا توان دانست که در صورت اقتدا شافعی بحنفی که مس فرج خود کرده است قوی حکم بصحت صلوة است بخلاف اقتدا
 شافعی که قصد کرده است زیرا که باتفاق اهل اسلام بر مجتهدیکه با جهتها خود کار کرده است و بعد از آن رجوع نموده
 تدارک اعمال گذشته ضرورتی در همچنان قضا حکم قاضی دیگر که مجتهد فیه باشد نقص نگیرد پس دانسته شد که شافعی حکم نمیکند بطلان
 نماز حنفی در حق حنفی پس بشارت پیدا کرد باقتدار متوسل به پیغمبر و اگر معلومات ضروری خود رجوع نماید با بد صحابه و تابعین
 و علم جواد بسیار از نواقض و ضرور صلوة یکدیگر اختلاف داشتند و از اقتدای یکی بدگیری ممنوع نمی شد پس حرم باید
 بصحت اقتدای شافعی بحنفی که مس فرج کرده است و اگر اقتدا کند بجا فریاض یا محدث و میداند درست نباشد زیرا که
 تلاعب و تناقض است در نیت و اگر نماید و بعد نماز دانست اگر امر ظاهر بود و تقصیر و تعقیبش با و منسوب می شود مثل
 معلوم امری اعاده کند زیرا که در حکم دانستن است و لهذا دانستن احکام مشهوره شرع عذر نمی شود بخلاف حکام خصیه
 و اگر امر خصی است مثل جنابت و حدث و نجاست خصیه در ثوب و با اثر حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت ظاهر شد خود اعاده کرده
 و قوم را با عاده نفرمودند و دلالت میکند بر عدم اعاده خواه فاتحه خوانده باشد خواه نه زیرا که خواندن فاتحه با امام در صحابه
 شایع نبود و گویا اینقدر منتظر است چنانچه در صورت یافتن امام را در رکوع ترک فاتحه منتظر شد مسئله نیت در ترک
 جماعت مگر بجهت عذری بر آن ناکید یک در حضور جماعت از شرع دانسته شد و لیکه مطهره و ذات بر دوری عذر است بحدیث
 شیخین که حضرت صلی الله علیه وسلم در مثل آن امر فرمودند مؤذن را که بگوید الاصلوا فی الرجال از قول ابن عباس معلوم شد
 که قید ضروری الرعاية نیت پس حکم روز همچنان است و جوع شدید بحدیث شیخین از حضرت العشار و قیمت لثام
 فابعدوا بالعشار و علة آن تضرر به جوع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص باشد شدت جوع و توقان نفس و عطف
 و حکم آلت و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه قوی از سوی و بدافعت اخشین بحدیث شیخین موطائ
 ذمی ایچکه به بحدیث شیخین من اکل من هذه الشجرة المذنبه فلا یقرن مسجدنا مسئله حدیث مسلم دلالت میکند که
 اقرا احق است بامانت از علم بسنته بعد از آنکه هر دو مایجوز به صلوة میتوانند و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه باقر قرآن
 قرآن تحصیل مینمود پس قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقر است از فقها که مستویین در فقه است و درین توجیه نظر است
 زیرا که اعلم بالسنه را مرتبه نهاده اند بعد از اقر پس معلوم شد که گاهی در قرارة مساوی می بودند و در علم بالسنه متفا
 پس تقدیم قرآن بر علم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقر است و تنویح کج و والی در مجال لایه
 خود احق است از اقر و افقه **باب** یجب ابتلاء الامام فی جمیع الحالات و نسخ قوله صل الله علیه و اذا صل جالساً
 فصلوا اجلسوا واجب است متابعت امام کرون در جمیع حالات و نسخ شدن این حدیث و اذا صل جالساً افضلوا اجلسوا

www.ahnafmedia.com

مالك عن ابن شهاب عن ابن بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرعه فحشش شقه الامين
 فصل صلوة من الصلوات وهو قاعد وصلينا وراءه قوم اقلها الضروف قال انما جعل الامام ليؤتم به
 فاذا صلى قائما افضلوا قائما واذا ركع فاركعوا واذا رقع فارقعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقلوا
 ربنا لك الحمد واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا اجمعون رسول الله صلى الله
 عليه وسلم سوار شد بر سپي پس بنيتا وازان اسپا پس خراشيد و شد جاني است آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 گذارد نمازي از نمازها و او نشسته بود و گذارد يم ما پس پشت آنحضرت صلتم نشسته پس وقتيکه بازگشت از نماز
 فرمود جز اين نيست که مقرر کرده شده است امام براي آنکه اقتدا کرده شود با و پس وقتيکه نماز گذارد امام استا
 نماز گذارد بشما نيز ستاده و وقتيکه رکوع کند رکوع کنيد و وقتيکه سر بردارد و سر برداريد و وقتيکه گويد سمع الله
 لمن حمده بگويد ربنا لك الحمد و وقتيکه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارد نشسته همه يكجا مالك عن هشام
 عمرة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ينالك
 فصل جالسا و صل و راءه قوم قياما فاشار اليهم ان اجلسوا فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به فاذا
 ركع فاركعوا واذا رقع فارقعوا واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا حضرت عائشة گفت نماز گذارد آنحضرت صلى الله
 و او بيار بود پس نماز گذارد و او نشسته بود و نماز گذارد و قوم ستاده شده پس اشاره فرمود بسوي ایشان که
 بنشينيد پس وقتيکه بازگشت فرمود جز اين نيست که مقرر کرده شد امام براي آنکه اقتدا کرده شود بسوي پس وقتيکه
 رکوع کند رکوع کنيد و وقتيکه سر بردارد و سر برداريد و وقتيکه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارد نشسته مالك
 عن هشام بن عمارة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج في مرضه فاتي المسجد فوجد ابا بكر و هو قائم يصلي
 بالناس فاستأخر ابو بكر فاشار اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كما انت فجلس رسول الله صلى الله عليه
 الى جنب ابي بكر وكان ابو بكر يصلي بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان الناس يصلون بصلوة ابي بكر
 رسول الله صلى الله عليه وسلم برآمد از خانه خود در بيابري خود پس آمد مسجد پس رفت ابو بكر را و او ايستاده بود نماز گذارد
 با مردان پس فرود آمد ابو بكر پس اشارت فرمود بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم که باش همان طور که
 هستي پس نشست آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزديک پهلوي ابو بكر و ابو بكر نماز ميگذارد و بنماز آنحضرت صلى الله
 عليه وسلم يعني اقتدا نمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم و مردان نماز ميگذارد و بنماز ابو بكر يعني ابو بكر بخير
 مي مشغول اند مردان را نغموي گفته است از اينجا معلوم ميشود که جايز است اقتدا بدو امام يک بعد ديگري بان معني

قلش
 هو كذا عند
 اليهم و راءه بغير
 اتباع الامام في جميع
 الحالات و قوله اذا
 صلى جالسا فصلوا
 جلوسا منسوخ و معني
 جلوسا بالناس يصلون
 بصلوة ابي بكر و علي
 ان كان منسوخا من
 خلفه

اقتدا کند با امامی بعد از آن مفارقت کند از روی اقتدا کند بدیگری فقیر گوید همچنین لاحق شدن امامی بقوم و اقتدا
 کردن با امام دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم شد که وظیفه آنست که متاخر شود و ابتدا فعل ماموم از ابتدای فعل امام و
 و تقدم شود ابتدای فعل ماموم بر فراخ امام از آن پس اگر مقارنته کند ضرر نمیکند الا در تکبیر احرام زیرا که هنوز
 امام در نماز داخل نشد کزیت اقتدا کند با او اگر تخلف کند تخلف اگر قلیل است یا بعد از است قطع اقتدای نمی شود و اگر تخلف
 کثیر بود عذر کرده است ملاعب بصلوة متحقق شد پس نماز باطل میشود و اگر بعد از تخلف کثیر کرده است نیت اقتدا
 قطع کند و منقرض شود و نماز خود **باب** النهی عن ان یرفع راسه قبل الامام و یخضع بای در بیان این از آنکه
 سر خود را بردارد پیش از برداشتن امام سر خود را یا دست کند پیش از دست کردن امام **مالک** عن محمد بن
 عمر بن حلقمة عن جلیله بن عبدالله السعدي عن ابي هريرة انه قال الذي يرفع راسه و یخضع قبل الامام فانما انما
 بید شیطان ابو هریره گفت آنکه بر میدارد سر خود را و فرود می آرد سر خود را پیش از امام پس جز این نیست
 که سومی پیشانی او بدست شیطان است قال مالک فین سهی فرفع راسه قبل الامام فی رکوعه او یسجد ان
 فی ذلك ان یرجع رکعاً او ساجداً ولا ینظر الامام و ذلك خطأ ممن فعله لان رسول الله صلی الله علیه
 قال انما جعل الامام لیتوقره فلا تختلفوا علیه و قال ابو هريرة الذي یرفع راسه و یخضع قبل الامام فانما
 فاصیبه بید الشیطان گفت مالک در حق شخصیکه سهو کرد پس برداشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت
 در نیصوت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سازد پشتن امام کند و این خطاست از هر که بکند آنرا زیرا که رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود انما جعل الامام لیتوقم به و ابو هریره گفت آنکه بردارد سر خود را و فرود آرد آنرا پیش از امام پس این
 که سومی پیشانی او بدست شیطان است مسئله رجوع بر رکوع یا سجود در نیصوت است بر قول مشهور و در ذی شود بر
 زیاده رکنی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغوشه گویا بوجود نیامده مسئله
 اگر پیش از امام دو رکن یا زیاده کرد و بجهی که اختلاف فاش باشد مثل خطا قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر نفع
 اقتداست نه بطلان صلوته و فی المنهاج و لو تقدم لعقل رکوع او سجود امکان برکنین بطلت و فی نظر زیرا که
 مفارقت امام جایز است و عدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و متضمن است نیت مفارقت یا
 یا نیت امری که لازم مفارقت است **باب** علی الامام ان یخضع فی الصلوة لازم است بر امام که سبک کند و نماز
 یعنی قیام در رکوع و سجود **مالک** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال اذا صلی احدکم بالناس فلیخضع فان فیهم الضعیف و السقیم و الکبیر

مع قلنا
 اعادة اهل العلم على ان
 هذا الفعل منهي عنه
 و صلوة من غير نية و الكفر
 یا مروه بان یعرف
 الى السجدة فالعالمکین
 انما رفع اقتدا راسه
 من الركوع و السجود
 قبل الامام یعنی ان
 یعود و لا یصل
 رکوعین و سجودین

www.ahnafmedia.com

قلته
 موقول مطه اهل
 العلم قال المجاهد شرح
 الحديث ولا يسنون
 الاكل المستحب للفق
 من طول الفصل
 وادسا طه ورواها
 لا يزيد على الصلاة
 المستحبة ولا يسنون
 على القوم ولكن يخفف
 بعد ان يكون على التمام
 ولا يستحب
 قلته
 وهذا قول طاه اهل
 العلم

واذا صلح احدكم لنفسه فليطول ما شاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون نماز گذارد یکی از شما بامان یعنی امام
 پس باید که سبک کند یعنی قیام و رکوع و سجود بسیار دراز نکند زیرا که هرگز در میان ایشان ناتوانی هست و بسیار است
 پیر کلان سال است و چون نماز گذارد بر او خود یعنی تنها پس باید که دراز نکند هر قدر که خواهد مسلم یعنی تخفیف اداراگان
 و ابغاض است و اتیان باذکار مسنونه متوسطه نه طولیه و قرآه سوره از مفصل و در معنی منفرد است جماعه مخصوصین که تطویل
 نمی شهند **باب ثانی** للمومم الواحد **ع** بین الامام و الاثنان خلفه بايست که مقتدی بجانب راست امام و در کس
 پشت او سه مقتدی و چهار در حکم و کس که پشت امام صاف کند **صالح** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله
 بن عتبة بن مسعود عن ابيه انه قال دخلت على عمر بن الخطاب بالهجرة فوجدته يسبح فقلت واداه فقروني حتى
 جعلت خذاه عن عيينه فلما جاء يرفاء تاخرت و صفتنا و اداه عبد الله بن عتبة فقلت دخل شدم بر عمر بن الخطاب
 نيم روز پس فتم او را نقل میگردد پس استادم پس پشت او پس نیک ساخت مرا تا آنکه استاده کرد مرا برابر خود بجانب راست خود پس
 وقتیکه آمد یرفا باز پس فتم پس صفا بستیم پس پشت او **صالح** عن ناضر انه قال قلت واداه عبد الله بن عمر فصلة من
 الصلوة وليت احد غيري فخالف عبد الله بن عمر بيده فجعلت خذاه عن عيينه فقلت استادم پس پشت عبد الله بن
 در نمازی از نماز با او یکپس سوار من پس دراز کرد عبد الله بن عمر پس پشت خود دست خود را پس دانید مرا برابر خود جانب
 خود مسلمة اخذ اثر من فعل اخذت صلي الله عليه وسلم در قصه اقتدار جابر و لحوق صخره اشاره فزون حضرت صلي الله عليه وسلم
 این هر دو را با یکدیگر سازشوند و اداه مسلمة عاده مسلمين طبقه بعد طبقه است که امام بر امام مقدم نشود پس اداه می باشد
 یا متاخر و تفکر دره نشد که هیچ یک از مقتدین در عهد حضرت صلعم و خلفای راشدین بر امام مقدم شده باشد پس تک تقدم
 ای صفت نفسیه جماعت است یا نه و اگر مقدم شود بر احتمالی اول نماز بطلان شود یا اقتدا باطل شود و نماز صحیح بود قول قدیم
 شایع است که صفت نفسیه نیست استعمال صلی و ارال امام یا صلی خلف الامام در جاک اقتدار بنا بر شیوع این سنت است
 و التزام آن زیرا که تقدیم ازین الفاظ مفهوم میشود محذوف است بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و بنا سنن بود که
 که شایع میشود و در افراد شایع همه ایشان یافته میشود لیکن دلیل عقلی بر حذف آن دلالت نماید و قول جدید است که صفت
 نفسیه است و ترک آن نماز باطل میگردد و فیه نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز باطل ساختن می بایست که ترک اقتدا بطور
 اولی نماز باطل گردانیدی و در حدیث شیخین ثابت شد که قوم ترک اقتدا با ابو بکر صدیق نمودند و اقتدا کردند حضرت صلعم
باب التاكيد في تسوية الصفوف باب در بیان تاکید هموار ساختن صفها **صالح** عن ناضر ان عمر بن الخطاب
 كان يامر بتسوية الصفوف فاذا جاءه فاختبره ان قدامتوت كقول عمر بن الخطاب امر ميسر مودر است کردن

www.ahnafmedia.com

ساختن صفها پس قتیکه می آمدند عزیزان نزدیک حضرت عمر و خبر میدادند او را که صف برابر و هموار شد تکبیر میگفت **مالک**
 عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن مالک بن ابی عامر ان عثمان بن عفان کان یقول فی خطبته قل ما یدع
 ذلك اذا خطب فاذا قامت الصلوة فاعدوا الصفوف وحاذوا بالمناکب ان اعتدال الصفة وقت تمام
 الصلوة ثم لا یکیف حتی یتدبر حال قد وکلهم بلسوئیة الصفوف فیخبرون ذان قد استوت فیکبر مختصر حضرت
 عثمان میفرمود در خطبه خود کم بود که بگذارد این اوقتی که خطبه میخواند وقتیکه استاده شود نماز پس هموار سازید صفها را برابر
 کنید کتفها را پس بر آئینه هموار ساختن صفها از تمامی نماز است بعد از آن تکبیر میگفت تا آنکه می آمدند پیش او مردمان که
 گماشته بود ایشا را برای هموار ساختن صفها پس خبر میدادند او را که صفها برابر شدند پس تکبیر میگفت **مالک** ح
 ابی سهیل بن مالک عن ابیه ان قال لکنت مع عثمان بن عفان فقامت الصلوة وانا کلمة فی ان یفوض الی فلان
 اذ لکلمة وهو یسوی الحصباء بنعلیه حتی جاءه رجال قد کان وکلهم بلسوئیة الصفوف فاجتروا ان الصفوف قد
 استوت فقال لی استوفی الصیف ثم کبر مالک ابن ابی عامر گفت بودم من همراه عثمان بن عفان پس نهاد نماز را
 من سخن میگفتم با او در آنکه مقرر کند سالیانه برای من پس سخن میگفتم با او و او هموار میکرد سنگریزه را بدو لعل خود تا آنکه بگذرد
 جماعه که گماشته بود ایشا را هموار ساختن صفوف پس خبر دادند او را که صفها برابر شدند پس گفت مرا برابر شود و صف بعد از آن
 تکبیر میگفت **باب فضل الصفی الاول** در بیان فضیلت ثواب صف اول **مالک** عن سمیعی ابی بکر بن
 عبد الرحمن عن ابی صلح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لو یغزو الناس فی الندام والصف
 الاول ثم لم یجدوا الا ان یتهموا علیه لآستمه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بداند مردمان فضیلت را که در
 اذان و صف اول است بعد از آن مناقشه کنند و نیابند برای قطع مناقشه مگر آنکه قرعه زنده البته قرعه میزند **باب الجنب**
یصلی بالقوم وهو ناسی باب در بیان آنکه جنبا است کند قوم را حال آنکه او فراموش کننده است جنابت **امالک**
 عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن سیادان عن بن الخطاب صلی بالناس الصبح ثم غدا الی ارضه بالجرف فوجد ثوبه
 احتلاما فقال اللهم اصبنا اذ ذک لانت العرق فاغتسل غسل احتلام من ثوبه و عاده لصلوة حضرت عمر نماز صبح
 گذار و با مردم باز رفت بسوی زمین خود که در جرف بود پس یافت در جامه خود اثر احتلام را پس گفت بر آئینه ماجون رسیدیم
 یعنی تناول کردیم پیه که گرفته را نرم شدند در گها یعنی سبب احتلام تناول و در کت پس غسل کرد و شست اثر احتلام
 از جامه خود و باز گشت بنماز یعنی قصا کرد و ترمیم گوید رضی الله عنه از قصه حضرت عمر معلوم شد که اگر قوم اقتدا کردند شخصی
 و بعد از نماز ظاهر شد که جنب بود او را عاده صلوته بر قوم او واجب نیست زیرا که حضرت عمر نکر و قوم را با عاده صلوته ذکر کرده

قلنت فیه قول
 اهل العلم ان تسویة الصفوف
 سنة
 موقول اهل العلم
 قلنت
 فی بعض طرقنا
 الحث عند ضرب مالک
 فی بیان عاده و با بر
 اصل با عاده و با بر
 منذهب الشافعیان
 امام اذ ابان جنبا و
 عند تابعین ماصنی القدم
 فصلوة القدم صحیحة
 علی امام ان یجید
 و منذهب الحنفیة
 انه یجید و یجید ان

اگر قوم اعاده نموده اند و پیمان است مذہب شافعی نثر و حنفیہ اعاده نماز در بی صورت واجب است ابرام و بر قوم نیز باب یکہ اما
 ولذا لانا مکروه است امامت کسیکہ ولد الزنا باشد مالک عن یحیی بن سعیدان رجلا کان یثوم الناس بالعقیق قال
 الیہ عمر بن عبد العزیز فنهاه قال مالک و انما نهاه لانه کان لا یعرف ابوعبید بن اسامہ شخصی امامت میکرد مردمان اور و او را
 حقیق پس آدم فرستاد بسوی او عمر بن عبد العزیز پس منع کرد و او را از امامت گفت مالک غیر ازین نیست کہ بازدا
 او را از امامت بسبب آنکہ شناخته نمیشد پدرا و مسکله ماخذ نهی عمر بن عبد العزیز از امامت این شخص حدیث صحیح ان شکم
 منفرین است زیرا کہ در بی صورت منفرد لازم می آید باب اذ اصلي وحده ثم ادرك مع الامام اعادة الصلوة
 چون گذارده باشد نماز فرض آنها بعد از ان در یابد نماز را همراه امام اعاده کند نماز را مالک عن زید بن
 عن رجل من بني الدیل یقال له بس بن مجنون عن ابیہ یحیی بن سعیدان کان فی مجلس مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فاذا ن بالصلوة فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی ثم رجع و یحیی جالس فی مجلسه فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما منعک ان تصلي مع الناس الست برجل مسلم فقال بلی یا رسول الله و لکنی قد
 فی اهلی فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ بعثت فصلی مع الناس و ان کنت قد صلیت معهن بود در
 با حضرت صلی الله علیه و سلم پس اذان نماز گفته شد پس استاد ان حضرت صلی الله علیه و سلم پس نماز گذارد و بعد از ان
 بازگشت و یحیی نشسته بود در مکان خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چه چیز منع کرد و ترا از آنکه نماز
 گذاری همراه مردمان ایانیستی مرد مسلمان پس گفت یحیی آری مسلمانم یا رسول الله لکن من نماز گذاردم
 در اهل خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بیانی یعنی در مسجد پس نماز بگذار با مردمان اگر چه نماز گذارده باشی
 مالک عن حنفیة بن عمر السهمی عن رجل من بنی اسد انه سأل ابا ایوب الانصاری فقال انی اصلي فی بیتی
 ثم اتی المسجد فاجد الامام یصلی فاصلي معه فقال ابو ایوب نعم صل معہ فان من صنع ذلك فان له سهم جمع
 او مثل سهم جمع مردی از بنی اسد پرسید از ابو ایوب انصاری پس گفت هر آینه من نماز گذاردم در خانه خود
 بعد از ان می آیم بسجده پس بیایم امام را کہ نماز میگذارد و ایانا نماز گذارم همراه او پس گفت ابو ایوب آری نماز
 بگذار همراه او زیرا کہ هر کہ بگذارد ایکنار پس هر آینه او را نصیب جماعت است یا گفت مانند نصیب جماعت است مالک عن
 نافر ان رجلا سأل عبد الله بن عمر فقال انی اصلي فی بیتی ثم ادرك الصلوة مع الامام افاصلی معه فقال له
 عبد الله بن عمر نعم فقال الرجل ایتهما اجل صلوة فقال له ابن عمر او ذلك لیک انما ذلك الی الله یصل ایتهما شاء و منی الی
 عبد الله بن عمر پس گفت هر آینه من نماز میگذارم در خانه خود بعد از ان می آیم نماز را با امام ایانا نماز گذارم

حکایت
 امامت و اول الذی اعتمد
 ۱۳۶
 التفتیة مکروهة

www.ahnafmedia.com

همراه او پس گفت اورا عبدالسد بن عمر آری بگذر پس گفت آنمزد کدام یک از ان دو بگیرد انم نماز خود یعنی فرض کدام باشد و نقل کدام پس گفت اورا ابن عمر ای این مقرر کردن مفوض بسوی است غیر ازین نیست که اینمفوض مفوض بخدا میگردد انم هر کدام را از ان دو که خواهد ممالک عن یحیی بن سعیدان رجلا سال سعید بن المسیب فقال انی اصیله فی بیته

ثلاثا المسجد فاجد الامام یصلی افاصله معه فقال سعید بن المسیب نعم فقال الرجل فایتهما اجعل صلوقی فقال له سعیدان انت تجعلها انما ذلک الی الله مردی سوال کرد سعید بن المسیب پس گفت بر آئینه من نماز میگردد در خانه بعد از ان می آیم مسجد پس میا بیم امام را که نماز میگردد و ای نماز گذارم با او پس گفت اورا سعید بن المسیب آری بگذر پس گفت آن مرد پس کدام یک از ان دو را بگیرد انم نماز خود پس گفت اورا سعید بن المسیب ای ایا تو میکنی از اجر این نیست که این امر مفوض است بسوی خدا ممالک عن ناه ان عبدالله بن عمران یقول من صیله للغرب او العجم ادو که سامع الامام فلا یعد عبدالسد بن عمر میگفت هر که گذارد و باشد نماز مغرب ای ایا نماز فجر بعد از ان در یابد ان با امام باید که اعاده کند قال یحیی قال ممالک ولا اری باس ان یصلی مع الامام من کان قد صیله فی بئته الا صلوة للقرآن فانه اذا اعادها کانت شفعا گفت مالک سنی بیستم بیچ باکی در آنکه نماز گذارد و با امام کسیکه نماز گذارد و باشد در خانه خود مگر نماز مغرب زیرا که بر آئینه اگر این شخص اعاده کند مغرب اشغ خواهد بود یعنی گفته است قول اکثر اهل علم است که اگر تنها نماز گذارده باشد بعد از ان در آن کن جماعت را بگذران نماز را با جماعت هر نماز یکبار باشد از نمازهای پنجگانه نیز است قول حسن بصری و زهری و بهین قایل اند شافعی و احمد و حجت فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان است و مرجع مذسب ایشان و آنکه گفته اند که نماز مغرب شفع می شود مدخول است با آنکه مغرب یکی است ازین دو نماز لا علی التسمین نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نقل سه رکعت و این معتبر است در صورت عدم تعیین و الله اعلم مسئله اگر در جماعت نماز گذارد و بعد از ان جماعت دیگر دریافت ایاستحب است اورا اعاده در وجه درین باب آمده است مسئله می باید که این نماز دیگر را بنیت فرض او کند زیرا که سلف اختلاف کرده اند در آنکه کدام یک ازین دو نماز فرض واقع میشود و جمعی تفویض بجناب الهی مؤذند و گفته اند ذلک الی الله جعل ایتهما شارح جمیع گفته اول از فرض واقع شود و در بعضی سبب آن فارغ گشت پس نماز نمیتواند شد الا نقل درین قول نظر است زیرا که جایز است که نماز اول از فرض واقع شود و باشد سوغور یا آن معنی که اگر نماز می اکل از وی در وقت واقع شود و این نماز فرض است و الا این نماز فرض است و آن نقل پس بر تقدیر خلاف مقصود میشود مگر در آن صورت که نماز تاسیه بر سهیبه نماز اول گذارد و باشد و اگر نیست نظایه کرده است محل اختلاف نمیتواند شد با لا یصلی الی الامام فما ادرك صلاة و ما فانه اتمه و کتاب در دو

له قلت
عند الشافعی افاضی
الصلوة و صلواته
اولک با صلیبیا
مع امرای صلوة
کانت من الصلوات
المنجیة فی الزمان
قال صلی الله علیه
و سلم بعد صلوة
الصبح یحیی لمن
صلیها معه اذا
العبادة قال یحیی
لا یصلی الصبح و

www.ahnafmedia.com

عن قلت

عن قلت

عن قلت

عن قلت

عن قلت

١٣٩

عن قلت

عن قلت

عن قلت

از تو سجود و مالک اند بلغان عبدالله بن عمرو زید بن ثابت ثابت کا نا یقولان من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة
عبدالله بن عمرو زید بن ثابت میگفتند هر که در یا بدر رکوع را با امام پس بیافته است سجود و مالک اند بلغان ان اباهریه
کان یقول من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة ومن فاتته قوله اتم القرآن فقد فاتته خير كثير البوهریہ میگفتند هر که
ادراک کرده است رکوع و پس هر آینه ادراک کرده است سجود و هر که فوت شد از وی قراة سورة فاتحه در نماز پس فوت شد
از وی چیزی بسیار مسئله ادراک رکوع با امام عبارت از آن است که کی وقت هر دو متفق باشند در رکوع و همینان متفق گردونان
بجز مسبوق فی المحقق فیما یصله لنفسه بلذخراذ مسبوق قراة را در نماز جهریہ بر کعتی که میگذارد بر خود از این بر کعتی که
در آن منفرد است مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا فاتته شی من الصلوة ثم الامام فیما یجوز فی القراة
اندا اسم الامام قام عبدا لله فقرأ لنفسه فیما یجوز و جسد عبدالله بن عمر وقتیکه فوت میشد از وی چیزی از نماز با امام
در آن نماز یکد جا کرده است در آن امام بقراة وقتیکه سلام میگفت امام بر مینماید سجود پس بخواند برای خود در آن رکعت که
قضا میکرد آنرا و جهر میکرد و ترجم گوید که حکم مسبوق نزد خفیه حکم منفرد است مگر در چهار رسد که هر یکی بجای خود ذکر شود انشا الله
باب یشهد المسبوق فیما یلکون شفعا للامام و در التلوی باید که تشهد خواند مسبوق در کعتی که آن جفت است بحسب
نماز امام و طاق است بحسب نماز مسبوق مالک اند سال ابن شهاب نافع امرولی ابن عمر عن رجل دخل مع الامام
فی الصلوة وقد سبقه الامام برکعة یشهد معه فی الركعتین والاربع و ان کان ذلك له و ترا فاعلانم لیتشهد
قال یحیی قال مالک وهو الامام عندنا مالک پرسید از ابن شهاب نافع از حال تخفیکه دخل شد با امام در نماز حال آنکه
سبقت کرده بود از وی امام بیک گفته ای تشهد خواند همراه او در جلده دو رکعت یا جلده چهار رکعت اگر چه آن شفع در حق مسبوق
طاق است پس گفتند هر دو آری باید که تشهد بخواند همراه او گفت یحیی گفت مالک همین است امر مسلم الثبوت و مفتی نزد مالک
مالک عن ابن شهاب عن سعید بن السیب قال ما صلوة یجلس فی کل رکعة منها ثم قال سعید بن السیب
اذا فاتتک منها رکعة قال مالک وذلك سنة الصلوة کلها سعید بن السیب گفت که امام نماز است که نشسته می شود در هر رکعتی اگر
بعد از آن خود گفت سعید بن السیب نماز مغرب است وقتیکه فوت شود از تو همراه امام بیکر گفته از آن گفت مالک همچنین است نماز صبح
اصل این مسئله همانست که سابق تصویر کردیم که آنچه ادراک کرده شد همراه امام اول نماز است لیکن مشایخ امام در قعه و مانند
آن باید کرده و همین است نفعی و در نهج مذکور است که چون ادراک کند یک رکعت از مغرب باید که در رکعت دوم تشهد خواند
و در حالگیری مذکور است که چون ادراک کند یک رکعت از مغرب در رکعت دیگر قضا کند در میان دو رکعت هم قعه کند و بگوید
سه قعه گذارد و در هر رکعت فاتحه و سورة بخواند و در هر رکعت یقضى الفاتحة قبل الوتية قضا کند فاتحه را پیش از

عن قلت

ذكر خوف كذا وجوه مفسرين بان رفته اند كه نزول آية در سفر است و قد خوف اتفاق است باب الكعتان في السفر لم
 خير قصر و در ركنه در سفر تمام است قصر نيت يعني وظيفه سفر و در ركنه است و بس آنكه اختيار است در گذاردن چهار ركنه
 و در ركنه مالك عن صلح بن كيسان عن عمرو بن الزبير عن حايثة زوج النبي صلى الله عليه و آله انها قالت وضعت
 الصلوة دكتين في الحضر والسفر فاوت صلوة السفر زيد في صلوة الحضر حضرت عائشة فرمود كه فرض گرداننده
 نماز و در ركنه در حضر و سفر پس بر جاي خود گذشته شد نماز سفر را و زياده کرده شد نماز حضر را ترجمه كيد رضی الله عنه
 حضرت عمر و حضرت علي و عبد الله بن عمر و جميعه از تابعين بان رفته اند كه قصر در سفر واجب است و مالك بن نيران رفته است
 ترجمه كويد از اين حديث لازم مي آيد كه چهار ركنه گذاردن هر مشلا جائز نباشد بلكه اسكان دارد كه در ركنه وظيفه سفر بود
 از غير قصر و مع هذا چهار ركنه نيز مودي از فرض باشد چنانكه چون مسافر بمقيم اقامت نماز او چهار گاني ميگردد و دو الله عز و جل
 كويد از اين اثر معلوم ميشود كه قصر سفر با تيقا قصر و نيت بلكه در اول دو در ركنه ميخوانند و آن در سفر باقي مانده است
 و در حضر منسوخ است بلكه وظيفه مسافر قصر است با نيت و بفعل مستمر حضرت صلح الله عليه و سلم و جمهور صحابه و اگر تمام
 مسني است بجهت مخالفت سنت و ايا باین اسارة نماز او صحيح است يا نه ظاهر است كه صحيح باشد با اثر عبد الله بن مسعود
 كه نيز مسافر قصر بود و مني و خلف حضرت عثمان تمام ميگردد و ميگفت اختلاف شر و از جهت فحواي مخصوصه چنانكه مني
 كه استعمال آب او را ضرر ميدهد يا مومرست به تميم و اگر وضو كند روا باشد زيرا كه حد دل به تميم از جهت شفقت است بر او
 و همچنين اگر بروي نيت مخاض واجب شود و مني نامة چهار ساله لطيب نفس خود بدهد روا باشد **باب المقاتلة اذا قصد**
 المساجل له لقصر در بيان مسافتيكه چون قصد كند مسافرا نزال حلال ميشود او را قصر مالك عن نافع بن عبد الله
 بن عمر كان يسافر الى خيبر فيقصر الصلوة عبد الله بن عمر سفر ميگردد بسوي خيبر پس قصر ميگردد نماز را مالك عن ابن
 شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه انه دكب الى ريم فقصر الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و ذلك
 نحو من اربعة برد عبد الله بن عمر سوار ميشد بسوي ريم پس قصر ميگردد نماز را در آن وقتن خود گفت مالك اين مسافرت
 چهار برسد است **مالك** عن نافع عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر دكب الى ذات نصاب فقصر
 الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و بين ذات النصاب والمدينة اربعة برد عبد الله بن عمر
 سوار ميشد بسوي ذات نصاب پس قصر كرد نماز را در آن وقتن خود گفت مالك ميان ذات نصاب و مدينه چهار برسد
 است **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما بين مكة والطائف وفي مثل ما بين مكة
 و حنظلي وفي مثل ما بين مكة و جدة قال يحيى قال مالك و ذلك اربعة برد قال يحيى و قال مالك

قلنا
 معناه عند الخفية
 انه لا يكون فرض
 المسافر غير مكنتين
 وان صلى اربعا ولم
 يقعد للتشهد بطلت
 صلواته وان قعد
 اتى اربعا والاخرين
 نقل عن الشافعية
 ان المسافر اذا قصر في
 السفر فطلب عليه
 تركه اذا صلح مقبلا
 بخلاف الصلوة فانه
 بعيد ما انظر اذا
 صار مقبلا فان
 حكمي اربعا كان
 حكمك وضو و ذلك
 حكمك في التيمم
 وان توضا بجنبه

www.ahnafmedia.com

و انما نكند تا آنكه داخل شود اول خانه های دینه یا نزد یک شود بجا نهایی در بعضی اماکنی که از دیه محسوب میشود و معروف و عادت مردم
 است که تا آن مواضع برآیند و در آن مواضع مجتمع شوند چنانکه مراکن دوات مراعی سهام مسئله ابتدای سفری متحقق شود نیست
 سفر فقط کافی نیست چنانکه در سایر احوال الادرا قامت بشرط آنکه اگر آن جادالات حال که نیت امتلاشی میگردد از وجود
 نباشد چنانکه اقامت برای حرب کفار و فتح قلعه ای ایشان که در نیت است فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 قصد حج داشتند سباب سفر آماده کردند معجزه نماز چهار رکعت گذارند و بچنان پس مسافر از نیت سفر منبر نماز است
 زیرا که آن نیز از آماده کردن سباب سفر است زمین سفر پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخرج احوال اقامت و همچنین
 متحقق میشود بخرج از سور قره اگر در آن عمارت نباشد و اگر باشد بخرج از عمارت و فی المنهاج فان كان در راه یعنی
 عمارت اشتراط مجاوزتهانی الاصح قلت الاصح لا شرط و درین تصحیح اخیر نظر است زیرا که آن سور بنزد دیوار یا جلد بین اجزاء
 همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمیکند و اقامت بلد به حصول بدان بلد می باشد
باب لسا اذا اجتمع مكث اربع لیل یا تم الصلوة مسافر چون عزم کند اقامت چهار شب در یکجا تمام کند نماز را
 عن عطاء الخراسانی انه سمع سعید بن المسیب يقول من اجتمع اقامته اربع لیل یا وهو مسافر فقام الصلوة سعید بن المسیب
 بر که عزم نماید اقامت چهار شب او مسافر است تمام کند نماز را قال یحیی قال لا ذلك احب ما سمعت انی كنت مالک بن ادریس
 اقوال است که شنیدم آنرا نزد یک من مسئله لبث چند قسم میباشد اقامت و مکث سیر و مکث دیگر که نیت اقامت است و مکث سیر
 پس مکث سیر است که مسافر را بر روز پیش می آید از مکث لیل و بعضی درین یا یوم و بعضی لیلین و گاهی مکث زائد از آن
 باشد مثل مکث در روز و سه روز و سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه در منی اکثر یوم و یوم ماوی عشر و ثمان
 عشر و اکثر یوم ثالث عشر مکث فرمودند و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکث اسم سفر را بر بنیاد روز در حدیث شیخین
 آمده است که تقیم المهاجر بعد قضاء لشک ثلثا ازینجا بطریق فمعلوم میشود که اقامت زاید از ثلث را در احکام شرعی اثری
 هست پس سعید بن المسیب مکث اربع لیل گفت و شافعی اقامت اربع ایام کو اصل اقامت است نیت نماز فرود آمد و نیت
 مکث ایقدر نیز شرط است حدیث ابن عمر که می آید و نیت مکث در موضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 داخل شدند بکه تاریخ پنجم ذی حجه در اول بهار و هشتم سعید بن مسیب بر آمدند و نهم دعوات ماندند و دهم در منی آمدند و درین مدت
 قصر میفرمودند پس اگر مکث در موضع معین شرط نبود می بایست که نماز اقامت میگذازند و آنچه بنید نظر خود را در آن
 از نیت و گفت چون مکث یوم درین اسم سفر را بر بنیاد روز و بالاتر از ایام در تقدیرات شرعی شهرت است و با احکام که
 شیخ ادران حکم تمام داده اند پس بر که نیت اقامت یا نزه روز یا زاید بر آن در شهری یا در دیه ای دارد و تقیم است و الا حکم سفر

قلت قال الشافعی
 لونی اقامه قاربه
 اربع لیل لوضو انظر سفره
 لوصوله فی المنهاج
 ولا یحسب منها یوما
 دخله و غیر وجهه علی
 الصحیح و قال ابو حنیفه
 لا یزال علی حکم السفر
 حتی یبوی الا قامه
 فی بیان اوقاف تقیمه
 عشر یوما

ان يكون في يوم الحج المبرور
 وهو ما كان على
 في ذلك من
 لم يعم له
 البعوى انه اذا
 من جهة
 الشافعي
 واختلفوا
 ما لم يعم
 انه يقصر
 قول الكواهي

او حرب رسول الله صلى
 الله عليه وسلم عام الفتح
 بحرب هوازن سنة عشر
 او ثمانية عشر او اربعة
 قول الخوافي للجمهور
 قلنا
 هو قول اهل العلم الفقيه
 والمسافر يجوز اقتداء
 كل واحد منهم باصحابه
 فان اقتدى الفقيه بالصاحب
 قام المقيم فالتزم نفسه
 وان اقتدى المسافر بالقائم
 فله ان يعم لمواظفة امامه

باقى است وشرط دیگر هم است وآن صلاحیت مکان است برای اقامت پس اگر در صحرائت اقامت پانزده روز
 تحقق شود سفر منقطع نگردد و باب المسافر اذا لم يجتمع مكنا قصر الصلاة ما فرج من عمره لم يرد اقامت را قصر
 در نماز مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله ان عبد الله بن عمر كان يقول صلى صلاة للمسافر ما لم يجتمع مكنا
 وان جلسنى ذلك اثنتى عشرة ليلة عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر كان يقول صلى صلاة للمسافر ما لم يجتمع مكنا
 بنكند در آن مكث دوازده شب مالک عن نافع بن ابن عمر اقامت بمكة عشر ليل يقصر الصلاة الا ان يصليها
 مع الامام فيصليها بالصلاة عبد الله بن عمر اقامت كرد يكه ده شب وقصر يكه در نماز را مگر آنكه بگذارد نماز را همراه امام
 پس ميگذارد و بقدر نماز او مترجم كوديكه اكثر علماء متفق اند بر آنكه چون مسافر اقامت نباشد و باتفاق در موضعي
 درنگ كند حكم سفر از وي زایل نگردد و گوناگون آخر عمر منجر شود و شافعي را دو قول است یکی موافق جمهور و ديگر مختار بخوبی آن
 است كه در صورت زياده مكث بر چهار روز اتمام لازم است گو عازم خروج باشد مگر آنكه در خوف يا جنگ باشد و آنچه
 در حديث آمده كه قصر رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الفتح بحرب هوازن ستة عشر و ثمانية عشر يوما ازا بر صورت خوف
 و حرب فرودى آرد و الله علم باب صلاة المسافر و خلف المقيم و المقيم خلف المسافر بيان كيفيت نماز مسافر پس ششم
 و نماز مقيم پس ششم مسافر مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يصلي واء الامام معني او بما فاذا صلى لفنت
 صلواتك عن عبد الله بن عمر ميگذارد و نماز پس ششم امام در منى چهار ركعت پس وقتيكه ميگذارد و براي خود يعني تنها ميگذارد
 در ركعت مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان عمر بن الخطاب كان اذا قدم مكة صلى بهم ركعتين
 ثم يقول يا اهل مكة اتوا صلواتكم فانا قوم سفر من الخطاب چون قدم مى آورد بكمه نماز ميگذارد و همراه اهل مكه دو ركعت
 بعد از آن ميغرموداى اهل مكه تمام كند نماز خود را بر آئينه ما قوم مسافر انيم مالک عن زيد بن اسلم عن ابيه عن عمر بن الخطاب
 ذلك اسلم مولى عمر بن الخطاب از حضرت عمر بن الخطاب نقل كرد مالک عن ابن شهاب عن صفوان بن عبد الله
 بن صفوان انه قال جاء عبد الله بن عمر يعود عبد الله بن صفوان فصلة لنا ركعتين ثم انصرف فقنا فاقمنا اذ عبد الله
 بن عمر عبادت ميگرد عبد الله بن صفوان را پس نماز گذارد و براي ما دو ركعت بعد از آن باز گشت پس چهار ركعت تمام كرد و مقيم
 اهل مكه متفق اند بر آنكه هر يك مسافر و مقيم را چهار ركعت است كه اقتدا مى گيرند پس اگر مقيم مسافر اقتدا كند مقيم بايد كه بر خيزد و اتمام
 نماز را و اگر مسافر مقيم اقتدا نمايد تمام بروى لازم شود و جهت موافقت امام مسلك گفته اند كه اگر يك خطا اقتدا به هم واقع شود بر تمام
 اتمام لازم مى آيد تغيير كويد و در بين نظر است بحديث من ادرك ركعة فقد ادرك الصلاة و مسلكه اقتدا در نماز صحبه بلكه بر آن ميگاييد
 اگر يك ركعت با امام يافته است اتمام كند و الا قصر و باب قضاء فائتة السفر بيان قضاء فائتة سفر قال مالک بن ادركه ان

www.ahnafmedia.com

قلت اتقوا الله
 العلم على من لا يدركه الذم
 في السفر متوجه الى
 الطريق وهو ان ينزل
 لا يراه الفريضة ولو كان
 على ان السفر الطويل
 والقصد هو ما قال
 مالك بن عمار
 لا يفسد الصلوة
 عند ما بين ان يفتتح
 الصلوة مستقبلاً القبلة
 وبين ان يفتتحها مستقبلاً
 القبلة ولو كان على
 ان يعجزوا في الزرع
 الرحلة قال الحنفية
 لا يجوز

قال رايه رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على حمار وهو متوجه الى خيبر عبد الله بن عمر كفت ديم رسول الله صلى الله
 نماز ميگزارد و او سوار بود برداز گوش او متوجه بجانب خيبر بود مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي على راحلة في السفر حيث ما توجهت به قال عبد الله بن دينار كان عبد الله بن عمر
 ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگزارد بر شتر سوارى خود در سفر بجانبى كه متوجه ميگردانيد آن شتر آنحضرت صلى الله كفت
 عبد الله بن دينار و عبد الله بن عمر ميگرداين كار را مالك عن يحيى بن سعيد انه قال رايه انس بن مالك و انس
 وهو يصلي على حمار وهو متوجه الى خيبر القبلة يركب ويصلي على حمار من غير ان يضم وجهه على شتره يحيى بن سعيد كفت ديم
 انس بن مالك ان سفره و او نماز ميگزارد و برداز گوش او متوجه بود بطرف غير قبله ركوع و سجود ميگرد بطريق اياما بغير آنكه بنديرك
 خود را بر چيزى شتر هم گويد او را نافه بر راحله جايزست در سفر طويل و قصير هر دو نزد يك شامنى خاصست بطويل نزديك ملك
 و تجوزى گفته است بايد كه افتتاح نماز روى بقبلة كند اگر آسان باشد و اياما سجود خود در ترديد از اياما ركوع و او زاعى باشى
 بر اقدام را جايز داشته است نماز با اياما سفر باشد يا غير سا فر و همچنين سوار و قتيكه بر آيد از شهر خود براى بعضى حاجات بايد
 كه ابو حنيفة گفته است كه مصلي در شتى نماز است در قيام و قعود و نكته كه على شرط شيخين عن ابن عمر رايه النبي صلى الله
 كيف اصلي في السفينة قال صل قائما الا ان تخاف الفرق مسك طول سفر آيا در نخل بر دابه شرط است ياز دو قول است
 عدم اشتراط زير كذا فضل توسع آمده است و لهذا قاعد بر قيام قاصدا و مضطجعا ميتواند خواند مسك استقبال قبله اگر سهل باش
 در ابتداى تحريمه اجبت و در سائر صلوة نى مسك ماشى ابر ركب قياس کرده اند و نخست نفل داده اند مسك اكثر صلوات تجوز
 کرده اند گذاردن و ترديد بر دابه و در بين حنفيه جايزست **باب المسافر و بين الظهور و العصر و المغرب و العشاء**
 سا فر جمع كند در بيان ظهر و عصر و همچنين در بيان مغرب و عشاء مالك عن داود بن الحصين عن الاعرج ان رسول
 صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين الظهور و العصر في سفره الى تبوك رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع ميكرد در بيان ظهر و عصر در سفر
 خود سوي تبوك مالك عن ابى الزبير الكوفي عن ابى الطفيل جعفر بن واثلة ان معاذ بن جبل اخبره انهم خرجوا مع رسول
 صلى الله عليه وسلم حام تبوك فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم بين الظهور و العصر و المغرب و العشاء قال فاحوال الصلوة
 فخرج فصلي الظهر و العصر ثم دخل ثم خرج فصلي المغرب و العشاء جميعا الحديث مختصر معاذ بن جبل خبر داد كه صحابا
 بر آمدند باحضرت صلى الله عليه وسلم سال غزوه تبوك پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم جمع ميكرد در بيان ظهر و عصر و در بيان
 معاذ كفت تاخير كرد نماز را روزى بعد از ان از خانه بر آمد پس گذارد نماز ظهر و نماز عصر همه كجا بعد از ان و نفل شد باز بر آمد
 پس گذارد نماز مغرب و عشاء همه كجا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

www.ahnafmedia.com

قلند
 ذهب الكثرهم
 الى جوارنا الجمع
 في المطر وفي الثلج
 من بينهم ان يكون
 المطر قاتلا وقرا
 افتتاح الاولى و
 حالة الفاعل من ان
 الى ان يقيد الثانية قال
 النقيب لا يجنب

رضعت بران فرموده است بغیر ملاحظه وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها و چه
 در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحديث عبد الله بن عباس که صلوات الله علیه و آله وسلم
 الظهر والعصر ثمانيا جميعا و قيد ضرورة لاحق شده با جماع جمهور امت و لهذا جمع فی المطر و فی المرض مشروع شد
 و ایام جمع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تا نیدا احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند آنکه
 نفرمون آنحضرت صلوات الله علیه وسلم و صحابه و تابعین و علم خیر اهل مکة را از اقتدا با امام مسافر که جمع می کند دلیل
 جمع مقیدین بعلت حج میتوان شد **باب الجمع بین الصلواتین فی المطر بیان جواز جمع در میان دو نماز شب**
مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر كان اذا جمع الامراء بين المغرب والعشاء في المطر جمع معهم عبد الله بن عمر
 وقتکه جمع میکردند امیران مدینه در میان نماز مغرب و عشاء در باران جمع می کرد و با ایشان مسئله ماخذ این
 سئله از حدیث مرفوع بر روایت ابن عباس است با ملاحظه قید ضرورة مسئله قیام علت رخصت که مطر است
 در ابتدای نماز دوم ضروری است زیرا که تقدیم آن بر وقت مقر خود جایز نیست الا بعلت باران و اقوی تخصیص
 است بصورتیکه متضمن حرج باشد پس بجا عذر در مسجدیکه از خانه های دور باشد مخصوص است **باب صلوة**
المخوف بیان کیفیت نماز خوف قال الله فان خفتهم فرجالا او ذكبا فاذا امنتم فاذا كروا والله كما حكمكم ما لم تكونوا
 تعلمون پس اگر ترسیدید یعنی از عدو و مانند آن پس وان بر پاهای خود نماز گذارید یا سواره پس چون
 ایمن شوید پس یاد کنید خدا را چنانکه آموخته است شمار آنچه نمیدانستید قال الله تعالى و اذا ضربتكم في الارض
 فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتهم ان يفتمكم الذين كفروا ان الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا
 و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة فلنقم طائفة منهم معك و لياخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فليكونوا من ورائكم
 و لتات طائفة اخرى لهم يصلوا فليصلوا معك و لياخذوا حذرهم و اسلحتهم سفر کنید و در زمین پس نیست
 بر شما گناهی در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی طرح کنید از نماز بعضی آنرا اگر ترسیدید از آنکه در بلا افکنند
 شمار کافران بر آئینه کافران شمار دشمنان آشکارا و در وقتیکه با شما می پیوستند میان ایشان پس قائم کنید
 برای ایشان نماز را پس باید که بایستد جماعتی از ایشان همراه تو و باید که بگیرند سلاح خود را پس وقتیکه
 سجده کنند باید که باشند آن جماعه دیگر پیش روی ایشان و باید که بیایند آن طائفة دیگر پس نماز گذارید
 همراه تو و باید که بگیرند حذر خود را یعنی خود و سپر و زره و مانند آن و بگیرند سلاحهای خود را مترجم گوید ضعیف
 در آیه اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذمب جمهور فقها آنست که نماز سفر دیگر است و از خوف شرط است

www.ahnafmedia.com

و نماز خوف دیگر است و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیه بقرارداد ایشان سبکی از دو وجه تواند بود یا این است
 که قید سفر اتفاقی است و آیه در نماز خوف وارد شده و قصر اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور
 آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است
 نزدیک من و اوفق است بسیاق آیه که در خوف واقع است با اتفاق و اینجا قید خوف ذکر کرده نشد بجهت احتیاط بر قید
 سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً ایضاً در در اسلام واقع نمی شود پس غالباً مقرون بسفر نخواهد بود
 یا ایست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانه ساختن نماز چهار گانه است و به همین
 میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحديث مسلم که یحیی بن ارمیه سوال کرد
 از حضرت عمر پس گفت خدا تعالی ان تقصروا من الصلوة ان خلفتم ان یفتنکم الذین کفروا فرموده است و مردان
 این شده اند پس جوابی از حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و سلم
 پس فرمود صدقه تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقة و فقیر میگید این استدلال مدخول است زیرا که ما میگوئیم معنی
 جواب آنست که قصر ما فرشرع جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی همین است توجیه قول ابن عمر که گذشت
 و الله علم و آیه دوم منطبق میشود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذار در تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر بروی عدو باشند
 بعد از آن دیگر با تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدو هستند و این نماز آنحضرت صلعم در ذات الرقاع بروایت
 جابر بن عبد الله گذرد آنکه امام با یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از آن بر کعبه دوم ستماده شود پس این طائفه در شنای قیام امام
 رکعت دیگر تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدو شوند و طائفه دیگر آمده اقامت کنند و رکوع را با امام در یابند و چون امام تشهد
 مشغول شود ایشان بر خیزند و رکعت دیگر تمام کنند و سوره امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت است صلعم در ذات الرقاع بروایت صحیح
 بن حوات عن جابر بن عبد الله که میگویند می تواند بود و الله علم و قید اذ اکت فیهم حمل سلاح و خدا اتفاقی است با جماع و قال الله تعالی فان
 فجالوا و کبانا فاذا انقم فاذا کوا الله کما حکمکم ما لم تکنوا تعالی پس اگر تیر سیدار دشمن پس نماز گذارید روان بر پاهای
 خود یا سواره یعنی بر صفت که میریزید استقبال قبله باشد یا نه و بجا رکوع و سجود ایما کنید و الله علم پس چون این شد یاری نماید خدا
 چنانکه آموخته است شما را آنچه نمیدانستید یعنی چنانکه نماز اطمینان فرود آمده است درین آیه دلیل است بآنکه در حال مسابقه نماز
 میشود و همین است نزد پیشانی و نزدیک بر حنیفه در حال مسابقه دشمنی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت امکان خوف
 بحديث خدیق ممالک عن یزید بن رومان عن صالح بن حوات عن صلعم رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات الرقاع

الخوف ان طائفة صفت معه و صفت طائفة و جاء العدو و فصلی بالتی معه رکعة ثم ثبت قائماً

واقول انفسهم ثم انصرفوا فصهوا وجاه العدو وجمعت الطائفة الاخرى فيصل بهم الركعة التي بقيت من صلواته
ثم قبت جالساً واقول انفسهم ثم سلم بهم صلح بن خوات رواه كروان كسيك كذا رده بود همراه آنحضرت صلح نماز خوف را در غزوه
ذات الرقاع كه يك طائفة صفاست همراه آنحضرت صلح يعني در نماز وصف بست طائفة ديگر روبرو و بعد و پس گذار آنحضرت صلح
با آن طائفة كه همراه او بود يكره بعد از آن آنحضرت صلح استاده ماند و ايشان نماز تمام كردند براي خود بعد از آن گشتند
وصف بستند روبرو و بعد و اول طائفة ديگر پس گذار آنحضرت صلح الله عليه وسلم همراه ايشان ركعتي كه باقي مانده بود از نماز آنحضرت
صلح الله عليه وسلم بعد از آن نشسته ماند آنحضرت صلح و ايشان تمام كردند نماز را براي خود و بعد از آن سلام داد و همراه ايشان
مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن صلح بن خوات ان الصادان سهل بن ابي حنيفة الاضاري
حدثه ان صلوة الخوف ان يقوم الامام ومع طائفة من صحابه وطائفة مواجهة العدو فيركع الامام ركعة و
يسجد بالذين معه ثم يقوم فاذا استوى قائماً ثبت واقول انفسهم الركعة الباقية ثم يسلمون وينصرفون والامام
قائم فيكونون وجاه العدو ثم يقبل الآخرون الذين لم يصلوا فيكبون وراء الامام فيركع بهم ويسجد ثم يسلم
فيكونون فيركعون انفسهم الركعة الثانية ثم يسلمون سهل بن ابي حنيفة الاضاري روايت كرد كه نماز خوف نيت كه
بايستد امام براي نماز و همراه او طائفة از ياران او و طائفة ديگر روبرو و در شش شهيد پس بگذارد امام يكره و سجده
همراه آنها كه باوي اند بعد از آن بايستد پس وقتي كه راست ايستاد ايستاده ماند امام و تمام كنند آن طائفة براي خود ركعة
باقی مانده را باز سلام دهند و باز گردند و امام استاده ماند پس بشوند روبرو و شش بعد از آن بيايند آنها كه نماز نگذاشته اند
پس تكبير گویند پس پشت امام پس كوع كند و سجده كند همراه ايشان پس تر سلام دهد پس بايستد و بگذارد براي خود ركعة
دوم را بعد از آن سلام دهند قال مالك و حديث القاسم بن محمد عن صلح بن خوات احب ما سمعت الى في صلوة الخوف
كففت مالك حديث قاسم بن محمد و دست ترست نزديك من در نماز خوف **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان
اذا مثل عن صلوة الخوف قال يتقدم الامام وطائفة من الناس فيصل بهم الامام ركعة وتكون طائفة منهم
بين وبين العدو ولم يصلوا فاذا صلح الذين معه ركعتا ساخروا مكان الذين لم يصلوا ولا يسلموا ويتقدم
الذين لم يصلوا فيصلون معه ركعة ثم ينشأ الامام و قد صلح ركعتين فيقوم كل واحدة من الطائفتين فيصلون انفسهم
ركعة بعد ان ينصرف الامام فيكون كل واحدة من الطائفتين قد صلحوا ركعتين فان كان خوفاً و اشد من ذلك صلحوا
رجالاً قبل على اقدامهم او كلباً نامستقبل القبلة او غير مستقبلها قال مالك قال نافع بن ادرى عبد الله بن عمر
الا عن رسول الله صلح الله عليه وسلم بن عمر وقتيكم برسيد شد از نماز خوف ميگفت كه پيش رو امام و طائفة از مردان پس

www.ahnafmedia.com

فصل في الصلاة ركعتين ركعتين في كل وقت من الأوقات الخمسة

بمراهة ایشان امام يك كعتة وپسند طاعتة وگزار ایشان میان ایشان و میان عدو که هنوز نماز نگذازده اند پس وقتیکه گزارند نماز
بمراه امام اندیکه کعتة فرود آید بجای آنانکه نماز نگذازده اند و سلام ندیند و پیش روند آنانکه نماز نگذازده اند پس بگذارند نماز
امام یک کعتة بعد از آن باز گردد امام حالانکه گزارده است دو رکعتة پس بایستد هر یکی ازین دو طاعتة پس بگذارند برای خویش
یک یک کعتة بعد از آنکه باز گردد امام پس هر یکی ازین دو طاعتة گزارده باشد دو رکعتة پس اگر خوف زیاده تر باشد ازین بگذارند
پیاپی دو نکرده استاده برای خود یا سواره رو و عقبه شده یا غیره و عقبه شده گفت تا فاعنی بنیم عبد الله بن عمر که حدیث کرده است
این را مگر از رسول الله صلی الله علیه و سلم **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال ما صلوا رسول الله

صلی الله علیه و سلم الظهر والعصرین مع خندق حتی غابت الشمس سعید بن المسیب گفت نگذازد و حضرت صلواته علیه و سلم نماز ظهر
عصر را در خندق تا آنکه غایب شد آفتاب مترجم گوید رضی الله عنه تا روز خندق نماز خوف شروع نشد و بعد از آن شروع
در صلوة الخوف زد و حالت است یکی آنکه در حالت قتال باشد پس بایا باید گزارد هر جهت که ممکن شود پیاپی دو سواره و راوی
و جمع خفی و شامی درین قدم متفق اند و در حالت مشی اختلاف دارند شافیه تجویز میکنند و حنفیه بنا بر سبب میند و در حالت
مباشرت قتال نیز اختلاف دارند شافیه در طعنات و ضربات متوالیه معذور دارند و حنفیه منع میکنند دوام آنکه دشمنان
در موضع خود قرار دارند مکن خوف هجوم ایشان غالب است حنفیه درین حالت دعوت ابی عمر اصل ساخته اند خواه دشمن
جانب قید باشد یا در غیر آن و شافیه تفصیل کرده اند اگر دشمن در جانب قبل باشد موافق قصه عثمان قوم را دو صف ستاده
کند و بایشان نماز گزارد و هر دو صف نوبت بنوبت سجد کنند و هر استه از دشمن نمایند و اگر در غیر جانب قبل باشد موافق
بعض نخل و بار نماز گزارد و با هر طاعتة نمازی یا بر طور قصه ذات الرجاج رود و حدیث ابن عمر در پیش ایشان منسوخ است
عن آنت که این اختلاف از قبیل اختلاف مباح است و حدیث سهل بن ابی حمزه بطاهر قرآن او فون است و الله اعلم

باب التشدید علی من ترک الجمعة بغير عذر و در بیان طاعت کسیکه ترک نماید جمعة بغير عذر **مالک** عن صفوان
بن سلیم قال مالک لا ادری عن النبی صلی الله علیه و سلم ام لا انه قال من ترک الجمعة ثلث مرات من غیر عذر
ولا حلة طعم الله علی قلبه گفت مالک سنیذم ای این حدیث روایت کرده میشد از حضرت صلواته علیه و سلم بانه هر که ترک کند جمعة
سه مرتبه سواهی عذر و سوا که من هر می نهد خدا تعالی بر دل او مسکه صلوة جمعة یعنی است که پیش از شریعت برای هر
موضوع نبود و از استعمالات صاحب شرح و اصحاب اتباع او فهمید شد که آن نماز است خاص بکلیتة مخصوصه پس چاره
از ملاحظه آن خصوصیات که در اقرا و جمعه یافته شده و معرفت صفات ثغیبه او پیش جمعه دو رکعتة است در وقت ظهر یا جمعة
غیبه از مسلمین در قریه یا در شهر و جمعه در شهر کجا میباشد و والی یا نائب او امام بود و قبل از وی خطبه مینویسند که در هر وقت

۱۵
فصل في صلاة الجمعة
رواية ابن عمر
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان من ترك الجمعة
ثلاث مرات من غير عذر
ولا حلة طعم الله على قلبه
و قال مالك لا ادرى عن النبي صلى الله عليه وسلم
ام لا انه قال من ترك الجمعة
ثلاث مرات من غير عذر
ولا حلة طعم الله على قلبه
و قال مالك لا ادرى عن النبي صلى الله عليه وسلم
ام لا انه قال من ترك الجمعة
ثلاث مرات من غير عذر
ولا حلة طعم الله على قلبه

فصل في صلاة الجمعة
رواية ابن عمر
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان من ترك الجمعة
ثلاث مرات من غير عذر
ولا حلة طعم الله على قلبه
و قال مالك لا ادرى عن النبي صلى الله عليه وسلم
ام لا انه قال من ترك الجمعة
ثلاث مرات من غير عذر
ولا حلة طعم الله على قلبه

آنرا خطبه بگویند اما در رکعت پس صفت نغیبه اوست بی شبهه اما وقت ظهر پس شرط جموع است زیرا که بسیار میشد که جموع
 فوت شدی و قضای بر صورت ظهر میکردند بر صورت جموع و درین سلسله اتفاق امت مرحومه یا جمهور آن ظاهر میشد
 اما جماعت پس لازم جموع است و لفظ جموع عید و تشییع نسبت بهود و واحد نصاری بران دلالت مینماید و بی شبهه در اکثر
 اوقات جماعه عظیمه می بود و لهذا همیشه از ابن مسعود نقل میکنند از صلی الله علیه و سلم صحیح بالمدینه و کانوا اربعین صلا
 و این عبارت دلالت بر اقلیت این جموع میکند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلعم و اصحاب و علم ترا بیشتر
 میبودند از اربعین بدرجات بسیار و اما وجود اربعین ضرورت در انعقاد جموع یا نه امام شافعی میگوید ضرورت نیست
 و قیبه نظر زیرا که حدیث انفضاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و طهاران است که در اول نماز نیز
 مگرد و از ده تن پس انعامی صفا اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فضل که در نصورت شافعیه پس
 کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیه و سیاق قصه آنست که انفضاض بر اکثر امتاع بوده است
 و لهذا خدا تعالی فرمود اذرا و اتجاره اوله و الایة و لهذا هیچ و شراد درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و نماز
 خطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم طویل نبودند پس اجتماع عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس طهاران است
 که در وی اگر درون اربعین جموع خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما قریبها یا شهر پس شرط جموع
 بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلعم در بدو جموع می بود و با آنحضرت صلعم جمعی کثیر از اهل که در عود بودند ایشان را جموع نفرمودند
 و سفر اگر عدم تحتم در حق آنحضرت صلعم و اهل مدینه میتواند شد در حق اهل مکة علت مبنی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا
 و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را بر جوع پیش از وقت جموع و عمل مستمر مسلمین که در بدو جموع نیستند در بربریه
 و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود انبیه است و در عوالی و قریه قلعه متوطنان پس بر جمعی که
 بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جموعه واجب است صدکس شهید یا زیاد و در بعض اجادیت اقل آنجا که
 مرد عاقل بالغ حر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلعم و صحاب در یک مسجد میخواندند منشار آن تحقق جماعه عظیمه است
 در صورت تعدد جمعی میسر نمی باشد یا تبرک با قدهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر اجتماع عظیم
 ایشان و صفت نغیبه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر منشار اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قر
 باشد آنجا تعدد جماعات جایز بود و اما امامت خلیفه یا نائب او پس امر مستمر بود و منشار آن امرست بتقدم والی و محل
 ولایت خود پس مخصوص باشد بجنور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرا بر اعلم و سایر نظائر سلسله و اثر
 حضرت علی که اربع الی الامام الخمسون بر ندب تقدم والی در محل ولایت خود است اما خطبه پس قرآن عظیم فاسعوالی ذکر الله

من السوق فسمعت النداء فآذنت على ان توصلت فقال عمر الوضوء ايضا وقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
 يامر بالفضل ورايد روي از صاحب حضرت صلعم بسجده و زوجه و عمر بن الخطاب خطبه ميخواند پس گفت حضرت عمر كه ام عت
 اين يعني چرا تاخير كردي پس گفت يا ابي هريره منين باز گشتم از بازار پس شنيدم اذان را پس ياد و كردم برا نكه وضو كنم پس
 حضرت عمر وضو نماي محمل بخارست بر آيند داشته كه حضرت صلعم امر مي فرمود غسل ممالك **قال** عن سعيد بن ابى سعيد
 عن ابى هريره انه كان يقول غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم كغسل الجنابة ابو هريره و گفت غسل روز جمعه واجب بر هر
 مانند غسل جنابه **قال** ممالك من اغتسل يوم الجمعة اول نهاره وهو يريد بذلك الغسل للمجمعة فان ذلك الغسل لا
 يجر عنه حتى يغتسل لرواحه وذلك ان رسول الله صلعم قال في حديث ابن عمر اذا جله احدكم الجمعة فليغتسل
 مالهك هر كه غسل كند روز جمعه در اول روز خود و اراده كند آن غسل جمعه پس بر آيند اين غسل كفايت ميكند او را از غسل جمعه
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود در حديث جده ابي بن عمر اذا جارا احدكم الجمعة فليغتسل **قال** يحيى قال ممالك ومن
 اغتسل يوم الجمعة مَجْلًا او مَوْشًا او هُوَيْوِيًّا بذلك غسل الجمعة فاصاب بما ينقض وضوءه فليس الا الوضوء
 و غسل ذلك مَجْرِي عنه گفت مالهك هر كه غسل كند روز جمعه پيش از وقت يا بعد دخول وقت و اونيت ميگردان آن غسل
 پس سبب او را چيزي كه ميكند وضو او را پس لازم نيست بروي كمر وضو و غسل او كفايت كنده است از غسل جمعه ترجم
 رضی الله عنه حقا فحديث از ابن عباس حضرت عايشه عجب غسل جمعه روايه كرده اند و عمل جمهور صحابه و تابعين بر اين است
 است پس قضاء در حديث و جوب و عجب بيكي از دو وجه تواند بود يا اينست كه حديث و جوب منوخ باشد حديث عجب
 بهمين است ميل ابن عباس يا اينست كه مراد بوجوب تاكيد و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله علم مسلك غسل از
 سنن هدي است در حق كسيكه حاضر شود جمعه را و از سنن او است در حق هر كسي حضور جمعه او را واجب باشد يا نه اما اول
 پس بحديث باب اذا جارا احدكم الجمعة فليغتسل غسل الجمعة واجب على كل محتلم اي بالغ و حمل مطلق برين مقيد و اما ثانی
 پس بحديث شيخين حق على كل مسلم ان يتنظف يوم من سبته ايام و باتفاق فقها واجب نيست پس حق بمعنى با نور شب
 بيان تفصيل كه دريم خلاف در میان دو قول فقها بر خاست بود دليل بر يكي را حمل پيدا شد و همچنين است قضاء اين بنده
 و اختلاف ایشان كه ايا اگر كسي پیش از رفتن جمعه غسل كند بوجبه باین غسل نماز جمعه ميتواند خواند سنت او شود
 پس ميگويم كه سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل شد **باب** يستحب ان يلبس من احسن الثياب
 مستحب است كه پوشد از بهترين جامه براي جمعه **قال** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه
 قال ما على احدكم لو اتخذ ثيابا من الجمعة سوى ثيابي هذت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چه زيان است بر كسي

قلت انفقوا
 استجاب بالنسل الجيود
 واختلافوا في قوله عليه
 السلام واجب على كل
 محتلم فليل تنسوا
 قول الورد التاكيد وفي
 التماخج وقت الغسل من
 التفرقة و قد يرد من غايه
 غسل يوم الجمعة
 في الصلاة وهو الصحيح
 وفي العالم الكفر و اغتسل
 بعد الطهر ثم اغتسل
 و صلى الجمعة بالوضوء
 لا يكون مستحبا

www.ahnafmedia.com

اگر چه یک نذر و جامه برای جمعه خود بخیزد جلوه خانی که در محنت و کار میوشد مسلم چون منتقل غلبن حسن شایسته
 تطبیق بجهت اجتماع ماس جمیع دون جمعه است لابد آن آداب متعددی هستند بسوی عیدین باب انتخاب المقلب
 التسلو الجمعة متقلب سب خوشبو نالیدن و سواک کردن برای جمعه صا لک عن ابن شهاب عن ابن المسباق ان رسول
 صلی الله علیه و آله قال من جمع من الجمعة ما عثر المسلمان هذا يوم جمعة الله عیدا فاختسوا من كان حنذا طيب فلا يصرف
 ان من منة و حلیکم بالسواک رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در جمعه از جمعه که ای گروه مسلمانان هر آینه امر
 روزیست که گردانید او را خدا تعالی عید پس غسل کنید و هر که باشد نزد او خوشبو پس ضرر میکند او را آنکه باله از آن خوشبو
 و لازم گیرید شامسواک کردن را صا لک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان لا یروح الی الجمعة الا ادهن و تطیب الا
 ان یكون حاملا عبد الله بن عمر نزلت بسوی جمعه مگر آنکه روغن می مالید و استعمال خوشبو میکرد مگر آنکه محرم باشد باب
 فضل التلبیذ يوم الجمعة در بیان فضیلت اول وقت رفتن در روز جمعه صا لک عن محمد بن سولی ابی بکر بن عبد الله
 عن ابی صالح النعمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اغتسل يوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح
 فی الساعة الاولى فکان اقرب بدنة ومن راح فی الساعة الثانية فکان اقرب بقرعة ومن راح فی الساعة الثالثة فکان اقرب
 کتبا اقرن ومن راح فی الساعة الرابعة فکان اقرب و جلجة ومن راح فی الساعة الخامسة فکان اقرب بیضنة فاذا خرج
 الامام حضرت المثلثة یسقهون الذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر که غسل کند در جمعه مانند غسل جنابة بعد از آن برود در س
 نختین پس گوید که قربان کرده است یک شتر را و هر که برود در ساعت دوم گوید که قربان کرده است یک گاو را و هر که برود
 در ساعت سیوم گوید که قربان کرده است گوسفند شاخدار را و هر که برود در ساعت چهارم گوید که قربان کرده است گاو یا
 و هر که برود در ساعت پنجم گوید که قربان کرده است یک بیضه را پس وقتیکه بر می آید امام یعنی برای خطبه حاضر میشوند
 فرشتگان می شنوند بند را ترجمه گوید علما نجف دارند که مراد از ساعت در اینجا جزو و دوازدهم روز است یا در خطبه
 بر تقدیر اول وقت تنبیه از طلوع آفتاب باشد و بر تقدیر ثانی از وقت زوال ظاهرا بر شش فقره و جوشانی است و الله صم
 باب السعیم الجمعة بیان سسی روز جمعه قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا ل
 ذکر الله و ذرعا البیع ذکر خیر لکه از گفته و عملن ای مسلمانان وقتیکه بانگ نماز داده شود روز جمعه پس سسی کنید
 بسوی یاد کردن خدا تعالی یعنی بخیزد نماز و بگذارد خرید و فروخت را این بهتر است و شمارا اگر میدانی صا لک
 انه سال ابن شهاب عن قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا ل ذکر الله فاسعوا
 ابن شهاب کان عمر بن الخطاب یقرءها اذا نودى للصلاة فاسعوا ل ذکر الله انکس ال کرد ابن شهاب

له قلت
 هو قول اهل العلماء
 له قلت
 هو قول اهل العلم والادب
 ان هذه الساعات بعد
 ساعات لطيفة بعد
 النزول لا الساعة
 التي يخطب عليها صاحب
 الدين والنبأ ۱۱

فانما يقرأ
 في يوم الجمعة
 في صلاة الجمعة
 في يوم الجمعة

قلت هذا قول الجمهور

قلت قولنا وادان كان

منه على من جامع له

ينهي عن استاذنوه

عند من على الجهاد

والمقتضى انما يقال

على من جامع اى على

الامة من غير ان يكون

على من جامع اى على

مروى است از محمد باقر که رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواند و خطبه روز جمعه و نشست در میان آنها مسکه سنت است که خطبه
 منبر خوانند یا بر تفرغ بعمل حضرت صلی الله علیه وسلم و عمل سلیم بعد از آن حضرت صلعم و جلوس بین الخطبتین یا مثل سوره غلام
 بیان کرده اند در حدیث آمده که قصر خطبه علامه فقیر رجل است و خطبه ستاده باید خواند بعمل ستر آن حضرت صلی الله علیه وسلم
 عمل سلیم و بایت و ترکوک قاسما **باب جواز الاختیار و الایام بخطب** در بیان جایز بودن احتیاد در حالیکه امام خطبه
 میخواند **مالک** اند بلفظ ان عبدالله بن عمر کان یخیر بین الجمعة والا یام بخطب عبد الله بن عمر احتیابا میکرد روز جمعه
 امام خطبه میخواند مترجم گوید جمله که برته احتیاب است که غالباً خواب می آرد پس اگر از خطب نوم مامون باشد مکروه نخواهد بود
 و فصل این عمر شعر این است **والله علم باب استجاب استقبال الناس بالامام وهو خطب مستحب** و بر روی
 نشستن مردمان بطرف امام و حال آنکه او خطبه میخواند قال مالک السنة ان یستقبل الناس الامام یوم الجمعة اذا
 اراد ان یخطب من کان منهم یلی القبلة و غیرها گفت مالک سنت مقرر نزدیک ما است که رومی آوردند مردمان بطرف
 امام روز جمعه قیام کرده اند خطبه میخوانند را آنکه از ایشان نزدیک قیام باشند و آنکه بجانب غیر قیام باشد **باب**
 اصحاب عدل صلح علیکم یستأذن الامام فی الخیمه کسیرا یسیرا و احدی یا ایا و اجبت بر منی استیذان نماید از امام در بر آمدن **باب**
 و لیس علی من دعف و اصحابه و لای من الخیر ان یستأذن الامام یوم الجمعة اذا اراد ان یخطب گفت مالک نیست لازم بر کسیکه چون
 از زمین او جاری شد یا رسید او را امری که نا جاری است او را از بر آمدن آنکه خصصت طلبه از امام روز جمعه وقتیکه خواهد
 مترجم گوید جمهور علما قایل اند بعد از وجوب استیذان و آیه و اذا کانوا مع علی صبروا حجة یستأذنوه
 محمول است بر جهاد فقط و واحدی این آیه را مطلق داشته است و هر طاعتی که با اجتماع شروع است خروج از آن بدو
 اذن امام جایز نگردد مثل جمعه و عیدین و جهاد و سستیقا و امثال آنها و نیز روایت کرده که استیذان در جمعه در عهد
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم رایج بود و آن حضرت صلعم با اشاره اذن میداد و الله علم **باب الاضیاء یوم الجمعة**
 و الامام یخطب مستحب است خاموش ماندن روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند **مالک** عن ابی الزناد عن
 الامام عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا قلت لصاحبك انقم من الامام یخطب یوم الجمعة
 فقد اتعت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه بگویی همشین خود را خاموش شو حال آنکه امام خطبه میخواند پس
 هر آینه کلام میفانده کردی **مالک** عن ابن شهاب عن ثعلبة بن مالک القرظی انما خیره انهم كانوا فی
 زمان عمر بن الخطاب یصلون یوم الجمعة حتی ینزل عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر یجلس علی المنبر و اذن للمؤذنین
 قال ثعلبة جلسنا خلفه فاذا استکتم المؤذنون و قام عمر یخطب الصناعم یسبحون منا احد یسبحون کما یسبحون

www.ahnafmedia.com

که میخواند آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم روز جمعه بعد از سوره جمعه گفت میخواند بل آنکه حدیثی است که میگوید در پیش
 مالک که شافعیست قرائه سوره جمعه منافقون و همچنین قرائه سجده و سجده و ضعیف توقيت بعض قرآن است
 سبعین صلوات مکرره داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند آنست که این که ائمه در صورتی است
 که بغیر آن نماز را جایز ندارد یا قرائه بغیر آن مکرره شمارد و اگر بجهت آسانی یا تبرکاً بقرائه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 التزام کند هیچ باک نیست لکن می باید که گاه گاه غیر آن را نیز بخواند و شهید تاجا بلان از ارکان صلوة شماره اول
باب من ادرك ركعة من صلوة الجمعة فليصل اليها اخوي هر که در یاد نماز جمعه بیکرکعت پس باید که بگذارد
 همراه او رکعت دیگر **مالك** عن ابن شهاب انه كان يقول من ادرك من صلوة الجمعة ركعة فليصل اليها ركعة
 اخوي ابن شهاب میگفت هر که در یاد نماز جمعه بیکرکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر قال مالك قال ابن شهاب
 وهي سنة گفت مالك گفت ابن شهاب همین سنت است قال يحيى قال مالك وعلی ذلك ادركت اهل العلم ببلدان
 و ذلك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ادرك من الصلوة ركعة فقد ادرك الصلوة گفت مالك
 قول باقر اهل علم را در شهر خود و این بجهت آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که در یاد نماز بیکرکعت پس
 می در یافته است نماز را بنویس گفته است هر که بیکرکعت کامل در یافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه این چون
 امام سلام و بدضم کند با او رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او بیکرکعت و در اصل نشد در نماز بیکرکعت
 سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد از چهار رکعت زیرا که وی ظهر است و
 همین است مذکور مالک و ثوری و شافعی مترجم گوید رضی الله عنه در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوة الجمعة
 ركعة فقد ادرك صلوة و از روایت دیگر حاکم من ادرك من الجمعة ركعة فليصل اليها اخوي و از مفهوم این حدیث دانسته شد که
 اگر دو بیکرکعت دریافت جمعه را در یافته است پس چهار رکعت است تا او بنا بر نزو یک نام عظم اگر تشهد امام را دریافت
 دو رکعت گذارد و نماز جمعه او دریافت **باب فضل يوم الجمعة والناس التقي توجعها و مناظرة ابی هریرة** و کعب
 الاحبار و عبدالله بن سلام فی تعیینها **باب در بیان فضیله روز جمعه و فضل ساعتیکه امید داشته میشود بیکرکعت**
 در روز جمعه و مناظره ابو هریره و کعب احبار و عبدالله بن سلام در تعیین آن ساعت **مالك** عن ابی الزناد
 عن الاحبار عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر يوم الجمعة فقال فيه ساعة لا يوافقها عبد مسلم
 وهو قائم يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه آياه و اشار رسول الله صلی الله علیه وسلم بيده يقللها رسول
 صلی الله علیه وسلم ذکر کرد روز جمعه این گفت در آن روز ساعتیکه که در زمین یا در آسمان مسلمان حال آنکه او نماز

لا قلت
 عليه الصلاة والسلام
 انما ان ادرك ركعة
 صلاة اضاف اليها
 ركعة اخرى ففوتت
 الجمعة وان لم يدرك
 ركعة صلوات الربا
 قال ابو حنيفة ان
 ادرك الامام في التشهد
 صلوات ركعتين

www.ahnafmedia.com

باشد نماز سیکه از دو سوال کند از خدا تعالی چیزی بگوید در آنچه از اشاره نمود آنحضرت صلعم بدست مبارک خود بیان قلت آن
 میفرموده است که عن یزید بن عبد الله بن الحارث عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی بصیرة انه قال قلت
 الی الطوفان فقلت کعب الاحبار فجلس مع محمد بنی عن التوریه وحديثه عن النبی صلی الله علیه وسلم کان فیما حدثته ان قلت
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فی خلق آدم وفیه اصبط وفیه یتب علیه وفیه عاتق
 تقوم الساعة وامن دابة الودی صیفة یوم الجمعة من حیث تعبر حتى تظلم الشمس شفقا من الساعة الا الجن والانس وفیه ساء
 الا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی بسال الله شیئا الا اعطاه ایاه قال کعب لک فکل سنة یوم فقلت بل فی کل جمعة
 فکل کعب التوریه فقال صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو بصیرة فقلت بصیرة بن ابی بصیرة الغفاری فقال من
 ابن اقلیت من الطوفان فقال لو ادرکتک قبل ان تخرجه الیه ما خرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تغفلن علی
 الا الی ثلثة منشا الی المسجد الحرام والی مسجد هذا والی مسجد یلیاء اوبیت المقدس قال ابو بصیرة ثم لقیته عبد السلام
 فحدثته بحلیه مع کعب الاحبار وما حدثته فی یوم الجمعة فقلت قال کعب ذلک فکل سنة یوم فقال عبد الله بن سلام
 کذب کعب فقلت ثم کعب التوریه فقال بل هو فی کل جمعة فقال عبد الله بن سلام صدق کعب ثم قال
 عبد الله بن سلام قد علمت آیه الساعة هو قال ابو بصیرة فقلت له اخبرنی بها ولا تضیق فقال عبد الله
 بن سلام هو آخر ساعة فی یوم الجمعة قال ابو بصیرة فقلت وكيف تكون هو آخر ساعة فی یوم
 الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه ولا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی وتلك الساعة
 لا یصلی فیها فقال عبد الله بن سلام الم یقل رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس علی
 ینتظر فی الصلوة فهو فی الصلوة حتى یصلی قال فقلت بل قال فنهضت الی ابی بصیرة فقلت بل لکم
 بسوے کوه طورس ملاقات کردم با کعب احبار پس شستم هم را پس حدیث نقل کردم پیش من از توره
 و حدیث نقل کردم من پیش او از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بود در آنچه ذکر کردم پیش او
 آنکه گفتتم فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بهترین روز یک طلوع کرده است در آن آفتاب زور جمعه
 در روز جمعه آفریده شد آدم و در روز جمعه نهد و آفریده شد بر زمین و در روز جمعه هر بانی کرده
 بروی بعد از حساب و در روز جمعه ذوات یافت آدم و در روز جمعه خواهد برخواست قیامت و میت
 هیچ جنبند و مگروی گوین نهاده است روز جمعه از وقتیکه صبح من کند تا وقتیکه بر من آید آفتاب
 از قرین قیامت مگر جن و آدمی و در جمعه ساعتی است که منی یا بد آنرا بنده مسلمان حال آنکه او نماز سیکه از دو

له قلت
 قال المحلی یثبت من الی اعطاء
 یوم الجمعة سجدة
 ۱۶۱
 یصلی ساعة
 الاجابة ۱۶

ما قلت
 وعليه اهل العلم بانه
 بين علي بن ابي طالب
 ورسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم
 حديث مسلم عن
 عائشة في النهج
 نهي النبي صلى الله عليه
 وآله وسلم ان يبعد
 الجملة فقال الشافعي
 ان كان وقتها بوجوه
 اسابع قال البغوي
 ١٤٢
 هو من اختلافنا

سوال میکند از خدا متعالی چیزی نگر که میداد او را آن چیز کعب گفت محل بودن این ساعت در هر سال یک روز است پس گفتم بلکه در
 هر چه هست پس خواند کعب تورات را پس گفت راست فرمود رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره پس ملاقات کردم بم
 بن ابی بصیر و خفاری پس گفت از کجا آمدی گفتم از طبرستان گفتم اگر می یافتم ترا پیش آنرا که برمی آمدی بسوی طبرستان که کنی آنرا
 شنیدم از رسول صلعم که میفرمود آمده کرده نشود شتران را اگر بسوی مسجد بسوی مسجد حرام و بسوی مسجد من که اینست و بسوی ایلیا گفتم
 بیت المقدس گفت ابوهریره بعد از آن ملاقات کردم با عبد الله بن سلام پس فرمودم پیش او صلوة مجلس خود با کعب و جبار و آنچه حد
 روایت کرده بودم پیش او در باب روز جمعه پس گفتم در انشای سخن که گفت کعب جبار محل این ساعت مرقوم در هر سال یک روز است
 گفت عبد الله بن سلام در روایت گفت کعب پس گفتم بعد از آن خواند کعب تیرت را پس گفت بلکه آن ساعت در هر چه هست پس گفت عبد
 بن سلام راست گفت کعب بعد از آن گفت عبد الله بن سلام هر آنی که میدانم کدام ساعت است آن گفت ابوهریره پس گفتم او از خبر
 باین ساعت و محل کن پس گفت عبد الله بن سلام آن ساعت آخر ساعت از روز جمعه است ابوهریره پس گفتم و چگونه باشد این
 ساعت مرقوم آخر ساعتی در روز جمعه و بر آنی فرموده است حضرت صلعم که می باید آن ساعت را هیچ بنده مسلمان حال آنکه او را مسکن
 مگر که او جابت دعای او کرده میشود و این ساعت که تو نشان میدهی نماز کرده میشود در آن پس گفت عبد الله بن سلام آیا نفرموده است
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بشنید بمجا که انتفا سیکند در آن مجلس نماز را پس او در نماز است تا آنکه بگذارد و آنرا گفت ابوهریره گفتم
 آری فرمود گفت پس مراد همین است **باب** المواظف المندوب اليها قبل الغرضين و بعدا در میان نمازها ناخلاقه که مستحب اند
 پیش از فراغ یعنی بعد از اربعین **مالك** عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي قبل الظهر و ركعتين
 بعدا ركعتين و بعد المغرب و ركعتين في بيته و بعد صلوة العشاء و ركعتين و كان لا يصلي بعد الجمعة حتى ينصرف في ركعتين
 و ركعتين رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في ركعتين و بعد از ظهر دو ركعت و بعد مغرب دو ركعت در خانه خود و بعد از نماز
 عشاء دو ركعت و نماز میگذارد و بعد جمعه تا آنکه باز میگذشت بخانه پس میگذارد دو ركعت **مسئله** اكثر علماء قائل بان سنية چهار ركعت
 پیش از نماز ظهر و تنگ ایشان حدیث حضرت عائشه است که مسلم آنرا ذکر کرده و در منهاج دو ركعت را تقسیم کرده و در بعد جمعه
 اختلاف در پیش شافعی دو ركعت است نزویک ابوحنیفه چهار ركعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است **باب**
 استحباب كعتي الفجر تخفيفها **باب** در سنت بودن دو ركعت که متصل نماز فجر باشد و سبک کردن آن **مالك** عن نافع عن
 عبد الله بن عمر ان حفصة زوجة النبي صلى الله عليه وآله وسلم اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا سلمت المؤمن من الاذان
 لصلوة الصبح ركعتين خفيفتين قبل ان تقوم لصلوة حضرت حفصة خبر داد عبد الله بن عمر را که رسول صلی الله علیه وسلم وقتی که
 خاموش میشد مؤذن از اذان نماز صبح میگذارد دو ركعت پیش از آنکه استاده کرده میشد نماز **مالك** من غیرین سیدنا حفصة

www.ahnafmedia.com

لقلت
 مذهب العلماء ان
 الوتر سنة الا با
 حنفية خاصة
 ۱۶۶
 فانها واجب على
 عند

جده انس بن مالك حوت نود و حضرت راضی الله علیه سلم برای طعامی پس تناول فرمود از ان طعام بعد از ان فرمود و حضرت صلعم
 با سینه نماز گذارم بر شما یعنی امامت کنم برای شما انس گفت پس بر شما قسم بسوی بوریای از ان ماکه سیاه شده بود بسبب
 استعمال پس افشارم بر آب پس سها و حضرت صلعم وصف قسم من و تیمم که نام طفل بود پیش حضرت و آن بیزن پس
 پس بگذار حضرت صلعم بر ما در رکت بعد از ان باز گشت مسئله ازین حدیث و احادیث دیگر معلوم شده است که نماز
 بجماعت خواندن مکروه نیست آری التزام مثل التزام آن در فرض عیدین و کتب بدعت است و نزدیک شافعی تطبیح دوم
 است یک قسم آنست که جماعت در ان مسنون باشد مثل عیدین و تراویح و استسقاء و کسوف دیگر آنکه جماعت در ان مسنون
 مثل رواتب اگر این قسم اخیر را هم جماعت بگذارند نزدیک ایشان مکروه نیست و در پیش حنفیه در آن نوافل مکروه است
 چون بر سبیل تداعی و اجتماع باشد و اگر چه قلیل بلا اذان و اقامت در ناحیه مسجد بگذارند لا باس **باب** صلوة الوتر

ولیت بواجبة نماز وتر سنت است و واجب نیست **مالك** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن جابر عن ابن
 محرز بن رجاء بن بنی کنانة یندعی الخدیجی سمع رجلاً بالشام یکنی ابا محمد یقول ان الوتر واجب قال الخدیجی فوجت

الی عبادة بن الصفا فاعترضت له وهو رایح الی المسجد فلخبرته بالله قال یجهد قال عبادة کذب ابو محمد سمعت رسول
 صلی الله علیه و آله یقول حسن صلوات الله تعالی علی العباد فمن جاء بهن لم یضیع منهن شیئاً استخفاً فاحققن

عند الله عهد ان یدخل الجنة ومن لم یات بهن فلیس له عند الله عهد ان شاء عذبه وان شاء ادخل الجنة
 شخصی از بنی کنانه گفته میشد او را مخدیجی شنید از مردی در شام که کنیت او ابو محمد بود میگفت هر آینه وتر واجب گفت
 پس قسم بسوی عباده بن صامت پس پیش روی آدم او را و او میرفت بسوی مسجد پس خبر دادم او را یا مخدیجی گفت ابو محمد
 گفت عباده دروغ گفت ابو محمد شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود هیچ نمازست که نوشته است آنها را خدا
 بر بندگان پس هر که بعمل آورد آنها را ضلح نکرد و از آنها چیزی را از جهت سبک پنداشتن حق آن باشد او را نزدیک خدا است
 عهدی که دخل کند او را در بهشت و هر که بعمل نیارد آنرا پس نیست او را نزدیک خداست عالی عهدی اگر خواهد ضراب کند

و اگر خواهد دخل کند او را در بهشت **مالك** انه بلغنا ان رجلاً سأل عبداً له بن عمر عن الوتر و اوجب هو فقال عبد الله
 بن عمر قد اوتر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اوتر المسلمون قال فجهل الرجل یرد علیه عبد الله بن عمر یقول قد اوتر

رسول الله صلی الله علیه و آله و اوتر المسلمون شخصی سوال کرد عبد الله بن عمر را از وتر یا واجب است پس گفت عبد بن عمر
 هر آینه وتر گذارده است حضرت صلعم و وتر گذارده اند مسلمانان پس شروع کرد آن مرد که سوال می نمود عبد الله بن عمر را
 و عبد الله بن عمر میگفت هر آینه وتر گذارده است رسول الله صلی الله علیه وسلم و وتر گذارده اند مسلمانان ترجمه گوید رضی الله

www.ahnafmedia.com

مذبح جمهور علماء اینست که وتر سنت است مگر نزد یک ابوحنیفه واجب است خاص در یک و دلیل او درین باب حدیث صحیح است
 الا ان الله زادكم صلوة هي خير لكم من حمر البهائم ولا بدت كذا في جنس يد عليه بائنه تخفيا للمعنى الزيادة و چون جزا حد
 ان اشبات فرضية صرآمد و جواب او از احادیث است که چون این نماز تا پنج عشا است در صلوة خمس داخل شد و اسلام عالم
باب جواز الوتر على الدابة في السفر باب در جایز بودن و تر بر جانور در حال سفر **مالك** عن ابى بكر بن عمر عن
 سعيد بن يسار انه قال كنت اسيروا مع عبد الله بن عمر بطريق مكة قال سعيد فلما اخشيت الصبح نزلت فاوترت
 ثم ادرت فقلت لعبد الله بن عمر اني كنت فقدت اخشيت الصبح فانزلت فاوترت فقال عبد الله ليس لك
 في رسول الله اسوة حسنة فقلت بلى والله قال فان رسول الله صلى الله عليه كان يوتر على البعير **عبد**
 يا كنت يسيروا مع عبد الله بن عمر وراه فقلت سعيد ليس فتيك تر سيدم از طلوع صبح فرود آمدم از دابة پس گذارم
 بعد از آن در يافتم عبد الله بن عمر را پس گفت مرا عبد الله بن عمر کجا بودی گفتتم تر سيدم از طلوع صبح فرود آمدم از دابة
 و در گذاردم پس گفت عبد الله با نیست ترا بخضرت صلعم اقتدا نیک پس گفتم آری هست فتمم بخدا گفتم بر این رسول پس
 صلی الله علیه و سلم تر سيدم گوید اکثر علماء بهین حدیث و تر را بر دابة بخوبی کرده اند و امام عظم و صاحبین تجویز
 میکنند حال آنکه نزد یک صاحبین و تر هم از جمله سنن است **باب** الوتر ان يصل من منى ثم يصلي واحدة **عبد**
 ما قد صليت و تر اینست که بگذار دو رکعت بعد از آن بگذار دیگر کت تا در گردان این یک رکعت نماز را بگذار ده است **مالك**
 عن نافع و عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه عن صلاة الليل فقال رسول الله صلى
 عليه صلاة الليل منى منى فاذا اخشيت احدكم الصبح صلى ركعة واحدة **عبد** ما قد صليت شخصه سوال کرد رسول الله صلی الله علیه
 از نماز شب پس فرمود رسول صلعم نماز شب دو رکعت است پس فتيك تر سيدم کی از نماز طلوع صبح بگذار و دیگر کت دیگر تا در گردان
 برای او نمازی بگذار ده است فتمم گوید رضی الله عنه نزدیک جمهور اهل حدیث و تر در اصل نام رکعت اخیره است و او بر نماز
 و تر سيدم اند پس اگر باز ده رکعت و تر بگذار و میشاید و کند رکعت بگذار و میشاید و اگر هفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت بگذار و میشاید
 اکثر و تر را بینه قرار داده اند و ادنی حال نزدیک ایشان سه رکعت است و نزدیک حنفیه و تر سه رکعت است لایزید و لا نقص
باب يجوز الفصل بين الشفم والوتر والصل بينهما جائز است جدا کردن دو گانه از و تر و جمع کردن در آن دو گانه
مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يسلم بين الركعتين والركعة في الوتر حتى يامع ببعض حاجته عبد الله بن عمر سلام
 در میان دو رکعت و یک رکعت در نماز و تر تا آنکه میفرمود بعض کار نماز **مالك** عن عبد الله بن دينار ان عبد الله بن عمر كان
 يقول صلوة المغرب وتر صلوة النهار عبد الله بن عمر میگفت که نماز مغرب و تر نماز روز است از اینجا فهمیده که صورده و تر تا

٢١

قلنا
 به قال اكثرهم
 وقال ابو حنيفة و
 صاحباة لا يصلها
 الا بالبر مع انسة
 عند صاحبة كذا
 و في اصلنا عن ابى
 بكر بن عمر الصواب
 ١٩٤
 عن ابى بكر بن عمر
 قلنا
 قول اكثرهم اقل
 الوتر ركعة واحدة
 احدى عشر ايات
 عشر وادنى الال
 ثلث وادنى فهد
 افضل وفضل الخفة
 الوتر ثلث لا يزيد
 ولا ينقص
 قلنا
 عليه السلام
 خلافا للحنفية

www.ahnafmedia.com

ما قلت
 ان اول ركعة جازا
 عند الشافعي بركعة
 وركعتان عند مالك
 بركعة عند احمد
ما قلت
 عليه الشافعي
 مع قول ابن حبان
 في العاشر من شهر
 بدون نية التمام
ما قلت
 دخل من اهل العلم

صورة نماز مغرب میباشد و همین است نزد شافعی و نزدیک خفیه فصل جاز نیست باب جواز الوتر بركعة واحداً
 شفع قطعا در میان جواز گذاردن و ترکیب کتبه از غیر شفع پیش از آن مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص
 کان یوتر بعد العتمة بواحدة مسعد بن ابی وقاص تریبگذار و بعد عشا بیک کتبه قال مالک و لیس علی هذا العمل عندنا
 و لکن ادنی الوتر ثلاث کتبه مالک نیست حمل بر پنج دیش نزدیک ما و لکن ادنی و تر سه رکعت است در شفع و یک و تر سه رکعت
 اگر یک کتبه گذارد نزدیک شافعی بلکه اگر ایه جاز است و نزدیک مالک مکروه است و نزدیک ابو حنیفه اصلاً جاز نیست
باب جواز نقص الوتر بان یشفعها بركعة اخوة در جواز نقصن و تر با نکه شفع گرداند از بعض کتبه دیگر مالک عن
 انه قال کنت مع عبدالله بن عمر بطریق مکه و السماء معیمة فشفع عبدالله لصبو فادتر بواحدة ثم انکشف الغمیر
 فوامی ان علیه لیل فشفع بواحدة ثم صلی بعد ذلك رکعتین رکعتین فداشفع الصبح اوتر بواحدة کتبه نافع که
 بودم همراه عبدالله بن عمر در راه مکه و آسمان صاحب بار بود پس ترسید عبدالله از طلوع صبح پس و تر گذارد و بیک کتبه
 بعد از آن زایل شد بار پس دانست عبدالله که باقی مانده است بروی شب پس آن یک کتبه را دو گانه ساخت یعنی
 رکعت دیگر بعد از آن گذارد و دو رکعت پس وقتیکه ترسید از صبح و تر گذارد و بیک کتبه مترجم گوید رضی الله عنه بر همین
 مذنب شافعی و صحیح نیست بر قول ابو حنیفه فعلى العالم کثیره لا یجوز بدون نیت الوتر باب جواز الوتر اول السبل
 و اخره جائز است گذاردن و تراول شب آخر شب مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال کان
 ابوبکر الصديق اذا اذاد ان یاتی فراشه او تر و کان عمر بن الخطاب یوتر اخر الليل قال سعید بن المسیب
 انا فاذا اجنت فراشی اوترت کتبه سعید بن المسیب که حضرت ابوبکر وقتیکه میخوابت که باید بر بست خود یعنی
 برای خوابت تریبگذار و حضرت عمر و تریبگذار و آخر شب کتبه سعید بن المسیب آنامن پس چون می آیم بر فراش خود و تر
 میگنایم مالک انه بلغه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله کانت تقول من حق ان ینام حتى یصبو فلیوتر قبل ان ینام
 و من حی ان یتقیظ اخر الليل فلیوتر و تره حضرت عائشه میفرمود که تریبگذار تا آنکه صبح و تر شود باید که و تر بگذارد
 پیش از خوابیدن و هر که توقع دارد که بیدار شود و تر شب بیک تا آخر کند و تر باب الوتر بعد طلوع الصبح باب جواز گذاردن
 و تر بعد طلوع صبح صادق مالک عن عبد الکریم بن ابی الحاقق البصری عن سعید بن جبیر ان عبدالله بن عباس قد
 استقیظ فقال لخدمته انظر ما صنع الناس و هو یومئذ قد ذهب بصره فذهب الخادم ثم رجعت قد انضروا الناس
 من لصبو فقام عبدالله فاوتر علی الصبح سعید بن جبیر کتبه بر آینه عبدالله بن عباس بخوابت بعد از آن بیدار شد
 پس گفت خادم خود را ببین که چه کردند و ما این عباس در آنوقت زنده بود و بیانی او پس گفت خادم بعد از آن باز برگشت که تر

www.ahnafmedia.com

بازگشت

قلنت
 معنی الحاکمیت عند
 الشافعیان اکثر الموتر
 احکم عشتا قائلت
 عشتا وکل عند الموتر
 وعند ابی حنیفة
 ان الموتر ثلاث والظان
 کلمات ناقلة التهجید
 فی المالک تین و تین
 فخرج صلی الله علیه
 سلم شان کلمات
 بیجا علی قولهم انما
 سمیت الاخرق و تین
 فوسما لان الشفیع
 یوا صیر و تین

یصلی باللیل ثلث عشر رکعة ثم یصلی الا صبح بالعبادة بالعبادة کتین خفیفین عروة بن الزبیر نقل کرده حضرت عائشه که رسول
 صلی الله علیه وسلم یکنزله در شب سیزده رکعت بعد از آن میگذارد وقتیکه می شنید افغان صبح را دور کتبه سبک مالک
 حضرت بن سلیمان عن اکریم مولی بن عباس ان جباله بن عباس اخبرنا انه بات لیلته عند هیئت زوج النبی صلی الله علیه
 و علیاته قال فاضطمت فی عمر من الوسادة وضطر رسول الله صلی الله علیه وسلم واهله فی طولها فقام رسول الله صلی
 حتی اذا انتصف اللیل اقبله بقلیل وبعده بقلیل استقیظ رسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس فسمع النغم عن وجهه
 بیدة ثم قرا العشاء الايات النور من سورة قال عمران ثم قام الی شن معلق فتوضا منها فاحسن وضوءه ثم قام
 قال بن عباس قلت فصنعت مثل ما صنعتم ثم ذهبت فمقت الی جنبه فوضع رسول الله صلی الله علیه وسلم ین اینه
 علی راسی اخذها ذی العین یفتها فاضط رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین
 ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین
 یک شب نزدیک سمونه زوجه حضرت صلی الله علیه وسلم ووی خالد بن عباس بود گفت پس دراز کشیدم در پهنا و بالین
 و دراز کشیدم حضرت صلی الله علیه وسلم واهل او در طول آن بالین پس بخواب رفتم حضرت صلعم تا وقتیکه نیشب گذشت
 یا پیش ازین باندک زمانی یا بعد از آن باندک زمانی بیدار شد رسول الله صلی الله علیه وسلم نیشب پس بایده خواب را
 از روی خود بدست خود بعد از آن تلاوة فرموده آیه که آخر سوره آل عمران است بعد از آن بایستاد بسوی مشک آویخته
 پس ضو کرد از آن پس نیک کرد وضو خود را بعد از آن بایستاد که نماز میگذارد گفت ابن عباس پس استادم من پس
 کردم من مانند آنچه کرد حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن رفتم پس استادم نزدیک بهلوی حضرت صلعم پس نهاد حضرت
 دست راست خود را بر سر من و بگرفت گوش راست مرا می مالید آنرا پس گذارد و حضرت صلعم دور کتبه باز دور کتبه
 باز دور کتبه باز دور کتبه یعنی شش دو گانه بعد از آن دراز کشیدم بر بهلوی خود بعد از آن دستم گذاز تا آنکه آمد
 نزدیک او و بوزن پس گذارد و دور کتبه سبک بعد از آن برآمد پس گذارد نماز صبح ترجم گوید سر و تخصیص این آیات بقرآن
 آتست که این آیات جامع اند و وحد و عید و مناجات پس اول بیدار بقرآن آن مشغول شد تا تشدید باشد بر حق
مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابی ان عبد الله بن قیس بن مخزوم اخبره عن زید بن خالد الجهنی انه قال
 لا رقیق الیلته صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فتوسدک عنین و فسطاطه فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین
 طویلتین طویلتین طویلتین ثم رکعتین و ما دون اللین قبلها ثم رکعتین هما دون اللین قبلها ثم رکعتین و ما دون اللین
 ثم صلی رکعتین و ما دون اللین قبلها ثم رکعتین هما دون اللین قبلها ثم رکعتین و ما دون اللین قبلها ثم رکعتین
 و ما دون اللین قبلها ثم رکعتین هما دون اللین قبلها ثم رکعتین و ما دون اللین قبلها ثم رکعتین و ما دون اللین قبلها
 ثم رکعتین و ما دون اللین قبلها ثم رکعتین هما دون اللین قبلها ثم رکعتین و ما دون اللین قبلها ثم رکعتین و ما دون اللین قبلها

www.ahnafmedia.com

در دل خود که البته به عین شب نماز حضرت صلعم را گفت پس تکیه کردم بر استخوان حضرت را صلعم یا چون غیر حضرت صلعم پس استاد
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس گذارد و رکعت دراز بجایه دراز بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش
 از وی بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش از وی بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو
 که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر
 بود از دو گانه که پیش از آن بود بعد از آن و ترک گذار و اینهمه سیزده رکعت بودند مترجم گوید رضی الله عنه معنی احادیث نزدیک است
 آنست که اکثر و تر یازده یا سیزده رکعت است و هر آن و ترست و نزدیک ابو حنیفه و ترست و هرست که گفته نا فایده
 حضرت عائشه گاهی یازده رکعت گفت و گاهی سیزده و محل اختلاف آنست که اول اخبارست از صلوة معتاد حضرت صلعم
 و سیزده رکعت زیاده است که در بعض اوقات واقع شد برخلاف معتاد و اختلاف صحابه در حکایت صلوة الیل بر اختلاف
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرود باید آورد و الله اعلم **باب** الدعاء الذی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول

قال فی الصلوة من جوف الیل در بیان دعائی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم دعا میکرد و آن وقتیکه بر نیاست بسوی نماز در
 وسط شب **مالک** عن ابی الزبیر الکی عن طاووس الیمانی عن عبدالله بن جبرئیل ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا

قال فی الصلوة من جوف الیل یقول اللهم لك الحمد انت نور السموات والارض ولك الحمد انت قیوم السموات والارض ولك
 الحمد انت رب السموات والارض من فیمن انت الحق و قول الحق و وعد الحق و لقاء الحق و الجنة حق و النار حق و انت الحق اللهم
 لك اسلمت و بك امنت و عليك توكلت و اليك انبت بك خاصمت و اليك خالمت فاغضض ما قصمت و ما انت
 و اسلمت و اخلنت انت الحق لا اله الا انت عبد الله بن عباس روایت کرد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم چون بر میخوابت بسوی نماز
 در میان شب میگفت اللهم الخ من فیمن انت ای بار خدایا تراست ستایش تو روشن آسمانها از زمین و ترست ستایش
 تو خیر گیرنده آسمانها از زمین و تراست ستایش تو پروردگار آسمانها از زمین و کسیکه در آسمانهاست تو ثابتی و سخن تو راست
 و وعده تو راستست و ملاقات تو راستست و بهشت واقعست و دوزخ واقعست و قیامت واقعست بار خدایا بار
 متقادم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و بسوی تو رجوع کردم و بقوه تو با کفار خصومت کردم و بسوی تو رفغ مغنیه
 نمودم پس بیایم از آنچه پیش ازین کردم و آنچه بعد ازین کردم و آنچه پنهان کردم و آنچه آشکارا کردم تو معبود منی نیست هیچ شریک تو

باب القصد فی العمل در بیان فضیلت میاز روی کردن در محل **مالک** عن اسمعیل بن ابی الحکیم انه بلغه ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم امره من الیل یصلی فقال من هذه فقل له هذا الخ و انت قویث لا انام الیل فکرم رسول
 الله صلی الله علیه و سلم ذلك حق معرفت و الذمیه فی وجهه قال ان الله تبارک و تعالی لا یحیی من اهل ما کنتم علیها

www.ahnafmedia.com

رسول الله صلى الله عليه وسلم شقته وصفه في ركة نماز ميگذارد و در شب پس فرمود کيست آن زن پس گفته شد بخيرت
 صلى الله عليه وسلم اين زن حولا و ختر تو نيست است بخواب بميزرد و در شب پس ناخوش شود و بخيرت صلى الله عليه وسلم نمازها را
 شناخته شد ناخوشي در قيامه بخيرت صلعم بعد از آن فرمود هر آينه خدا تعالی طول مني شود تا آنکه شما ملول مني شويد
 يعني ترک ميکنند اما بهر رگه نزدیک طلال ايشان پس اطلاق طلال بر طريق مشکله است اختيار کنيد از اعمال آنقدر که شما

بأن طاعت باشه مالك عن هشام بن عمره عن ابي عبد الله عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله

صلى الله عليه قال اذا نفض احدكم وهو في الصلوة فليرقد حتى يذهب عنه النوم فان احدكم اذا صلى و

ناحس لا يدري لعله يذهب ليستغفر فيسب نفسه روايت کرده که بخيرت صلى الله عليه وسلم فرمود چون

پيچيد آيد کي را از شما حال آنکه او در نماز است بايد که بخسبد تا آنکه برود از روي خواب زير که هر آينه کي از شما وقتيکه نماز گذارد

و او در پيچيد است نميداند شايد که قصد کند استغفار را پس دشنام دهد خود را يعني بسبب غلبه خواب تيز نميکنند در ميان

طاعته و غير آن پس بحقيقه طاعته کجا رسد يا اب احب العمل ما داوم عليه صاحبه دوست ترين عمل است که در او

کندي بر آن صاحب آن مالك عن هشام بن عمره عن ابي عبد الله زوج النبي صلى الله عليه انما قالت كان

احب العمل الى رسول الله صلى الله عليه الذي يدوم عليه حقا حضرت عائشه فرمود که بود و دشمنين عمل نزدیک

بخيرت صلى الله عليه وسلم آنچه در دست کند بروي صاحب ي باب من غلب عليه النوم عن خواب حکم ميکند غالب آيد

بروي خواب غافل شده از خراب خود مالك عن محمد بن مسنك عن سعيد بن جبلة عن رجل عنده رضى انه اخبره ان عائشة

زوج النبي صلى الله عليه اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه قال ما من امرء تكثر له صلوة بليل يغلب عليه بالليل

الا كتب الله له اجر صلوة وكان نوم عليه صدق حضرت عائشه خبر داد که بخيرت صلعم فرمود نيست هیچ شخصي که او را نماز

مستمر باشد در شب غالب آيد بروي در آن نماز خواب مگر که ميتويد خدا تعالی براي او ثواب نماز او باشد خواب او بر او صدق

باب من فاتته حوزة من الليل فليقرأ في النهار كسب فوات شد خواب او از شب پس بايد که بخواند آنرا در روز مالك

عن داود بن الحصين عن الاعرج عن عبد الرحمن بن عبد القادري ان عمر بن الخطاب قال من فاتته حوزة من الليل فليقرأ في النهار كسب فوات

صلوة الظهر فان لم يفته او كان ذلك حضرت عمر فرمود شخصي که فوت شد از روي وظيفه او که مقرر کرده بود بر خود در شب پس بخواند

و وقتيکه ازل شود آفتاب تا نماز ظهر پس هر چه نخواست بخواند آنرا آن حرب يا گويي که او را که او را مسئله در نماز مذکور است و نوافل افضل است

ثوب فضاره باب بد قيام كيا در نماز بيان قصه ابتداء مشروح شدن شب خيزي در شبها رضا مالك عن ابن شهاب

عن ابى سلمة بن عبد الرحمن بن جعفر عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه كان يرثي قيام ربه من غير ان ينام و يفتي

عنه قلنا
 وقتها هر نوافل افضل
 وقت نوافل فضاه

www.ahnafmedia.com

جمع بود قاری که بخواند سوره بقره در هر شب رکعت پس اگر قیام لیل کردی بسبب بختی در دو روزه رکعت میدیدند و روان که در سبب
 کرد نماز را مترجم گوید رضی الله عنکم همین است نزد شبانم خفیه بیت رکعت از پنج ست در رکعت و تر نزدیک هر دو فرقه بگذرا
 قال المجل عن البیهقی و ستر در تعیین این عدد آنست که حضرت عمر بن خطاب است منوره خود دریافت که حضرت صلعم در قیام سائر ایام تر
 فرموده و از فعل آنحضرت صلعم یازده رکعت ثابت شده و در قیام رمضان آن تر خفیه است که بیان فرموده پس نسبت بدین آن
 عدد را مضاعف فرماید چون ملاحظه عدد دو تر ضرر بود دیگر رکعت دیگر افزود و لهذا امام احمد مخیر داشته است در ادای یازده رکعت
 و نسبت و سه رکعت **باب احتیاط اکتار التکبیر لیلۃ العید و یومه** باب در بیان تخب بودن بسیار گفتن
 در شب عید قور ز حید قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و لا یرید بکم العناء و لتکبروا لله علی ما هدکم و لعلکم
 تشکرون ۵ تنخواهد خدا تعالی یعنی مشروع میسازد برای شما آسانی و مشروع نیسازد برای شما دشواری او مشروع میسازد
 که تمام کنید شمار روزه ما را و مشروع میسازد که با صد کبر یا دکنید خدا سی اشکر بر آنکه راه نمود شمار و تا بود که شاکر کنید حاصل
 آیه آنست که بعد از انقضا رمضان بکبر مشروع است در شب در روز مترجم گوید رضی الله عنہ از این آیه دانسته شد که ما سوریم
 با کثرت تجیر بعد انقضای رمضان تا انقضا نماز عید پس در منازل طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة بگویند و باید که
 رفع صوت کنند و خفیه گفته اند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجایگه و صدایش آمد و با
 بنده ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام است و اظهار در شعائر اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه
 اهل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اهل ایشان نیز
 و از همین جا سخن بودن زیاد تکییرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزیا دت تکییر در هر رکعتی چنانچه اهل کوفه
 نقل کرده اند و بزیا دت هفت تکییر در رکعت اولی و پنج تکییر در رکعت ثانی چنانچه اهل مدینه ذکر کرده اند و حمل اهل حرمین احوط است
 باتباع و از همین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیاد تکییرات در خطبها عید و الله علم **باب بتخب الغسل لصلوة**
العید مستحب است غسل بر نماز عید **باب** عن ناظر ان عبد الله بن عمر کان یغتسل یوم الفطر قبل ان یندوا **العید**
 عبد الله بن عمر غسل میکرد در روز فطر پیش از آنکه برود بسوی عید گاه مترجم گوید رضی الله عنہ ماخذ فعل ابن عمر قیاس عیدین سا
 بر وجه جمیع عید بودن و خوف ایذا بر احوال که پس طیب و لبس احسن شایب خود و گرفتن ناخن ازین قبیل باشد و تقدیر نماز عید
 سنت است و گوید است نه فرض اما اول بسبب مواظبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا و مسلمین و علم جبرائیل ثانی پس حدیث
 و شیخین قبیل اهل علی بن زین قال الا ان تصوح و یا اذکار کان و شرط صحبه اذکار کان و شرط عید هستند یا نه اینجا آورده
 است یکی تا آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم خیزای بسیار درین روز غسل می آوردند هر یکی از شما نیست هر یکی منتهی پس بجز کبر

www.ahnafmedia.com

قلنت
 فی ذکر التکبیر عقب
 صور صفا الشارح
 انما یستحب لیلۃ العید
 اکثر التکبیر عند
 الی المصل و روی ذک
 عن جماع الصحابة و
 التابعین هو قول العلماء
 و عندنا ی خفیه لا یجوز
 فی الغسل لیلۃ العید
 وصل الغسل لیلۃ العید
 قلنت
 هو قول العلماء ان
 یستحب لصلوة العید
 ما یستحب لصلوة العید
 من الغسل الطیب
 و لبس احسن الشایب

برآیند مردمان تا بگیرند جامی خود را حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شباب بگذار در وعید صبحی تاخیر کند در نظر اندک
 و نزدیک صبحی بهتر است تجیل و صبحی تاخیر در نظر بآب نداء و لا اقامة فی العیدین اذان و اقامت نیست در هر دو وعید
 مالک اند سهم غیر واحد من علماء ثم یقول لم یکن فی الفطر الا صبح نداء و لا اقامة منذ زمان رسول الله صلی الله
 و سلم الی الیوم قال مالک و تلك السنة التي لا اختلاف فيها عندنا امام مالک شنید از جمعی کثیر از علماء اهل مدینه نزد مالک که
 میگفتند بنویز نماز فطر و صبحی اذان و ترا قامت از ابتدای زمان حضرت صلی الله علیه و سلم تا امروز گفت مالک و همین است
 که خلاف نیست در آن نزدیک آداب الصلوة قبل الخطبة فی العیدین نماز پیش از خطبه است در هر دو وعید مالک عثمان بن
 شهاب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یصلع یوم الفطر و یوم الاضحی قبل الخطبة ان حضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذازد در روز فطر
 و روز صبحی پیش از خطبه مالک ان یبلغه ان ابابکر و عمر بن الخطاب کانا یفعلان ذلك خبر رسید به مالک که حضرت
 ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب میکردند همین کار را یعنی نماز میگذازد پیش از خطبه مالک عثمان بن شهاب عن ابوعبید
 سولی بن اذهر انه قال شهدت العید مع عمر بن الخطاب فصلى ثم انصرف فخطب الناس فقال ان هذين يومان من ايام رسول الله
 عز صیامهما یوم فطرکم من صیامکم والاخر یوما تا کلون فیمن نسککم قال ابو عبیدة ثم شهدت العید مع عثمان بن عفان
 فجاء فصلى ثم انصرف فخطب قال انه قد اجتمع لکم فی یومکم هذا عیدان فمن احب من اهل العالیة ان ینتظر الجمعة فلیتصل
 و من احب ان یمجر فقد اذنت له قال ابو عبیدة ثم شهدت العید مع علی بن ابی طالب و عثمان مخصوصا فحله ثم انصرف فخطب ابو عبیدة
 گفت حاضر شدم روز عید همراه عمر بن الخطاب پس گذارد نماز بعد از آن بازگشت پس خطبه خواند مردمان را پس گفت بر آئینه
 دو روزند که بنی کرمه است ان حضرت صلی الله علیه و سلم از روزه گرفتن در آن روز فطر شما از صیام شما و دیگر روز یکدیگر بخورید
 گوشت و میوهای خود را گفت ابو عبیدة بعد از آن حاضر شدم بعید همراه عثمان بن عفان پس آمد پس نماز گذارد بعد از آن
 بازگشت پس خطبه خواند و گفت بر آئینه حال اینست که جمیع شده اند برای شما درین روز دو وعید یعنی جمعه و عید پس هر که
 دوست دارد از اهل عوالم یعنی اهل میوهای متصل بدین که انتظار کنند جمیع اگر انتظار بکنند آنرا و هر که خواهد که رجوع بکند
 پس اذن و اوم او را گفت ابو عبیدة بعد از آن حاضر شدم بعید همراه علی ابن ابی طالب حضرت عثمان امیر حاضر
 کرده بودند پس آمد پس نماز گذارد بعد از آن بازگشت پس خطبه خواند بآب یکبار فی الاولی سبعا و فی الثانیة
 حنا قبل القرآة و بعد که گوید در رکعت اول از نماز عید هفت بار و در رکعت ثانیة پنج بار عیش از
 قسارۃ مالک عن نافع مولى عبد الله بن عمر قال شهدت اضحی و الفطر
 مع ابوعبیدة فکبر فی الركعة الاولى سبع تکبیرات قبل القرآة و فی الاخرة

ما قلنا
 قول اهل العلم
 ما قلنا
 مؤول العلماء

قل تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يحسدنا نانا نغفرت ما ضرتهم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بس تكبيرات
 في تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يحسدنا نانا نغفرت ما ضرتهم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بس تكبيرات
 في تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يحسدنا نانا نغفرت ما ضرتهم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بس تكبيرات

قل تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يحسدنا نانا نغفرت ما ضرتهم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بس تكبيرات
 في تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يحسدنا نانا نغفرت ما ضرتهم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بس تكبيرات
 في تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يحسدنا نانا نغفرت ما ضرتهم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بس تكبيرات

تحت تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يحسدنا نانا نغفرت ما ضرتهم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بس تكبيرات
 في تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يحسدنا نانا نغفرت ما ضرتهم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بس تكبيرات
 في تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يحسدنا نانا نغفرت ما ضرتهم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بس تكبيرات

www.ahnafmedia.com

خدا تعالی گرفته یعنی شوند از جهت موت کسی و نداشتن جهت حیات کسی پس وقتیکه به بیدار شدن رفته شدن را پس خاکیند با بیدار
 یا کند و او صدقه بیدار بعد از آن فرمود اسی است محمدتسم بخدا که نیت هیچکس عجز تر از خدا برین گناه که زنا کند
 بنده او یا زنا کند کثیرا اسی است محمدتسم بخدا اگر بداند آنچه میدانم من بر آئینه میخندید از آنکه و بر آئینه میگردید

مالک عن یزید بن اسلم عن عطاء بن یساعن عن عبدالله بن عباس انه قال خسفت الشمس فصلى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم والناس معه فقام قیاما طویلا قال یحیی بن سمره البقری قال ثم رکع رکوعا طویلا ثم رفع فقام قیاما طویلا
 وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قیاما طویلا وهو دون القیام
 الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا

طویلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم انصرف وقد تجلت الشمس فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیت الله
 لا یحسبان لموت احد ولا حیوة فاذا دایم ذلك فاذا كره الله قالوا یا رسول الله دایناك تناولت شیئا فی
 مقامك هذا ثم دایناك تلکعت فقال انی رايت الجنة فتناولت منها عقیقاً ولو اخذتة لا کلمت منه
 ما بقیت الدینا ورايت النار فلم اذک لیوم منظرها قطا قطع ورايت الكواهلما النساء قالوا یا رسول الله

یکفرن قیل یکفرن بالله قال یکفرن العشیرو یکفرن الا حنا لو احسنت الی احد من الدهر کله ثم رات منك
 شیئا قالت ما دایت منك خیرا فقطع عبد الله بن عباس رایت کرد که گرفته شد آفتاب پس نماز گذارد و حضرت صلی
 علیه وسلم مردمان همراه او پس قیام کرد قیام دراز نزدیک بسوره بقره بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز بعد از آن قیام کرد
 قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن سجد کرد
 پس قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن
 ازان قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن

سجد کرد پس برگشت حال آنکه روشن شده بود آفتاب پس فرمود بر آئینه آفتاب و ماه و دوشانه انداز نشانهها
 خدا تعالی گرفته میشود از موت کسی نازندگانی کسی پس وقتیکه به بیدار شدن رفته شدن را پس خاکیند خدا عزوجل گفتند صحابا
 یا رسول الله دیدیم ترا که دست اندختی بخیری در نیام خود باز دیدیم که محبت عقب باگشتی پس فرمود بر آئینه دیدیم ترا که دست
 بریم بطرف خوشه انگوری ازان خاک میگرفتیم از آئینه میخوردید ازان تا آنکه باقی میانند دنیا و دیدیم ترا که ایمنی و درخ بینیم ما
 امروز جای سخت بودند که دیدیم که اهل آن زنا ترا گفتند بچه چه یا رسول الله فرمود کفران میانند گفتند یا کافر میخندند بخدا فرمود

کفران میکنند شوهران او کفر می و زنا در احسان اگر بشود کاری کنی بسوی من ازینها تمام عمر بعد از آن می بیند از چو چو یعنی تا
 کفران میکنند شوهران او کفر می و زنا در احسان اگر بشود کاری کنی بسوی من ازینها تمام عمر بعد از آن می بیند از چو چو یعنی تا

لا قلت
 انفقوا علی ان صلوة
 الکبر و سنة ثم
 اختلفوا فی کیفیتها
 فقال الشافعی یصلی
 ۱۸
 رکعتین قبل رکوع
 قیام و رکوعان
 وقال ابو حنیفة یصلی
 رکعتین کما تزلزلت

www.ahnafmedia.com

طبیعت خود نیگوید ندیدم از توبیح خبری و نیگویی اصلاً مترجم گوید رضی الله عنه که سابقاً شارق گفته است که در مثل این مقام در اول
 میشود یکی آنکه هر فعلی که سننی است پس اگر ترکیبی که سننیه دیگر با او خواهد شد و دیگر آنکه هر خصوصیات جمع شده سنت است پس
 درک بعضی در بعضی مدرک سنت نیست تا آنکه هر خصوصیتها بجا آرد مثل جمعه که یک فرض است و ارکان او خصوصیتها
 چند آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مواظبت فرمودند و خلفاء مسلمین هم جرا و میل شافعی برای اول است و فرق در میان
 و عید کسوف آنست که صلوة جمعه فرض شد بصریح حدیث و آنرا در گفته موضوع له نبود پس استعمال اهل شرح رجوع کردیم
 خصوصیات لازمه ارکان او ختمیم بخلاف نماز عیدین و کسوف که استنکان بر فعل از خصوصیتها بنحویه ایما بعضی حضرت
 صلی الله علیه و سلم معلوم شد پس اقرب آنست که هر یکی سننی جدا باشد پس کسیکه دو رکعت کسوف لیکل نماز صبح گذارد
 و خطبه خواند اصل فاذا را تیمم ذکر فصلوارا کار بسته است و هر که دو رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال بقا
 نمود و مهم و فی حاصل کرد و همچنین است کلام در نماز استقامت اینها نمازهای استقامت مختلف دارد شده اند با جمله اکمل در نماز
 که قیام اول اطویل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر
 و همچنین است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیه از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و در بعضی مقامات
 سجده نیز آید و بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان دارد شده اند و اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین
 بیان کند که آفتاب ماه و آیات انداز آیات خداستعالی و ترخیص بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و احقاق کند ظاهر آنست
 که هر کس در خوف و کسوف هر دو حدیث شیخین من مائشه از صلی الله علیه و سلم هر فی صلوة الخوف بقره است و بجز قیام
 بر عیدین بجای ادا می آید همه بجا و عظیمه مقارن خطبه اما حدیث ترمذی عن سمرة لا تسبح صلوة من جهة کثرة الخوف
 و لهذا اللفظ استر بالقرارة اولم بجز گفت بلکه عدم سماح خود بیان کرد و اما جمع شافیه در میان هر دو حدیث بانکه اسرار در
 قرئت و هر دو کسوف شمس پس در محل است بانکه ظاهر از حدیث حضرت عائشه است که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایت
 مستند در ان باب از حضرت عائشه منقول است در استمال خوف بر شمس غیر قلیل است باب صفة صلوة ابنو صلی الله
 و سلم عند الاستسقاء بیان کیفیت نماز حضرت صلعم دستسقا مالک عن عبدالله بن ابی بکر بن عمر بن محمد انه سمعهما
 بن تیمم یقول سمعت عبدالله بن زید لما انزل یقول خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فاستسقى و حوّل رداءه سیناً
 القبلة عبد الله بن زید ما انی گفت که برآمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس استسقا کرد و برگردانید چادر خود را وقتیکه رو بقبلة
 قال عیسی و مثل مالک عن صلوة الاستسقاء که هو فقال رکعتان و لکن یبدا الامام بالصلوة قبل الخطبة فیصل رکعتان
 ثم یخطب قائم و یستقبل القبلة و یقول رداءه سیناً یستقبل القبلة و یسبح فی رکعتین بالقراءة و یقول الامام رداءه

www.ahnafmedia.com

فقال الرجل اخبرك ان ابنة ابي زيد بن ثابت فقالت له كيف ترى في قراءة القرآن في سبعة فقال زيد بن ثابت ان قراءة في نصف شهر او عشرين ارجو وسئل عن ذلك قال فاني اسئلك قال زيد بن ثابت ان ابي زيد بن ثابت
 پس گفت اورا چگونه حکم مینمائی در قراة قرآن در هفت شب پس گفت زيد بن ثابت نمک است و هر آینه آنکه بخوانم
 آنرا در نیم ماه یا در هفت شب دوست ترست نزدیک من و سوال کنی بر آنچه سبب است این گفت پس هر آینه سوال
 میکنم ترا گفت زيد برای آنکه تدبر کنم اورا و واقف شوم بروی باب سجود القرآن سنته و ليس بواجب سجدة قرآن
 و واجبت مالک عن هشام بن عروة عن ابي ان عمر بن الخطاب قرأ سجدة وهو على المنبر يوم الجمعة فذکر
 فسجد وسجد الناس معه ثم قرأ ها يوم الجمعة الاخرى فتبأ الناس للسجود فقال عمر لا على راسكم ان الله لم يكتبه
 علينا الا ان نشاء فلم يسجد ومنعهم ان يسجدوا عمر بن الخطاب خواند آية سجده و او بر منبر بود روز جمعه پس
 پس سجده کرد و سجده کردند مردمان با او بعد از آن خواند آن آیت روز جمعه دیگر پس آمده شدند مردمان بر سجده
 پس گفت عمر سجده میکنم بر آیه خود پسید هر آینه خدا تعالی فرمن نکرده است سجده تلاوة بر ما مگر آنکه ما خواهم
 پس سجده نکرد و منع کرد و اینرا از آنکه سجده کنند ترجم گوید رضی الله عنه که شروط صلوة شروط سجده تلاوة و سجده
 شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارن بناز بعض علماء تشبیه اده اند از بناز در طریق ادانیز پس تکبیر احرام و تکبیر
 انتقال از قیام به سجود و تکبیر رفع راس سلام امر کرده اند و بعضی آنو تشبیه اده اند اورا بسجده نماز پس تکبیر احرام و سلام
 نغزوده اند مسئله سجده تلاوة مسنون است قاری و مستمع را و تا که میشود سجود قاری باب لا یسجد الا طاهر سجده
 کند مگر با وضو و سئیل مالک عن قراة سجدة و امرأة حایض تسمع هل لها ان تسجد قال مالک لا یسجد الرجل
 و المرأة الا و هما طاهران سوال کرده شد امام مالک از شخصی که خواند آیه سجده روزی حایض می شنود آیا لازم است بر آن
 زن که سجده کند گفت مالک سجده کند مرد و زن مگر آنکه مرد و طاهر باشند باب الايات التي یؤتم بها و ادواتها قال
 سجده فیها باب در بیان آیاتی که نقل کرده میشود سجود آن و وقتی که بخواند آیه سجده را در نماز سجده کند در آن نماز مالک عن
 عبدالله بن یزید مولی الاسد بن سفیان عن ابی سلمة بن عبدالرحمن ان ابا هريرة قرأ لهم اذ السماء انشقت فسجد فيها فلما
 انصرفوا خبرهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سجد فيها ابو هريرة خواند برای مردمان یعنی در نماز سوره اذ السماء انشقت پس
 در آن پس وقتی که بازگشت از نماز خبر داد و اینرا که هر آینه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده کرده بود در آن مالک عن نافع بن
 عبدالله بن عمران رجلا من اهل مصر اخبره ان عمر بن الخطاب قرأ سورة الحج فسجد فيها بسجدة تین ثم قال
 هذا السورة فضلت بسجدة تین مروی از نافع بن عمر بن الخطاب خواند سوره حج پس سجده کرد در آن

لا قلت
 من ذهب الى ان سجود
 القرآن سنة وقال
 ابو حنيفة واجب
 على كل مسلم
 ما ذهب الشافعي
 والي حنيفة ان
 لا يشترط سجود
 الاستقبال والظاهر
 السجدة لصلوة

واید کند مواضع وضو و میاس او بحدیث صحیح عن ام عطیة استعمال سدر کند و سدر و لیش و سایر برین وصف است احتمال سدر است
 که ورق سدر و زعفرانی صغیر با یک مخلوط کنند و او را با لاند و بعد از آن شویند و در عند آخره قیل کافور مخلوط سازند بحدیث باب
 مسکه و زلفه مستوره در میان سلطین است که مردان امردان غسل دهند و زنان انسان و هر که قادر باشد غسل حق است
 و هیچ دلیلی از سنت بر تعیین احق با غسل ثابت نشد و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات را غسل فرمودند و آنکه
 زنان قریش احق بودند و اقرب آنحضرت را اهل بیت غسل دادند و آنکه زن مرد مرد را زینبید و غسل ندادند اگر چه خوف فتنه
 نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب شتر نسبت احوست به نسبت اموات و دلیل میطلبد و لیس فلیس اگر قیاس کند بر اجا
 قیاس مع الفارق است و ابو طلحه بنت آنحضرت صلعم را در قبر فرود آورده و فرود آوردن ناچار پس میکشد و اسماء بنت ابی
 غسل داد ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلعم فرود آنحضرت عائشه را و موت قبل از آنکه گفت که او ابن ماجه باب
 الغسل علی من غسل المیت و یجوز ان تغسل المرأة زوجها و اجب ان یغسل بر کسی که غسل داده باشد میت را و جاریست
 که غسل بزرگ زوجه خود را هم مالک ابن عبدالله بن ابی بکر ان اسماء بنت مخمس امرأة ابی بکر الصدیق غسلت
 ابابکر الصدیق حین توفی شوخبت فسالته من حضرت من المهاجرین فقالت انی صائمة و ان هذا یوم شدید الیوم
 فعل علی من غسل فقالوا لا اسماء بنت عمیس زوج ابوبکر صدیق رضی الله عنهما غسلت ابوبکر صدیق را و وقتیکه وفات یافت
 بعد از آن برآمد از خانه پس سوال کرد جماعه را که حاضر او بودند از مهاجرین پس گفت هر آینه من روزه دارم و هرگز
 امر در روزی بغایت سرد است پس ایابر من واجبست غسل گفتند نیست شرم گوید رضی الله عنهما که اتفاق دارند
 و شافعی بر آنکه واجب نیست بر کسی که غسل دهد میت را و نزد شافعی غسل سنت است و بهترین جانب اشاره می نماید
 تصویر سکه با نه صائمه الی و اتفاق کردند بر آن که جایزست غسل دادن زن شوهر خود را و مختلف اند و آنکه شوهر
 زن خود ز حنفیه آن جایز تر از دیگران است کسی نباشد بغیر زوج پس باید که تیمم کند او را و نزدیک شافعی جایزست اما اگر
 من غسل علی فاطمه رضی الله عنهما و قوله صلی الله علیه و سلم لعائشة ان مت قبله لغسلتک گفتند که باب اذمانت
 المرأة و لیس معها نساء و لا ذوحه یتیمت و قتیکه میروزنی و نیستند با وی زنان و نه صاحب محرمی تیمم نماید
 میشود و مالک انه سمع اهل العلم یقولون اذمانت المرأة و لیس معها نساء فیصلتها و لا من ذوی المحارم
 علی ذلك منها و لا ذوی علی ذلك یتمت صحیح بوجهها و کفها من الصعید قال مالک اذا هلت الرجل و
 معه احد الا نسائه یتیمتة ایضا امام مالک شنید اهل علم را که میگفتند و قتیکه میروزنی و نباشد با وی زن تا یک
 او را و از فرزندان یکی که تمسک شود غسل او را و نه شوهری که متولی غسل او شود تیمم گمانیده خواهد شد صحیح کرده شود وی

www.ahnafmedia.com

قلت الغسل
 علی ان الغسل
 علی غسل المیت
 مورس و الیه
 صور الصلاة
 ان هذا یوم
 الیوم و لیس
 و اتفقوا علی
 المرأة و لیس
 فی غسل الزوج
 قالت الغسل
 فان لم یکن
 یجوز ان یغسل
 علی فاطمة
 علی الله علیه
 و عائشة
 غسلت ابوبکر
 رواه ابن
 قلت
 ان الغسل
 علی ان الغسل
 علی غسل المیت
 مورس و الیه
 صور الصلاة
 ان هذا یوم
 الیوم و لیس
 و اتفقوا علی
 المرأة و لیس
 فی غسل الزوج
 قالت الغسل
 فان لم یکن
 یجوز ان یغسل
 علی فاطمة
 علی الله علیه
 و عائشة
 غسلت ابوبکر
 رواه ابن
 قلت
 ان الغسل
 علی ان الغسل
 علی غسل المیت
 مورس و الیه
 صور الصلاة
 ان هذا یوم
 الیوم و لیس
 و اتفقوا علی
 المرأة و لیس
 فی غسل الزوج
 قالت الغسل
 فان لم یکن
 یجوز ان یغسل
 علی فاطمة
 علی الله علیه
 و عائشة
 غسلت ابوبکر
 رواه ابن

و اتفقوا علی
 المرأة و لیس
 فی غسل الزوج
 قالت الغسل
 فان لم یکن
 یجوز ان یغسل
 علی فاطمة
 علی الله علیه
 و عائشة
 غسلت ابوبکر
 رواه ابن

مالک عن هشام بن عمار عن اسماء بنت ابی بکر انها قالت لاهلها اجعلوا لينا ما اذنت **تختط** ولا تدروا على كفننا طابا ولا تسبحوا بنا يا ساربت ابی بکر وصيت کرد این خود را که بخور و شوی کینه جامهای مرا بس کنن را و قنیکه میرم بعد از آن جنود بالید در بدن من و با شید بر کفن من جنود را و از بی من مبرید آتش را ترجم گوید رضی الله عنه و تحبب بخور کردن کفن بود پیش اگر کسی در کفن است
تختط و تختط است که بر نفس جنود پسند و منافذ میت را از نخرین و اذنین و عینین و البیتین آن مسدود کنند و کرده
 همراه جنازه بردن **باب** لا فضل ان یمشی الناس امام الجنائز بهتر است که برودند در مان پیش پیش جنازه **مالک**
 عن ابن شہبان رسول الله صلی الله علیه و آله و ابابکر الصديق و عمر كانوا یمشون امام الجنائز و الخلفاء هلکم جزا و عبد الله
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابو بکر الصديق و عمر بن الخطاب میرفتند پیش پیش جنازه و خلیفهای دیگر همچنین و عبد الله بن عمر
مالک عن محمد بن المنکدر عن ربیع بن حیداه بن الهدیر انه اخبره انه رأى عمر بن الخطاب یقدم الناس امام الجنائز و جناب
 زینب بنت جحش رسیدید عمر بن الخطاب که پیش پیش مردان میرفت پیش جنازه و جنازه زینب بنت جحش **مالک** عن هشام
 بن عمار انه قال ما رأیت ابی قطیبی فی جنازة الا ما هما قال ثم یاتی بالقیوم فیجلس حتی یرى و اعلیه هشام گفت ندیدم هر فرد
 که قدمه باشد در جنازه مگر پیش پیش او گفت بعد از آن می آمد بر پیش پیش نشست تا آنکه مردان میگذاشتند بروی **مالک**
 عن ابن شہبان انه قال الشیخ خلف الجنائز من خطاه السنة ابن شہاب گفت رفتن پس جنازه از خط کردن راه سنت است
 ترجم گوید برین ست شافعی و خلیفه مشی در عقب جنازه فضل گفته اند اما سوار پس اتفاق کردند جهود گفتند برود عقب جنازه
باب حمل الجنائز الى المدینة در بیان برداشتن جنازه را بسوی مدینه مطیب **مالک** عن خید واحد من شیوخ به ان سعد بن
 ابی وقاص و سعید بن زید بن عمر بن قیسل توفیا بالعبیق و حملا الى المدینة و دفنا بها امام مالک روایت کرد از غیر او
 یعنی از جماعت از آنها که اعتماد دارد بر صحیح روایت آنها که سعد بن ابی وقاص سعید بن زید بن عمرو بن قیسل وفات یافتند در واد
 حقیق و برده آشته شدند بسوی مدینه و دفن کردند آنجا مسئله حرام است نقل بسوی شهر دیگر و قیل مکره الا
 ان یموت فی کربة او المدینة او بیت المقدس شافعی علت این محل شرف مکان داشته و حکم امطره ساخته در کربة بیت المقدس
 بجهة احدی که در فضل آنها وارده **باب** شیخ القیام للجنائز در بیان منوخ شدن قیام برای جنازه **مالک**
 عن یحیی بن سعید عن واقد بن سعید بن معاذ عن نافر بن جید بن مطعم عن مسعود بن الحکم عن علی بن ابیطالب
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقوم فی الجنائز ثم یجلس بعد از حضرت علی بن ابیطالب
 مردیست که حضرت علی صلی الله علیه و سلم می استاندند برای جنازه تا باز می نشست بعد از آن **باب** یسبح
 بالجنائز من خید خلیف و لا از علی و شتاب برود جنازه را بغیر یوبه یوبه رفتن و بغیر جنبش دادن بی

قلنا
 علیه الشافعی و زینب
 الخلیفة ابی ان الشی
 خلفه افضل ما الارب
 حکمهم قالوا یستخفون
قلنا
 و علی حاکم اهل العلم
 قال الشافعی الخلیفة
 ما یخبر الارب ان الشی
 الجنائز تقدموا لها

قلنا
 عليه اهل العلم
 قلنا في
 المالكيين
 الجنازة
 عبد القادر
 بالجلوس
 قبل ان يوضع
 الرجل في الارض
 لا يجلس
 التراب
 قلنا
 العلقان
 على الجاهلية
 قلنا
 اهل العلم
 سائر الشيوخ
 بشرط الصلوة
 الطهارة
 واستقبال القبلة
 العورة
 الا انها
 التي لو كان
 لوظاها
 صلوة

مالك عن نافع ان اباهم **عمر** قال اسروا بجنازةكم فانها خير تقصدون اليها او شتر تضعون رقابكم ابرهه
 كنت شتاب برديجناز نامي خوداين بخير از اين نيت که مال صيت جاس نيك است که می برید و بسوی آن یا میت
 شتر است که می نهید و او از گردنهای خود با لب لا یجلس حتی توضع الجنازة من اعناق الرجال ثم یذکر علی التک
 نهاده شود و جنازه از گردن مردان **مالك** عن ابی بکر بن عثمان بن سهل بن حنیف انه سمع ابا امامة بن سهل بن
 حنیف یقول کنا نشهد الجنازة فی مجلس اخر للناس حتی یوفی نوا ابوامامه بن سهل بن حنیف گفت که حاضر شدیم
 جنازه ایس نمی نشست اخر جماعه از مردان تا آنکه اذن داده میشد ایشان را **باب** لا یستقم الجنازة بنا و از این
 جنازه برده نشود **مالك** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة انه نهی ان یقتبع بعد میت بنار
 ابرهه منع کرد از آنکه از پی میت برده شود بعد موت او **مالك** عن ابی سعید بن حنیف انه نهی ان یقتبع بعد میت بنار
 کرده میشد ایشان را **باب** لا یصل علی الجنازة الا طاهر نماز نگذارد بر جنازه مگر طاهر یعنی بارضه **مالك** عن نافع
 ان عبدا لله بن عثمان یقول لا یصل علی الجنازة الا وهو طاهر محمد بن عمر میگفت نماز نگذارد مرد و جنازه
 مگر در آن حال که او طاهر باشد مترجم گوید رضی الله عنه ماخذ ابن عمر در شرطیه طهاره عموم حدیث لا یقبل الله صلوة احدکم الا
 و عمل مترجمین است و بر وضو قیاس باید کرد و سائر شرطه را مانند شرمه و استقبال قبله و طهاره **باب**
 الامام ویصف الناس خلفه و یکبرون اربع تکبیرات و لو علی القبور و الغائب پیش است امام و صف زنده مردان
 پس پشت او و الله اکبر گویند چهار بار تکبیر گفتن اگر چه بر قبر میت باشد یا بر میت غائب **مالك** عن ابن شهاب
 عن امامة بن سهل بن حنیف انه اخبره ان مسکینة مرضت فاخبر رسول الله صلی الله علیه و آله بها فقال
 و كان رسول الله صلی الله علیه و آله یسأل المسکین و یسأل عنهم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انما ماتت
 فاذ نونی بها فخرج بیمازتها لیل فکر هو ان یوقظ ارسى الله صلی الله علیه و آله فقال اصبیر رسول الله صلی الله علیه و آله
 اخبر بالذی کان من شأنها فقال الم امرک ان تقذ نونی بها فقال یا رسول الله کرهنا ان نخرجک لیل و نوقظت
 فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله حتى صفا بالناس علی قبورها و کبر اربع تکبیرات ابوامامه خبر داد این شهاب که نزد مسکین
 بیامد پس خبر داده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم جن او بود عاوت شریف آنحضرت صلعم که عیادت میفرمود فقیرانرا
 و استفسار میفرمود از احوال ایشان پس فرمود آنحضرت صلعم وقتیکه بمیرد آن مسکین خبر کنید مرا پس بر آورده شد جنازه او
 شبگاه پس ناپسند داشتند که خبردار کنند در آنوقت آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم پس وقتیکه در صوم داخل شد آنحضرت صلعم
 خبر داده شد آنچه واقع شد از حال او پس فرمود یا امر نگردد پودم شمار که خبردار غایتید در ایستادگی او گفتند یا رسول الله پسندیدم که

www.ahnafmedia.com

له قلت
 وعلیه اهل العلم وامن
 کره التزیغ ولا یشترط
 لها نصاب عند اجماع
 وعلیه یختلفه صاحباه
 والیسق سنن صاحبها
 والصلح عند الشافعی
 خمساً فی حال ثلث رطل
 بالهندی وعلیه
 خلیفة فی الزن ودرهم
 بالهندی ودرهم ودرهم
 فی الزن ودرهم ودرهم
 اعمیون علی طبعه ودرهم
 سبعیناً قبل ودرهم
 فالاولی بمنزلة الاولی
 فالناس علی قول الا
 ثلاث

نصاب سوال که در دادن آن زکوة واجب بشود **ممالک** عن محمد بن یحیی المازنی عن ابیہ انه قال سمعت اباسعیاً الخدی
 یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمس ذر صدقة و لیس فیما دون خمس اواق صدقة و لیس فیما دون
 خمسة اوسق صدقة ابو سعید خدری میگفت که فرموده حضرت صلعم نیست و کم از پنج شتر صدقه و نیت در کمتر از پنج اوقیه
 صدقه و نیت و کم از پنج رطل صدقه **ممالک** عن محمد بن عبدالله بن ابی صعصعة الانصاری ثم المازنی عن ابیہ
 ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة و لیس فیما دون
 من الودق صدقة و لیس فیما دون خمس ذر و من الاهل صدقة از ابو سعید خدری مرویست که حضرت صلعم علیه السلام
 فرمود نیت در کم از پنج اوسق و نیت در کم از پنج اوقیه از نقره صدقه و نیت در کم از پنج شتر از شتران صدقه
 قال مالک السنة التي لا اختلاف فيها عندنا ان الزكوة تجب في عشرين ديناراً عينا كما تجب في مائة درهم گفت
 سنتی که اختلاف نیست در آن نزدیک ما آنست که واجب میشود زکوة در بیست دینار از ذهب خالص چنانکه واجب میشود در
 درهم قال مالک و لیس فیما دون عشرين ديناراً زكوة گفت مالک نیت در کم از بیست دینار ذهب خالص زکوة لغوی گفته
 که رطل شصت صاع را گویند و صاع پنجر رطل ثلث رطل است و اوقیه چهل درهم را گویند و درهم یکی شش دانگ است
 و در حدیث آمده است الوزن و وزن اهل کتب و المکیال کیال اهل دین و ذر و ذره شتر را میگویند پس اگر نزدیک کسی کم از نصاب
 باشد بروی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگر چه آن زیاده خلیل بود بحساب آن زکوة باید داد و اگر نیم نصاب شتر
 و نیم نصاب از بقر یا غنم یا تیر پس ضم کرده شود و از باقی طاعت ما مسلمة نصاب الفضة متأثر درهم و الذهب مشرون مثقال او
 زکوة تا راجع عشر روی مالک فی حدیث ابی سعید لیس فیما دون خمس اواق صدقة و روی فی کتاب عمرو فی الزکوة راجع عشر
 قال مالک الامر عندنا ان تجب الزكوة في عشرين ديناراً و در روی که زکوة بدان معین شده اختلاف واقع شده است
 حقیان بنفا و چه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو چه شعیره و کسری و ائین اختلاف حاصل است که جمیع آن نصاب
 و شعیره بلا دنا سبک از جای یک بر آن قرار داده اند درین دیار است یعنی آید پس اینجا باید که آیتیم و حساب بگیر گفتیم که
 شش دانگ اهل حرین امروزه وانی گویند بجزف قاف وزن که دریم آن نیز مختلف برآمد بعضی نیم باشد و بعضی نیم باشد
 و چهار چه شعیره و بعضی نیم باشد و شش چه از اینجا دانسته شد که دریم سه باشد ست کسری زیاده رطل باشد یا دون ازان تقییل
 یا زیاده ازان تقییل و دینار یک مثقال است و نسبت در میان مثقال و درهم آنست که ده درهم هفت مثقال میشود و درین
 مسکه چون درهم در زمان حضرت صلعم متوجه نموزند احتیاطاً اختلاف است و اصل علم **باب** لا تجب فی مال کراهی حقه جلی
 علیه الحول واجب نمی شود و هیچ مالی زکوة تا آنکه بگذرد و بر و کیال **ممالک** عن نافع بن عبدالله بن عمر کان یقول لا

www.ahnafmedia.com

في مال زكوة حتى يحول عليه الحول مجدداً بن عمر كلفت واجب فيشود در هیچ مالی زکوة تا آنکه بگذرد بروی یک سال مالک
 بن محمد بن حلقمة مولى الزبير عن القاسم بن محمد بن ابي بكر الصديق لم يكن ياخذ من مال زكوة حتى يحول عليه الحول ان قال
 بن عمر ورويت كالبوكري صديق نيكوفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بروی یک سال **باب** كتاب عمر رضی الله عنه ورويت
 بيان مضمون كتاب عمر رضی الله عنه که در باب زکوة نوشته است **مالک** انه قال کتاب عمر بن الخطاب في الصدقة قال قال
 فيه مالک عزاد کتاب عمر بن الخطاب در صدقه گفت پس با فتم در وی بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب الصدقة في اربع وعشرون
 من الابل فدونها العذوق في كل خمسة اشاة وفيما فوق ذلك الى خمسة وثلاثين بنت مخاض فان لم يكن بنت مخاض فان
 لبون ذكرو وفيما فوق ذلك الى خمسة اربعين بنت لبون وفيما فوق ذلك الى ستين حقة طروقة لمخل وفيما فوق ذلك
 الى خمسة سبعين جذعة وفيما فوق ذلك الى تسعين بنت لبون وفيما فوق ذلك الى عشرين ومائة حقتان طروقة لمخل
 فزاد على ذلك من الابل ففي كل اربعين بنت لبون وفي كل خمسين حقة وفي سائمة الغنم اذا بلغت اربعين والعشرون
 ومائة شاة وفيما فوق ذلك الى مائتين شاتان وفيما فوق ذلك الى ثلثمائة ثلاث شياه فزاد على ذلك ففي كل مائة
 شاة ولا يخرج في الصدقة تيسر ولا همة ولا ذات عوار ولا ماشاء للصدقة ولا يحجم بين مخترق ولا يفترق بين مجموع
 الصدقة وما كان من خليطين فانما يتولجها بالسوية وفي الرقة اذا بلغت خمس اواق ريم العشر من امنت مكتوب صدقة بنت
 و چهار براس از شتران و آنچه کم از بنت چهار باشد جنس شاة واجب شود و باين حساب که در هر پنج راس یک شاة است و در آنچه زياده
 از بنت چهار باشد تا سيخ بنت مخاض واجب میشود پس اگر نباشد بنت مخاض پس اين لبون که زنت بجای او بايد کرد
 و آنچه زياده از سيخ باشد تا جهل پنج بنت لبون واجب شود و در آنچه زياده از جهل پنج باشد تا شصت حقه واجب میشود
 که قابل ضربا نباشد و در آنچه زياده از شصت باشد تا هفتاد و پنج جذعه واجب میشود و در آنچه زياده از هفتاد و پنج باشد تا نود
 بنت لبون واجب شود و در آنچه زياده از نود باشد تا صد بنت راس حقه واجب میشود که قابل ضربا نباشد پس آنچه زياده بر صد
 باشد از شتران پس واجب آن باين حساب که در هر جهل راس بنت لبون است و در هر پنجاه راس نود بنت يعني بر برده از شتران
 بايد کرد و زنت لبون حقه و از نود بنت لبون و در هر چهل راس از شتران و در هر پنجاه راس تا صد بنت راس یک شاة
 و در زياده از ان تا دو صد و شاة و در زياده از ان تا صد صد شاة است و در آنچه زياده باشد از صد تا مائت حساب که در هر
 یک شاة بايد گرفت و بر آورده شود و زکوة محل را از هر يك گان سال او صد حساب با آنکه خواهد قصد کرد پس مایل عليه بر نود
 در میان متفرق کردن نشود در میان محتمل است پس از زبان قصه و زکوة که گرفته میشود از دو خلیط پس بر این ایشان حسابند
 با یکدیگر و میان خویش بر بربری و در نظر و فتنه برسد بر پنجاه و چهار صد از هر چه مال من جمله مالک من محمد بن علی

قلنا ما عمل المسلم
 وهو يتصور اتفاقا
 بالبر والنجاة اذا نزل
 على صاحب فان جملها
 عمل الاصل و زکوة
 الزرع فانها تجب عند
 التصاد و ظاهر الحديث
 ان السقاة في اثناء
 الحول لا يقيم مع صاحب
 من جنسه و طولي الشاة
 و قال ابو حنيفة
 ان نقصان النصاب
 في اثناء الحول يقطع
 العمل و عليه الشافعي
 و قال ابو حنيفة
 اذا كان النصاب
 كاملا في طرفي الحول
 فنقصانه في اثنان
 ذلك لا يقطع الزکوة

www.ahnafmedia.com

www.ahnafmedia.com

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word 'قلنا' and other religious phrases.

عن طاوس اليماق ان معاذ بن جبل الانصاي اخذ من ثلثين بقره بقية ما ربيعين بقره مسنة واقي بما دون ذلك
ان ياخذ منه شيئا وقال لم اسمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم في شيئا كحقه لقاءه فاسال فتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم
قبل ان يقدم معاذ بن جبل طاوس يماق روایت کرد که هرگز معاذ بن جبل گرفت از سی رأس گاو و یک تیغ و از جبل اسب گاو
یک مسند و آورده شد پیش معاذ که از سی رأس پس با گردان که بگیرد از آن چیزی و گفت نشنیدم از رسول الله صلی
علیه وسلم در باب کتیر از سی رأس چیزی توقف میکنم تا آنکه ملاقات میکنم با حضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کنم از حضرت
صلی الله علیه وسلم پس متونی شد حضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه بیاید معاذ بن جبل تعویبی گفته است که بنت مخاض بچه است
یک سال بروی گذشت و داخل شد در سال دوم زیرا که حضرت صلی الله علیه وسلم در این بچه حامل میشود و بنت لبون بچه است
که دو سال بروی گذشت و داخل شد در سال سیوم زیرا که ماوراد صاحب شیر میشود و حق بچه است که گذشت بروی سال
و داخل شد در سال چهارم زیرا که وی قابل آن باشد که از فعل با بگیرد و بچه بچه است که گذشت بروی چهار سال
و داخل شد در سال پنجم لانهها تجتمع پس برای آنکه انداخت دندان را و بچه بچه است که یکسال تمام کند و شهر درند
مالک نیست که دو سال تمام کرده باشد و منته است که گذشت بروی دو سال و داخل شد در سال سیوم و شهر
زده مالک است که سال تمام کرده باشد مسکه زکوة انعام ظاهر از لفظ فی کل خمس شاة و مانند آن است که چو
اینقدر ابل جمع شوند در آن زکوة لازم شود از آن یک کس چند یا از آن دو کس و همین سه نذر شبانعی و مانند دیگر
همینو التسمیه کوة بحق المال در آن حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه میکند که دوران زکوة را حساب
مال است نذر حال مالک که بر مال صبی و همچون نزدیک اهل مدینه واجب میشود و بزرگ صبی نزدیک به لازم می آید که اگر
مصلحت در اداره حکم بر حال مال و در حال مالک است که مصدق از نزدیک امام باجیاد و قری می رود و او را حقیقت
مالکان اطلاق نیست و در قول مالکان عمر با میرود و تحقیق حال متعسر میشود بخلاف رهبان و کله با که بر شایع و مساجح
و معرفت حال آنها بشاید میتوان حاصل نمود و معنی اجتماع در اینجا اجتماعی است که سبب آن همه یک گاو یک
میتوان گفت و این باتحاد و شرح یعنی جای آب خوردن و مسجح همانیکه از فضای قریه که در آن از میان خانهها آورده
جمع میکنند تا هر را جمع کرده بر می می برند و معنی یعنی چراگاه و مرچ که جای آنها در وقت شب باشد و موضع طلب
را جمع و فعل پس اتحاد و این اشیا کله در می یکی میباشد مسکه زکوة ماشیه را در شرط قرار دادعا ندیک گذشتن سال آن را کله در
و اخذ آن حدیثی است که هر چه در آن کوة فی مال حتی حرم علی الحول لیکن بجز از نصاب تولد شده است و سال سال او سال اجابت است
برای آنکه حضرت عروه گفته شده شود سحر را ظاهر است که هر چه در آن کله در است بخلاف آنکه در آن نصاب بجز از نصاب اول و نصاب

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, providing commentary and additional references.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the word 'قلنا' and other religious phrases.

مرویست از قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق و قتیبه میآورد و در آن احوط است ایشان سوال میفرمود بر کسی آیا نزدیک تو مالی هست که
 در وی زکوة واجب شود پس اگر گفتی آری هست میگرفت از عطای او زکوة آن مال اگر انکار کردی بشکرم فرمودی او را
 عطا او و نگرفتی از آن چیزی **مالک** عن عمر بن الحسین عن عائشة بنت قدامة عن ابیها انه قال كنت اذا
 عثمان بن عفان اقبض عطای سألنی هل عندك من مال وجبت فيه الزکوة قال فان قلت نعم اخذ من عطای
 ذلك المال وان قلت لا دفع الی عطاشی قد امره کتبت و قتیبه میآورد هم پیش عثمان بن عفان تا قبض کنم عطای خود را
 سوال میکردم آیا هست نزدیک تو مالی که واجب شده باشد در وی زکوة گفت قد امرت پس اگر میگفتم آری میگرفت و عطا
 و اگر ناسیگفتم میآورد عطاشی **مالک** عن ابن شهاب انه قال اول من اخذ من الاحطية الزکوة سمعوه ابی بن
 ابن شهاب گفت اول کسی که زکوة گرفت از عطاشی یعنی از سایر آنها یا ما بسیارها که از بیت المال بر میآید معاویه بن ابی سفیان
 بود یعنی گرفت زکوة از سایر آنها و ما بسیار در وقتیکه کسی داده شود بدعت است و سنت است که بعد از انقضای حلال است
 صاحب مال باید گرفت و ایله ذهب اشافی بنده ضعیف گوید که گرفت حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عثمان زکوة را از
 عطا باجهت آن بود که نزد ارباب اموال مالی بود که بروی حلالان حلال شده بود **باب** لا زکوة فی الحلیة و لا زکوة واجبت
 در زیور **مالک** عن جده الوثن بن القاسم عن ابیه ان عاتمة زوج النبی صلی الله علیه و آله كانت تلین خات لعیبها
 یتای فی حجرها لهن الحلی فلا تحرم من حلیهن الزکوة حضرت عائشة مستولی میشد دختران برادر خود را در آن حال که آن
 میبندیدند بر پرورش حضرت عائشة ایشان را زیور میبود پس برینی آورد و از زیور ایشان زکوة را **مالک** عن نافع ان
 عبد بن عمر کان یحلب نباته و جوارید الذهب فحلیها لا یخرج من حلیهن الزکوة عبد الله بن عمر زیور میبندیدند دختران خود را
 و کینه کان خود را از زر پس برینی آورد و از زیور ایشان زکوة را قال مالک من کان عنده ثوب او حلی من ذهب فحلیها لا
 یخرج من حلیها فیه الزکوة فی کل عام یوزن فیوزن ربع عشرة الا ان ینقص من وزن عشرین دینار و عینا او ما
 درهم فان نقص من ذلك فلیس فی زکوة و انما تكون الزکوة اذا کان انما یسک لغير اللبس فاما الثوب و الحلی المکسول
 یرید اهل صلاحه و لیس فانها هو بنز الملتاع الذی یكون عند اهل فلیس اهل فیه زکوة قال مالک لیس فی
 الثوب و لا فی اللبس و لا فی العنبر زکوة گفت مالک کسی که باشد پیش او زر غیر مسکوک یا زیور او در زکوة نفع گرفت
 نشود بان از جهت پوشیدن و استعمال نمودن پس براینه لازم است بروی زکوة همان مال در هر سال وزن کرده شود
 پس گفته شود چهارم صد از درم صد آن مگر آنکه ناقص شود وزن آن از بیت دینار فالصالح از دو صد درم پس اگر کم
 از آن چیزی پس نیست زکوة در آن و در این نیست که زکوة لازم است و قتیبه بنده کند آنرا برای غیر پوشیدن اما ز غیر مسکوک

ما قلت
 قال الشافعی قال
 ابن شهاب بن العطاء
 فانما لا زکوة فیه
 حتی یحلی طیب الحلی
 ذکر قوله البیهقی فی
 سننه اقول و انما اخذ
 ابو بکر و عثمان من
 العطا لا اعتد لهم
 من الثوب و ما حال
 علیه العمل
 قلت قال به لا یخرج
 فی ظاهر قوله و خصه بالبر
 و انما الخطر کما لا یلی
 کالمسکون
 لیس فیه الزکوة علی ما
 عند النبی و صحیح فی الحلی
 اذا کان من ذهب
 فیه وزن النساء
 ۲۵

www.ahnafmedia.com

قول الشافعية انه تجزئ
 الزكوة في مال الصبي
 حتى اذا بالغت الغنية
 لا تجزئ واتفقوا انه
 لا تجزئ عليه حتى يخرج
 من الارض
 قول الغنية قالوا
 يجمع وجوب الدين
 له طلب من جهة العدل
 ولا يجمع وجوب الدين
 عليه
 وكتاب في المسئلة
 اتفقوا على ان
 والثاني يجمع والثالث يجمع
 فالقول المعروف ولا يجمع
 فالاشبه بالاشبه

زكوة شكنه كزكوة غيره بل ان درست ساختن آن وپوشيدن آن پس جزاين نيست كه آن بشايتاسي است كه ميشد زكوة ودر حديث
 پس نيست لازم بر جوب. زكوة در آن زكوة گفت مالك نيست واجب در مراديد ودر شك ودر جزم كزكوة مترجم كويد درين مسئلة ودر قول شهر
 آمده است ودر اختلاف اختلاف ايشانست در آن كه زكوة نقد ميخواهد است يا بدين كزكوة متجزي است ودر استغناء انتفاع بابت است
 واجب شود بر حلي و بر ناني نه و اگر حلي غير صالح باشد مانند سوار و خيال براي مرد انتفاع او كلا انتفاع است باب جوب الزكوة في مال
 واجب شود زكوة در مال حلي مالك ان بلغه ان عمر بن الخطاب قال تجزئ اموال اليتامى لا تاكلها الزكوة عمر بن الخطاب فرمود تجزئ كزكوة
 در مال يتيمان تا فاني كزكوة زكوة مالك حن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه انه قال كانت عائشة تظن اننا واخلوا يتيمان في حجرها
 فكانت تجزئ من اموالنا الزكوة قاسم بن محمد گفت حضرت عائشة متولي ميشد مراد برادي را از آن من كه بوديم يتيم در پرورش و پس
 برمي آورد از مالهاي ما زكوة مترجم كويد رضه درين مسئلة ودر قول شهر است واجب شود و واجب نمي شود و منظور اول است كه زكوة
 حق مال گفته اند پس تعلق او به مال باشد نه به مال صاحب مال و منظور ثاني حديث رفع يرفع عن ثلثة الحديث باب من كان
 مال مشغول بالدين لا زكوة عليه في ذلك هر كه باشد مال او مشغول بقرض نيست بروي زكوة در آن مال مالك حن بن زيد
 بن خزيمة انه سأل سليمان بن يسار عن رجل له مال وعليه دين مثله عليه زكوة فقال لا يزير بن خزيمة سوال كرد سليمان
 بن يسار را حكيم مرديكه او را مال باشد بروي دين است مانند آن ايا بروي واجب است زكوة پس گفت سليمان بن يسار زكوة
 مالك حن ابن شهاب عن السائب بن زيد ان عثمان بن عفان كان يقول هذا شهر كوتكم فلو كان عليه بن فليق
 دينه حتى يحصل امر الكرم ففوق دون منها الزكوة حضرت عثمان ميگفت اين ماه زكوة شناسهت يعني ماهي كه حلالا ببردان
 در آن ميآيد پس هر كه باشد بروي قرض پس بايد كه او را كند قرض خود را تا خالص شود مال شما پس او كند از آن ماهها زكوة
 قال مالك لا هو الذي لا اختلاف فيه عندنا في الرجل يكون عليه الدين وحده من العرض من ماله وفاء لما عليه من الدين
 ويكون عنده من الناقص سوى ذلك ما تجب فيه الزكوة فانه يزكوه ما بيده من ناصب حقه الزكوة قال مالك واذا لم يكن
 عنده من العرض من النقص الا وفاء دينه فلا زكوة عليه حتى يكون عنده من الناقص فضل من دينه ما تجب فيه الزكوة
 فعليه ان يزكوه گفت مالك امر يكه مسلم است و مضمق بزكوة يكه در حكم مرديكه باشد بروي دين و زكوة يكه او از متاع
 آنقدر است كه درومي كفايت است دين او زكوة او از نقد سواي آن متاع آنقدر است كه درومي زكوة واجب شود
 پس بر آئينه او زكوة برآورد از آنچه بدست او است از نقد گفت مالك اگر نباشد زكوة يكه از متاع و نقد الا
 او ابي دين او پس زكوة واجب نيست بروي تا آنكه باشد زكوة او از نقد زكوة او از دين او نقد
 كه واجب مي شود درومي زكوة پس واجب است

www.ahnafmedia.com

بر روی که زکوة آن برادر شمر هم گوید و معنی آنده خند و در نجاسة عمل مشهور است و این منع میکند وجوب کوة اصطفا و منع میکند مطلقا
 و منع میکند در مال غن یعنی نقد و عرض و منع میکند در مال ظاهر یعنی ماشیه و زرع مشهور اول قیاس بر منع دین است و در غن
 حج و مشهور ثانی اطلاق مخصوص زکوة است و مشهور ثالث آنست که اموال ظاهر حقیقه نمودار و اموال غن
 بدون تصرف در آن نمودار و مطالب اهل این ازان مانع میشود **باب من استحق مالا او کان مال صفا و کفیت یکی**
برکه استحق مال شده یا باشد مال او غائب شد چگونه زکوة برادر مسائل **عنه محمد بن علقمة مولى الزبير انه سأل القاسم**
بن محمد عن مكاتبه قاطعه بال اعطيه هل عليه ذكوة فقال القاسم ان ابا بكر الصديق لم يكن ياخذ من مال الكوة
حتى جعل عليه الجول محمد بن علقمة سوال کرد قاسم بن محمد از حکم مکاتبی ازان خود که مقرر کرد با مال عظیمه چه بودی در ازان
زکوة است پس گفت قاسم هرگز ابو بکر صدیق نیک گرفت از سهم مال زکوة تا آنکه بگذرد بروی کس مال صفا است **عن ابوبکر بن**
تمیمة السعفیانی ان عمر بن عبد العزيز كتب مال قبضه بعض الولاة ظلما یا مبر برة الى اهله و اتخذ ذکوة بلا منعه من
السنین ثم عقب بعد ذلك بكتاب الا تؤخذ منه الا ذکوة واحدة فانه کان صفا و عمر بن عمر بن نامة نوشت در باب
مالیکه قبض کرده بود و بعضی حکامان بطریق ظلم امر میکرد بر ازان مال بکلیه و نوشت که گرفته شود زکوة او از آنچه گذشت از آنجا
بعد ازان محبت او فرستاد مکتوبی دیگر گرفته نشود و از دیگر کیش کوة زیرا که او صفا بود شمر هم گوید معنی آنده خند که در صورت و بوی کوة
لازم میشود در صورت مکاتبی که مال عظیمه قاطعه کرده باشد زکوة لازم نمیشود پس در مشهورت فارقی پیدا میاید کرد که
حکم بران و اگر باشد آن فرق نزدیک شایسته استقرا و تعیین است پس مال مکاتب متفرقتیست بحمل که مجزا و طاهر شود پس
نصاب سائمه را صدق زنی ساخت اگر تعیین آن سوائم نمود بود بویست شبهه است زکوة لازم شود و اگر تعیین کرد مال غن
شبهه است و صفا آنست که وصول با و متعذر باشد مثل مال منسوب صفا محمود و درین صورت سه قول مشهور است
واجب میشود برای جمیع احوام گذشته لیکن دادن آن واجب نیست تا آنکه موکد چون گفت بر جمیع احوام بعد واجب نمیشود مطلقا
و واجب میشود نزدیک یافتن زکوة یکسال فقط چنانکه ظاهر اثر عمر بن عبد العزيز است مشهور اول ظاهر شدن ملک است بعد
یافتن و مشهور ثانی تعطل نماند است و مشهور ثالث خوف احوام مال است اگر برای همه احوام بعد و اگر وین دارد این
دین ماشیه است یا غیر مستقر مانند مال کتابت زکوة لازم نمیشود و اگر نقد است در قول قدیم لازم نمیشود و در جدید
اگر مومل باشد یا حال باشد و متعذر باشد اخذ او بجهة اعسار یا محمود مانند منسوب است و اگر حال باشد و متعذر است
اخذ او بجهة و دلیلت است **باب ذکوة اموال الثقات در زکوة مالها رسود اگر سی مسائل است عن یحیی بن**
عن ذریق بن جهمان و کان ذریق حلی جواز صدق فی زمان الولید و سلیمان و حسن بن عبد العزيز

قلت
 عمل الشافعی مشایخ
 الکتابیه بانها غلیظ
 و للعبد استقامت
 شاه و اظهت قولیه
 الامین المال علی
 وفق ان فیه الذکوة
 بالفعل و فی الضمان
 الذین التوجل و التعد
 لظن ان یجسبه
 اذا جعل لا یحالی کلها
 قال مالک علی ذکوة
 و کتب علی غن اول
 و عن ابی حنیفة
 و یجب فی الضمان
 اذا وصلت عن
 الایام الا حنیفة

www.ahnafmedia.com

انظر على هذا العاشر
 بعد من من عليه
 من السبلين من مال
 التجار اذا كان فيهم
 عشرين وبنوا
 ربع عشر في اختلاف
 في مسألة الذي
 فقال احمد يقول
 بن عبد العزيز ان
 يوجب منه نصف
 العشر نصا
 وانما يقال
 بوجوبه نصف
 العشر كذا في
 المسلم كذا في
 وقال الاثر في
 قوم لا شوي
 باسمه زودي
 باسمه زودي
 بالصدقة فلا ما
 اجابهم اذا
 ومن عشرين
 دنيا ما

فذكر ان عمر بن عبد العزيز كتب اليه ان انظر من ذلك من المسلمين ففهم ما ظم ووافوا لهم ما يدرون به من التجار فبين كل
 اربعين دينارا دينارا فانقص فصفا ذلك حتى تبلغ عشرين دينارا فان نقصت دينارا فقد حقا ولا تاخذ منها شيئا ومن
 هبت من اهل الذمة فخذ ما يدرون به من التجارات من كل عشرين دينارا فانقص فحسبنا ذلك حتى تبلغ عشرة دنانير
 فان نقصت ثلث دينار فدعها ولا تاخذ منها شيئا واكتب لهم بان تاخذ منهم كتابا الى مثل من الحول زريق حال بود بر سكر
 مصر وثمان وليمه وثمان وعشرين بعزيس في ذكره وكره من عبد العزيز في وقت لبوي او كذا مائل كني هر كرا بگذر بر تو را مسلان
 پس گير از آنچه خواهر باشد از سوال ايشان از آنچه ميگردانند از تجارات از هر چهل نيار يك نيار پس آنچه ناقص باشد بگير حساب
 تا آنكه برسد به بيت دينار پس اگر ناقص باشد از بيت دينار يك سيوم حصه دينار پس بگذر او را و گير از وي چیزی كه بگذر
 بر تو را پس بگير از آنچه ميگردانند از تجارات از هر ست دينار و نيار پس آنچه ناقص باشد بگير حساب آن تا آنكه برسد
 پس اگر ناقص باشد از دو دينار سيوم حصه دينار پس بگذر او را و گير از آن چیزی و بنويس براي ايشان آنچه گرفتار ايشان
 باشد مثل آن از سال ترميم كه بدرضي الله عنه اصل در بناب حديث بود او دست حق ستمه ان رسول الله صلى الله عليه و
 كان يامرنا ان نخرج الصدقة من الذي نعد للبيع وعل مستر مسلمين از زمان حضرت عمر رضی الله عنه كه عاملان بر ابراهما
 می نشاندند و زكوة ميگرفتند و شرط زكوة تجارة قيمت نصاب است از ذهب يا فضة و گذشتن كيل چنانكه در نقد ذكر شد ظاهر
 ميش بند نهست كه نصاب تمام حول شرط است زيرا كه حال مال تجارت در احوال بطونيت و حال او از حال نقد مستجاب است
 پس ميبايد كه بروي عمل كنند و اگر جزوي قليل از مالي قليل كم شود آنرا در عرف كمي شمارند چه در نقد و چه در تجارة و اگر ششماه
 مال نصاب نقد بود بعد از آن بان نقد مال تجارت خريد كند هر دو را در حول چنانكه صحيح كند نقد و مال تجارت را
 و نصاب يرا كه هر دو از يك جنس اند و زكوة آنها بر يك سلو است بخلاف آنكه ششماه مال نصاب سوا هم بود بعد از آن مال
 تجارت خريد نمود چون مفهوم لفظ تجارة رجوع كنيم دانسته ميشود كه گرفتن مال است مباد و نه بشرا يا مانند آن بشرا صحيح است
 كند رجوع زيرا كه سبكه بطريق ارث مال حاصل كند و با بطريق هبه آنرا تجارة ميگويند و قنيد ديگر است و تجارة ديگر فرق است
 اين بود و بنيت تجارة است و قنيد غير نيت حاصل ميشود و عرض تجارة بحد نيت قنيد براي قنيد مي شود و بنيت لا سفر و نيت
 و ظاهر نيت كه رجوع بهل مال است و همچنين اولاد جوان كه براي تجارة خريد كرده است بجهت اس ايجود و سوا هم گفته شد
 و لا بد است از تقويم و گاهي حال مختلف ميشود با اختلاف نفوق يكه بان قيمت كند و ظاهر نيت كه غالب نقد بله را اعتبار كنند
 و در صورت نشاي نفوق بغير است و در بنسورتها اخذ بانفع الفقرا بهتر باشد و الله اعلم پس اگر از وقت خريد كردن نيت
 تجارة يكسال كند و آن مال نقد شده است از آن نقد هر چه باشد حساب آن زكوة بر آرد و الا قيمت كند بقرابته و بله نيت

www.ahnafmedia.com

فان

ان يوجب من مال
 سوا ما بالسلطة
 فبا او و عليه
 الشايع في

از آنقدر زکوة آن را نیست بر صحاب شمار در چیزی که رسید آفت زکوة و اذن گفت مالک و همچنین است حکم در انگور
 ترجمه گوید رضی الله عنه که در حدیث ذکر تر و زبیب آمده و در فواکه با اتفاق علماء زکوة واجب نیست پس میان فواکه و این
 چیز فارق میباید و امریکه جامع این چیزهاست بوجهی که از فواکه ممتاز باشد نسبت که درختی که ثمر از قوت میشود و یکی است
 و در حدیث حاکم ذکر خطه و شیخ آمده است اتفاق علماء حاصل شد بر آنکه در توابع و قضیبت کوة نیست پس فارق در میان
 قبلیتین نیست الا جب مقتات مدخر مسئله صاع اهل مدینه پنجاه رطل بغدادی و ثلث رطل است و رطل بغدادی صد
 و سی هم است و در هم چنانکه سابقا گفتیم بحباب یا راسته ماشه در ربع ماشه است و مجموع ماشه های رطل چهار صد و بیست
 و دو نیم بالا میشود آن سی بیست و یکگیری است دو نیم ماشه بالا که قریب پنجم حصه بیست و یک باشد هر بیست و چهارده ماشه و صاع
 دو نیم سیر عالمگیریست و یازده بیست بالا و دست یکصد و شصت و یک سیر است که بحباب این دیار چهار من و یک سیر و
 پنج دست و بیست من و پنجاه سیر عالمگیری باشد مسئله و چون بنامی حساب کیل موزون بجز تقریب است یعنی آید این تقریب
 است زنجیرین و از معرفت تخدید بالقطع یا حاصل است قال المحلی قال ابن الصباغ و غیره الاصل فی ذلک اکیل و انما
 قدره العلماء بالوزن استظهار و قال فی الردة یختلف قدره و زنا باختلاف جنس ما یخرج کالذرة و الحصى و غیرهما
 و الصواب قاله الدرعی ان الاعتماد علی الکیل بصلح مغائر بالصاع الذی کان یخرج بر فی عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و من لم یجد و جب علیه اخراج قدر یقین از لا ینقص منه و علی هذا فالقدر یحتمل ابطال ثلث تقریب مسئله قدر رضایان
 کرده می شود در حال تر و زبیب اگر تر و زبیب شود و الا در حال طبع عنب اگر زیتون را نیز گوئیم حال نیت اعتبار کرده
 شود و یک جنس را بجنس دیگر ضم کرده نشود چنانکه نقد را بسوا هم جمع کرده نمیشود و یک نوع را بنوع دیگر ضم کرده نشود
 چنانکه صنان و مغز و بختی و عراب با هم ضم کرده میشود و هر چه در یک باشد با هم ضم کرده شود اگر چه جدا و یکی بعد دیگری
 میباشد مسئله در آنچه باران سیراب شده باشد یا بسبب سبیل قنات و نزاد و از من سیراب باشد عشر واجب است و در آنچه غیر
 باد و لای یا آبی که در او خرید کرده است سیراب شده باشد نصف اشتر پس اگر ببرد و نوع بتساوی سیراب کرده باشد
 عشر واجب شود و غالب مخلوب بهین حساب باید آورد زیرا که شرح تعیین کرده واجب در حالتین و از اینجا حال مرکب
 مستند میشود بآب توخذ الزکوة من الذروع و فیصل عند الحصاد و لا ینتظر بالی الحول گرفته شود زکوة از زراعت
 و درختان خرما وقت در و دوزن و انتظا کرده نشود تا یک قال مالک فی قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده ان ذلک
 و الله اعلم و قد سمعت من یقول ذلک گفت مالک در تفسیر قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده که مراد ازین حق
 زکوة است گفت مالک و شنیدم از کسی که میگفت این را مترجم گوید رضی الله عنه و رضاه واجب میشود و اگر

www.ahnafmedia.com

له قلت
 هو قول اهل العلم
 ۲۱۳

قلته
 هو قول اهل العلم
 ان لا يؤخذ من العيب
 وانما يؤخذ من العيب
 المال الجعي من العيب
 من الدافل من العيب
 رطب اصغار لا يؤخذ
 فيه مضاف الى العيب
 نوع من العيب الذي
 عذبان جيب
 نوع من العيب
 كذا

قلته
 وقال به الثاقب في القام
 فترجم وقال ابو حنيفة
 الا انه لا يشترط ان
 خمسة اوسق وقال
 يؤخذ من ثمره ولا
 من عصبه

زكوة نريد كصدقة بمعنى درودن و جايزه ميشود و ادر زكوة نرديك بدو صلاح و شهادت ادهب در اكر خص در سبوت مشهور
 شده است و بخرص بر ذمه مالك قمر ميشود مسئله سنون ست خص در قرو زيب نرديك بدو صلاح با كيك خارص عادل
 كند و قدر واجب بر مالك لازم كند و دى قبول نمايد پس منقطع شو عن زكوة از عين محروص و ثابت شو بر ذمه او و اگر
 بلاك محروص و حوى كند اگر است استند شد فيها و الا قسم داده شود باب ما لا يؤخذ في الزكوة من اصناف التمر در بيان
 چيزيك گرفته نشود در زكوة از قسام تمر مالك عن زياد بن سعد عن ابن شهاب انه قال لا يؤخذ في صدقة الفحل
 الجعرة و ذكوة المصراة و لا عذق بن جيب و هو مثل الغنم بعد على صاحب المال و لا يؤخذ منه الصدقة ابن شهاب
 گفت گرفته نشود در زكوة خرما و جرد و راز و مصران فاره راز و عذق بن جيب گفت ابن شهاب اين مانند روزه گرفتار
 شمار كرده ميشود بر صاحب مال گرفته نمى شود از دوى در زكوة مجرور خرما خشك يزه مصران الفاره خرماى تباه عذق بن
 حبيق نوعى از خرماى تباه را گويند باب ذكوة الزيتون در بيان زكوة زيتون مالك انه سال ابن شهاب عن الزيتون
 قال في العشر مالك سوال كرد ابن شهاب ان زكوة زيتون پس گفت ابن شهاب در دوى عشر است قال مالك انما يؤخذ
 من الزيتون العشر بعد ان يحصر يبلغ زيتونه خمسة اوسق فاما يبلغ زيتونه خمسة اوسق فلا ذكوة فيه قال مالك الزيتون
 بمنزلة الخيل ما كان منه سقته السماء و العيق او كان بعلا فنية العشر ما كان يسقى بالفضة فنية نصف العشر گفت مالك
 و جز اين نيست گرفته ميشود از زيتون دهم حصه بعد از ان كه افشده شود و برسد زيتون او به پنج و سق پس آنچه نرسد زيتون
 به پنج و سق پس كوة نيست در ان گفت مالك در زيتون بمنزله در ختان خرماست چيزيكه سيراب ميكند از دوى باران و چيزيكه
 يا زمين سيراب پس در دوى دهم حصه است و آنچه سيراب كرده ميشود باب و ادن پس در ان ميستم حصه است باب لا ذكوة
 في الوقيق و الخيل و العسل واجب نيست ذكوة در بردن و كلا سب در شهيد مالك عن عبدالله بن دينار عن سليمان
 بن يساب عن عراك بن مالك عن ابي بصير ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال لئن علمت اني اكون في الدنيا
 صدقة اليوم يرده روايت كرد كه حضرت صلوات الله عليه وسلم فرمود نيست بر مسلمان در بنده او و در دست او زكوة
 مالك عن عبدالله بن دينار انه قال سألت سعيد بن المسيب عن صدقة اليرازين فقال سعيد و هل
 في الخيل من صدقة حمد الله بن دينار گفت كه سوال كردم سعيد بن المسيب از زكوة يرازين يعنى سيمان تركى كه
 سيد ايا در كلا سب زكوة مياشد مالك عن ابن شهاب عن سليمان بن يساب ان اهل الشام قالوا لابي حنيفة
 بن الجهم اخذ من ضيلنا و رقيقنا صدقة فاجاب ثم كتب الى عمر بن الخطاب فابوعمر ثم كلوا ايضا فكتب الى حنيفة
 الي عمران اخذوا خداهم منهم فاددوها عليهم و ادزق رقيقهم قال مالك من قوله و اددوها عليهم يقول على

www.ahnafmedia.com

قوله عليه السلام

فان قلت

ان صدقة

عليه السلام

عليه السلام

عليه السلام

عليه السلام

عليه السلام

عليه السلام

وهم حصه وانظار کرده می شود و آن گذشتن سال اباب کراهیه اشتراء الصدقة در بیان مکروه بودن خرید نمود
 آنچه خود صدق داده باشد **مالک** عن زید بن اسلم عن ابيه انه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو يقول
 على فوس حقيق في سبيل الله وكان الرجل الذي هو عنده قد اصابه فاردت ان اشتريه وظننت انه
 بايع برخص قال فسالت عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا اشتراه وان اعطاك بدد
 واحد فان العائد في صدقة كالكلب يعوي في قنبر عمر بن الخطاب گفت سوار کردم شخصی را بر سببی
 در راه خدا متعالی و آن شخص که اسب نزدیک او رفت ضایع کرده بود آن اسب پس قصد کردم که خرید
 کنم او را از آن شخص گمان کردم که می بفروشد آنرا بقیمت ارزان پس سوال نمودم ازین ماجرا آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم فرمود خرید کن آنرا اگر چه بدید ترا بگیرم زیرا که عود کننده در صدقه خود مانند برگ
 عود کننده در قتی خود است **مالک** عن نافع عن عبدالله بن عمران بن الخطاب حمل على فوس في سبيل
 فاراد ان يبتاعه فقال عن ذلك رسول الله صلى الله عليه فقال لا تتبعه ولا تقدر في صدقتك عمر بن
 الخطاب سوار کردم بر سببی در راه خدا متعالی پس خواست که خرید کند آنرا پس سوال کرد ازین سبب آنحضرت
 پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خرید کن او را و عود کن در صدقه خود **باب** ذكوة الفطر خريضة
 وعلى من تجب كم مكيلتها وما جنبها زكوة فطر فمن است وبركادام شخص واجب میشود وجه قدر است پیمان
 وصيت جنس **مالک** عن نافع عن عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه فوفن ذكوة الفطر
 على الناس صاعا من تمر وصاعا من شعير على كل حرد او عبدا ذكرا وانثى من المسلمين رسول الله
 فرض کرد زکوة فطر از رمضان بر مردان کبصال از تمر یا کبصال از جو بر هر از او یا بنده مرد یا زن از مسلمانان
مالک عن زید بن اسلم عن عياض بن عبدالله بن سعد بن ابی سرح العامر انه سمع ابا سعيد الخدري يقول
 كنا نخرج ذكوة الفطر صاعا من طعام او صاعا من شعير او صاعا من تمر او صاعا من اقيط او صاعا من بديب
 وذلك بصاع النبي صلى الله عليه ابو سعيد خدري گفت بر می آوریم زکوة فطر را کبصال از طعام یعنی از گندم یا
 از جو یا کبصال از خرما یا کبصال از قروت یا کبصال از منیزه و این پیمان بصاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر كان لا يخرج في ذكوة الفطر الا التمر الامرة واحدة فانه اخبر
 شعيرا عبدالله بن عمر بر منی آورد در زکوة فطر مگر خرما الا کبیرا پس بر آینه بر آورد و **مالک** عن نافع
 ان عبدالله بن عمر كان يخرج ذكوة الفطر عن خملانه الذين يوادون في القري وخيم عبدالله بن عمر بر منی آورد زکوة فطر
 عليه

www.ahnafmedia.com

بملك نصابا وان لم يكن له من
 وفيه انها تجب على الصغير
 والمجنون ومن لم يطق الصوم
 وطيه اكل اهل العلم وفيها انها
 تجب على الرقيق مطلقا سواء
 كان للتجارة او للخدمة فوطيه
 الشافعي وقال ابو حنيفة في
 عن رقيق التجارة وفيها انها
 تجب عن العبد الكافر على الشافعي
 وقال ابو حنيفة تجب على العبد
 ان لا يخرج الفطر عليه والشافعي
 ولا العبد الا القمية وعلى الشافعي
 وقال ابو حنيفة تجب على كل ذلك
 ٢١
 وفيه انه لا يخرج الفطر
 من اى جنس الا من صلح
 الشافعي وقال ابو حنيفة
 يجوز من البوصف صلح
 ان الواجب مقدم يصلح
 النبي صلى الله عليه وسلم
 وهو خمسة اقطال وذلك
 بالاطال العراقي وقال ابو حنيفة
 بصاع الشعير وهو ثمانية
 اقطال وقال الشافعي
 فطر الذرة على يد حيا
 وقال ابو حنيفة لا تجب
 عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

ایشان مطلوب است یا جمعی از مسلمانان که اگر ایشان را بدیدند کفار آن ناحیه مغلوب و منکوب شوند یا از مانع زکوة زکوة میتوان کرد
 زیرا که ایشان را در آن ناحیه شوکتی باشد و رعایای آن ناحیه از مصلحت ایشان خروج منعی توانند و قسمی از کافران است که شرک ایشان
 بر مسلمانان متوقع است پس دفع شرک ایشان کنند چنانچه بعضی سرکشان از کفار در دیار ما حق المخارعة می ستانند یا قبایل کفار
 گفته ایشان می شنوند پس ایشان را تالیف باید کرد تا قوم مسلمانان را از شر باز دارند و شایسته اختیار کرده اند ایشان را
 از خمس سهم آنحضرت است صلوات الله علیه و سلم باید داد و فقیه نظر زیرا که مسلمانان گاهی در ناحیه هستند که جهاد و احوال
 ایشان از این نیست و فنی ایشان از بدست منعی آید و از سرکشان کفار بیکه در دیار الاسلام هستند ضرر با ایشان میرسد و در
 بیت المال ایشان را بجز صدقات مالی نیست پس حکمت شرح تقاضا میکند که این قسم علاجی باشد صنف پنجم رقاب است یعنی
 مسکاتبان پس ایشان را قدریکه از رقی خلاص شوند باید داد و امام مالک گفته است که غلامان را خرید کرده آزاد باید کرد
 فقیر گوید فک عانیکه ایسر باشد در دست کفار نیز محتمل است و الله علم صنف ششم غارمین است و ایشان دو قسمند قسمی که
 برای حرمی قرض گرفته اند یا غرامت دم بر ایشان لازم شده است و از ادای آن عاجز اند و قسمیکه قرض برای دفع خانه جنگی
 در میان قبایل سبب خون یا غیر آن واقع شده کشیده اند پس در ادای آن دین با ایشان داده شود اگر چه اغنیای باشند
 صنف هفتم فی سبیل السرد و از ایشان غزاة اند پس آنچه از سوج و نفقه و کسوة و سبب کفایت کند با ایشان باید داد و صنف
 هشتم بنا بر سبیل است یعنی مسافران پس هر که سفر بیاچ خواهد قدر ضروری او می باید داد مسئله خدا تعالی فرمود للفقراء
 الذین احصوا فی سبیل الله ازین آیه دانسته میشود که اگر مانع از کتابت قد حاجت فرض با کفایه باشد مانند جهاد و تحصیل
 شرعی و تعلیم آن استحقاق سهم فقر از منعی نمیکند و در حدیث آمده است که سوال جایز است کسی که او را فنی رسیده باشد
 تا آنکه سد ادعیش در یابد و سد ادعیش هر یکی دیگر است ازینجا دانسته شد که لازم نیست کسب غیر لایق کردن و قدره بر
 نالایق استحقاق را ضرر نمیکند **باب لا تحل الصدقة لآل محمد** صلوات الله علیه حلال نیست صدقه برای آل محمد صلی الله علیه و سلم
سألك ان بلغن ذن رسول الله صلوات الله علیه قال لا تحل الصدقة لآل محمد اذ هي سائر الناس رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود حلال نیست زکوة آل محمد صلوات الله علیه و سلم غیر ازین نیست که زکوة چون مردان است شرم گوید حلال نیست صدقه برای
 باتفاق علما و قال الشافعی بنو مطلب شلهم و اختلاف دارند در موالی آل محمد صلوات الله علیه و سلم بعضی جاز دارند و بعضی
باب لا تحل الصدقة لغنی الا لمنته حلال نیست داوون غنی را مگر پنجگس **سألك** عن زید بن اسلم عن عطاء بن يسار
 ان رسول الله صلوات الله علیه قال لا تحل الصدقة لغنی الا لمنته فغاز فی سبیل الله او لعامل علیها او لغارم او لول
 اشتواها مال او لرجل لجار مسکین فقصید علی المسکین فاهک المسکین لغنی رسول الله صلوات الله علیه و سلم فرمود

www.ahnafmedia.com

عقلت
 لا تحل الصدقة لغنی
 ما شتم عند أهل العلم
 وقال الشافعی بنو مطلب
 مشاهیر و اختلاف علما
 موالی آل محمد صلی الله علیه و سلم
 عقلت
 لا خلاف فی صوة
 تبیل الا بیکه و کذا
 فی القابل و ابن السبیر
 و اما الغارم و الغازی
 فحل لهما الصدقة
 ۲۱۹
 و ان کما اغنی عن
 الشافعی و قال ابو حنیفة
 لا تحل الا اذا کان
 فقیرین و ظاهر قولهم
 مع الشافعی لان الله
 تعالی جعلها لیسکین
 الفقیر و المسکین

عن الصوم ^{وتم في يومه} ^{طريقه في} ^{اول الدين} ^{الذي لا يطيقه} ^{ان العفو على} ^{تم نفي} ^{افطره} ^{صالح من} ^{من} ^{قارن} ^{انما كان} ^{على} ^{في} ^{وقوله} ^{اختلاف} ^{قوله}

خير لكم ان كنتم تعلمون شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس بينات من الهدى والفرقان فمن شهد منكم الشهر فليصمه ومن كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة ولتكبروا الله ما هددكم ولعلكم تشكرون ه واذ انسا لك حبادي عنى فاني قويا جيب عوة اللع اذا دعان فليستجيبوا لي موعنا لعلمهم يرسد ون ه احل لكم ليلة الصيا الوقت الى نساءكم من لباس لكم وانتم لباس لهن علم الله انكم كنتم تخافون انفسكم فذنب عليكم وعفا عنكم فالان باشره من واتبعوا ما كتب الله لكم وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر فما اتى الصيا الى الليل ولا تباشروهن وانتم تحلفون في المساجد تلك حدود الله فلا تقربوها كذلك يبين الله آياته للناس لعلهم يتقون ه اي مسلمانان فرض کرده شد بر شماروزه داشتن چنانچه فرض کرده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی اهل کتاب تا بود که شما بر نیز گاری کنید فرض کرده شد بر شماروزه داشتن در روز ما شماروده شده یعنی روز ما از آن پس هر که باشد از شما بیاریا سا فر و افطار کرد پس واجب است بروی عدد روز ما که افطار کرده است از روز ما دیگر و بر آنکه معنی توانند روزه داشتن فدیه است که عباره از طعام یک سکن است و این ترجمه بنا بر آنست که لامقدر باشد یعنی لا یطیقونه یا بر آنکه میتواند روزه داشتن و روزه نمیدارند فدیه است که عبارت از طعام یک سکن است و این ترجمه بنا بر آنست که لامقدر نباشد پس در اول آیه در شرح فانی که طاقت روزه ندارد نازل شده است و محکم است و بر وجه ثانی منوخ است در اول سلام اختیار بود هر روزه داشتن و فدیه دادن بعد از ان منوخ شد بآیه من شهد منکم الشهر فليصمه کوی در همین از سلف منقول است و فلق خاطر از هر دو نمیرد زیرا که حذف لا جایز در ان جاست که معنی مشتبه نشود و اینجا معنی مشتبه می شود و لهذا جمیع عظیم از سلف قائل شده اند بوجه ثانی و فرود آوردن آیه باین معنی با وجود ابار لفظ گویا بر هم کردن تفسیر آیه است من از سهانی قرآن بر میخیزد و آنکه قائل بسخ شده اند زیاد از مفهوم آیه عمل مستمر مسلمین بدان نشان نیست و بوجه ثانی درین صورت اگر چه از صحابی منقول شود محل نظر است زیرا که امر اجتهاد است پس چهی دیگر بر خاطر این فیه رفتند که فلق انما بر خاست و الله علم یعنی و واجب است فدیه نفس خود یا نفس ولد و مملوک خود و آن فدیه طعام یک سکن یعنی فراخ یک سکن با اهل او باشد بر آنکه طاقت دادن آن فدیه دارند پس مراد صدقه الفطر است که در هر سال یکبار در روز فطر از خود و ولد و مملوک خود می باید داد و تسمیه او باینجه است که انقاسی آدمی تا یک سال نعمتی است عظیم حوض آن شبها یک سکن است با عیال او پس حضرت صلعم تقدیر فرموده اند آنرا یک صلح از قوت بلد یا نیم صلح از گندم و یک صلح از خرما وجود و چهار قبل از ذکر بجهت است که مرجع مقدم است مرتبه چنانکه فی داره نید و ضرب غلام و مرد دیگر صغیر بجهت است که میل معنی کرده اند

و المراد شهر رمضان
 العاقبة و خبره ان العفو
 و يجب لعلمهم سبب
 الذي لا يطيقونه
 فاصبر قبل الذنوب
 مقدم من رتبة
 ميله الى المعنى
 انما هو الطاهر و وجوب
 الفطر من ذهاب جميع اهل
 الكلام و استنبطت من
 جيب على ابي اسحاق
 ما ابا جاره ان المعنى
 و على الذين يطيقون
 ٢٢
 القضاء في الايام
 يقضون فدية طعام
 ولا يامون الا بالمد
 الرضخ ان الفاشل
 اخر الامور ان سببها
 القضاء مطلقا
 ذلك الامور و بعد
 المعنى ان يكون
 شح فيكون الا
 و استنبطت من
 من مات و عليه صلح
 شهر فليصمه عنده
 طاب يومه مسكنا

www.ahnafmedia.com

وحيها خاسا
 وحيها المعنى على
 الدين يلقونه
 القضاء لا يقضين
 حتى يعجزوا عما
 مسكين بكل صدم
 وحي على الذين
 ان يحجبوا الرزق
 البتة ليسبوا
 شغل عمة البيت
 بالصوم وهن
 وجوه صحبة
 قد نصاب
 مدلول كل واحد
 منها السلف و
 الظاهر منهم غدا
 من عذرا الازد
 والله اعلم
 واداسا للشعائر المعنى

زیرا که فیه سهان طعام مکین است کما قال الله تعالی وان لکم فی الایام العبرة لتقیم ما فی بطونکم پس هر که بطریق
 طاعت بگذرد عمل خیر را یعنی زیاده از قدر واجب در فدیہ پس این عمل بهتر است برای او و روزه داشتن بهتر است برای شما
 اگر میدانید که بهتر است پس باز نمایند از روزه داشتن این کلام مهم است که روزه داشتن شاق است بنفس پس خدا تعالی فرمود که هر
 اخروی نظر باید کرد از لذت جنبه نظر میاید پوشیده از رمضان نیست که مانع کرده شد که در قرآن در حالیکه وی راه نمائید است
 و در حالیکه آیات وضع است نازل شد بر هر ایدت و فوق در حق مطلق این که میفرموده باید کرد روزه را و از او برکات بسیار است واجب است
 عدد روز تا که افطار کرده است از روز نهار دیگر یعنی ماه دیگر و این که میگوید نیست بلکه عاده آن برای دفع توهم نیست
 بعموم من شهید میخورد خدا تعالی در حق شما آسانی و میخورد در حق شما دشواری یعنی در شرح آسانی کرده است و این
 مریض و مسافر جایز داشته و میخورد که کامل کند شمار را یعنی امر تشریم نیست که کامل کند شمار روزها فاسته در قضا و میخورد
 با صد کبر یا بکند خدا را شکر بآنگه هدایت کرد شمار را یعنی امر کرد بانکه تکبیر روز فطر در نماز و غیر آن بعد اتمام نماز و تا
 که شکر کنید و وقتیکه بپرسند ترا بنده گان من از احوال من پس مضمون این کلمه برسان که هر آینه من نزدیکم قبول میکنم دعا
 و ماکنده و وقتیکه دعا کند مرا پس باید که قبول کنند ایشان گفته مرا و باید که ایمان آرند من تا بود که ایشان راه یابند
 و این امر در اصل معنی مربوط است بقول او تعالی یوید الله بکوا لیسر یعنی امر کنید شمار را با کمال صده در قضا و تکبیر هر روز
 بعد از پذیرفتن احکام الهی و الله حلیم فصل با جنبی نیست در سبب عدم حلال که ده شد برای شما شب روزه با متصل شد
 بسوی زنان خود یعنی جمیع زنان زنان لباس ناز برای شما یعنی بیب حضرت شما اند و شما بهتر از لباس اید یعنی سبب است
 برای ایشان و خدا حکما که شما خیانت میکردید در حق خویش یعنی محصیت میکردید بر جمیع پس هر بان کرد بر شما و غفلت و در شما
 اکنون جمیع کنید ایشان طلب کنید آنچه نوشته است خدا استگار برای شما یعنی طلب کنید و بخورید پوشید تا آنکه طاهر شود برای شما
 برشته سفید ممتاز شده از رشته سیاه رشته سفید عبارت از فخر صادق است تشبیه داده است خدا تعالی سفیدی دل
 صادق را بر رشته سفید و آنچه بالای آن باشد از سیاهی بر رشته سیاه بعد از آن تمام کنید اما که را تا داخل شدن
 شب یعنی عزوبان قرب جمیع نکنید با زنان حالانکه شما مستکف باشید در سجد تا با شرت مستکف و اکل و شراب جمیع
 در صوم حد نامی مقرر کرده خدا تعالی یعنی نهیات اوست پس نزدیک شوید با نهیها چنین بیان میکند خدا تعالی نشانهها
 خود را برای مردمان تا بود که بر سبب کار شوند متوجه گوید درین آیات خدا تعالی جمع کرده است جمله عظیم از احکام صوم و تکبیر
 که باریه از آن ذکر کنیم پس هر که است حکیم میباید دلالت میکند بر فرضیه صوم چنانچه کتب سائر قرآن نیز بر وجوب
 میکند و این کلمه فصل است بر فرضیه صوم در اصل لغت اما که است و در شرح اما که از اکل و شراب جمیع است از این

www.ahnafmedia.com

فصل اول فی بیان المعنی
 تکلموا بالعدل و التقوا بالله
 و لتذعوه عن کل کلام من
 لسانه تأکید بر اطفال و
 للسامع و فی هذه الایات
 ان صایب رمضان فی فیض
 تقوله تعالی کتب الصوم
 فی اصل التقوا لامساک
 و یؤخذ من هذه الایات
 انه فی الشرع اما ان
 اکل و الشراب و الجماع
 من الفجر الصادق و تسلیه
 الفجر و غیره
 البتة ما یؤخذ من حدیث
 ان المؤمن و المؤمنة
 یقبلان شوق فیضیان
 عداة الظلم و یؤخذ
 بالنسب الیه عن حدیث
 الفجر فیضیه و یؤخذ
 قد هر دو قدام صوم
 ازین ان کلمه التکبیر معک
 عند انقضاء رمضان
 و ان الاعمال و قریبه
 مطلوبه و ان صایب
 السامع و الاصل
 حکم

جر صاوق تا غروب آفتاب نیت قرینه و خیر نیت در آیه فالان باشن من و ابتغوا ما كتب الله لكم تصحیح همین
ونیت قرینه تا خود هست از حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه وما امرنا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین
و وقت آن از شهر رمضان است و آن بحساب عرب که نزول قرآن ببلخه ایشان است از زودیت بلال است تا رتبه بلال
و اگر برین باشد یا مسافر در رخصت است که افطار کند و شمار فاست از حد رمضان روزه گیرد و معتبر در قضا عدت است ^{نکته}
در طول قصر و حدود و حد فطر فرض است بر هر کس طاقه ادای آن دارد و حضرت صلعم آنرا تعیین کرده اند بقدر چنانکه
بیاید و انکار تکبیر در حد فطر مطلوب است چه در نماز و چه در غیر آن و این کلمه ایست عامه اگر گفت تکبیر گویند در رکعت اول
پنج در ثانیه میتواند شد و اگر چهار گویند در هر رکعت میتواند شد و در کتبها رمضان جایز است جماع چنانکه جائز است اکل
و شرب احتکاف یکی از قربات مشرعه است و جماع حرام است بر معتکف و عده آن بودن اوست در مسجد پس حرام است
در مسجد اگر چه بغیر احتکاف باشد و الله صلعم مسئله یکی از ارکان صوم نیت است بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق
اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر اکتفا بشی است زیرا که خالی نیت از آنکه معنی نیت در سببیت قصد فعل باشد ^{بمعنی}
آن یا قصد قربت بخدا تعالی و قصد قربت اگر چه قصد عله غایبه است از فعل از قصد نفس فعل محل این لفظ تواند بود
بتفسیر حضرت صلعم الله علیه و سلم من کانت بجمرة الی الله الحدیث یا قصد فعل قربت برود حدیث صحیح که صحت نیت مهم کردند
و حضرت صلعم جایز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث میکند بطایفه نیت که قصد فعل امر جلی است شارح متوجه آن نشد بلکه امر
فرضیه اخلاص است و آن با صافه فعل باشد بخدا تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب او تحصیل ثواب
و الله صلعم در روز و طاعتی جداست و لهذا گاهی مباح میشود فطر بعضی ایام و واجب میشود صوم بعضی آخر پس نیت بر روز
واجب است و نیت نیت در فرض واجب است چنانکه باید متصل ساختن آن با اول جز صوم یا ایقاع آن در جزئی خاص
از لیلانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا اساک بعد از آن لازم نیت زیرا که عاده مستمره مردم است لزوم عدا اول خبر
و نوم آخر شب در شرط این چیز با صرح عظیم است و از صاحب شرح یعنی بآن ظاهر نشد با وجود شده حاجت معلوم
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارح بر آن عاده مستمره و اگر شک کند در نیت صوم پس نیت صوم
صحیح باشد و اگر نیت صوم جازم باشد و تردد در فرضیه دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفتیم ظاهر است که نیت
از رمضان واقع شود و تخری بوم اشک بصوم بچندین رمضان نقل باشد یا فرض باشد مبنی است بحدیث تفری عن عمای
من صام یوم الشکر فقد عسی اباه اسم صلعم الله علیه و عله مبنی است که این تعقیق است در دین و اگر لیه بلخین از رمضان
نیت کند و میداند که اگر نیت شد بلال بلخین ^{صلعم} و ظاهر کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرح از آن جاری نیت پس انقدر شک معفو باشد

www.ahnafmedia.com

ضرورت در کن دیگر اسماک است از جماع و اکل شرب نفس قرآن چنانکه گذشت و لاحق کرده شد بر سنت چنانکه روایت فرمودیم که
 اسماک از استقار و تنقیح کرده اند اکل شرب ابوصول العین من الخارج الی البیسی جو فاسن طریق منفذ مفتوح و قبل الی جوت
 فی تحیل الغذار و وصول هوا بخلق و بوی مشکب ملغ غیر مفسط است زیرا که همین نیست و هلاک کردن و طایر سرد و گرم و پاشیدن
 آب بر سرد و الیدن بن و کشیدن سرد و چشم غیر مفسط است زیرا که از راه منفذ مفتوح نیست بلکه از راه مسامات و بر قول
 تقطیر در ادگوش و حیل مفسط است زیرا که بر ثانی و بلع رقیق که داخل فم است یا بر زبان است از وی جدا شده اگر چه زبان را
 بر آورده باشد مفسط نیست زیرا که شارع فم را در تحیکم داخل اعتبار کرده است و فم و شنبه در شبهه ملغ غلیظ شبهه بخارج پس شارع
 حکم فرمود که وصول طوبت بخلق مفسط نیست تا وقتیکه بلع نکند و مراد از فم قدریست که چون شفتین را هم آرد بوجهی که
 بی تکلف می باشد دیده نشود پس اگر رقیق را برودن از آن حد آرد و باز فرود برند و روزه پل شود بخلاف بر آوردن زبان
 با آنچه بر ویست از طوبت و رقیق که بلع او روزه را منعی شکند زیرا که از معدن خود تجاوز نکرده است و اگر در دهان جزوی از
 طعام باقی ماند و در آشنای روزه همراه رقیق فرود رفت اگر از تیز او عاجز است ضرر نیکند زیرا که ملحق بر رقیق است و در اصل در
 او سنت ازین عام تخصیص کرده است خوردن و نوشیدن بر نسیان در حدیث شریف آمده من لشیء هو صیام فاکل او شرب

فلیتم صومه فانما اطعمه الله و سقاه و ایا جماع بمنزله اکل است درین باب یا نه ظاهر است که بمنزله اوست و ایا سبق آب به حاکم
 مفسط است یا نه غیر قصد بمنزله اکل است یا نه اگر مسالنه کرده است و اگر مسالنه کند و روزه شکند زیرا که قصد فعلی مفسطی عنه
 بر وجهیکه غالباً منجر میشود بوصول عین بمنزله عمد است و مسالنه صائم در مفسط در حدیث ممنوع شده است و ایا اگر کسی با گراه در روزه
 طعام خورد و روزه اش می شکند یا نه ظاهر است که منعی شکند زیرا که عدم تاثیر چیز یکدیگر در آن اگر اه کنند در مواضع بسیار است
 از کفر و طلاق و غیر آن و معنی جماع و دخول سرد است و فرج و استمناء با شرت در حکم است نه بشکر و نظر شهوت که در بی حلال است
 همیشه است و در این تنقیح است که در قرآن لفظ اکل شرب را در شده معلوم شد که اعتدال دزه را منعی شکند و جامع در میان
 این دو وجهی که مخالف اعتدال باشد وصول عین است بچون از راه منفذ مفتوح و تقطیر را در اینجا بحث است بلکه در جامع وصول
 عین است از راه حلقوم و او پاشیدن از زخم یا تقطیر و حیل را البته اکل شرب نتوان گفت و فی صیحه البخاری قال

لا یاس بالسطح لاصحان لم یصل الحلقه لیکن در مسوط و وصول بخلق اکثر است و بنیبر اختیار میرسد بخلاف فم که بنیبر بلع غیر
 از نیجه احتیاط منع اوست و قصد برای داده همچنین قصد مجمل است بر شرب از جهت وصول با معاد و معده که قصد شرب است
 بمنزله استمناء از جماع و غیر این دو مسند است بر اکل شرب محل کردن تکلف شد بدست و اندک علم و شرط او ای صوم اسلام
 و قبل است و تقاضای نفس با اسلام بجهت آنکه صوم طاقت است و حاجت کافر جدا میشود و بعضی آن را اصل پس از جهت آنکه

قلت الخوف بقية
 علم الغم وبقية بسبب
 الجوع ومعنى كونه
 اطيب عند الله
 رضاه الله تعالى به
 ومعنى قوله وانا اجزي
 به اختصاص التبرؤ
 والتعظيم

۲۲۶

قله قلت
 قوله صفة ما تشد به
 والتخفيف في سائر
 بال غلال

بدون قصد وتبريط است مبی آید پس مجنون از روزه نیست اگر چه اساک کند و استیجاب روز بقصد علم صوم خود البته ضروری نیست
 آنچه ثبوت نوم در روزه و ایا قصد علم یک خط ضروری است یا نه در نوم مستغرق نه بار و اغامی مستغرق تردست احتیاطاً قضا آن روز
 است و در حدیث وارد شده فانهن اذ حصن الایضین و الایضین از اینجا معلوم میشود که در نیجات صوم و صلوة صحیح نیست و شرط
 در جوب آن عقل و بلوغ است اگر چه جالیض و نفسا باشد یا مریض و مسافر و ایشان قضا کنند و بر کافر چون مسلمان شود قضا لازم نیست
 بحدیث الاسلام شحیتا قبله آری و جوب برای ظاهر میشود و عقاب آخرت **باب فضل الصوم و فضیلت روزه مالک**
 الزناد عن الاعمش عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال والذي نفسي بيده لا تخلفتم الصيام اطيب عند الله

ريح المسك انما يذره شفق و طعنا و شرا بهن اجله فالصيام لي وانا اجزي بكل حنة بعشر مثالها الي سبعائة ضعف
 الا الصيام فهو لي وانا اجزي به از ابو هريره مرويت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودم که کسی نفس من در دست قدرت
 اوست بر آئینه بوی نان روزه و از خوشتر است نزدیک خدا تعالی از بوی مشک تعالی میفرماید عزیز زین نیست که میگذارد
 خود را یعنی جوع را و طعام خود را و شراب خود را برای من پس روزه برای من است و من جزا دهم او را بعوض صوم هر حنة فاقده
 بدو چند آن تا هفتصد چند مگر روزه پس آن برای من است و من جزا دهم بعوض او **باب فضل شهر رمضان**
 ماه رمضان **مالك** عن عبد بن سهيل بن مالك عن ابيه عن ابی هريرة انه قال اذا دخل رمضان فتحت ابواب الجنة

وخلقت ابواب النار و صفت الشياطين ابو هريره گفت و وقتیکه در آید رمضان کشته کرده میشود در واز نامی پرست
 بسته میگردد و در واز نامی دفع و در زنجیر کرده میشوند شیطانان **باب يجب الصوم و الفطر بروية الهلال فان غم الحملی**
 تشبها ما و افطر او واجب است گرفتن روزه بدین هلال افطار نیز پس اگر پنهان شود ماه تمام کند کسی روزه از شعبان
 بعد از آن روز بگیرند یا از رمضان بعد از آن افطار کنند **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلی الله

عليه و سلم که در رمضان پس فرمود روزه بگیرد آنرا تا آنکه به بینید ماه را و روزه کشاید تا آنکه برسیند ماه را پس اگر
 پنهان کرده شود از شما پس اندازه کنید برای او و مراد از اندازه کردن آنست که کسی روز از شعبان تمام کند و بعد از آن
 در رمضان اعتبار کند ماه عید اگر منوم شود کسی روزه تمام کند بعد از آن عید را اعتبار کند و در روایت دیگر صریحا وارد شد
 فاکملوا شئین **مالك** عن عبد الله بن دينا عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلی الله علیه و آله قال الشهر ستم و حرم

فلا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تفطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدوا له رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ماه در
 احیان بیت و نه روز شود پس روزه بگیرد یا به بیند ماه را و روزه کشاید تا آنکه برسیند ماه را پس اگر پنهان کرده شود از

www.ahnafmedia.com

قلنا
وعليه اصل العلة

ميدانت مالك عن عبدالله بن سعيد عن ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن عائشة وام سلمة زوجي
 النبي صلى الله عليه وآله انما قال لانا كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصوم جنباً من جماع غير احتلام ثم يصوم
 حضرت عائشة وام سلمة رضی اللہ عنہما می گفتند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صبح در می آمد در آنحال کہ با جنابت بود بسبب جماع
 نه بسبب احتلام بعد از آن روزه میگرفت مالک عن عبدالله بن عبد الرحمن بن عمر لا تصاد عن ابی بکر بن عبد الرحمن
 ان رجلاً قال لرسول الله صلى الله عليه وآله وهو واقف على الباب انا اسمع يا رسول الله اني اصوم جنباً وانا اراد
 الصيأ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وانا اصوم جنباً وانا اراد الصيام فاغتسل واصوم فقال له الرجل يا رسول الله
 انك لست مثلنا قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله وقال
 اني ارجو ان اكون احشاكم الله واعلمكم بما اتفق حضرت عائشة فرموده شخصي گفت در خبرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 ایستاده بودند بر دروازه و من می شنیدم یا رسول اللہ بر آئینه من صبح در می آیم حالانکہ من با جنابت من اراده صوم
 دارم پس فرمود او یا رسول اللہ صوم من صبح در می آیم و حالانکہ من با جنابت من اراده صوم دارم پس غسل میکنم
 و روزه میگیرم پس گفت او را آن شخص یا رسول اللہ سر آئینه تو نیستی یا تیز ما بر آئینه آمد زید بهت ترا خداستغالی آنچه پیش
 ازین گذشت از گناه تو و آنچه مؤخر شد پس خشم گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و فرمود او یا رسول اللہ من امیدارم
 باشم تر سنده ترین شما از خدا و دانایترین شما با آنچه که بر سر منم از ان مالک عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن بن مالک
 بن هشام انه سمع ابا بکر بن عبد الرحمن يقول كنت انا و ابي عند مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ان ابا بکر
 يقول من اصوم جنباً افطر لك اليوم فقال مروان اقممت عليك يا عبد الرحمن لتذهبين الى اعي المؤمنين عائشة
 وام سلمة فلتسا لهما عن ذلك فذهب عبد الرحمن وذهب مع حتى دخلنا على عائشة فسلم عليها عبد الرحمن
 ثم قال يا ام المؤمنين انا كنا عند مروان بن الحكم فذكر له ان ابا بکر يقول من اصوم جنباً افطر لك اليوم قالت
 عائشة ليس كما قال بوهريه يا عبد الرحمن اتزغب كما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصوم قال عبد الرحمن لا والله
 قالت عائشة فاشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله ان كان يصوم جنباً من جماع غير احتلام ثم يصوم ذلك اليوم قال عمر
 خوفا حتى دخلنا على ام سلمة فسالها عن ذلك فقالت مثل ما قالت عائشة قال عمر جئنا حتى جئنا مروان بن الحكم فذكر
 عبد الرحمن ما كنا نقامر ان اقممت عليك يا ابا محمد لتركن دابتي فانها بالباب فلتذهبين الى ابي هريرة فانه ياتني
 بالعقيق فلتخبينه بذلك فرك عبد الرحمن وركبت مع حتى آتينا ابا هريرة فحدثت مع عبد الرحمن ما ذكره فلما قال
 لا علم لي بذلك ما اخبرني به ابو بكر بن عبد الرحمن قلت له ابو بكر بن عبد الرحمن ما اخبرني به ابو بكر بن عبد الرحمن

www.ahnafmedia.com

گوایم بریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را پس گفت مروان قسم میدهم ترا ای عبدالرحمن که بر سب
 بسوی حضرت عائشه و ام سلمه پس سوال کنی ایشان را ازین مسئله پس گفت عبدالرحمن و رفتم من نیز همراه او تا آنکه در آمدیم بر
 حضرت عائشه پس سلام گفت بروی عبدالرحمن بعد از آن گفت یا ام المؤمنین هر آینه ما بودیم نزدیک مروان پس ذکر
 کرده شد پیش او که ابوهریره میگوید که هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه
 اینچنین چنانچه گفته است ابوهریره ای عبدالرحمن آیا اعراض میکنی از آنچه میگرد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبدالرحمن
 اعراض نمیکنم بخدا قسم گفت حضرت عائشه پس گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که وی بصبح در می آمد و او
 با جنابت بود بسبب جماع ناز احتلام بعد از آن روزه میگرفت آن روز را گفت ابو بکر بعد از آن بر آمدیم تا آنکه در منزل
 بر ام سلمه پس سوال کرد عبدالرحمن او را ازین مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس بر آمدیم تا آنکه آمدیم
 مروان پس ذکر کرد عبدالرحمن نزد او آنچه حضرت عائشه و ام سلمه گفتند پس گفت مروان قسم و او هم ترا ای اباحمه که
 سوار شوی بر جانور من پس هر آینه ستاده است بر دروازه پس بر سب بسوی ابوهریره پس هر آینه او در زمین خود است
 در وادی عقیق پس خبر کن او را باین ماجرا پس سوار شد عبدالرحمن و سوار شدم من همراه او تا آنکه آمدیم نزدیک ابوهریره
 پس سخن گفت با او عبدالرحمن سستی بعد از آن ذکر کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابوهریره علم تحقیق نیت مرا باین
 غیر ازین نیت که خبر داده مرا خبر و نهاده **باب** اختلافوا فی القبلة للصائم و الاقوی ان ترکها اولی الاملی اذاد

بیان الجواز و انک التخص اختلاف کرده اند سلف در قبله صائم و اقوی آنست که ترک قبله بهتر است مگر در حق کسی که اراده
 کرد بیان جواز را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند یا بخار کرد و عمل بر نیت را چنانکه سائل کرد در قصه که می آید
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن ریان رجلا قبل امراته وهو صائم في رمضان فوجد من ذلك رجلا شديدا فاد
 امراته لتسال من ذلك فدخلت حلی امر سلة زوج النبي صلی الله علیه و سلم فذكرت ذلك لها فاجبت لها امر سلة
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل وهو صائم فوجبت فاجبت زوجها فزاده ذلك ثم قال لسنا مثل
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الا رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اشاء ثم رجعت امراته الى امر سلة فوجدت عند
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لهذا الامر فاجبت امر سلة فقال رسول الله
 الا اجبرتيها اني افضل ذلك فقالت بعد اخبرتها فذهبت الى زوجها فاجبت فزاده ذلك ثم قال لسنا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الا رسول الله صلی الله علیه و سلم ففضبت رسول الله صلی الله علیه و سلم وقال والله اني لا اقبل
 فاعلمكم بعد و دهم مودی بوسه کردن خود را حال آنکه او صائم بود در رمضان پس مخزون شد بسبب بوسه او پس

www.ahnafmedia.com

سخت پس فرستادن خود را سوال کند برای او ازین سلسله پس آمد بر ام سلمه و ذکر کرد این امر را پیش او پس خبر داد ام سلمه آن زن را
 که آنحضرت صلعم بوسه میکند حالانکه او روزه دار میباشد پس باز گفت آن زن پس خبر داد شوهر خود را پس باده کرد این خبر
 حق آن مرد اندوه را و گفت میتم ما مانند آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میسازد برای پیغامبر خود آنچه میخواهد بعد از آن باز آمد
 آن زن او پیش ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را صلعم پس فرمود آنحضرت حدیث این زن پس خبر داد ام سلمه
 آنحضرت را صلعم الله علیه و سلم پس فرمود رسول الله صلعم ای خبر ندادی او را که من میکنم اینکار را پس گفت ام سلمه برین خبر
 داده بودم او را پس رفت بسوی شوهر خود پس خبر داد او را پس زیاد کرد این ماجرا در حق او عزم و اندوه را و گفت نسبت ما مانند
 آنحضرت صلعم الله تعالی حلال میگردد برای رسول خود آنچه میخواهد پس گفت آنحضرت صلعم الله علیه و سلم فرمود قسم بخدا که هر آینه
 من متقی تر و پرهیزگار ترم از شما و دانایترین شما ام با حکام خدا تعالی **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن

عائشة ام المؤمنین انها قالت انکان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل بعض ارجلها و هو صائم ثم تفتک عرو
 روایت کرد که حضرت عائشه میفرمود هر آینه حال این بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میکرد بعضی زنان خود را و او صائم
 بعد ازین عائشه میخندید **مالک** عن یحیی بن سعید ان عائشة بنت زید بن عمرو بن نفیل امرأة عمر بن الخطاب کانت

تقبل رأس عمر بن الخطاب و هو صائم فلا ینهاها عائكة زوج عمر بن الخطاب بوسه میکرد و سر عمر بن الخطاب را و او صائم بود
 پس منع میکرد او را **مالک** عن ابی النضر مولی عمر بن عبد الله ان عائشة بنت طلحة اخبرته انها کانت عندها

زوج النبی صلی الله علیه و سلم فدخل علیها زوجها هنالك وهو عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق وهو صائم
 فقالت له عائشة ما ینعک ان تدنوا من اهلات فقبلها و تلاعبها فقال اقبها و انا صائم قالت نعم عائشة بنت
 طلحة بود نزدیک حضرت عائشه صدیق رضی الله عنهما پس داخل شد بروی شوهر وی آنجا داد و عبد الله بن عبد الرحمن بن
 ابی بکر الصدیق بود و او روزه دار بود پس گفت او را حضرت عائشه چه چیز منع میکند ترا از آنکه نزدیک شوئی بزین خود پس
 بوسه کنی او را و بایکدیگر لعب کنی با او پس گفت عبید الله ای بوسه کنم او را من صائم ششم گفت حضرت عائشه آری کن

مالک عن زید بن اسلم ان ابا هريرة وسعد بن ابی وقاص کانایرخصا و القبله للصائم البوسه و سعد بن
 وقاص شخصت میدادند بوسه کردن را **مالک** انه بلغه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم کانت اذا

ذکرت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقبل وهو صائم تقول وایکرم املک لنفسه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 حضرت عائشه وقتیکه ذکر میکرد و اینجندیش را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد حالانکه او صائم می بود میگفت حققت
 حدیث و کدام یک شما قادر تر است بر نفس خود از رسول الله صلی الله علیه و سلم **مالک** عن هشام بن عروة قال

بن الزبير لدار القبله للصائم تدعو الي خير كنت عمرو بن الزبير نديم بوشه ادرق دوزخ دار که خوانده باشد بجا نبخیري مالک
 عن زيد بن اسلم عن خطاب بن يساف بن عبد الله بن عباس سئل عن القبلة فقال فيها للشيخ وذكرها للشاب عبد الله
 بن عباس سأل كرهه شد از قبله صائم پس نصحت واد پير او كرهه داشت از ابرای جوان مالک عن نافع بن عبد الله بن
 عمر كان ينهى عن القبلة والمباشرة للصائم عبد الله بن عمر بنى ميكرو از قبله وباشرت در حق صائم باب اختلافوا في الحجة
 للصائم والاقوي انها لا تكمل الا لمن خشي الضعف اختلاف كرهه دوزخون كشانين صائم واقوي اقوال است كه كرهه است
 كرهه من كسيكه تيرسد از ضعف مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر ان كان يحتمل وهو صائم قال ثم ترك ذلك
 بعد فكان اذا صام لم يحتمل حتى يظن عبد الله بن عمر خون ميكشاند او صائم ميود باز ترك كرد از ابدان پس وقتيكه
 روزه ميگرفت خون مني كشانيد تا آنكه افطار كند مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابى وقاص و عبد الله بن عمر كانا
 يجتهدان وهما صائمان ابن شهاب ايت كرهه سعد بن ابى وقاص عبد الله بن عمر در خون ميكشاند حال آنكه ايشان
 ميودند مالک عن هشام بن عروة عن ابىه كان يحتم وهو صائم فقال لا يظن قال وما دايته احتم قط الا وهو
 صائم عمروه خون ميكشاند او صائم بودى بعد از ان افطار ميكرد گفت هشام ونديرم او را كه خون كشانيد باشد
 همچوگاه مگر آنكه صائم بوقال مالک كرهه الحجة للصائم الا خشية من ان يضعف ولو لا ذلك لم تكوه ولو ان رجلا
 احتم في رمضان ثم سلم من ان يظن امر عليه شيئا ولم اسوه بالقضاء لذلك اليوم الذي احتم فيه فنهى عنه
 كرهه نيست حجامت صائم را مگر بسبب ترس از آنكه ضعيف شود و اگر اين نباشد مكره نيست و اگر مردى خون كشانيد
 در رمضان بعد از ان سلامت ماند از آنكه افطار كند مني ميم برودى نقصانى و امر كنتم او بالقضاء آن روز كه خون
 است مردى باب اختلافوا في صوم المسافر و افطار ايها افضل والاقوي ان الصوم افضل لمن لا يجهد الصائم
 الا لمن اراد بيان الجواز و كرهه الترخص اختلاف كرهه سلف در صوم مسافر و افطار او كه كرهه يك از اين بهتر است قوي ترين
 اقوال است كه صوم بهتر است در حق كسيكه در شقت نه بيندازد و در صوم و فطر صوم بهتر است كسى كه مشقت رساند او را
 مگر كسيكه قصد كند بيان جواز يا ناسند دارد و قبول حجت را مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد بن عتبة بن مسعود
 عن عبد بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الي مكة مما الفقه في رمضان فصاحته بلخ الكفايد ثم افطر فافطر الناس
 وكانوا ياخذون بالاحداث فالاحداث من امر رسول الله صلى الله عليه وسلم حليها از عبد الله بن عباس دريست كه رسول الله صلى
 بسوى كه سال فتح در ماه رمضان پس روزه گرفت تا آنكه رسيد مكه بدين بعد از ان افطار نمود پس افطار كرد مردمان بجز او
 و عمل ميكرند صحاب بكم حليها پس از آنچه نمانده تر از ان بود از حكام مخضرت صيد الله عليه وسلم مالک عن ميمون

لا ريب في ان اهل العلم
 في الامور والدينية
 والقبلة من قول
 شهواته كراهية
 فخر به ولا يوافقون
 ٢٢٢
 لا خلاف في ان
 قلت
 اكثر اهل العلم

www.ahnafmedia.com

ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن بعض صحابہ رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 امر الناس فی سفر عام الفطر بالفطر قال تقوا لعدوكم وصار رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابوبکر قال الذی حدثتني
 لقد رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم بالفتح يصحب راسه الماء من العطش او من الحر ثم قيل لرسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان طائفه من الناس قد صاموا حين صحت قال فلما كان رسول الله صلی الله علیه وسلم بالكدي دعاه ففتح فشره فافطر
 الناس ابو بکر بن عبد الرحمن روايت کرد از بعض صحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آينه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مردمان در سفر خود
 سال فطر مکه با فطر و فرمود قوه حاصل کنيد براي قتل دشمن خود و روزه گرفت بخضرت صلی الله علیه وسلم گفتم ابو بکر بن ابی
 گرفت کيک اين حديث من رسانيد هر آينه ديدم بخضرت صلی الله علیه وسلم در حج که ميرنجت بر سر خود آب السبيل با گفتم
 سبب گري پس گفتم شد پيش بخضرت صلی الله علیه وسلم طائفه از مردمان روزه گرفتند و قتيکه تو روزه گرفتي گفتم راوي پس ديتکه
 رسيد بخضرت صلی الله علیه وسلم کيديد طلب کرد پايه را پس آب خورد پس فطر کرد مردمان مالک عن حميد الطويل عن انس بن مالك
 انه قال سافرنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم في رمضان فلم يصب الصيام على المفطر الا المفطر على الصيام انس بن مالك گفتم
 سفر کرديم با همراه بخضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان پس عيب کرد روزه دار بر افطار کننده و نه افطار کننده بر روزه دار و ما
 عن هشام بن عروة عن ابيه ان عمر بن عمر الاسدي قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم يا رسول الله اني رجل اصوم افاض صوم
 فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان شئت فقم وان شئت فافطر عمره بن عمر صلي گفتم رسول الله صلی الله علیه وسلم را باي
 هر آينه من مردی ام که روزه ميدارم پس ايا روزه دارم در سفر پس فرمود او را بخضرت صلی الله علیه وسلم اگر خواهي روزه
 دار اگر خواهي افطار کن مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر كان لا يصوم في السفر عبد الله بن عمر روزه نگرفت در سفر
 مالک عن هشام بن عروة عن ابيه انه كان يسافر في رمضان ونا فومعه فاصوم عروا ولفظ نحن فلا يا من انا الصيام
 هشام بن عروة گفتم که سافر ميشد عروه در رمضان و سافرت ميکرديم با همراه او پس روزه ميگرفت عروه و افطار ميکرديم با هم
 بشكروا لربهم و شستن باب المسافر اذا اراد ان يدخل بلد اول يومه يتقبله الصيام فترقيقه نجوا به ان يدخل شهره
 و داخل روزه سنت موكده است و در روزه و شستن آن روز مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان اذا كان في سفر فحرم صيام
 فعله انه داخل المدينة من اول يومه دخل وهو صائم عمر بن الخطاب قتي در سفر بود و روزه رمضان پس ميدانست که
 داخل خواهد شد در مديت اول روزه خود غسل مي شد حالانکه روزه دار سه بود قال مالک
 من كان في سفر في رمضان فله ان يدخل على الصائم اول يومه وطلع له
 الفجر قبل ان يدخل غسل وهو صائم قال يحيى قال مالک اذا سافر و ان يجتنب في رمضان وطلع له

قال مالك
 ومنه ما روينا من
 بين الاثار ما روينا من
 قول الثالث في اطلاق
 العلف في شهر السنة
 قال الثالث في اطلاق
 العلف على الصيام
 ليس من العلف الصوم في
 السفر و قوله حيث
 بلغه ان ناسا صاموا
 فقال ابو مالك الصيام
 في ذلك اذا لم يجر
 في شهر رمضان
 و ما من راى الفطر على
 قولي على الصيام خصام
 قول عبد الله

پی در پی یا جدا جدا و اقوی اقرال است که پی در پی تصاکرون تبرست و دوسترت و جدا جدا کردن کفایت کننده است
مالك عن نافع بن عبدالله بن عمر بن الخطاب يقول يعني بمصنوعه من اظفر من مرض او في سفر عبد الله بن عمر سئلت
 روزه وار و رمضان را پی در پی کسیکه افطار کرد و آنرا بسبب مرض یا سفر **مالك** عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس
 و با همیره اختلافی قضاء و رمضان فقال جدا جدا ایضاً بینہ و قال لا خلاف بینه لا ادری ایها قال یفرق بینه و
 ایها قال لا یفرق بینه ابن شهاب روایت کرد که عبد الله بن عباس ابو هریره اختلاف کردند و قضاء و رمضان گفت یکی از
 ایشان که تفریق کند در میان آن و گفت دیگری تفریق نکند در میان آن ابن شهاب گفت منیدانم که کدام یک از ایشان
 گفت که تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت تفریق نکند میان آن **مالك** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب
 یسأل عن قضاء رمضان فقال سعید ان لا یفرق قضاء رمضان وان یؤاخر سعید بن المسیب الی کرمه و اولی
 قضاء رمضان پس گفت سعید بن المسیب دوست تر نزدیک من است که تفریق نکند قضاء رمضان را و آنکه پی در پی
 قال یحیی سمعت مالکاً یقول فین فرق قضاء رمضان فلیس علیه اعاده و ذلك من سئله و احب لك الی ان یقال
مالك میگفت در باب شخصی که جدا جدا کرد و قضاء رمضان را پس نیست بروی اعاده و این تفریق کفایت کننده است اول
 و دوست ترین و جوم فضا نزدیک من است که پی در پی کند آنرا **باب** من اصنا اهلہ فی قضاء و هو صائم و کفر
 جماع کند اهل خود را در رمضان و حال آنکه او صائم است قضا کند و کفارة دهد **مالك** عن ابن شهاب عن حمید بن
 عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره ان رجلاً افطر فی رمضان فامرہ رسول الله صلی الله علیہ ان یکفر بعقوبتہ
 او صیاً شہرین متتابعین او اطعمائین مسکیناً فقال لا یجد فاتی رسول الله صلی الله علیہ بقرقہ تعریف فقال
 خذ هذا فصدق به فقال رسول الله ما احد حوج منی فضحک رسول الله صلی الله علیہ حتی بدت انیابہ ثم قال
 مردی افطار کرد و در روز رمضان پس مر کرد و او را رسول الله صلی الله علیہ وسلم که کفارة بد باز او کردن یک برده یا برقه و شستن
 دو راه پی در پی یا طعام خورامیدن شصت مسکین پس گفت آن مرد منی یا یم پس آورده شد پیش آنحضرت صلی الله علیہ وسلم
 ز بسیل خراب پس فرمود بگیر این را و تصدق کن آنرا پس گفت یا رسول الله نیست هیچکس محتاج تر از من ز چند پند آنحضرت
 صلی الله علیہ وسلم تا آنکه ظاهر شد دندان دراز آنحضرت صلی الله علیہ وسلم بعد از آن فرمود بخور این **مالك** عن عطاء
 بن یحیی عن اساقی عن سعید بن المسیب قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیہ یضرب حجره و ینصف شعره و یقول هلک
 بعد فقال له رسول الله صلی الله علیہ و ما ذلک قال اصبت اهل و انا صائم فی رمضان فقال رسول الله صلی الله
 هل استطیع ان تصوم رقبۃ قال لا قال هل استطیع ان تصوم بدنته قال لا قال فاحبس فاتی رسول الله صلی الله

۲

قلبت
 وهو قول اکثر اصحاب
 العلوی و الا لانوار
 ولا یجیب التالیع فی
 القضاء و یستحب

۲۳۵

www.ahnafmedia.com

چهار بود و بر کسیکه غسل که مفسر نیست از وی بوقوع آمد و او احتیاطاً کرد که مفسر است بعد از آن بنا بر آن فطار جماع کرد و
 بر کسیکه زنا کند بنیان یا در حال سفر زیر اگر آثم در نیصورت بجهت محض زناست نه جهت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع عمل
 نتوان کرد زیرا که جماع فحش است و اینها در احتکاف اکل مشرب جایز داشتند نه جماع را و نه غیر ادای رمضان را بر ادای
 رمضان و نه خطا و جهل را بر تعرض صوم عدا مسئله درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفارة بر زن پس طاعت
 که مقتصر باشد بر وی و بر زن وی واجب نباشد و بختل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم اوست از حکم مرد چنانکه حدیث
 بر هر دو واجب میشود و غسل بر هر دو واجب میشود و ظاهر آنست که اگر دو روز تعرض صوم کرد و جماع دو کفاره لازم آید
 و داخل کفارات امریت که از شرح نصی بران دلالت نمیکند و یا قضا بوم افساد لازم است همراه کفارة ظاهر آنست
 که لازم است مسئله درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفارة مستقر شد در زومه او لیکن قتیکه قادر شود بر یکی
 ازین امور واجب شود و دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه لغیر سکوت بخفرت صلوات علیه و سلم مؤذنی است
باب بیصوم فی الکفایة تحتاً بعا روزه دارد در کفارات بی در پی مالک عن حمید بن قیس لکنه انما اخذ فی قات
 کنت مع مجاهد و هو یطوف بالبيت فجاءه انسان فساله عن صیام ایام الکفایة امتتاعا و یقطعها قال
 قلت له نعم یقطعها ان شاء قال مجاهد لا یقطعها فان قراة الی بن کعب ثلثة ایام متتابعاً حمید بن قیس گفت
 بودم همراه مجاهد و او طواف میکرد بخانه کعبه پس آمد پیش او آدمی پس سوال کرد از وی از روزه گرفتن روزها کفایة آیا
 بی در پی باشد یا قطع کند آنها را از یکدیگر گفت حمید پس گفتم آری قطع کند آنرا اگر خواهد گفت مجاهد قطع کند آن را
 زیرا که در قراة الی بن کعب آمده است ثلثة ایام متتابعاً یعنی سه روز بی در پی قال یحیی قال مالک و سعید الی
 ان یکون ما سمعی الله فی القرآن ان یصام متتابعاً لکن مالک درست تر نزدیک من آنست که باشد آنچه خداستقالی فکر کرد
 در قرآن که روزه گرفته شود بی در پی باب من وجب علیه القیام فممن له مرض و حیض بنی حلی ما حکا کسیکه در شب
 بروی بی در پی رفتن روزه مثل کفارة قتل یا غیره و غیر آن پس پیش آمد او از مرضی یا حیضه بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و قال
 یحیی سمعت مالکاً یقول احسن ما سمعت فیمن وجب علیه صیام شهرین متتابعین فی قتل خطا او ظاهراً فممن له مرض
 یغلبه و یقطع علیه صیامه انما اذا حضر من مرضه و قوی علی صیامه لعل ان یخرج ذلک و صیامی حلی ما قد مضی من صیامه
 و کذلک المرأة التي حیض علیها الصیام فی قتل النفس اذا حاضت بین ظلمة صیامها انما اذا طهرت لا توخر صیامها
 و هو یخبر علی ما قد صامت و لیس لاحد وجوب صیام شهرین متتابعین و کتاب الله ان یفطر الا من علی
 مرض او حیضه و لیس له ان یأکل فی فطره قال مالک و هذا من ما سمعت الی فی فطره

www.ahnafmedia.com
 و علی اهل العلم بالمشاف
 فی صوم کفارة الیومین
 قولان احدهما کما
 قال مجاهد
قلت
 عند الشافعیین
 الشافعیون ان یوم بلا
 و حیض و یوم استیثان
 صریحاً استیثان فی
 حدیث المرض قولان
 الیومین یفطر
 الشافعی

وهو قوي على صيامه حتى جاء رمضان آخر فانه يطعم مكان كل يوم مسكينا متدا من حنطة وعليه مع ذلك القضاء فاسم من
 محمد سبغت بهرك واجتبا بروي قضاء رمضان بس قضا كره وازاد او تواناست بر روزه گرفتن تا آنكه آمد رمضان ديگر بس بر آينه
 وى طعام كند بجاي هر روز يك مسكين يك ملازگندم و بروي لازمست قضا با وجود اطعام مالک اند بلغه عن سعيد بن
 مثل ذلك خبر رسيد بما لك ان سعيد بن جبیر مانند اين تقوى گفته است هر كه تاخير كند قضا را غير عذر تا آنكه داخل شده ماه رمضان
 از سال آينده لازم ميشود برك قضا بعد رمضان ولازم ميشود بروي طعام دادن بحباب هر روز يك مسكين نزد يك اهل علم
 بجهنم قائل اند زهرى و مالک ثوري و شافعي و احمد و حنفي و ابو حنيفه گفته قضا كند و بروي فديه لازم نيست مسلكه اخذ
 اثر قاسم بن محمد و سعيد بن جبیر حديث دارقطني و بهيقي است عن ابى هريره بهمين مضمون ليكن رفع او ضيف است و وقف
 صحيح و كواي مصلحه در شرعيته آن دفع تسويل قضا است سنه بعد سنه و اگر رمضان ثالث نيز داخل شده هنوز قضا نكند
 ظاهر آنست كه بذكر شود باب يتاكد تنزيه لصوم فمن الوفاء والشتم والغيبه لازمست باك كردن روزه اگر اكل
 شهوت و سب و غيبه مالک عن ابى الزناد عن الاحمر عن ابى هريره ان رسول الله صلى الله عليه قال الصياحبه
 فاذا كان احدكم صائما فلا يرفث ولا يجهل فان امره شاتما و قائله ليقبل في صائم في صائم رسول الله صلى الله عليه و روزه
 است يعنى از وسوسه شيطان بس قتيكه باشد يكى از شمار روزه دار بس كلام شهوت نكند و بد خلقى نكند بس اگر روى سب كند
 با او يا جنگ كند با او بس بگويد هر آينه من روزه دارم هر آينه من روزه دارم باب لا يكره السواك للصائم ولو
 بعد الزوال كرهه نيست سواك كردن روزه دار را اگر چه بعد زوال آفتاب كند مالک اند سمع اهل العلم لا يكره
 السواك للصائم في رمضان في ساعه من ساعات النهار لانه اوله ولا في اخره قال ولم اسمع احدا من
 اهل العلم يكره ذلك ولا ينعى عنه مالك شنيد اهل علم را كه گروه ميندشتمند سواك كردن براى روزه دار در روز
 در هر چه ساعت از ساعات نهار نه در اول او و نه در آخره او گفت مالك و نشنيدم همچو بس را از اهل علم
 گروه دار دان را يا بهن كند از ان مسته جم گويد بهمين است قتل ابو حنيفه و اكثره علماء و شافعي گروه
 ميارد و سواك كردن مرصائم را بعد زوال از جهت خوف از البروى دهن صائم كه صائم است نزد يك مسته
 و اند علم باب من استقاء في الصوم فعليه القضاء لا من ذرعه القى كسيك بقصد كنهى در روزه
 واجبست بر ذوى قضا و واجب نيست بر كسيك غالب آمد بروي قى مالک عن ناصر عن عبد الله بن
 ان كان يقول من استقاء وهو صائم فعليه القضاء و من ذرعه القى فليس عليه القضاء عبد الله بن عمر
 سبغت كسيك بقصد قى ميكند و در روزه دارست بس واجبست بروي قضا و هر كه غالب آمد بروي قى نيست

قلت و عليه
 الشافعي قال ابو حنيفه
 يقضى ولا قتل بخله
 قلت
 و عليه اهل العلم ان
 ذلك مما كذا للصوم
 ولا يقبل صومه
 قلت
 و عليه اكثر العلماء
 في العالديه انه اذا قام
 او استقاء ملا الفهم
 اردونه عاب نفسه
 اطعام اذ خرج فلا يظن
 على الاصح انى الامارة
 ولا استقاءة بنسب
 ملا الفهم و في التماج
 و الصيام انه لو يتبين
 انه لم يرحم شئ الى
 جوفه بطل و لو غلبه
 القى فلا بأس

www.ahnafmedia.com

لا قلن
 تعقب حکمیت مسلم
 از انسی حکم فاکل او
 شرب فلیتم صومه
 فانما طعمه الله
 سقا فقه هب اکثر اهل
 العلم ان الصائم اذا
 اکل او شرب ناسیا
 لضمه لا یفیل صومه
 فضا لان انقلا
 قال مالک هذا فی النفل
 یرون الفرض

۲۲۲

لازم بر وی قضا مترجم گوید رفع کرده اند این حدیث را صحاب سنن اربعه و غیر ایشان و ایا افساد استقاره صوم را از جهت عین اوست
 پس فاسد کند اگر بر تعیین باشد که چیزی بخورد رجم کرده است یا از جهت آنکه منظم رجوع است پس اگر تعیین شد که چیزی رجوع کرده
 فاسد نشود تحقیق نزدیک فیه آنست که استقاره بمنزله نوم است که شارع آنرا منظم رجوع ساخته در جائیکه اختیار نیست عفو فرموده
 است و بنا بر آنکه با اختیار است حکم بعنا صوم نموده است چنانکه نوم را منظم خروج رجم گردانید لکن چون شارع خود نصب فرموده
 حکمی عین پیدا شد و اگر بر عتله خود پس حق آنست که وی سفید است از جهت منظم رجوع لکن اگر تعیین باشد که هیچ چیز رجوع کرده
 نیز قضا لازم آید بجهت آنکه عتلی که شارع نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر مترجم که مسافر خارج از

باب من اکل او شرب فی الصوم ناسیا حکم کسی خورد یا آشامید در روزه پشیمان قال یحیی سمعت مالکاً یقول من اکل

او شرب فی رمضان ناسیا او ساهیا او ماکان من صیاً واجباً علیه قضاء یوم مکانه و سمعت مالکاً یقول من اکل و

شرب ناسیا او ساهیا فی صیاً تطوع فلیس علیه قضاء و لیتروی به الذی اکل فید او شرب هو متطوع و لیس من

امر یقطع صیاً و هو متطوع قضاء اذا کان انما افطن من حذر غیر متعمد المفطر لا اری علیه قضاء صلوة نافله اذا هو

قطعه من حدث لا یتطیم حبه ما یحتاج فیه الی الوضوء گفت یحیی شنیدم مالک که میگفت هر که خورد یا آشامید

پشیمان یا بسهود در رمضان یا در روزه دیگر که فرض است بروی مثل نذر و کفاره پس بروی واجب است قضا در روز دیگر

این روز و نیز شنیدم مالک که میگفت هر که خورد یا آشامید پشیمان یا بسهود در روزه نفل پس نیست بر او قضا و تمام کند

روزه آن روز را که خورد یا آشامید بروی و او روز نفل داشت و نیت بر کسیکه رسید او را چیزی که تباها کند روزه او را

و حال آنکه او روز نفل داشت قضا آن روزه و قتیکه افطار کرده باشد بسبب عذر آنکه بقصد افطار کرده باشد و نمی بینیم

گذرانده قضا نماز نفل چون بگذرد و بسبب جهل نمیتواند بند کردن آن از آنچه محتاج میشود بروی بسوی صوم مترجم گوید

تعقب کرده اند این حدیث بحديث مسلم که از انسی حکم فاکل او شرب فلیتم صومه فانما طعمه الله تعالی و سقا و لهذا اکثر

علم اختیار کرده اند که اگر صائم بخورد یا آشامد پشیمان روزه او تباها نشود خواه فرض باشد خواه نفل مالک نفل تخصیص کرده

باب یستحب صوم عاشوراء مستحب است گرفتن روزه روز عاشورا مالک عن هشام بن عمار

عن ابیه عن عائشه زوجة النبی صلی الله علیه و آله قالت کان یوم عاشوراء یوما تصوم قریش فی الجاهلیه

و کان رسول الله صلی الله علیه و آله فی الجاهلیه فلما قدم رسول الله صلی الله علیه و آله المدینه صام و امر الناس

بصیاً فلما فرض رمضان کان هو الفریض و ترک یوم عاشوراء فمن شاء صام من شاء قوله حضرت عائشه

فرمود که بود روز عاشورا روز یکروزه میگرفتند آن قریش در جاهلیه و آنحضرت صلعم نیز روزه میگرفتند آنروز را باطلت

www.ahnafmedia.com

وینما

ووقتیکه قدم فرمودی حضرت صلعم بدرینه روزه گرفت آنرا و امر کرد و مردمان بروزه داشتند آن پس وقتیکه فرض کرد این روزه
 رمضان فرض همان شد و ترک کرده شد روزه عاشورا پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد ترک کند آنرا **مالک**
 عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن حوف انه سمع معوية بن ابي سفيان يوم عاشوراء عام حج وهو على المنبر
 يقول يا اهل المدينة اين علماءكم سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول لهذا اليوم هذا يوم عاشوراء ولم يكتب
 عليكم صيامه وانما صائمون شاء فليصم ومن شاء فليفطر معوية بن ابي سفيان ميگفت ای اهل مدینه کجا اند عالمات
 شما یعنی عالمان شما که شدتند و محتاج شدید به تعلیم بسیاری از مسائل مهمه شنیدم رسول الله صلعم که میگفت این روز را که این
 عاشورا است فرض کرده نشد است بر شمار روزه گرفتن آن و من روزه دارم پس هر که خواهد روزه بدارد و هر که خواهد فطر
مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب ارسل الى الجارث بن هشام ان غذا يوم عاشوراء فصم و امر اهلك ان
 يصوم و امر عمر بن الخطاب كس فرستاد لبوی حارث بن هشام باین پیام که فردا روز عاشورا است پس روزه گیر و امر کن
 خود را که روزه گیر نه مترجم گوید تجابت نزدیک اکثر علماء روزه داشتن نهم و دهم و فی العالم کثیره بیکره صوم يوم عاشوراء
باب النهي عن صوم يوم الفطر يوم الاضحى و ايام منى باب در منع از روزه گرفتن روز فطر و روز منی و ايام منی
مالک عن محمد بن يحيى بن حبان عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه عن صيا يومين
 يوم الفطر يوم الاضحى رسول الله صلى الله عليه سلم منع فرمود از روزه داشتن دو روز روز فطر و روز منی **مالک**
 عن ابن شهاب عن ابي عبيد مولى بن اذهر عن عمر بن الخطاب قال ان هذين يومان نهى رسول الله صلى الله عليه
 عن صياهما يوم فطرهما من صيامكم و الاخر يوم تاكلا فيه من سنك حضرت عمر فرمود هر آینه این دو روز از دو روزی است
 که منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از روزه گرفتن در آنها روز فطر است و دیگر روزیکه منجورید در آن از قربانیهای حج
مالک عن ابي النضر مولى عمر بن عبید الله عن سليمان بن يساب ان رسول الله صلى الله عليه نهى عن صيا ايام منى
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی فرمود از روزه گرفتن در ايام منی یعنی ايام تشریق **مالک** عن ابن شهاب ان رسول
 الله صلى الله عليه بعث عبدا لله بن خديجة ايام منى يطوف بيقول انما هي ايام اكل وشرب وذكر الله رسول الله صلى الله عليه
 عليه وسلم فرستاد عبدا لله بن خدیجه را در روز منی تا بگردد در میان قافلهم بگوید بخیر ازین نیست که این روزها روزه نگیرد
 خوردن و آشامیدن و ذکر خداست **مالک** عن يزيد بن عبد الله الهادي عن ابى هريرة مولى ام هانم امه عبد
 بن سيباط عن عبد الله بن عمر بن العاص انه دخل على النبي عمر بن العاص فوجد يأكل قال فدعا فقلت
 انى صائم فقال فى هذه الايام التى نهى رسول الله صلى الله عليه عن صياها منى و امرنا بفطر من قال مالك هي ايام التشریق

و طلب اهل العلم
 اكثرهم ان يصوم التاسع
 والعاشوراء في العالم كغيره
 وبكبر صوم يوم عاشوراء
 من ١٠
 ملك قلنت و طلب اهل
 العلم و لو نزل صوم يوم
 العيد قال الشافعي ينعقد
 فانما ذك ان ابو حنيفة ينعقد
 ويفضو وان صام فيها
 كان صائما و اختصوا
 ٢٢٢
 في صيام ايام النحر
 انما يوجب هديا ولو لم يكن
 صام قال ابو حنيفة
 لا يصوم و ينعقد الهدى
 وقال مالك له ان يصوم
 و الشافعي قال كان كل من
 انظر همه الاول كذا
 و تم ليحيى بن يحيى امرأة
 غفيل و هو روم طاهي
 و الصواب ان يفت عفا

www.ahnafmedia.com

عبد الله بن عمرو بن العاص خبره ان عبد الله داخل شد بر پدر خود عمرو بن العاص پس بایست او را که میخورد
گفتند عبد الله پس همانند مرا یعنی برای خوردن پس گفتم او هر آینه من روزه دارم پس گفت ایادین ایام روزه داری
گفتی فرمود و حضرت صلعم از روزه گرفتن در آن دامن فرمود ما را با فطار کردن در آن گفت مالک آن ایام تشریح بود
مسئله اگر شخصی نذر کرد که روز عید روز گیرد آیا این نذر منعقد میشود نظر باینکه فائده یا نه زیرا که محل صحیح نبود حکم صحیح
و قول است و اول مختار حنفیه است و ثانی مرضی شافیه و در صورت انعقاد قضا باید کرد و اگر روزه گرفت روزه او در
اگر چه اتم شد مسئله متمتع چون بدی نیافت و قبل از ایام تشریح روزه نگرفت ایادین ایام روزه گیرد و اختلاف است
نزدیک ابو حنیفه روزه بگیرد و بدی متعین شد و نزدیک مالک روزه گرفتن جایز است باین حد و کثافتی همان
کالندسین و الاظهر هو الاول **باب النهی عن الوصال** باب در منع گرفتن روزه طی **مسئله** عن نافع عن عبد الله
بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی عن الوصال فقالوا اياد رسول الله فانك تواصل فقال اني لست كهيتكم
اني اطعم واسقى رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود اگر گرفتن روزه طی پس گفتند صحابا يا رسول الله هر آینه تو واصل
میکنی پس فرمود هر آینه من نیستم مانند شما هر آینه مرا طعام خورانیده میشود و آب نوشانیده میشود یعنی از عالم غیب مالک
عن ابی الازناد عن الاحمر عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ياكم والوصال قالوا فانك تواصل يا رسول الله
اني لست كهيتكم اني ابيت بطهني ربي و تسقيني رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود در دراید خود را از وصال یعنی روزه طی صحابا گفتند
هر آینه تو واصل میکنی يا رسول الله فرمود هر آینه من نیستم مانند شما هر آینه من شب میگذرانم در انحال که طعام میخورم و در روز
و آب می نوشانم و در کلام مسئله فاطمه است که حقیقت وصال نیت تقریر باطل است پس اگر اتفاق چیزی افتد و در روز
و اصل نباشد و همچنین نیت روزه گرفتن فرودانید و اصل است پس اگر بدون نیت ترک اکل شرب کرد و اصل نباشد مسئله
وصال ایل میشود بیکه نظره آب یک تقریر طعام زیرا که حقیقت در صوم است فی غیر وقت و آنچه بسجل صوم است بسجل آن نیز باشد الله اعلم
باب صوم الدهر در بیان روزه گرفتن تمام سال **مسئله** عن مالك ان سمع اهل العلم يقولون لا باس بصيام الدهر اذا اقبل الايام
التي نهى رسول الله صلى الله عليه عن صيامها وهي ايام منى ويوم الفطر الاضحى فيما بلغنا وذلك اجاب ما سعت الى فذلك
مالک شنید از اهل علم که میگفتند هیچ باک نیست بر روزه و در وقتیکه افطار نماید آن روز را که این فرموده است حضرت صلعم از روزه گرفتن ایادین
و آن ایام تشریح در روز عید فطر و روز عید منی است در آنچه رسید با او نیت دوست ترین آنچه شنیدم نزد من در میان ترجمه گوید که
قول مالک بحديث شيخين ان حضرت صلعم از صوم در منی میفرمود و آنرا بصیغ و قوت حقوق حاصل نمود و امام شافیه جمع کرده است در آن
مختلفه درین باب تا که صوم در منوع است برای کسی که خوف ضرر داشته باشد یا فوت حق گمان رود مستحب است بر او غیر آن که مستحب

عليها أهل العلم
وفي الأثر وهو
الواصل بعد النبي
على الله عليه وسلم
ويؤجل بغيره فمأ
لشياً قال النووي
معنى الوصال ترك
الأكل والشرب بقربا
الى الله تعالى مع نية
عدم الفطر ولو ترك
لا يقصد الفطر ولو ترك
منه
نيت الصوم
عن قلنا شيخنا
محمد بن الشيخين ان النبي
صلى الله عليه وسلم
لا يصوم الدهر
وقال صوم الدهر
العيلة والتشريق
بن حاتف في الوقت
مستحب
والصوم المستحب
والصوم المستحب
والصوم المستحب
والصوم المستحب

مسئله
و اذا فطر
و اذا فطر
و اذا فطر
و اذا فطر

قلوبنا لله... من شوال كان... قال الشافعي... فضل يوم...

فما رخصه موافق قول مالك است كرجون ايام منهيه افطار كنه وصوم دهر سراج بان نيت كذا في العالم كير باب صوم مستمن
شوال در بيان روزه داشتن شش روز از شوال قال يحيى سمعت مالكا يقول في صيام ستة ايام بعد العظم من رمضان ادم
براهم من اهل العلم والفقه يصومها ولم يبلغني ذلك عن احد من السلف وان اهل العلم يكرهون ذلك ويجاوزون
وإن يلحق بومضان ما ليس من اهل الجهاد والجهلاء لو اوافي ذلك رخصه عند اهل العلم وداوهم يعجزون ذلك
كفتم مالك در باب روزه گرفتن شش روز بعد افطار از رمضان كه بر آينه او نذير كسي از اهل علم فقط كه روزه دارد آنرا نرسيد
بجلم از كسي از سلف بر آينه اهل علم كرده داشته اند آنرا صوم نرسيد نذير بدعت بودن آن و از آنكه لاحق گردانند بر رمضان نذير
نست از صوم اهل جهالت و جهل كه بر بنيد دران باب رخصتي نزديك اهل علم و بر بنيد كه ايشان بمن ممي آرنه اشترج كروي نذير
تعقب كرده شد قول مالك بحدِيث مسلم من صام رمضان ثم اتبع ستامين شوال كان كصيا الله و تحب است نزديك شافعي
و بي در بي روزه داشتن آن فضل است و نزو ابو حنيفه كرده است خواه بي در بي باشد يا متفرق و نزو ابو يوسف تابع آن
كرده است دون المتفرق و في العالم كير به و لكن عاتمة المتأخرين لم يروا به باسا والاصح انه لا باس به باب صوم يوم الجمعة
در بيان روزه گرفتن در روز جمعه قال يحيى سمعت مالكا يقول لم اسمع احدا من اهل العلم والفقه من يقتدي بنه عن صيا
يوم الجمعة وصياحن وقد ايت بعض اهل العلم بصيقه و اراه كان يقراه مالك ميگفت نشنيدم كسي از اهل علم فقط و از
كسي اقتدا كرده شود بوسه كه منع كند از روزه روز جمعه و روزه گرفتن مجبه بهتر است و بر آينه وديم بعض اهل علم اگر روزه صيا
آنرا انگان كرده ميشوم اگر كه قصد ميكرد آنرا يعني مجبه اشترج كروي نذير مالك كرده شد بحدِيث شيخين لا يصوم احدكم يوم الجمعة الا ان
اصوم قبله او بعده و نزو شافعي كرده است چهار روزه گرفتن روز جمعه و نزو حنفيه تحب است روزه روز جمعه بانفرا ده باب
من افطر الصوم المتطوع قضه بهر كه افطار كند روزه نفل راعي ما يدر كذا كذا مالك عن ابن شهاب ان عائشة
و حفصه زوج النبي صلى الله عليه وسلم اصبحتا صائمتين متطوعتين فاهك لهما طعاما فانظرنا عليه فدخل عليهما ما روي
صلى الله عليه قالت عائشة فقالت حفصه و بلادتي بالكلام و كانت بنت ابيها يا رسول الله انني اصبحتا
و عائشة صائمتين متطوعتين فاهك لنا طعام فانظرنا عليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتصيا ما كان
انخذ حضرت عائشه و حفصه صوم ابد منها صبح كردند دران حال كه روزه دار بودند تطوع پس بديست
براي ايشان طعامي پس افطار كردند بران طعام پس داخل شد حضرت صبه امه عليه وسلم بر ايشان
پس گفت حضرت عائشه كه گفت حضرت حفصه و پيش سستی كرد از من ده سخن بر بود و خسته
پدر خود يعني دختر حضرت عمر بود و ايشان بخصا حه و جبره موصوف بودند و الولد ستر آيه

مع قلبي... نقب بحدِيث الشيخين... لا يصوم احدكم يوم... الجمعة الا ان يصوم... قبله او بعده وقال... الشافعي يكره افراد... الجمعة و في العالم كير... يستحب صوم يوم الجمعة... بانفرا ده... عرض بحدِيث ابن ابي... الصائم المتطوع... صلوات الله عليه... قال الشافعي... عليه و قال ابو حنيفة... مالك ان افطر من... فطرا صوم يذم من... الاطعام... بخلافه و في كمال الصلوة... الاثنية و قال الشافعي... عليه و سلم انما امرنا... استحبوا ان يصوموا... الاصل في عمل صلوات... وهو الاصل في... قلنا ان في البدل... في الايام من صوم... في صلوة يوم... نظم كرمه... ولا قضاء ان لا يتم... و بحدِيث

قلت در طهارت
 خبیه وقال الشافعی
 یغاس الصوم والصلوة
 علی الجوفی لا یؤثر من شتم
 علی الجوفی تطعم الجوف
 الا تمام ولا القضاء
 لم یؤثر یسبب ریکه
 الذبح بلا من وک
 کتاب علی یسفی وبعده
 کاشفة علی النصف
 لوبکوه و کتاب علی
 عجیب الشریع و در
 الخراج و شرح فی قضاء
 رمضان و شرح علی
 الخراج مطلقا سواکما
 یؤذون و طهرتین اقول
 و یجبه من کتاب الشافعی
 یقال تطعموا الصائم الی البید
 ایضا و فی ضوم رمضان
 اوقال هریان تغذیه
 الصومان کتاب الاموال
 البعل بکون صوما
 نه

گفت یا رسول الله هر آینه من صبح کردم و عايشه هم روزه دار بطریق نفل پس بدید فرستاده شد برای ما طعمی پس افطار کردیم با
 پس بود حضرت صلعم قضا کنید بجای آن یکروز دیگر بخوبی گفته که متطوع بصوم اگر افطار کند بغیر عذر بر بدی قضا لازم نیست
 نزدیک شافعی و احمد اسحاق و گفت مالک اگر بغیر علت افطار کرد لازم می آید قضا و همین است حکم صلوة و خطابی در اینجا فائده گفته
 مدینه بن شهاب بر سلست و اگر ثابت شود چنان بیناید که امر کرد حضرت صلعم حضرت عائشه و حضرت ابوطریق سجابت یرا که بدل
 در اکثر احکام صول قائم مقام اصل خود میباشد و چون در اصل مخیر میبود در بدل نیز مخیر میبود و فی الحدیث الذی اخره الحاکم
 ابو داود و الصائم المتطوع امر نفسه ان یشام و ان یشام ان یشام ان یشام ان یشام ان یشام ان یشام ان یشام ان یشام ان یشام ان یشام
 شروع بدان قال مالک لا ینبغ ان یدخل الرجل فی شی من الاحمال الصالحة الصلوة والصیاء والحج وما اشبه هذا
 الاحمال الصالحة التي يتطوع بها الناس فيقطعها حتى يمته على سنة اذ اکبر لم یبصر و حتی یصله رکعتین و اذا صام
 لم یفطر حتى یتیم صوم و اذا اهل لم یرجع حتى یتیم صوم و اذا دخل فی الطواف لم یقطعها حتى یتیم سبعة لا ینبغ ان یدخل
 شیئا من هذا اذا دخل فی حقی یقضیه الا من انویع من له ما یعرج من الناس من الاستقام التي یعذون بها و ذ
 ان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر ثم اقبلوا
 الصیاء الی اللیل فلید تمام الصیاء كما قال فراس بن و اقول الحج والعمرة به فلو ان رجلا اهل بالحج تطوعا و قد قضی
 لم یکن له ان یتک الحج بعد ان دخل فید و یرجع حلا من الطریق و کلوا و اقبلوا فی نافلة فلید تمامها اذا دخل
 فیها کما یتیم الفریضه و هذا احسن ما سمعت الی گفت مالک لایق نیست که داخل شود شخصی چیزی از اعمال نیک مثل نماز
 و روزه و حج و آنچه مانند آنست از اعمال خیر که تطوع میکنند بان مردمان پس قطع کند آن عمل بلکه بیاید که بانجام رساند آنرا
 بروج سندن مثلا چون تکبیر بخیر گوید بزرگد و تمام کند و در کحتی را چون روزه بگیرد و افطار نکند تا تمام کند آنرا و چون
 احرام بندد و رجوع نکند تا تمام کند حج خود را چون شروع کند در طواف قطع کند آنرا تا تمام کند بهفت شوط را منی سزد که ترک آن
 چیزی را ازین اعمال خیر وقتیکه شروع کند در آن تا وقتیکه با تمام رساند آنرا مگر بسبب عارضه که پیش آید او را از جنب آنچه عارض
 میشود مردمان را مثل امراض و بیماریها که عذر داشته می شوند بسبب آن و دلیل برین آنست که خدا تعالی فرموده است
 در کتاب خود کلوا و اشربوا الخ و پس واجب است بر روزه گیرنده که تمام کند روزه خود را چنانچه فرمود خدا تعالی و انتم لا یجوز و العمرة
 پس اگر شخصی احرام بستن نفل و حال آنکه او کرده است حج و فریضه پس جایز نیست او را که ترک کند حج را بعد از آن که شروع کرد
 در وی و برگردد از شنای راه حلال شده و هر کس که داخل شد در اعمال نافله پس وی و هجبت بانجام رسانیدن آن چنانچه
 بانجام رساند اعمال فرض را مترجم گوید همین مذموب همچنین که واجب شود قضا بر عمل نفل بسبب وجع در آن و در پیش شافعی قضا بر نفل

www.ahnafmedia.com

حج واجب است و قضا نفل نماز و روزه لازم نیست اگر قطع کند بلا عذر ثواب معنی نماند و اگر بگذرد قطع کند ثواب با معنی میماند **باب**
 کیف كان النبي صلى الله عليه وسلم يصوم تطوعاً چگونه میگرفت حضرت صلعم روزه نفل **مالك** عن ابي النضر مولى
 عمر بن عبد الله عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن عايشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت كان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر و يفطر حتى نقول لا يصوم و ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط
 الا رمضان و ما رأيت في شهر الا تصيامه امنه في شعبان حضرت عائشة فرموده که رسول الله صلى الله عليه وسلم روزه
 میگرفت تا آنکه میگفتم افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتم روزه نخواهد گرفت و ندیدیم که حضرت صلعم کامل کرده باشد
 روزه یکماه هیچگاه مگر رمضان و ندیدیم حضرت صلعم در هیچ ماه که زیاده گرفته باشد روزه را از خود در شعبان **باب**
 المشك باب در حکم روزه شک یعنی روز آخر شعبان که سبب بر ماه نمودار نشود **مالك** انه سمع اهل العلم يهاجرون
 ان يصام اليوم الذي يشك فيه من شعبان اذا نوى به صيام رمضان و يرون ان علي بن صام من غير روية ثم جأ
 الثبت انه من رمضان ان عليه قضاءه و لا يرون بصياً نظوعاً باسا قال مالك و هذا الامر عندنا و الذي ادلتنا
 اهل العلم ببدا مالك شنيد از اهل علم که نهی میکردند از آنکه روزه گرفته شود روز یکشنبه تا قمر می شود و در آن از روزهای شعبان
 و قبیله نیت کرد که وی از رمضان باشد و می بیند بر هر که روزه گیرد و یوم شک از غیر دیدن ماه بعد از آن آمد گواه کردی
 از رمضان است واجب قضا را از روز بروی و منی بینند بر روزه گرفتن آن بطریق نفل هیچ باکی گفت مالک که همین است
 امر مسلم نزدیک حکمی که فیسیم بران اهل علم را در شهر خود بقوی گفته است که اکثر اهل علم گفته اند که روزه بگیرد و در شک از نیت رمضان
 و همین نیت فقیهای اربعه و جمهور میگویند که نیت نفل کند جایز است و شافعی آنرا نیز مکره داشته مگر آنکه عاوق داشته باشد این روزه
 موافق عادت او افتد بجهت حدیث ترمذی از عمار بن یاسر من صام اليوم الذي يشك فقد عصى ابا القاسم فقیر میگوید آنکه بر
 احتیاط رمضان روزه بگیرد البته نیت رمضانیت خواهد بود باشد متصور نمیشود که برای احتیاط رمضان کسی روزه
 گیرد بدون شک مسئله یوم الشک یوم ثلثین است از شعبان اگر مردان خبر رویه او فاش کنند و لازم نشود از جهت فسق مجز
 یحیی بودن او اگر خبر فاش نشد یوم الشک نیت و بعضی طباق غیم یوم الشک نیت شود و نه باخبار اهل زیج که هلال از
 و ما زده در جرد و در شده است و الله صلعم **باب** استجبا اعتكاف العشر الا و اخر من رمضان طلبا لليلة القدر **باب** بیان
 استجبا با اعتكاف بعد از آخر از رمضان بجهت طلب شب **مالك** عن يزيد بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن
 ابراهيم بن الحارث التيمي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابي سعيد الخدري انه قال قال كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يعتكف العشر الاوسط من رمضان فاعتكف علماً حتى اذا كان ليلة احد وعشرين من شهر الليلة

www.ahnafmedia.com
 لا قلت
 وعنه اهل العلم
 لا قلت
 تقول عامر بن صام
 اليوم الذي يشك فيه
 فقد عصى ابا القاسم
 فاختلفوا في صماه
 وعند اكثر اهل العلم
 لا يصوم يوم المشك
 رمضان وان صام عن
 شعبان نظوا باخبارنا
 الشافعي لا يجوز الا ان
 يوافق صوماً كان يصوم به
 مالك
 على انه ان
 نوى التطوع لا يجوز
 عن القاسم وقال ابو
 حنيفة مجزى

التي يخرجونها من صبيحتها من اعتكافه قال من اعتكف مع فليعتكف العشر الا واخر وقد اريت هذا الليلة
 ثم نسيتها وقد اريتني اسجد من صبيحتها في ماء وطين فالتمسوها في العشر الا واخر والتمسوها في كل وقت وقال
 ابو سعيد فامطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد على عرش نوكف المسجد قال ابو سعيد فابصرت عيناي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى صبيحته وانفق اثم الماء والطين من صبيحة ليلة احد وعشرين من رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اعتكاف ميكرو عشره ميانه از رمضان پس اعتكاف کرد یک تا تا وقتیکه شد بیت و یکم و آن شبی بود که بر می آمد در وقت
 وقت صبح آن از اعتکاف خود فرمود هر که اعتکاف کرده است با من باید که اعتکاف کند عشره اخیره را و هر آینه دیدم
 این شب یعنی شب قدر را در خواب بعد از آن فراموش گردانیده شد از خاطر من و هر آینه دیدم خود را درین خواب
 در خیال که سجده میکنم صبح او در آب گل پس طلب کنید آنرا در عشره اخیره و طلب کنید آنرا در هر شب طاق گفتم ابو سعید
 پس بارانید آسمان همان شب یعنی شبی که بعد از شروع اعتکاف عشره اخیره آمد و بود مسجد بنا کرده شد بعرضش پنجاه
 مسجد گفتم ابو سعید پس دیدم چشم من رسول الله را صلی الله علیه وسلم که بازگشت از نماز و بر جبین مبارک و بینی مبارک
 آنحضرت صلعم اثر آب گل بود از صبح شب بیت و یکم مقدمه لابد است از تفحص آیات اعتکاف و معنای و مساجد
 پس حقیقتا اعتکاف درنگ نمودن است در مسجد قدریکه آنرا درنگ توان گفت به نیت آن اما درنگ کردن پس از اعتکاف
 از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف ابرین حقیقت یقال عکف واعتکف ای قام و مکث پس مجرور و در مسجد بنویسند اعتکاف
 نباشد اما قد سجده در تخکاف شرعی پس انچه التزام اهل شرع است مسجد را در اعتکافات خویش انچه آنکه سخنهاست
 بسبب رابطه است در مسجد و از جهت آنکه خداستعالی مقرر مایه و انتم خاکفون فی المساجد انیت پس مجرور است اما انچه
 بالنیات و فیه نظر زیرا که لبث در مسجد و قسم است قسمی است که اول اعتکاف گویند و قسمی است که آنرا استنظار نماز و ما بعد آن
 می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصداق لازم می آید پس نیت
 از کثرت طویل که مصدیان القدر میکنند مثل یکروز و الله صلعم در اعتکاف دورای ظاهر میشود چنانکه در صلوة بعد گفته شد
 سبیل شافعی آنست که اعتکاف رابطه است و مسجد استجاب آن از جهت معنی رابطه است الا آنکه خروج برای حاجت
 اعتکاف عشره اخیره مثلان ختمه میجوید ضرورت و جهت آنکه گویا متشنه است در اهل نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد
 تا وقتیکه از مسجد برآمده است براعتکاف خود است و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضروریه یا غیر آن اعتکاف می
 تمام شد و اگر از اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این معنی است بران رای که بنا فنی نسبت کردیم پس ضرورت اعتکاف
 مده متتابعه است مطلق اعتکاف و بر رای دیگر در اینجا نظر است بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عمد دارد و برای حاجت ضروریه

نقلت
 عن اهل العلم
 في هذا الحديث ان
 من اعتكف في العشر
 الاخره يغفر له
 من ذنوبه
 و عليه الشافعي و
 ابو حنيفة

www.ahnafmedia.com

برآید بر احتکاف خودست و همچنین اگر بی نیت ما فرزند زیر اگر احتکاف با خروج برای حاجت ضروری مخالفت ندارد و قاطع
 نمیتواند بود الا خروج بر نیت نقص احتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متناهی کرده است مثل
 عشره اخیره رمضان ادای مانوی نمیتواند شد مگر بکث اینست و خروج برای حاجت ضروریه کاملستش است اما خروج
 برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثنای آن کرده است پس جایز است و اگر تعرض نکرده است جایز نیست و ای قاطع آن
 احتکاف است یا قاطع آن نیست بغیر نیت قطع یا قاطع است در صورت طول مدته خروج ظاهر است که قاطع آن نیست بلکه
 اول جایز است و مشروطه است هشتم اخذ است ازان رای که ثانی نیت کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقص مدتها
 میکند از جهت آنکه کاملستش است پس آنچه استثناء اول تصریح کرده باشد اولی است بعدم نقص و بر برای دیگر ظاهر عدم
 مشروطه است هشتم است و فقیر گوید حل اختلاف بین الراغبین نیت اگر مطلق احتکاف یعنی کث در مسجد نیت کرده است
 مستحق میشود در صورت استثناء و غیر آن و اظهر در آن رای ثانی است و اگر اتباع حکمات که حضرت حبیب علیه السلام
 در عشره اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حامل میشود استثناء و مانند آن و اظهر در آن صورت رای
 و ابی حنیفه است و شرط معتکف اسلام عقل و نقا از حیض و نفاس جنابت اما سلام و عقل پس زیرا که وی طاعت است
 و طاعت بدن اسلام عقل صحیح نباشد مگر آنکه اخبار بروی طاری گردد و طریای آن ضرر نیند به مانند نوم و اما نقا از حیض
 این جهت آنکه ایشان ممنوع اند از کث در مسجد پس تقرب بعصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود از مسجد برآید و نیت
 صحیح نخواهد شد از احتکاف مگر جنابت طاری شود مبادره کند بخروج و احتکاف آن مانند سایر حوائج ضروریه است حرام است بر
 جماع کردن در مسجد و بیرون آن قال الصدوق و لا یباشرون و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد مستلزم است بجا کردن
 است و اینکه معتکف است اگر چه از مسجد بیرون آمده است مباشره بروی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند آنست
 قبله نیز حرام است بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف پس ایان ناقص نیت مانند جماع صائم پس ایان یا یا صوم شرط
 احتکاف است یا در وقت آن است و مذکور خواهد شد و ضرر نیکند معتکف تطیبت زمین زیرا که آنها در معنی ترجم است حضرت
 از حضرت معین ترجم اول در حال احتکاف ذکر کرده اند باب اختلاف فی لیلته هی ارجی و الا قوله انها لیلته فی اوتار العشره الا
 تقدم و تناخر قول ابی سعید انها لیلته احد عشرین اختلاف کرده اند در شبی که وی امیدوارترین شبهاست از وی
 که آن شبی است از شبهای طاق در عشره اخیره گاهی پیش میشود گاهی پس گذشت قول ابی سعیدندی که آن شبستیم
 است ما لك عن ابی النضر مولی عمر بن سعید الله ان عبد الله بن انیس الجعفی قال لیسول الله صلی الله علیه و آله انی رجل
 شاکر القادر فی لیلته انزل لها فقال لیسول الله صلی الله علیه و آله انزل لیلته ثلاث و عشرین من رمضان

www.ahnafmedia.com

قلت قال الحلبي
قال المزني وابن خزيمة
انما ينقل الاستحباب
مما بين الاخبار قال في
الروضه وهو فوق غيره
الشاهي انما لا ينقل
بيها في البراجم
الشاهي الى الظاهريه
والثالث والاشرف
العالمية
القدسية
عن ابى حنيفة
رمضان اريد بها
في ذلك تقدر
عند ما انزل
منعنه لا تقدم ولا
تأخر

عبد الله بن ابي التماس بنود ان حضرت صلوات الله عليه وسلم كمن مردى امي كدورست خانه من پس بفرار ما بشي كمرود آيم در آن
بمرتبه پس فرمود اورا حضرت صلعم نازل شو شب ببت ريدوم از رمضان مالك عن هشام بن عمرو عن ابي ان
رسول الله صلى الله عليه قال تحم الليلة القدر في العشر الاواخر من رمضان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده
شب قدر زاده عشره اخيره از رمضان مالك عن حميد الطويل عن انس بن مالك انه قال خرج علينا رسول الله
عليه فقال اني اريت هذا الليلة في رمضان حتى تلاحا الرجلان فرفعت فالتسوها في التاسعة والنساء والحق
انس بن مالك كفت برآمد بر ما رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود بر آينه نموده شد مرا اين شب رمضان تا آنكه
گفتگو كردند و شخص پس برداشته شد معرفت آن شب از خاطر من پس طلب كنيده آنرا در شب نهم يا هفتم يا پنجم يعني از
اخيره مالك انه بلغه ان رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ليلة القدر في المنام في السبع الايام
فقال رسول الله صلى الله عليه اني اري روياء كد تو اطبات في السبع الاواخر فمن كان متحريا فليتحها في السبع
الاواخر خبذ كمن اصحاب حضرت صلعم نموده شد شب قدر در خواب در هفت شب آخر پس فرمود حضرت صلوات الله عليه وسلم
بر آينه من ديدم خواب شما را كه موافق شده است در هفت شب آخر پس هر كه خواهد آن باشد پس بخوريد آنرا در هفت
شترجم گويد قال الحلبي قال المزني وابن خزيمة انها تنقل كل سنة ليلة جمع بين الاخبار قال النووي في الروضة هو قومي
مذهب اشافعي انها لا تكتم ليلة بعينها باب فضل ليلة القدر در بيان فضيلت شب قدر قال الله تعالى انزلنا
في ليلة القدر وما ادرىك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر تنزل الملكة والروح فيها باذن ربهم
من كل امر مسلم حتى مطلع الفجر بر آينه ما فرود آورديم قرآن را در شب قدر كيد فعه از لوح محفوظ باسمان دنيا و جبر
مطلع است ترا كه حيت شب قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه يعني هزار ماهي كه نباشد در آن شب قدر نازل ميشود شترجم
و جبرئيل در آن باذن پروردگار خویش بسبب انجام كردن هر كاري يعني هر كاري كه در آن شب قدر شد براي تمام سال
آن شب سلامت تا طلوع فجر يعني تمام شب فرشتگان دعا و سلامت بر مسلمانان ميگويند مالك انه سمع من النبي
من اهل العلم يقول ان رسول الله صلى الله عليه اري احاد الناس قبله او ما سئله الله من ذلك فكانه تقاضاه
امنه عن ان لا يبلغو من العمل مثل الذي بلم خيرهم في طول العمر فاعطاه الله ليلة القدر خير من الف شهر
شديد از شخصي كه اعتماد داشت بر او اهل علم كه ميگفت بر آينه رسول الله صلعم را نموده شد عمر اي مرد ما نيكي پس حضرت
بودند و يا آنقدر كه خدا تعالى خواست از احبار ايشان پس گزيه كوتاه بن داشت حضرت صلعم عمر اي امت خود را از آنكه بر
از عمل مثل آنچه رسیده بودند باغير ايشان در طول عمر پس فرمود اورا خدا شترجم را كه دومي بهتر است از هزار ماه مالك

www.ahnafmedia.com

ان قلت
وطبها اهل العلم

انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول من شهد العشاء من ليلة القدر فقد اخذ بحظه منها سعيد بن المسيب كبره
 در نماز عشا از شب پارس برآينه حاصل کرد و صد خود از ان شب **باب** المعتكف رجل راسه و يفعل ما يشاء في
 ولا يخرج لعيادة مريض و شهود جنازة ولا يخرج الا لحاجة الانسان معتكف شانه کند سر خود را و بکند هر چه خواهد و مسجد
 و نه برآيد از مسجد برآيدن بیمار و حاضر شدن بر جنازه و مثل آن از عبادات و نه برآيد مگر برای حاجت انسان **ممالك**
 عن ابن شهاب عن عمرة بن الزبير عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زهره النبي صلى الله عليه و آله انها قالت كان
 رسول الله صلى الله عليه و آله اذا اعتكف يد في التي راسه فارجله و كان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان حضرت
 عائشة گفت که آنحضرت صلعم چون اعتكاف ميكرد و نزد يك ميكرد و ايند بن سر مبارك خود را پس شانه مينومد و او را و داخل
 در خانه مگر برای حاجت انسان **ممالك** عن ابن شهاب عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة كانت اذا اعتكفت
 لا تسال عن المريض الا وهي تمشي لا تقف حضرت عائشة وقتي که اعتكاف ميكرد مني پرسيد مريض اگر در انجا آنکه ميرفت
 و استاده نميشد قال يحيى قال مالك لا ياتي المعتكف حاجة ولا يخرج لها ولا يعين احدا الا ان يخرج لحاجة الانسان
 ولو كان خارجا لحاجة احد كان لحق ما يخرج اليه عيادة المريض و الصلوة على الجنائز و اتباعها گفت مالک نياي معتكف
 بسوي سبوح حاجت و نه برآيد بسوي سبوح حاجت و اعانت نکند سبوح پس اگر آنکه برآيد برای حاجت انسان و اگر معتكف را جان
 بودی برآدن برای کسی برآينه سزاوارتر بود بر آنکه برآيد بسوي آن عيادة بیمار و نماز جنازه و اتباع جنازه قال يحيى
 مالك و لا يكون المعتكف حتى يجتنب ما يجتنب المعتكف من عيادة المريض و الصلوة على الجنائز و دخول البيت
 الا لحاجة الانسان گفت مالک مني شود معتكف صاحب اعتكاف تا آنکه باز ماند از آنچه بازمياند معتكف از عيادة مريض و از
 نماز جنازه و داخل شدن بخانه مگر برای حاجت انسان قال مالك لا يبيت المعتكف الا في المسجد الذي اعتكف
 الا ان يكون في جبانة في رجة من رحاب المسجد قال مالك فلم اسمع ان المعتكف يضطرب ببناء بيت في الا
 او في رجة من رحاب المسجد و ما يدل على انه لا يبيت الا في المسجد قول عائشة و هما الله تعا كان رسول الله صلى
 عليه و آله اذا اعتكف لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان گفت مالک شب نگذار معتكف مگر در مسجد مگر اعتكاف کرده است
 در ان مگر آنکه باش خيمه او در رجة از جهات مسجد گفت مالک نشنيدم که معتكف بزند خيمه که شب بگذارد در ان مگر در مسجد يا در رجة
 از جهات مسجد و آنچه دلالت ميكند بر آنکه شب نگذار مگر در مسجد قول عائشة رضي الله عنها که كان رسول الله صلى الله عليه
 اذا اعتكف لم قال يحيى عن زياد عن مالك عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان يذهب لحاجة
 الانسان في البيت آنحضرت صلعم ميرفت برای حاجت انسان در خانه های معني در ايام اعتكاف **ممالك** انه سال ابن

www.ahnafmedia.com

قلنا
 وعلما واجماع الامامة
 قالوا لا يجوز
 تحكيمة تكفير جملها
 وقالوا الحمد للكلمة القاصية
 اذا وجدنا التواطؤ للامامة
 وامن الطريق بيزومه
 الحج

۲۵۷

رسول الله صلى الله عليه وسلم اراده اعتكاف فرمود پس وقتیکه بازگشت بسوی مکانی که خواسته بود اعتکاف را در وی یافت خیمه را
 حضرت عائشه خیمه حضرت حفصه خیمه حضرت زینب پس وقتیکه دید این خیمه را پرسید از آن پس گفته شد آنحضرت را صلوات الله علیه
 که این خیمه حفصه و این از آن زینب است پس فرمود بخبر صلوات الله علیه ایانیکو کاری گمان میکنید درین زنان تعیین ظاهر است که
 نیست اخلاص ندارند بلکه میاورناست قصد کرده اند بعد از آن بازگشت و اعتکاف نمود پس وقتیکه گذشت رمضان

باب الحج البیت

فرمود یک عشره از شوال کتاب الحج البیت فمن حل من استطاع اليه سبيلا
 حج خانه کعبه فرض است بر هر که توانائی توجبه بان دارد و قال الله تعالی اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا وهدى
 للعالمين ۵ فيه ايت بيئت مقام ابراهيم ومن دخله كان آمنا والله على الناس حج البيت من استطاع
 اليه سبيلا ۵ ومن كفر فان الله غني عن العالمين ۵ بر آينه نخستين خانه که عبادتگاه مقرر کرده شده است برای آن

آن خانه است که در شهر مکه واقع شده صاحب برکت و ابراهیمی هفتاد عالم را در آن خانه نشانی ظاهر است از آنجا که
 ایستادن ابراهیم یعنی سنگی که حضرت ابراهیم علیه السلام بروی استاد و دو پای او در آن سنگ فرو رفت و تا امروزه
 او بر آن سنگ ظاهر است و هر که در آید بان خانه امین باشد از تعرض مردمان و همچنین است حکم کسیکه در آید بحوالی آن خانه از
 حرم و الله علم و برای خدا واجب است بر مردمان قصد کردن خانه کعبه و جهت بر هر که توانائی دارد بر قصد آن خانه باقتدار
 راه یعنی سرانجام زاد و راهی داشته باشد و هر که کافر باشد یعنی منکر فرضیه حج پس بر آينه خدا تعالی بی نیاز است از صفا
 عالم مقدمه تیر حج گوید رضی الله عنه حج یکی از ارکان اسلام است اجماعا و لابد است از شناختن شروط صحته و وجوب آن
 پس جوشدن اعمال کافر معلوم است از بیجا دانسته شد که حج کافر صحیح نیست و در حدیث آمده است رفع تعالم عن ثلثة از بیجا
 دانسته میشود که بوعه عقل شرط تکلیف عبادات است و در حدیث موطا آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق صبی فرمودند
 که او را حج است حال او بر حج ثواب می یابد و ظاهر آنست که او غیر میسر بود پس میسر بطریق اولی حج صحیح باشد و حج
 در حکم صبی غیر میسر است و در قرآن عظیم آمده من استطاع اليه سبيلا پس آنست که استطاعت راه شرط وجوب حج است
 و در حدیث موطا آمده که سیکه عاقه سفر ندارد بسبب کبر او را حج نیابت می شود ازین دلائل نزدیک فقیه مفسرین است که صحته
 دیگر است و وجوب حج دیگر با صحت حج مباشرت دیگر است و همچنین وجوب حج بر نیابت دیگر است و مباشرت دیگر بسبب
 صحت مطلقا اسلام است زیرا که عبادت کافر صحیح نیست و اما وجوب بر کافر پس تفصیلا دارد در دنیا از وی مطالبه
 نمیکند و در آخرت بزرگان آنها خورده خواهد بود و از صبی غیر میسر نیز نیابت تصور نیست زیرا که نیست بر تیز سوختن است
 و نیز نیست حج عبادت صحیح نمیشود پس شرط صحت مباشرت اسلام و تیز است و در حدیث موطا آمده است ایانیکو کاری

www.ahnafmedia.com

بلغ فضيلة حجة اخري ايا عديج ثم عتق فضيلة حجة اخري قال النووي سناده جيد از بنیاد الشهدا که شرط وقوع از حجة الاسلام
تکلیف و حریت است پس حج فقیر از حجة الاسلام واقع میشود مانند بعضی که طاقه و ضو نداشت و ضو کرد و شرط و وجوب حج
اسلام تکلیف و حریت است باز استطاعت مباشرة دیگر است استطاعت نیابت دیگر استطاعت راه رفتن چند
چیز حاصل میشود بعضی صفات در فاعل معتبر است و بعضی در راه از جمله قوه ثبوت بر راحله است بغیر مشتقه شدید زیرا که هر
سائده در ثبوت بر راحله تقریر کرده اند حضرت صلی الله علیه و سلم از وجوب مباشرة به نیابت انتقال فرمودند و بر اعنی واجب
چون قائد یا بدو این فقیر را درین مسئله نظر است زیرا که خدا تعالی میفرماید لیس علی الای حرج الایة و این آیه اگر چه
در جهاد است در حج نیز متک آن توان نمود بجامع سفر و از جمله یا فتن زاده و راحله است ذابا و ایا با زیرا که حضرت
تفسیر فرمودند استطاعت سبیل از راحله و در عرفن کسیکه طاقه ندارد از جهت ضعف بدن یا اعواز زاده و راحله میتوان
لا استطاع و معتبر در زاده و راحله است که فاضل از حرج ضروریه باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض است و سبک
و خد که بان محتاج باشد ضرورت و کسیکه در میان می و مکه حد سفر نیست و قوه مشه در راحله در حق او شرط نیست
زیرا که عرف آنرا استطاعت بشمرد و از جمله امن طریق است از قطع طریق و سباع و نایا فتن طعام و آب در صورتی که
مسافران حمل میکنند اب را از آن مواضع و نایا فتن علف در مراحل در حق زن وجود زوج یا محرمی که همراه باشد از جهت
هنی حضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث شریفین از مسافره زنیکه زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی هنی خوف فتنه
فهمید است و جماعت از سنو ثقات را بجای محرم ساخته است و استطاعت نیابت بهال و وجود کسیکه با حجة مثل بجز رو
یا وجود ولد و بذل طاقه او در حج میباشد زیرا که در حدیث سوط آمده است که ولد را فرمودند فاجع عنه و کسیکه مان چهار
دارد مانند آنست یا قوی از آن زیرا که هملا در نیصورت منت نیست و از جانب میت حج گذاردن نیز صحیح است
بحدیث مسلم عن بریده ان امرأة قالت یا رسول الله ان امی ماتت و لم تحج قتا فاجع عنها قال حجی عنها و ظاهر آنست که
تدارک واجب واجب است اگر طاقه باشد پس کسیکه میرود در ذمه او حج باشد و مال دارد اجماع از وی واجبست و ذکر آن
حج خواهد آمد **باب فضل الحج و العمرة** در بیان فضیلت حج و عمره **صالح** عن سمی موی ابی بکر بن عبد الرحمن عن
ابی صالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و الحج المبرور ليس بجزاء
الا الحجة رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود عمرة تا عمرة دیگر كفارة است آن گناهان را که در میان این برود و بوده است و حج مبرور
آنست که پیشتر حج مبرور آنست که نخله طنباشد با آن خبری از گناه **باب** من اراد الحج فليحرم في شهر الحج و ليقب ال
و الفسوق و الجذال بر که بنابر حج گذاردن پس باید که احرام بندد و در ماه هاج و اجتناب نماید از جماع و در اعی آن و از مصیبه و از

www.ahnafmedia.com
سنة قلت
الحج المبرور ما الذک
شئ من الماشه
۲۵۵

لا قلت
 اهل العلم على انه اذا
 عمل نيتا من اهل الجرح
 من طهر وضوى قبل
 اشهر الحج لا يجزي
 وهي سؤال در ذوق الفل
 ٢٥٦
 ونسب من ذى الحج
 اختلافوا في الاحرام فقالوا
 الشافع ان احرم قبلها
 لا ينقل حجها ويكفي
 عمر قال ابو حنيفة
 ينقل احرامها

مكابره كردن قال الله تعالى الحج اشهر معلومان فمن فرض فيه من الحج فلا رقت ولا فسوق ولا جدال في الحج
 من خير يعمله الله وتزود وافان خير الزاد التقوى والقون يا اولي الاباب وقت حج ما بهما مني دانسته شده است يعني شوا
 وذيقده ودر روز از ذبح پس بر که لازم کند بر خروج در ان ماهها يعني احرام بند برای حج پس نیت جامع ودر حج
 نیت معصیت و نیت مکابره کردن در باب حج در هر چه بکنید از نیکی میداند آنرا خدا و از او همراه خوگرید پس آیه بهترین فوائد
 زاد بر نیز گارست از سوال مسرقة و خیانت و بر رسیدن از من اسی خدا و ندان خورد قال مالك قال الله تبارک و تعالی فلا رقت
 ولا فسوق ولا جدال في الحج قال فالرقت اصابت النساء والله علم قال الله تعالى احل لكم ليلة الصيا الرقت النساء
 الاية قال والفسوق الذبح للاضاب الله علم قال الله تعالى اوفسقا اهل لغیر الله به قال والجدال في الحج اذ
 كانت تقف عند المشعر الحرام بالمراد لغة بقره و كانت العرب خیرهم یقفون بعرفة فكانوا یجادون یقولون هو ولا
 نحن اصوب یقول هو ولا نحن اصوب فقال الله تعالی لكل امه جعلنا منسكاهم ناسكوه فلا یز عنك ولا احسد
 وادع الی ذك انك لعل هذا مستقیم فهذا الجدال في الحج فيما نرى والله علم گفت مالك فرمود خدا متعالی فلا رقت
 ولا فسوق ولا جدال في الحج پس رقت رسیدنت بزنان چنانکه مدلول این آیه است احل لكم ليلة الصيام الرقت الی النساء
 و فسوق ذبح کردن برای بتانست چنانکه مدلول این آیه است اوفسقا اهل لغیر الله به و جدال در باب حج اینست که قریش می شانند
 نزدیک مشعر حرام و در ردفه بجبل قریح و عرب غیر قریش می ستانند بعد از پس با یکدیگر جدال میکردند و جماعه میگفت ان ردفه
 تریم و انجماعه میگفت ما را و یا ب تریم پس خدا متعالی فرمود لكل امه جعلنا منسكاهم ناسكوه الاية پس اینست جدال در حج در حج
 نموده میشود با بقوی گفته اکثر علما قائل اند بتوقیت احرام با شهر حج پس اگر احرام پیش ازین ماهها کند احرام حج نخواهد بود
 و ابو حنیفه گفته که موقت نیست باین ماهها مترجم گوید رضی الله عنه که ازین آیت توقیت حج با شهر معلوم می شود معلوم
 که وقت عرفات جز در روز عرزه صحیح نیست نه قبل ازان و نه بعد از ان پس مراد توقیت احرام خواهد بود فمن فرض فیهن
 اوست پس احرام حج پیش ازان منعقد نمی شود و اگر کسی احرام حج پیش ازان کرد عمره کند زیرا که خدا بداند که در وقت
 فوج عمره لازم می آید مسکه وقت احرام عمره تمام سال است و خواهد آمد که کمی تمتع کند باب موافقت کاهلا
 در بیان مواضعی که معین کرده شده است آنها را برای احرام مالك عن ناسخ عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
 صل الله علیه وسلم قال یهل اهل المدینه من ذی الحلیفة و اهل الشام من الحجفة و یهل اهل نجد من
 قرون قال عبد الله بن عمر یلعنه ان رسول الله صل الله علیه وسلم قال و یهل اهل الیمین من بلبل
 رسول الله صل الله علیه وسلم فرمود احرام کنند اهل مدینه از ذی الحلیفة و احرام بندند اهل الشام از حجفة

www.ahnafmedia.com

ما حرم كنف اهل نجد از قرن گفت عبد الله بن عمر و خبر رسید در آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود احرام كنف اهل نجد از علم
 مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال امر رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل المدينة ان يهلوا من وقت الحنيفة
 و اهل الشام من الحنيفة و اهل نجد من قرن قال عبد الله بن عمر اما هؤلاء الثلاثة فصنعهم من رسول الله صلی الله
 و سلم و احدث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال يهل اهل اليمن من يملكه حكم فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
 كراه احرام كنف از ذمی الحلیفة و اهل شام را كه احرام كنف از حنيفة و اهل نجد را كه احرام كنف از قرن گفت عبد الله بن عمر اما این
 پس شنیدم آنها را از رسول الله صلی الله علیه و سلم و خبر داده شد مرا كه آن حضرت صلعم فرمود كه احرام كنف اهل نجد از علم مالك
 عن نافع بن عبد الله بن عمر اهل من الفرم عبد الله بن عمر احرام كنف و فرغ موضعى است متصل در یا ما بین مكه و ثقف
 محمد بن الحسن گفته است كه اهل مدینه را دو میقات پیش می آید ذمی الحلیفة و حنيفة و اهل مدینه را رخصت است كه احرام از حنيفة كنفند
 فقیر گوید این حکایت حالی است پس احتمال دارد كه این عمر برای حاجتی بفرج رفته باشد و از آنجا عزم حج یا عمره بخاطر من رسید
 و هم از آنجا احرام كنف برد برای آنكه در ایام حنيفة است و همین است ظاهر زیرا كه فرج در وسط راه نیست پس آنجا رفتن از راه
 حاجتی خواهد بود و علم مالك عن الثقة سعد بن عبد الله بن عمر اهل من ایلیاء عبد الله بن عمر احرام كنف از ایلیا یعنی
 شهر بیت المقدس بغوی گفته است كه توفیق با جمیع است كه طاح و معتمر البغیر احرام ازین مواضع نباید گذشت نه آنكه بیشتر
 از آن احرام كنف و همین است مذمب مجهول فقیر گوید الا آنكه احرام آن حضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از میقات بوده است پس آن
 فضل باشد مالك انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل من الحجرة ببعرة رسول الله صلی الله علیه و سلم احرام كنف و از
 جمره برای عمره و آن نزدیک بقرن است و محاذی با مالك با سناده عن عائشة قالت فلما قضينا الحج ارسلني
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مع عبد الرحمن بن ابی بكر الى التنعيم فاعترت حضرت عائشة فرمود پس وقتيكه بجای آوردیم
 حج را فرستاد مرا آن حضرت صلی الله علیه و سلم همراه عبد الرحمن بن ابی بكر بسوی تنعيم پس مجا آوردیم عمره را یعنی از تنعيم
 احرام عمره بستیم قال مالك و انما يهل اهل مكة بالحج اذا كانوا بها و من كان مقيما بمكة من غير اهلها من جوف مكة
 لا يخرج من الحرم و مثل مالك عن رجل من اهل مكة هل يهل من جوف مكة بجمرة فقال بل يخرج الى الحل فحرم منها
 قال مالك لما احرز من التنعيم فانه من شاء ان يخرج من الحرم ثم يحرم فان ذلك محرم عنه ان شاء الله و
 الفضل ان يهل من الليقات الذي وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم وهو بعد من التنعيم ملكه كنف مالك
 جز این نیست كه احرام كنف اهل مكه براسه حج و قنیه كه شهند در آن و كسبكه باشد
 تقسیم مكه از حنيفة ساكنان كه احرام كنف از حنيفة مكه نه بر آید از حرم

فاشته
 وعليه اهل العلم
 فائدة التاقيت المنع
 عن تاخير الاحرام
 قدم عليها جازة وبقا
 الكلى للمحرم مكة و الثقف
 الحد في المال كبرى
 والتسليم افضل و في
 المنهاج افضل فقلنا
 العمل الجمعي ان شاء
 التفسير في الحنيفة
 ٢٥٤
 ومعنى اهل الين عمر
 من القرية عند الحنيفة
 ان اهل المدينة
 ميقاين و الحنيفة
 و الحنيفة و الين
 اذا خرجوا الاحرام الى
 الميقات الثاني تركوا
 عهد في الميقاتين
 ايضا ان عبد الله
 يدخل مكة فاصول
 الى الفرم و معناه عند
 الشافية ان عبد
 له ان يهل
 جها و صل الى
 الفرم

www.ahnafmedia.com

و سوال کرده شد مالک حکم شخصی اهل بکرا یا احرام کند از اندرون که برای عمره پس گفت مالک بلکه برآید بسوی حل پس احرام کند
 گفت مالک عمره از تنعیم پس حال انیت کیسه خواهد که برآید از حرم بعد از آن حرام کند پس هر آینه آن کفایت کننده است از وی
 انشاء الله و لکن بهتر است که احرام کند از میقاتیکه محلین فرموده است بحضرت صلعم و آن دور تر است از تنعیم مترجم گوید
 رضی الله عنه که در حدیث شریفین آمده است عن ابن عباس قال قلت رسول الله صلی الله علیه و آله لایل المدینه ذوالحلیفه و لایل
 الشام الخیفة و لایل نجد قرنا و لایل الیمین علیه السلام قال بن لهن و لمن اتی علیهن من غیرهن من من اراد الحج و العمره فمن کان دن
 ذلک من حیث انشأ حتی اهل مکه من مکه از اینجا دانسته شد که میقات مکانی برای حج در حق کسیکه بکرا باشد خواهد متوطن کند
 خواهد افاقی که آنجا اقامت کرده باشد نفس مکه است و اما غیر مکی پس میقات کسیکه از مدینه متوجه شده است ذوالحلیفه است
 و میقات متوجه از شام و مصر و مغرب مجفف است و میقات متوجه از تها مکه علیه السلام است و میقات متوجه از نجد قرن است ابو داؤد
 و سنائی روایت کرده اند عن عائشه ان لهنی صلعم وقت لایل العراق ذات عرق و کسیکه مابین میقات و مکه ساکن باشد میقات
 او مسکن است و از بخاری مفهومی میشود که کسیکه بجهت حاجتی بغیر قصد حج مکانی که در میان مکه و میقات باشد درآمد
 و از اینجا بر اینست حج پیدا شد از همان جا احرام بندد زیرا که در مضمون من کان دون ذلک من حیث انشأ و دخل است
 مانند افاقی مقیم بکرا در احرام از نفس مکه و میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است میقات
 احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل آنکه در حدیث شریفین آمده است که حضرت صلعم حضرت عائشه را بعد قضای حج
 بتنعیم فرستاد و نشان دادند که از و رای المکه احرام کند و تنعیم اقرب اطراف حل است بکه در آن حال وقت تنگ است و حضرت
 صلی الله علیه و سلم عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میوات است شد بحضرت صلعم در جهان و وقتی تکلیف خروج بود
 حل میندازد مسئله فائده توقیت باین موافقت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر پیش از موافقت احرام کند
 جائز باشد لکن بحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از وی الحلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات فضل باشد و فضل است
 که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بر او و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از آن پس
 برنگ و اگر وقت تنگ است یا از عود مانعی است ظاهر است که دم لازم میشود بقول ابن عباس من نسی من نسیه شیئا
 او ترک فیه حق و اما مسئله اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات میقات میباشد که احرام بندد و اگر محاذات
 کرد و میقات اعتیاد است که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد و تبعه لازم نیست بر او که عمل بر خصصت شرح نموده
 است **باب حلی رسول الله صلی الله علیه و آله بسجده ذوالحلیفه و کعبین فلما استوت به و احلته اهل گذار حضرت**
صلی الله علیه و سلم در سجده ذوالحلیفه دو رکعت پس قنیکه است شد بحضرت صلی الله علیه و سلم شتر حضرت ابی بکر است مالک

www.ahnafmedia.com

له قلت
 وطلب اهل العلم
 المنهج في تحقيق
 التلبية في جميع صورته
 في جميع اجرامه
 خاصة عند توافر
 الاحوال الكوثر
 نزول وصحى ودهود
 واختلاط سلفه
 في العالم كبريا مثل
 ذلك وقال العلي

٦٠
 والمرأة لا ترفع صوتها
 بل تقصص على اسمها
 نفسها فان سقطت
 كره اهل العلم
 وطلب اهل العلم

مستبرئ من الاطلاق نيت ان نيت كذا حرام كذا ما نيت حرام فلان درست باشد زیرا که در حدیث شیخین آمده است
 که حضرت علی رضی الله عنه و ابو موسی اشعری احرام کردند مانند احرام حضرت صلی الله علیه وسلم و نیت نیتند که حضرت صلی
 علیه وسلم چه نیت کرده اند مسئله اگر نیت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمی شود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد
 و تلبیه نگفت ظاهر نیت که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت است و فرضیه او از بیچ جا ثابت نشده است مقدمه ارکان حج
 پنج چیز است احرام بقول خدا تعالی الحج شهر معلومات و ظاهر است که در نیت بجز احرام تصور نیت پس آن خبر و حج
 باشد و قوف بعرفه حدیث الحج عرفه و سعی بین الصفا و المروه حدیث حسن دارقطنی و بیهقی ایها الناس سوا فان
 لیس قد کتب علیکم و بقول عائشه چنانکه باید و خلق بقول خدا تعالی ثم لیتقصدوا الفهم و طواف بقول خدا تعالی و لیطوفوا
 بالبيت العتیق و ارکان عمومی چیز است سوا و قوف عرفه از جهت استقرار افراد عمره و یا فتن این چیز یاد می
 این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره بترک یکی از این چیزها تباه شود و ترک یکی از اینها مجبور بدست غیر ارکان
 سنن اند بعضی ابعا من مجبور بدست و بعضی غیر مجبور **باب استحباب رفع الصوت بالتلبیه** مستحب است بلند کردن آواز
 بلیک گفتن **ما لک عن عبدالله بن ابی بکر بن حزم عن عبدالملک بن ابی بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن**
خنیس عن خلاد بن سائب الاضاری عن ابیہ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اتانی جبریل فامرنی ان اصیحا
ادن من ان یرفعوا صواتهم بالتلبیه او بالاهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که آمد پیش من جبرئیل پس امر کرد مرا
 که بفرمایم صحابه خود را یا گفت بفرمایم آنرا که همراه من اند تا بگویند بلند کنند آواز ما را خود را بتلبیه یا گفت باهل قال مالک
 سمعت بعض اهل العلم یستحب التلبیه و بکل صلوة و علی کل شرف من الارض گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم
 که دوست میداشت بلیک گفتن **استحب ہر نمازی و بالا ہر بلندی از زمین ما لک** اند سمع بعض اهل العلم
 یقولون لیس علی النساء رفع الصوت بالتلبیه لتسمع المرءة نفسها مالک شنیدم از بعض اهل علم که میگفتند
 نیت لازم بر زنان بلند کردن آواز بگفتن بلیک باید که بشنوند زن نفس خود را مترجم گوید مستحب است بلند کردن
 آواز بتلبیه در حق مردن در حق زن و مستحب است اکثر آن در حق مرد و زن همه مخصوصا نزدیک تغافل احوال
رکوب و نزول و صعود و سبوط و اختلاط رفقة **باب استحباب الاغتسال للاحرام و لدخول مکة و لوقوف**
عرفة مستحب است غسل کردن برای احرام و نزدیک دخل مکہ و برای ستادن عرفات **ما لک عن عائشہ**
ان عبدالله بن عمر کان یغتسل للاحرام قبل ان یحرم و لدخول مکة و لوقوف عرفة عبدالله بن عمر
 غسل میکرد پیش از احرام کردن و برای داخل شدن مکہ و برای ستادن خود را عرفه مترجم گوید مستحب است

www.ahnafmedia.com

غسل کردن درین سه حالت پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند و قوی آمده و ظاهر نیست که غسل که برای تطهیر قطع
 را میسر کرده باشد تیمم عوض او نیست و آنست که یاب بیتیحه یا خدن لحنه و شارب به عند الاحرام استحباب است که گویا از شرب
 خود و برودت خود نزدیک حرام ممالک اند بلغده ان سالم بن عبدالله کان اذا اراد ان یحرم دعا بالجمین فقصر
 شارب و اخذ من لحنه قبل ان یرکب قبل ان یهل هجره سالم بن عبدالله قتی که اراده احرام میکرد و میطلبید مقرر است
 پس قطع میکرد برودت خود را و کم میکرد و بیتیحه خود را پیش از آنکه سوار شود و پیش از آنکه لبیک گوید احرام بسته ممالک است
 تا فراموشی عبدالله بن عمر کان اذا افطر من رمضان وهو ید الحجر لیراخذ من راسه و لا من لحنه شیئا حتی یحیی قال
 ممالک و لیس ذلک علی الناس عبدالله بن عمر وقتیکه روز میخاد و بعد از رمضان و او اراده حج میداشت نمی شتر و
 از سفر خود و کم نمی کرد از شرب خود چیزی تا آنکه چکنه گفت مالک این لازم نیست بر مردمان مترجم گوید رضی الله عنه و بیتیحه
 که آماده شود برای احرام بخلق عاز و نشف البوط و قص شارب و تقطیر الفخار و در حلق راس و قول درین باب مذکور شد نزدیک
 فقیر تفصیله است کسیکه معتاد است بخلق راس طلق که تا زیاده موی سر او را کلفت نهد و کسیکه معتاد باشد موی سر
 از ابتدای شوال که اول شهر جماد است موی بخار دارد تا نزدیک حل احرام شارج ظاهر شود باب الحائض و النفاء
 تغتسل و تبلی حائض خداوند نفاس غسل کند و لبیک گوید ممالک عن عبدالرحمن بن قاسم عن ابيه عن اسماء بنت
 انها ولدت محمد بن ابی بکر بالبلاء فذکر ذلک ابو بکر لرسول الله صلی الله علیه فقال رها فلتغتسل ثم لیحلق قال
 بن محمد و ادیت کرد از اسماء بنت عمیس که اسما بن محمد بن ابی بکر را در موضعی که بیدام مشهور است بر سه چهار میل از مدینه
 پس فکر کرد این اقمه را ابو بکر صدیق پیش من حضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود بخضرت صلی الله علیه وسلم امر کن
 اسما که غسل کند بعد از آن لبیک گوید ممالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اسماء بنت
 ولدت محمد بن ابی بکر بنی الحلیفة فامرها ابو بکر ان تغتسل ثم یهل اسماء بنت عمیس بنو محمد بن ابی بکر و
 ذی الحلیفة پس امر کرد او را حضرت ابو بکر صدیق که غسل کند بعد از آن لبیک گوید مثل ممالک هل یقف احد
 بعزقة او بالمرزلفة او بر هی الحجاز و یسعی بین یصفا و المرقة وهو غیر طاهر فقال کل امر تصنع الحائض
 من الریح فالرجل یصنع وهو غیر طاهر ثم لا یكون علیه شیء ذلک و الفضل ان یتکون الرجل و ذلک کله
 طاهر و لا یسعی له ان یتعد ذلک سوال کرده شد از مالک آیا و توفن کند کسی بعزقه یا مرزلفه یا رمی نما کند یا سه دریا
 صفا و مرده کند و حال آنکه او غیر طاهر است پس گفت مالک هر امری که میکند از احائض از کارج پس مرد بکند آنرا حال آنکه او غیر طاهر
 است بعد از آن نیست لازم بروی چیزی همین گناه نیست همین امر و بهتر نیست که باشد مرد در همه این احوال با طهارت سوار است

قلنا

قال الحلبي
 ان نيا هب للاحرام
 بخلق العانة و تفسف
 او بطفضل الشارب
 و تقطير الفخار و ينجي
 ان يقيد من الوجود
 على الغسل و في العائنة
 مثل صوفيا و خلق الراس
 من اعتاده من الرجال
 ٢٦١
 الفقهاء
 عليه اهل العلم

www.ahnafmedia.com

قلوب
 بعد النجاسات عن
 عائشة قالت في الطيب
 ويصحب الطيب في وضوء
 النبي صلى الله عليه وسلم
 وهو ممنوع في النجاسات
 يجب ان يطيب به
 لا يطيب ولا يطيب
 الا بعد الاغتسال
 بعد الاغتسال
 لا يحرم قال الحنفى الثالث

٢٦٢
 لا يجوز تطيب الثوب
 ومعنى لا يمس فليس الطيب
 على الابل او مكان خلقها
 والخلق يخرج استغالة
 على الرجل ذكره الفقهاء
 ولو ايسر النبي صلى الله
 عليه وسلم بالقدح للبيه
 لانسان جاهل قريبا
 العهد بالاسلام وق
 الطائفة لا يجوز الطيب
 ما بين جنبه والقاتية
 للمسك والظاهر لا يجوز
 الارباب الطاهر لا يجوز
 التطيب في الثوب بها
 حتى عليه عن النبي

انما قصد كنهه ان يعنى ارتكاب محال كونه باعدم طهارت **باب التطيب عند الاحرام** در بيان استعمال خوشبو وقت احرام
 احرام مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت كنت اطيب رسول الله
 صلى الله عليه وآله الاحرامه قبل ان يحرم وطله قبل ان يطوف بالبیت حضرت عائشة فرمود خوشبوی مالیدم حضرت را علی الله علیه وسلم
 برای احرام او پیش از آنکه احرام کند و برای حلال شدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه طواف خانه کعبه کند پس مراد
 اینست استعمال خوشبو در بدست بدلیل حدیث متفق علیه عن عائشة کانی انظر الی ربیع الطیب فی فرق رسول الله
 علیه وسلم بعد ثلاث من احرام مالك عن حميد بن قيس عن عطاء بن ابي رباح ان اعرا بياجاء الی الرسول الله
 صلى الله عليه وسلم وهو محنن وحلى لاعرابی فبص به ارض صفره فقال يا رسول الله انى اهلكت لعمرك فكيف تامرني ان اصنع
 فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انزع قديصك واغسل هذا الصفره عنك وفعل في عمرتك ما تفعل ووجع
 عطاء بن ابي رباح روايت کرده که آمد اعرابی بجزوه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنحضرت صلعم در چنین بود و در برابر اعرابی
 پیراهنی بود و در بدن وی اثر زردی بود یعنی خلوق که نوعی از خوشبوست پس گفت یا رسول الله آئینه احرام کردم
 بمره پس چگونه میفرمائی مرا که بکنم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بیرون کن از بر خود قمیص خود را و بشو
 این زردی را از خود و بکن در عمره خود آنچه میکنی در حج خود یعنی اجتناب از ممنوعات احرام مالك عن نافع عن سلم
 بن ابي عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب جد ریح طیبك هو بالشجرة فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال حوتیه بن ابوسفیان
 منی یا امیر المؤمنین فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال حوتیه بن ابوسفیان
 لثمن فلتخسطنه عمر بن الخطاب یافت بوی خوشبو را و او در وضعی بود که سسی است شجره پس پرسید از کجاست بوی این خوشبو
 پس گفت معاویه بن ابوسفیان از من است یا امیر المؤمنین پس گفت عمر بن الخطاب آری از دست قسم بقر خدا است که
 پس گفت معاویه بر آئینه ام جبین خوشبو مالیده است مرا ای امیر المؤمنین پس فرمود عمر بن الخطاب قسم دارم ترا الهیته
 رجوع کنی پس بشویی آنرا مالك عن الصلت بن زبید عن خیر واحد من اهل ان عمر بن الخطاب جد ریح طیبك
 وهو بالشجرة و علی جنبه کثیر بن الصلت فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال کثیر منی لبدت راسی اردت ان احلق فقال
 عمر فاذهب الی شجرة فادلك راسك حتى تنقده ففعل کثیر بن الصلت ذلك قال مالك الشجرة حفيرة يكون عند جبل
 عمر بن الخطاب یافت بوی خوشبو را و در شجره بود و بر پهلوی او کثیر بن الصلت نشسته بود پس گفت حضرت عمر از جانب کجاست
 بوی این خوشبو پس گفت کثیر این از من است بوی صمغ صمغ کردم موی سر خود را و خواستم که حلق کنم یعنی بعد از تقصیر راس
 پس گفت عمر بن الخطاب برو بسوی شریعتی محل جمع شدن آب گرد و دخت پس مجال سر خود را تا آنکه صاف کنی آنرا پس کرد

www.ahnafmedia.com

کهن

کثیرین اهل بیت همین کارگفت مالک شریحیست که باشد نزدیک بیخ خرابین تمجید گوید رضی الله عنه کلام حضرت عمر را در وجه
 میتوان بود یکی آنکه از حدیث اعرابی عموم بنی معلوم کرده باشند و بران عمل نموده و حدیث حضرت عائشه چون ظاهر شد
 لازم آمد اخذ بان زیر آنکه همین است و اول مبهم و دومی در وجه الوداع بود و اول در جنین دیگر آنکه قصد ایشان زیاد و تنبیه
 باشد نشود که مردمان اقتدا باین جمیع کنند پس واقع شود در منتهی حدیث آنکه خود تصریح کرد در باب ثیاب مصعب بن یوسف است
 بوجهی که جامه برسد و الله علم مسئله شافعی اختیار کرد و استجاب تطیب بدن و ثوب نزدیک احرام همین حدیث جواب
 داده اند از حدیث اعرابی آنکه امر فرمودن بخضرت صلعم او را غسل صفره از جهت حرمت تقنیخ و عفران و خلوق است
 و آن حرام است در هر دو حالت احرام و غیر احرام بالجمله در استعمال خوشبو نزدیک احرام اختلاف است و فیصل این اختلاف
 بان است که خوشبو استعمال نکند بر جامه استعمال نکند بر بدن خود بوجهی که جامه آلوده نشود **باب المناسک**
 عمرة مفردة و جمع مفردة و قران و عنقه عبادات متعلقه بخانه کعبه چهار قسم اند عمرة تنها حج جمع کردن در میان حج
 و عمرة و تمتع یعنی افاقی عمرة کند در شهر حج و حلال شود و رکنه باند تا آنکه حج نیز گذارد **مالک** عن ابی الاسود

بن عبد الرحمن بن نوفل و کان یتمیما فی حجر عمر و ابن الزبیر عن عمر و ابن الزبیر عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم

انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع فمیتا من اهل بجرة و منامن اهل بجرة و منامن

س ۴۳

اهل بالجر و اهل بجر و اهل بجر فاما من اهل بجر فمیتا من اهل بجرة و منامن اهل بجرة و منامن اهل بجرة و منامن

کان فی الفجر حضرت عائشه گفت بر آمدیم با همراهِ آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال حجة الوداع پس از ما کسی بود که احرام کرده

و کسی از ما بود که احرام کرده حج و عمره یعنی قران کرده و از ما کسی بود که احرام کرده حج و احرام کرده آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج

پس اما کسی که احرام عمره کرده پس حلال شد یعنی وقتیکه فارغ گشت از افعال عمره اما آنکه احرام کرده حج تنها حج کرده

حج و عمره را پس حلال نشد تا آنکه شد روز نحر **مالک** عن محمد بن عبد الرحمن عن سلیمان بن یسار ان رسول

الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع خرج الی البجین اصحابه من اهل بجر و منهم من جمع الحج و العمرة و منهم من اهل

فاما من اهل بجر او جمع الحج و العمرة فمیتا من اهل بجرة و منامن اهل بجرة و منامن اهل بجرة و منامن اهل بجرة و منامن

حجة الوداع بسوی حج پس از یاران آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که احرام کرده حج و از یاران آنحضرت صلعم کسی بود که

جمع کرده حج و عمره را و از ایشان کسی بود که احرام عمره کرده بود پس اما کسی که احرام حج کرده جمع کرده میان حج و عمره پس

حلال نشد و اما کسی که احرام عمره کرده بود از ایشان پس حلال شد **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم

و سلم احقر ثلثا هام الحدیثیه و عام القضاة و عام الهجرة فمیتا من اهل بجرة و منامن اهل بجرة و منامن اهل بجرة و منامن

ما قلت
 رطب اهل العلم يفترون
 اهل عظماء العجم
 النجيم وهو ان يخطو
 العلف من الخط و
 الدقيق بالياء شدة
 تسقاه اهل البيت
 بالفتح القوي من
 بقره الغلام من
 الناس والارابي تكثر
 الخط بفتحين
 يتم على الامم
 من الخط وهو
 الشجر العصاة التي تارة
 ورافة
 ما قلت
 رطب اهل العلم

سال حديدية سال فضيلة سال جبرانه سال مالك عن جعفر بن محمد عن ابيه ان المقداد بن الاسود دخل على علي بن ابي طالب
 بالسقيا وهو يجر بكوات له دقيقا وخطا فقال له هذا عثمان بن عفان ينهي ان يقر بين الجرح والعمق فخرج علي
 وعلى يديه اثر الدقيق بالخط فانسى اثر الدقيق والخط على ذراعيه حتى دخل على عثمان بن عفان فقال انت تنهي عن ان
 يقر بين الجرح والعمق فقال عثمان ذلك راى في فخر علي مفضبا وهو يقول لبك اللهم لبك بحجة وحرمة معاقد
 بن الاسود دخل شد بر علي بن ابي طالب محلي كرا وسقيا گویند وادعلف سيدا وستران جوان را از ان خود با بر و برگ
 درختان پس گفت او را اينست عثمان بن عفان منع ميکند از جمع کردن میان حج و عمره پس برآمد حضرت علي برود
 دي اثر آرد و برگ درختان بود گفت راوي پس فراموش ميکنم اثر برگ درختان و آرد را برود دست او تا آنکه داخل شد
 بر عثمان بن عفان پس گفت تو منع ميکنی از آنکه جمع کرده شود میان حج و عمره پس گفت حضرت عثمان اينست هي
 پس برآمد حضرت علي در ششم آمده و او ميگفت لبك اللهم لبك بحجة و عمره معا ما لك عن ابن شهاب عن محمد بن
 عبدالله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب انصدته انه مع سعد بن ابى وقاص والضحاک بن قيس عام حج
 معاوية بن ابى سفيان وهما يذكران المتمتع بالعمرة الى الحج فقال للضحاک بن قيس لا يعينهم ذلك الا من حمل امر الله
 قال سعد بش ما قلت يا بن اخي فقال للضحاک فان عمر بن الخطاب قد نهى عن ذلك قال سعد قد صنعها رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وصنعها مع محمد بن عبد الله شنيد سعد بن ابى وقاص وضحاک بن قيس را سا ليک حج کرد معاوية بن
 ابى سفيان و ايشان ذکر ميکردند تمتع را بعمره تا آمدن حج پس گفت ضحاک بن قيس ميکند اين را لکن ميکند ان
 حکم خداست عالي را پس گفت سعد بد چيز است که گفتی ای پسر برادر من پس گفت ضحاک بن قيس هر آينه عمر بن
 الخطاب منع می کرد از اين کار گفت سعد هر آينه کرد اين را رسول الله صلى الله عليه وسلم کرد و هم ما انرا همراه او باب
 الفصل بينهما و در میان فصل در میان حج و عمره ما لك عن نافع عن عبدالله بن عبدالله ان
 بن الخطاب قال افصلوا ما بين حجهكم و عمرتكم فان ذلك اتم لِحج احدكم و الله لعمرته ان يعتمرا
 في غير اشهر الحج عمر بن الخطاب فرمود فصل کنید میان حج خود و عمره خود پس هر آينه اين تمام کننده تر است حج کبی
 از شما و تمام کننده تر است عمره در امراء اين بود که عمره در غير اشهر حج بجا آرد يعنی متعه نکند در اشهر حج ما لك عن
 علقمة بن ابى علقمة عن امه ان عائشة كانت تقتر بعد الحج من مكة فذمها النبي ثم تكلمت ذلك و كان
 خروج قبل هلال المحرم حتى تاتي الحجفة فتدبر بها حتى ترمي الحلال فاذا رات الحلال اهلته بجمع مختص
 حضرت عائشه عمره ميکرد بعد حج از مکه در زمي الحج بعد از ان ترک کرد و اثر ايس بر می آمد پيش از هلال محرم تا آنکه

www.ahnafmedia.com

می آید بجهت پس سکونت مینمود و آنجا تا آنکه به بیند طلال را پس وقتیکه دید طلال احرام میکرد و بجهت باب افراد افضل او تمتع
 او القرآن ای افراد افضل است یا تمتع یا قرآن ممالک عن صدقة بن یساک المکی ان رجلا من اهل من جاء الی عبدالله بن
 عمر قد غفر الله له فقال یا ابا عبد الرحمن انی قدمت بجمعة مفردة فقال له عبدالله بن عمر لو كنت معك و مستلک لدر
 ان تقرن فقال الیما فی قد کان ذلک فقال عبدالله بن عمر خذ ما تطاثر من راسک ما هدی فقالت امرأة من اهل
 ما هدی یا ابا عبد الرحمن قال هدیة قال ما هدیة فقال عبدالله بن عمر لو لم اجد الا ان اذبح شاة لکان احب الی من
 ان اصوم مردی از اهل من آمد پیش عبدالله بن عمر حالانکه بافته بود موسی سر خود را پس گفت ابا عبد الرحمن هرگز
 آیدم برای عمره تنها پس گفت عبدالله بن عمر او را که اگر من می بودم با تو سوال میکردی مرا میفرمودم تر القرآن پس
 آن بینی هرگز به تحقق شد قرآن پس گفت عبدالله بن عمر بگیر آنچه بریشان شده است از موسی سر تو و هدی ذبح کن پس
 گفت زنی از اهل عراق صیت هدی او یا ابا عبد الرحمن گفت ذبح کن هدی خود را پس گفت آن زن صیت هدی او
 گفت عبدالله بن عمر اگر نیایم مگر آنکه ذبح کنیم یک بز می آن بهتر باشد نزدیک من از آنکه روزه دارم ممالک عن صدقة
 بن یساک عن عبدالله بن عمر انه قال والله لکان اعتم قبل الحج و اهدا احب الی من ان اعتم بعد الحج فی سنة الحج عبدالله بن عمر
 گفت قسم بخدا اینک عمره کنم پیش از حج و هدی ذبح کنم یعنی تمتع کنم بهتر است نزدیک من از آنکه عمره کنم بعد از حج مردی حج
 شرمم که دیدمین است مذہب خفیه که قرآن مطلقا افضل است و تمتع افضل است از افراد و نزدیک شافعی افضل است
 افراد است و بعد از آن تمتع و منشا این اختلاف اختلاف ایشانست در آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم شافعی
 ترجیح داده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مفرد حج بود و الله علم باب شرط دم التمتع در بیان
 شرط دم تمتع قال الله تعالی فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الھدی فمن لم یجد
 ثلثة ایام فی الحج و سبعة اذا جتمت تلك حشرة كاملة ذلك لمن لم یکن اھله حاضری المسجد الحرام و اتقوا الله
 و اعلموا ان الله شدید العقاب پس وقتیکه این شد یعنی احصار بعد و نباشد پس کسیکه برون شد بمجنوعات
 احرام از نما و طیب لباس سبب فراغ از عمره تا رسیدن وقت احرام حج پس واجبست بروی آنجا آسان باشد
 از قربانی پس هر که نیاید قربانی را پس واجبست بروی روزه گرفتن سه روز در وقت حج و روزه
 گرفتن هفت روز وقتیکه رجوع کنی بوطن خود این یک مه کامله است اینک کسی است که نباشد آن
 متوطن مسجد حرام یعنی متوطن که و حوالی آن و برسد از خداوند بداند که خدا سخت است عقوبت او
 ممالک عن عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمر انه کان یقول من اعتم فی اشھر الحج

ما قلت
 و علیہ ابو خفیه و
 فی الوفاة القات
 افضل مطلقا و التمتع
 افضل من الاضار و
 قال الشافعی افضلها
 الاضار و بعد التمتع
 و فی قول التمتع افضل
 و منشا ذلك الاختلاف
 فی نسك النجی صلی الله
 علیہ و سلم و حج الشافعی
 ۲۶۵
 فی اقله و قبله الله
 مفضل

اوست مسک کافر و مار الور و اديان مسقنة و دهن غير مسقنة نیز ممنوع است بحدیث الحرم اشعث اخبر و قول عمر اشان ان
 يا ترون شعرا و انتم تدبهنون و غسل بدن و سر اگر چه بخیلی و سدر باشد ممنوع نیست چنانکه خواهد آمد دیگر حلق را سن بآیه و لا تحلقوا
 را و حکم حق بیخ الهدی محله و با بیجا ب فدا در حلق و موجب اول آنچه بروی نام حلق توان اطلاق نمود و در حکم اوست قطع ظفر
 و تنف شعرو دیگر شجاع و دواعی آن بجهت قول خدا استحق ضمن فرض فیهن الحج فلا ذک و لا فسق لیکن بجماع عمد آن است
 و لازم میشود دیدنه مرضی در شکلی که شروع کرده است و قضا چنانکه خواهد آمد و بر بفاخذ و قبلة و لمس قییه واجب میشود و زدم و
 فاسد بشکرت و دیگر اضمحیا و صید بری لقوله تعالی و حرم علیکم صید البوما دمتم حرم را آنچه بر صید لازم میشود مذکور خواهد شد
 و دیگر نوح و الخج و تفصیل این ممنوعات در ابواب آینده مذکور خواهد شد **باب** اذا ساق الهدی کیف یفعل و فیکاروا

کنده بی اچه کار کند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت لرسول الله صلى الله عليه
 ما شان الناس حلوا لمحل انت من عمرات فقال انى لبدت راسی و قلت هدی فلا اخل حقى اخبر حضرت حفصة گفت بخدمت
 صل الله علیه وسلم چه حال است مردمان اگر حلال شدند و حلال نشدی تواز عمره خود پس فرمود اخبر حضرت صلعم بر آئینه بصحن
 جمع کردم موی سر خود را و قداره بستم قربانی خود را پس حلال نشوم تا آنکه بخر کنم **باب** کیف یطوف المتمتع والقارن
 چگونه طواف کند تمتع و قارن **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة فطاف الذين اهدوا بالعمرة بالبيت

و بین الصفا و المروة ثم حلوا فطافوا فاطافوا فاحلوا و جمعوا من منى حجهم و اما الذين كانوا اهدوا بالحج او جمعوا الحج والعمرة
 فانما طافوا طوا فاحلوا فاحلوا فطافوا فاحلوا حضرت عائشه گفت پس طواف کردند و آنکه احرام عمره کردند بخانه کعبه میان صفا و مروه و بعد
 از آن طواف کردند با دیگر بعد از آن که رجوع کردند از منی برای حج خود و اما آنکه احرام کردند بجز یا جمع کردند حج و عمره را پس ازین
 که طواف کردند یکبار **باب** المتمتع یتم يوم الترویة بیان حال متمتع که عمره کند در روز ترویة **مالک** عن نافع عن عبد

بن ابی بکر ان عمرة بنت عبد الرحمن یقال لها رقیة اخبرت انها خرجت مع عمرة بنت عبد الرحمن الى مكة قالت قد
 خرجت مكة يوم الترویة و انما هم اطفاف بالبيت بین الصفا و المروة ثم دخلت صفة المسجد فقالت امعلت مقصتان
 لا قالت فالتسبیة فالتسبیة حتى جئت به فاحذت من قرون راسها فلما كان يوم الفرض دعت شاة رقیة مولاة
 بنت عبد الرحمن فبراد که بر آئینه وی همراه عمره برآمد بسوی من که پس داخل شد عمره و در مکه و روز ترویة و من همراه او بودم پس
 خانه کعبه او میان صفا و مروه بعد از آن داخل شد در صفا مسجد پس گفت ای ابنت مقراضن پس گفت منی گفت جبت بوجو کرد
 بیار از برای من پس جستم تا آنکه آوردم آنرا پس گفت از قربنها سر خود یعنی موی را بر من فیکند شد روز ترویة و حج کرد و بی **باب**

ما استیس من الهدی در بیان آنچه میسر شود از قربانی **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیه ان علی بن ابیطالان یقول

قلت
 علی ابو حفصة ان من
 تمتع بسوق الهدی فانه
 یاتی باعمال العمرة و یحلق
 منها حتى یحج و یحج
 وقال الشافعی ان كان
 ساق الهدی یباح له
 فطهرت لانت الاحرام بعد
 الفلح من اعمال العمرة
 بمزلة من الترویة و ما
 نقله النبی صلی الله علیه
 وسلم استنباطا و سنة

قلت
 و علیہ الشافعی ان الطواف
 یکفی به طواف واحد
 وقال ابو حفصة یطوف
 طوافین احدهما قبل
 الوقوف عن المرفة
 والثنای بعد عن
 الحج
 قلت
 هدایت از عند اهل
 العلم

قوله صلى الله عليه وسلم
الصلوة خير من كل شيء
لا يسهلها الا على من
احسنها حتى يتخيم
شعره ويستره
تطاوله النصارى
فيه النبي اذا
يقولون من يطول
مكتفي اعماله
وقضا مناسكه
دون المصطفى
تخلط بغيره
وهو انما هو
عليه السلام
الصلوة افضل
من كل شيء
صلى الله عليه وسلم
المبارك والحمد لله
في جميع احوالنا
والشكر لله الذي
اشرفنا على هذه
المنعمات والبركات
التي لا تحصى
والحمد لله رب
العالمين

ما استيسر من الهدى شاة حضرت علي بن ابي طالب ان كان من اهل البيت
بن عباس كان يقول ما استيسر من الهدى شاة خير سيد باك بر ابي عبد الله بن عباس
يك بزيت مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يقول ما استيسر من الهدى شاة او بقره عبد الله بن عمر
انجاسان باشد از قربانی یک بزیت یا یک گاو و باب اختلاف فی احوام رسول الله صلى الله عليه
متمتعا او قارنا اختلاف نمودند در احرام حضرت صلى الله عليه وسلم که آیا تنها حج گزارده بودند یا تمتع بودند حج بعد فراغ
از عمره یا جمع فرموده بودند در حج و عمره واقوی اقوال است که حضرت صلى الله عليه وسلم تنها حج گزارده بودند مالک
عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم افرد الحج ان حضرت
عائشه مرويت که ان حضرت صلى الله عليه وسلم تنها گزار حج را مالک عن ابى الاسود محمد بن عبد الرحمن قال وكان
يتيماني حج عمره بن الزبير عن عمره بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم افرد الحج ان حضرت
عائشه روایت کردند که ان حضرت صلى الله عليه وسلم تنها گزار حج را مالک باسناده ان سعد بن ابى وقاص قال قد
رسول الله صلى الله عليه وسلم وصنعناها معه يعني التمتع بالعمرة الى الحج مخصوص سعد بن ابى وقاص گفت تحقیق کرد ان حضرت
صلى الله عليه وسلم و کردیم با انرا همراه او یعنی تمتع را و حدیث حفصه ام المؤمنین انها قالت لرسول الله صلى الله
وسلم و ماشان الناس حلوا ولم تحلل انت من عمرتك فقال انى لبدت راسى قلت هديمى فلا احل حتى انجس
این حدیث غفر گنبدت باب امر النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن معه هدي من جهنم ان يجعلها عمرة امر فرعون
ان حضرت صلى الله عليه وسلم کسی که با او قربانی نبود از صحاب او اندک و اندک از عمره مالک عن يحيى بن سعيد قال
اخبرتني عمرة بنت عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه
لمحس ليل يقين من ذى القعدة ولا نرى الا ان الحج فلما دوننا من مكة اصر رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكن
معه هدي اخطاف بالبيت وسمي بين الصفا والمروة ان يحل قالت عائشة فدخل علينا يوم الفجر ليل بقره
فقلت ما هذا فقال لي اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اذواجه قال يحيى فذكرت هذا الحديث للقاسم
ابن محمد فقال تلك والله بالحديث علي و محمد يحيى بن سعيد گفت خبر دادم را عمره بنت عبد الرحمن بر ابي زبير
ان حضرت عائشه كسيفت بر ابيهم همراه حضرت صلى الله عليه وسلم من از يزيه وقتيكه با قيامه بوده نيز شب زيقعه و گمان کرده نيز
که آن حج است پس وقتيكه نزدیک رسيديم بكم فرمود حضرت صلى الله عليه وسلم کسی که نیت با او بدی بين قربانی وقتيكه طواف کن بخانه
كوبه کسی کند در دنیا صفا و رده حلال شود فرمود حضرت عائشه پس او را که شده بر ابد زخم گوشت گا و پس گنبدت اين پس

و در حج و عمره
صلى الله عليه وسلم
المبارك والحمد لله
في جميع احوالنا
والشكر لله الذي
اشرفنا على هذه
المنعمات والبركات
التي لا تحصى
والحمد لله رب
العالمين
و در حج و عمره
صلى الله عليه وسلم
المبارك والحمد لله
في جميع احوالنا
والشكر لله الذي
اشرفنا على هذه
المنعمات والبركات
التي لا تحصى
والحمد لله رب
العالمين
و در حج و عمره
صلى الله عليه وسلم
المبارك والحمد لله
في جميع احوالنا
والشكر لله الذي
اشرفنا على هذه
المنعمات والبركات
التي لا تحصى
والحمد لله رب
العالمين

www.ahnafmedia.com

قوله صلى الله عليه وسلم
الصلوة خير من كل شيء
لا يسهلها الا على من
احسنها حتى يتخيم
شعره ويستره
تطاوله النصارى
فيه النبي اذا
يقولون من يطول
مكتفي اعماله
وقضا مناسكه
دون المصطفى
تخلط بغيره
وهو انما هو
عليه السلام
الصلوة افضل
من كل شيء
صلى الله عليه وسلم
المبارك والحمد لله
في جميع احوالنا
والشكر لله الذي
اشرفنا على هذه
المنعمات والبركات
التي لا تحصى
والحمد لله رب
العالمين

قلوبنا
عليها كذا أهل
العهد

انها اخبرته ان نفاذ بن مسفيان كتب الى عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان عبد الله بن عباس قال من اهدى هذا الحرم
عليه ما يصح على الحرام حتى يفيح الكهك وقد اجثت بهدني فالكثير الى بامرنا او فرجى حسنا الهدى قالت عمره فقالت عا
ليكني قال ابن عباس انا فقلت قلنا هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قلنا هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم
بعث بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم الى فم يجر على رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم شئنا الله له حتى نخر الهدى زيارين
ابو مسفيان ناسه نوشت بسوی حضرت عایشه رضی الله عنہا کہ عبد اللہ بن عباس گفتہ است ہر کہ بفرستد قربانی را حرام شود
بروی بخیر حرام میشود برچ کندہ تا آنکہ نخر کردہ شود قربانی را و ہر آئینہ فرستادہ ام من قربانی را پس بنویس بسوی من حکم خود
یا بفرمای حسنا قربانی را گفت عمرہ پس فرمود حضرت عائشہ نسبت حکم چنانکہ گفت ابن عباس مضمون قلنا ہر قربانی رسول
صلی اللہ علیہ وسلم بدو دست خود بعد از آن بست آن قلادہ ہر انحضرت صلعم بدست خود برگردن قربانی بعد از آن نوشت
انہا را حضرت صلعم ہمراہ پدر من پس حرام نشد بخضرت صلی اللہ علیہ وسلم خبریکہ حلال کردہ بود او خداستعالی برای تو آنکہ
نخر کردہ شد قربانی مالک عن یحیی بن سعید نہ قال سالت عمرہ بنت عبد الرحمن عن الذی یبعث بہدیه ویقیم هل
یحرم حلیہ شیئ فاخبرتني انها سمعت عائشة تقول لا یحرم الا من اهل ولینا یحیی بن سعید سوال کرد عمرہ بنت عبد الرحمن را
از حکم کسیکہ بفرستد قربانی خود و سکونت کند در وطن یا حرام میشود بروی چیزی پس خبر داد مرا کہ وی شنیدہ است از حضرت
عائشہ کہ میگفت ہر چیزی شود مگر آنکہ اجرام کردہ و لہیک گفتہ مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراہیم بن الحارث
التمیمی عن ربیعہ بن عبد اللہ بن الہدی پراہنہ را می رجلا متوجہا ابوالعراق فسأل الناس عنه فقالوا سر یهدیہ ان یقلد فلانک
تجد قال ربیعہ فلقیت عبد اللہ بن الزبیر فذاکرت ذللی لہ فقال بدعتہ و در الکعبۃ ربیعہ بن عبد اللہ دید مردی بر سر
در عراق پس سوال کرد مردمان را از حال او پس گفتند امر کردہ است ہدی خود را کہ قلادہ بستہ شود پس برکامین معنی آن
شدہ گفت ربیعہ پس طاقات کردم عبد اللہ بن الزبیر را پس ذکر کردم این ماجرا پیش او پس گفت بدعت است غیر بخدا می گوید
باب ادخال العمرة على الحج و ادخال الحج على العمرة بیان حکم داخل کردن عمرہ بہر دو داخل کردن حج بہر عمرہ مالک
سمعت بعض اهل العلم يقولون من اهل بجمه ثم بداه ان يهل بعد بجمه فليس ذلك قال مالك وذلك الذي
حلیہ اهل العلم ببلدنا مالک شنید بعض اہل علم کہ میگفتند کسیکہ اجرام کردہ حج تنہا بعد از آن ظاہر شد او را کہ اجرام کند
ازین بجمہ پس جائز نیست او را این کار گفت مالک ہمین است آنچه در یافتیم بران اہل علم را در شہر خود مالک انہ
سمعت بعض اهل العلم يقولون من اهل بجمه ثم بداه ان يهل بجمه فاذلك له ما لم يطف بالبیت وبين الصفا والمروة
وقد ضمن ذلك عبد الله بن عمر حين قال ان مبدت عن البيت منقما كما صنعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم التفت

www.ahnafmedia.com

احادیث

قلنت

ذوق العاقبة

القلوب هوان

جمع بين الخوف

من العشق

فيا في الشوق

او تلبوا

لصاحبها

بالحسنه واخاف

الاصحابه فقال ما امرها الا واحدا ثم ذكر ان قد اجبت الجمعه العمرة امام مالك شيخه بعض اهل علم انه لم يفتد كسيرة الاحرام
بعمه بعد از ان ظاهر شد او را كه احرام كند براي چه همراه عمر و پس اين جايزه است او را و قتيكه طواف نكرد بخانه كعبه ميان صفاء
و بر تميزه كرد اين كار را بعد از بن عمر و قتيكه گفت اگر باز داشته خواهد شد مرا از خانه كعبه خواهم كرد و چنانكه كرديم همراه حضرت صلعم
پس بن عمر التفات كرد بسوي ياران خود پس گفت نيست حال حج و عمره مگر يكي گواه ميكنم شما را برا نكده من لازم كردم بر خود
حج را بعمره فل مالك و قد اهل اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع بالعمرة ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله
من كان معي هذا فليصل بالعمرة ثم لا يصل حتى يصل منها جميعا گفت مالك هرگز اين احرام كرنه و صحاب بخبرت صلعم
سال حجة الوداع بعمره بعد از ان فرمود حضرت صلعم سيمكه باشد همراه او هدي پس بايد كه احرام كند بجز با عمه باز حلال نشود تا آنكه
حلال شود از هر دو و بعد از ان **باب** لا يلبس المحرم قميصا ولا عمامة ولا سراويل ولا خفاف ولا برنسا ولا مصبوغا بزعفران
او درس و كذلك لا يجوز له استعمال كل طيب ينوشد احرام كنده كرت را و نه دستار و نه پانجامه او نه موزه و نه برنس را و ان
ايت پوشش متصل باو باشد و نه جامه اگر رنگ كرده باشد بزعفران و يا اسپر ك بچنين جايزه نيست او را استعمال بجز
مالك عن نافع عن عبدالله بن عثمان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وآله ما يلبس المحرم من الثياب فقال رسول الله
صلى الله عليه وآله لا تلبسوا القميص ولا العمامة ولا السراويلات ولا البرانس ولا الخفاف الا احدا لا يجد ثيابا
خفين وليقطعها اسفل من الكعبين ولا تلبسوا من الثياب شيئا مسه الزعفران ولا الودس مروي سوال كرد حضرت
صلعم عليه سلم چه پوشد محرم از جاها پس فرمود حضرت صلعم مپوشيد كه تنها و نه دستار و نه پانجامه و نه برنسا و نه
اشخيه كه نيافت و دو پا پوشش اسپر ك و قطع كند آنها را پايين تر از شتا انگ مپوشيد از جاها چيزيكه
باشد بوشي عفران و اسپر ك **مالك** عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عثمان قال اخي رسول الله صلى الله عليه وآله
ان يلبس المحرم ثوبا مصبوغا بزعفران او درس وقال من لم يجد ثيابا خفيا فليقطعها اسفل من الكعبين
بن عمر گفت كه منع فرمود حضرت صلعم از آنكه پوشد محرم جامه رنگين كرده شده بزعفران يا اسپر ك و فرمود هر كنيا بدو پا پوشد
پس بايد كه پوشد و موزه را قطع كند آنرا پايين تر از شتا انگ مپوشد هر چه است اتفاق جمهور علماء كه جايزه نيست
پوشيدن سر بجز يكه آنرا سترگو نيند مثل عمامه و قلنسوه و جايزه نيست پوشيدن جامه كه دوخته باشند بر بدن انسان
كرت و از او موزه جايزه نيست استعمال خوشبو در جامه بدن محرم و شافعي مخصوص داشته است چيزيكه از خوشبو پوشش از
احرام در جامه بدن ماليد و باشد باقى ماند بعد احرام حديث حضرت عائشه كه گشت اگر دور كرد انجامه خوشبو ماليد رايد
از بدن خود آن طيب باز عاده آن جايزه نيست و گفتند اگر كره چيزي از اين خيز يا بجزر يا بغيره پس بروي لازم است

www.ahnafmedia.com

فياض و قفا المباح و
احرم بعد في الشرايح
فانها ولا يجوز عكسه
في الجريد قال المحلى
جزه القلاب

عليه السلام
و عليه صل العلم انه
لا يجوز للمحرم ان
يبايع سائر من حاته
و قلنسوة كالسرخية
على من الانسان كالتحفة
و السراويل و الخفاف
بجز استعمال الطيب
سراويل و برنس و عمامه
عنه الشافعي و غيره
و ثوبه اريد به ثوب
و ثوبه بعد الحيات

قلبت عليه الشافعي في
 شرح السنة والعصمة
 ليس يطيب وهو قول
 اكثر اهل العلم وقال
 ابو حنيفة هو طيب
 قلبت عليه الفقيه
 قلبت عليه السنة وروى
 عن ابن عمر انهما شيا
 قلبت عليه السنة وروى
 ذلك جابر عند الامانة
 قلبت عليه
 يجوز للرجل المحرم ستر
 الوجه عند الشافعي
 لا يجوز عند ابو حنيفة

چنانچه می آید در باب صلق باب الثياب المصفره بیان حکم جامه های رنگین کرده شده بعصفره مالک عن هشام
 بن عروة عن ابیة عن اسماء بنت ابی بکر انها كانت تلبس المصفرات المشعبات وهي مائة ليس فيها زعفران اسما
 ابو بکر می پوشید جامه ها که مصفر نیک سرخ را و او محرم بود و در آن جامه های زعفران مالک عن نافع انه سلم
 مولی عمر بن الخطاب يحدث عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب اى على طلحة بن عبيد الله ثوبا مصبوغا وهو محرم فقال
 ما هذا الثوب المصبوغ يا طلحة فقال طلحة يا امير المؤمنين انما هو مدر فقال عمر انكراها الوهط ائمة ليقند بكم الناس فلو ان
 وجلا جاهلا دای هذا الثوب لقال ان طلحة بن عبيد الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاحرام فلا يلبسها
 ايها الوهط شيئا من هذا الثياب المصبغة سلم مولی عمر بن خطاب سئلت باعبد الله بن عمر که عمر بن الخطاب دید
 علیه جامه رنگین و او محرم بود پس گفت حضرت عمر صییت این جامه رنگین ای طلحة گفت طلحة ای امیر المؤمنین جز این نیست
 او ثواب است پس فرمود حضرت عمر آریه شما ای جاحه میثوا یا نیکه که اقد اسکند شتار مردان پس اگر مردی جاهل به بند
 این جامه را گوید طلحة می پوشد جامه های رنگین در احرام پس می پوشید ایها عجزی ازین جامه های رنگین ترجم گوید
 همین است مذرب شافعی و بعضی گفته که مصفر خوشبو نیست و همین است قول اکثر علماء ابو حنيفة گوید که مصفر خوشبو
 و صییت قدیر داودن در روی و الله علم باب المنطقه للمحرم بیان حکم که بنده محرم مالک عن نافع ان عبدالله بن
 عمر كان يكره لبس المنطقه للمحرم عبدالله بن عمر مكرهه میداشت پوشیدن که بنده برای محرم مالک عن يحيى بن سعيد
 انه سمع سعيد بن المسيب يقول في المنطقه يلبسها المحرم تحت ثيابه انه لا باس بذلك اذا جل في ثيابها جميعا سئلت
 يعقد بعضها الى بعض سعيد بن المسيب در باب منطقه که می پوشد آنرا محرم زیر جامه ها خود که هیچ باک نیست در آن وقت که
 در دو طرف او و او لها که به بند و بعضی را بعضی قال مالک وهذا احبها سمعت الى في ذلك گفت مالک این درست
 اقوالی است نزدیک من که شنیدم آنرا در ثياب باب اختلافوا في تغطية الوجه للحر اختلاف کردند در پوشیدن روی
 محرم مالک عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال اخبرني القرافصة بن عبد الحنفية انه دای عثمان
 بن عفان بالهجره يغطي وجهه وهو محرم فرافصة دید حضرت عثمان را در حج که می پوشید روی خود او او محرم بود
 مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يقول ما فوق الذقن من اللباس فلا يجره المحرم عبدالله بن عمر گفت
 آنچه بالاتر از رزخ است از جمله سرت پس باید که پوشد آنرا محرم مترجم گوید شافعی تجویز کرده که مرد محرم روی خود
 پوشد و ابو حنيفة میل کرده است تجویز آن و الله علم باب لا تنتقب المرأة المحجبة ولا لبس قفازين
 زن محجبه نقاب نپوشد و نه قفازين مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يقول لا تنتقب

www.ahnafmedia.com

المدة المحقة ولا يلبس القفازين عبد الله بن عمر مكثت نقاب نيرشوزن محرمه و نه قفازين لعين پوشش دست
باب ان نقابت لستر الوجه سدك نقابا على وجهها متجا فبا عن بشرة الوجه الاحتجاج شوزن محرم برامی پوشش
 روسی آویزان کند جائزه که دور باشد از ظاهر روی مالک عن هشام بن عمرو عن فاطمة بنت المنذر
 انها قالت كنا نحمي وجوهنا ونحن محرمات ونحن مع اسماء بنت ابی بکر الصديق فلا تنكر علينا فاطمة
 منذرگفت مامی پوشیدیم روی خود او ما محرمه بودیم و ما همراه اسماء بنت ابی بکر الصديق بودیم پس انکار نکرد
 بر ما **باب** اذامات المحرم هل يطيب وهل يجم وجهه وقتيكه فوت شود محرم آیا خوشبو مالیده شود او را و پوشش
 شود سر او **باب** عن نافع بن عبد الله بن عمر كفن ابنه واقد بن عبد الله ومات بالجحفة محرم
 وقال لو كانا نوحه لطيبناه ونحمر راسه ووجهه عبد الله بن عمر در كفن کرد پس خود واقد بن عبد الله را
 و او مرده بود در جحفة در حال حرام پس گفت عبد الله اگر نه آن بودی که ما محرمیم خوشبومی مالیدیم او را و پوشش
 سر او را روی او را تموم گوید این قول متروک است بحديث متفق عليه بگذارد او را تا بر خیزد روز قیامت
لیک بیان **باب** المحرم بغسل راسه و بغسل محرم بشوید سر خود را و غسل کند مالک عن زيد بن اسلم
 نافع عن ابراهيم بن عبد الله بن حنين عن ابيه ان عبد الله بن عباس والمسوم بن عجمة اختلفا بالابواب
 فقال عبد الله بن عباس بغسل المحرم راسه وقال المسوم بن عجمة لا يغسل المحرم راسه قال فارتسلني عبد
 بن عباس الى ابي ابوبكر انصارى قال فوجدته يغتسل بين القرنين وهو يستر ثوبه فقلت عليه فقال
 من هذا فقلت انا عبد الله بن حنين ارسلني اليك عبد الله بن عباس اسئلك كيف كان رسول الله صلى
 عليه وسلم يغسل راسه وهو محرم قال فوضع ابو ابوبكر يده على الثوب فقطأ حتى بدالى راسه ثم قال لا تسان
 يصيب عليه الماء اصاب فصب على راسه ثم حرك راسه بيديه فاقبل بهما وادبر ثم قال هكذا رايت رسول
 صلى الله عليه وسلم يفعل عبد الله بن عباس بن مسور بن عجمة اختلفا فحدثت في موضعك سمسيت با بوايس گفت عبد
 بن عباس بشوید محرم سر خود را و گفت مسور بن عجمه نشوید محرم سر خود را گفت عبد الله بن حنين پس فرستاد
 عبد الله بن عباس بسوسى ابو ابوبكر انصارى گفت پس یا فتم او را که غسل میکرد میان دو در و در که غضب میکنند
 آنرا بر سر چاه تا با آن بنیاد نزنند بگردد او پرده کرده میشد بروی بجا بر سر سلام کردم بروی پس گفت کیست این گفتم
 بن مسور بن عجمه فرستاد او را بسوسى بن عباس بن مسور بن عجمه فرستاد او را بسوسى بن عباس بن مسور بن عجمه فرستاد او را
 بن حنين پس گفتم انصارى ابو ابوبكر انت خود را بران غاب بر سر سبت کرد آنرا تا آنکه ظاهر شد بر من سر او بجز از آن گفتم شخصی

له قلت

فی التلبس بالقباز
 الا القفاز فی الاظهر
 فی شرح السنة ان
 جواز القفازین لها الظهور

قال المحلى و دعا الشافعي
 فی الاظهر عن سعد بن
 ابی وقاص انه كان
 يامر بنات ان يطيبن القفازين

له قلت

فی الاظهار
 فی الاظهار
 التلبس بوجهها
 التلبس بوجهها
 التلبس بوجهها
 التلبس بوجهها

ان ذلك جواز لا
 متجانها و اعترض
 صلح الكافي في منجز
 احمد على قيد النجاشي و
 قال الظاهر انه غير
 معتاد وليس هو في
 الحديث

له قلت

يعقب حديث الثوبين
 فيمن كان محرم لا يحمي
 راسه ولا يمسح
 عليها فانه يمسح
 يوم القيمة يمسح
 فذهبه الشافعي
 انه لا يغسل
 يطيب في غسله كفته
 وقال ابو حنيفة
 فلا

www.ahnafmedia.com

على النخلة فاكل منه بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فلما ادركوا رسول الله صلى الله عليه وآله قالوا
 عن ذلك فقال ناهي طعمه اطعمكموها الله ابو قاده انصاري بود همراه حضرت صلى الله عليه وسلم تا آنکه در آمدند بعضی
 که عقب ماند از حضرت صلى الله عليه وسلم ابو قاده جمعی از یاران خود که محرم بودند و او محرم نبود پس دید که زخری ایستاد
 بر اسپ خود و سوال کرد از یاران خود که بدست او دهند تا زیانه او پس قبول نکردند و سوال کرد از ایشان که بدست
 دهند نیزه او را پس قبول نمودند پس خود گرفت نیزه و تا زیانه را بعد از آن جمله کرد و برگوز خرس گشت او را پس خوردند از آن
 بعضی اصحاب حضرت صلى الله عليه وسلم و باز ماندند بعضی دیگر پس وقتیکه دریافتند آنحضرت را صلى الله عليه وسلم
 نمودند او را از گوشت آن گوز خرس فرمود جز این نیست که آن طعام است که داده است آنرا خدا تعالی شمار
 مالک عن زید بن اسلم ان عطاء بن يساحدته عن ابى قتادة فى الحمار الوحشى مثل حديث ابى الفضل لان
 زید بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هل معكم من لحم شئ عطا بن يسار روایت کرد پیش زید بن اسلم
 از ابو قاده در قصه گوز خرانند حدیث ابی نصر مگر آنکه در حدیث زید بن اسلم این عبارت زیاد بود که رسول الله صلى الله
 فرمود آیا هست با شما از گوشت او جزیری یعنی تا من بهم تناول فرمایم مالک عن یحیی بن سعید انه قال اخبرني محمد
 بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن عيسى بن طلحة بن عبيد الله عن عمير بن سلمة وهو يخصص انه اخبره عن البهزى ان
 رسول الله صلى الله عليه وآله خرج يريد مكة وهو محرم حتى اذا كان بالروحاء اذا حمار وحشى فقبره فذك ذلك رسول الله صلى
 عليه فقال دعوا فان ذبوشك ان ياتي صاحب حياء البهزى هو زيد بن كعب هو صاحب الى رسول الله صلى الله عليه
 فقال يا رسول الله شأنكم بهذا الحمار فمن رسول الله صلى الله عليه وآله اب بكر فقصه بين الرفاق ثم خرج حتى اذا كان باكا
 بين الروثية والعرج اذا ظبى حاقف فى ظل وفيه سهم فزع ان رسول الله صلى الله عليه وآله احمد جلا يقف عندا لا يريد
 من الناس حتى يذبه بهزى خبر او عمير بن سلمة ان حضرت صلى الله عليه وسلم بر آمدند بار او که جلالا که آنحضرت صلى
 عليه وسلم محرم بودند تا چون رسیدند بروحانا گاه دیدند که گوز خری زخمی کرده شده یعنی کشته شده است پس
 ذکر کرده شد این ماجرا جناب حضرت صلى الله عليه وسلم پس فرمود بگذارید او را پس بر آئینه نزدیک است که باید
 صاحب او یعنی آنکه او را زخمی کرده پس آمد بهزى و او صاحب آن گوز خری بود بسوی حضرت صلى الله عليه وسلم
 پس گفت یا رسول الله بکنید بر چه خواهید باین گوز خرس امر فرمود آنحضرت صلعم ابو بکر را پس گفت که در میان شما
 بعد از آن بگذشت تا وقتیکه رسید با ناری و صنیع میان رویش و هج واقع است ناگاه اموی سرخورد در باغی خود چینه
 است و رسایه و دیدن آن با هو تیری است پس گفت بهزى که رسول الله صلعم امر کرد شخصى اگر با سپند نزد او

www.ahnafmedia.com

از گوز خری

متمم

انما عرض اوشو وچکپس از مردمان تار قتیکه گدز و از آنجا مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
 عن عبد الله بن عباس عن الصغب بن جثامة الليثي انه سئل عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما وجدوا اربابا من قريظة
 عليه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال فلما ادى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما في وجهي قال انما زده عليك الا انما لم تصعبت
 جامة هدية اورد پس بخضرت صلى الله عليه وسلم گون خری و آنحضرت صلعم در ابواب بودند یا دروان بودند پس ذکر آنرا بر صعب بن
 صلبه الله علیه سلم گفت راوی پس چون دید آنحضرت صلعم آنچه در روی صعبت یعنی اثر تنگدلی فرمود و بر آئینه مار و نکره در پیش
 بزرگ برای آنکه محرم مالک عن عیسی بن سعید بن مسعود بن المسیب یحدث عن ابی هریرة انما قبل من البهمن
 حتى اذا كان بالربذة وجد كبا من اهل العراق صحابین فسألوه عن لحم صيد وجدوا عند اهل الربذة فامرهم باكله قال
 اني شككت فيما امرتم به فلما قدمت المدينة ذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فقال عمر ما ذا امرتم به قال امرتم باكله فقال
 لو ليس تم بغیر ذلك لقلعت بك ليتواعدا ابو هريره و باید از بجزین تا آنکه رسید بر بزه یافت سواری چند از احرام بسته از
 اهل عراق پس سوال کردند او را از گوشت شکاری که یافتند از آن نزد یک اهل بزه پس امر کرد ابو هریره ایشانرا بخوردن آن
 ابو هریره بعد از آن ترود کردم در آنچه فرمودم ایشانرا پس قتیکه رسیدم بحدینه ذکر کردم این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس
 حضرت عمر بچیز امر کردی ایشانرا گفت فرمودم ایشانرا بخوردن آن فرمود حضرت عمر اگر امر میکردی بغیر این میکردم چنین و چنین
 بتو یعنی می ترسانید او را مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه سمع ابا هریرة یحدث عن عبد الله بن عمر انه سئل
 فامرهم بالربذة فاستفتوه في لحم صيد وجدوا ناسا احلوا ياكلون فاقاموا باكله ثم قال قدمت المدينة على عمر بن الخطاب
 فسألته عن ذلك فقال بما افتيتهم قال قلعت افتيتهم باكله فقال عمر لو افتيتهم بغیر ذلك لاحتكت ابو هریره و حدیث
 با عبد الله بن عمر که گذشت بروی قومی از احرام کنندگان در بزه پس سوال کردند او را در باب گوشت شکاری که یافتند در
 حلال بلکه میخوردند آنرا پس فتوی داد ایشانرا بخوردن آن بعد از آن گفت رسیدم بحدینه نزدیک عمر بن الخطاب پس
 سوال کردم از وی این مسأله را پس گفت بچیز فتوی دادی ایشانرا پس گفتم فتوی اجماع ایشانرا بخوردن پس فرمود عمر که
 فتوی میدادی بغیر این در و ناک میکردم ترا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عبد الله بن عامر بن ربیعة قال
 دایت عثمان بن عفان بالخرج وهو صحابي فی صحائف قد غطى وجهه بقطیفة اجوان ثم اتي لحم صيد فقال لا صحابة
 كلوا فقالوا اولاً فاكل انت فقال اني لست كهيئتكم انما صيدت من اجلی عبد الله بن عامر بن ربیعة گفت
 زیدم عثمان بن عفان را و عسیرج را و محمد بن عمرو را و روز سخت گرم پوشیده بود روئنه خود
 چسباندند چرخان بعد از آن آورده شد پیش او گوشت شکاری پس گفت

www.ahnafmedia.com

قلت ذهب الشافعي
وان في الجراد
الغنية قال
روى في
صانعيه
قلت

روى في الجراد وحججه است كوروى فديت مالک عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان كعبا لاجارا قبل
من الشام فوكب محومين حتى اذا كانوا بعض الطريق وجدوا لحم صيد فافاهم كعب باكله قال فلما قدموا اللد
على عمر بن الخطاب ذكروا ذلك له فقال من افاءكم هذا قالوا كعب قال فاني قد اقرت عليكم حتى رجوا ثم لما كانوا ببعض
طريق مكة مرت بهم رجل من جواد فافاهم كعب ان ياخذوه ويأكلوه قال فلما قدموا على عمر بن الخطاب ذكروا ذلك
ما احل على ان اقتنتهم بهذا فقال هو من صيد الجراد قال ما يدريك قال يا امير المؤمنين والذي نفسي بيده
ان هذا لا فائدة تكون في كل عام هرون كعبا جارا امد از شام در میان سواری چند محوم تا آنکه رسیدند بعض را
یا فندگشت صید پس فتوی داد کعبا جارا ایشان را بخورین آن پس وقتیکه رسیدند بیدینه نزدیک عمر بن الخطاب که کردند
این ماجرا پیش او پس فرمود حضرت عمر که ام کس فتوی داد شمارا باین پس گفتند کعب اجار فتوی داد ما را گفت
عمر پس بر آینه من امیر خاتم اورا بر شام تا وقتیکه باز گردید از سفر که پس از آن چون رسیدند بعض طریق که گذشت برایشان
جماعه از بلخ پس فتوی داد ایشان را کعبا جارا که بگیرند از آن بخورند از پس چون رسیدند پیش عمر بن الخطاب که کردند پیش
این ماجرا فرمود حضرت عمر چه سبب است که فتوی دادی ایشان را باین وجه پس گفت کعب که بلخ از صید جراد است فرمود حضرت
چه چیز مطلع است ترا گفت یا امیر المؤمنین قسم بکسیکه نفس من بدست اوست نیست بلخ مگر از نذره از ما پس گفتی
از بینی خود در هر سال دو بار مالک عن زید بن اسلم ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين ان
جوادا طبوا وانا محم فقال علي طعم قبضة من طعام امد مروي بسوي عمر بن الخطاب پس گفت يا امير المؤمنين آینه
شکار کردم بخنبارا بتاز یا نه خود و من محرم بودم پس فرمود حضرت عمر بده یک قبضه از طعام مالک
عن یحیی بن سعید ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال
تعال حقن مخكم فقال كعب ما هم فقال عمر لكعب انك اتجد الدرهم لتمره خبز من جوادة مروي بسوي
عمر بن الخطاب پس سوال کرد او را حکم یک بلخ که کشته بود از آن حالانکه او محرم بود پس فرمود عمر بن الخطاب
کعبا جارا بیا تا حکم کنیم پس گفت کعب یک درهم پس گفت حضرت عمر کعبا آینه تویی یا بی درهم را یک تیره
بهتر است از یک بلخ مترجم گوید همین است نذیب ابو حنیفه که در قتل جواد واجب میشود صدقه اگر چه کم باشد
و در پیش شافعی میت واجب شود بآب کیف بطعم المسکین او بصوم عدل ذلك چگونه طعام در فقیران و کثیر
رعنه گیر مانند طعام مسکین قال مالک الحسن ما سمعت فی الذی یقتل الصید فی کعبه فیه ان یقوم الصید
الذی صاحب فی نظر که تمت من الطعام فی طعم کل مسکین مدا او یصوم کل مدیها فی نظر که عدت

www.ahnafmedia.com

بعد از آن فروخته شد از پس وقتیکه می آمد صاحب او داده میگردانید آن مترجم گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال ضایع در قسم است
 و ابر صناد و غیر آن پس غیر واجب است التقاط آن کسی که و اثنی باشد بر دیانت و تعریف خود و مکروه است غیر او را و بعد التقاط او
 تعریف او یکسال بعد از آن اگر مالک پیدا شد و وصف کرد آن را با تسلیم کند و الا بشناسد عفا من و کاد و در بعد از آن جایز است
 تمسک او و جایز است تصدق با او همتا کرده می شود ازین کلیه شیئی تا فدا ماند حصا و سوط و جل پس واجب نیست تعریف بحدیث
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العصا و الطور و الجبل و شبا به طبع الرجل لیتبع به و راه او بود و پس لابد است در بیان بیان شرط
 تعریف و حقیقت تا فدا حقیقت وصف و معرفت او پس تعریف در سواق باید در ابواب مسجد در عین مسجد و استیجاب اوقات
 مراد نیست بلکه بر عباده اولاد هر روزی و دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در سبوح بعد از آن در هر راه یک و بارگاه
 که در درشل این امور از حرف اخذ کرده می شود ذکر کند بعضی او صاف شیئی تا شناخته شود و استیجاب کرده نشود در ذکر او صفا او
 تا کاذب و حامی آن نکند و چون مالک وصف او کند جایز است او تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا فدا چیز نیست که الا آن
 بعد مفارقت آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد ظن عدم رجوع جایز است در وی تصرف بغير تعریف و اگر ظن
 رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال و مواضع و در حدیث
 دیگر معنی عدو و جنس آمده است و آن اشاره است به جمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و ابر صناد است
 و آن دو قسم است آنچه شبیه غنم است در ضعف و تسلط اگر بران و آنچه مانند ابل است که بقوه خود از صنایع منقص می شود
 پس امام را میرسد التقاط قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل حفظ مال مسلمین است و در صورت
 تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرود شد و اگر خواهد برای مالک بگذارد و اگر خواهد بر بیت المال
 تا آنکه بلاک شود و در قسم اول احاد مسلمین را میرسد التقاط آن و در قسم ثانی میرسد **باب اللقیط لقیط عبارت از طفلی است**
 که در راه افتاده باشد کسی که بر او مالک **عن ابن شهاب عن مسنین بنی جمیله و عن ابن بنی سلیمان و عن ابن**
بنی نمان عن ابن الخطاب قال فحبت به الی عمر بن الخطاب قال ما حملک علی اخذ هذه النسمة قال وجدتها ضایعة
فأخذتها قال لعمری ایها الیومین انه رجل سلمه فقال عمر کذبت قال نعم فقال عمر اذهب فهو حردک
ولاءه و حلینا لفقته سنین یافت طفل را در راه افکنده در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس آوردم او را
پس عمر بن خطاب پس گفت عمر چیزی باعث شد بر گرفتن این جان گفتم یا فتم او را بی اعیان افتاده پس گرفتم او را پس
گفت پس حضرت عمر عریف او بمنی شخصی که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آئینه این شخص صحیح
است پس گفت حضرت عمر یا مال چنین است گفت عریف تری پس گفت عمر بر او پس آن طفل از دست او برتر است و او را

۳۵
 جواز التقاطه
 للمالك ولا يمتنع منها
 كفاة ويجوز التقاطه
 في القرية والمغازة ولا
 فرق عند أبي حنيفة بين
 ان يكون بهيئا او غيرها
 قوله مع ما سقاها و
 هذاها السق بالقاء
 انها اذا وضعت الماء
 شربت منه كمن فيه
 رزقها و لا يفيد له يار
 وارد بالحناء اخذها
 و انما تقوى بها على
 السيد و قطع البلاد الشاه
 قوله لعمري ايها الیومین
 انما يعنى بذلك من
 اخذها الیومین
 قوله فحبت به الیومین
 ان شاء الامام تركها
 حتى جی اهلها و ان
 كان علیها الضميمة
 فباعها و دفع ثمنها
 حتى یأمن الیومین
 قال

نقلت
 عليه اهل العلم
 في العالمين
 راسه واذا حلا
 فلابد من
 من آثار الشهور
 الفصل فان لم يكن
 في راسه شفر فلا
 باس بجل الشرايين
 نقلت
 عليه اهل العلم
 نقلت
 عليه اهل العلم

باب المحرم بجل جسده جائز است محرم را که بخراشد جسد خود را مالک عن علقته عن امه انها قالت سمعت عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تسأل عن المحرم ان يجلت جسده فقالت نعم فليجعله وليشد وقالت عائشة لو رد يداي لم اجد لارجح المحككت سوال کرده شد حضرت عائشه را از حکم محرم ايا بخراشد بدن خود را پس گفت آری آنرا از دست بخراشد گفت عائشه اگر بسته شود و دست مرا بيايم مگر باسي خود را البته بخراشيم و هيمن است نذيب فقها و در عالمگیری مذکور است که خراشد سر خود را و قتيکه بخراشد بايد که نرمی و هر چنگ کند در خراشيدن از جهت خوف برشان شدن موی و کشته شدن سپش پس اگر نباشد در سر او موی پس هیچ باک نیست در خراشيدن پس سختي

باب نظره المحرم في المرأة جائز است محرم را دیدن روی خود در آينه مالک عن ايوب بن موسى ان عبد الله بن عمر نظر في المرأة لشكوى كان بعينه وهو محرم عبد الله بن عمر نظر کرد در آينه بسبب ضعی که بود در چشم او حال آنکه او محرم بود **باب قطع المحرم ظفره** انكسر در بیان حکم گرفتن ناخن که شکسته است محرم را مالک عن محمد بن بن ابی هريرة انه سال سعيد بن المسيب عن ظفر له انكسر وهو محرم فقال سعيدا قطعها محمد بن عبد الله سوال کرده سعيد بن المسيب را از ناخن خود که شکسته بود حال آنکه او محرم بود پس گفت سعيد بر او را **باب لا يجوز للمحرم ان يصيب اهل فان اصاب قبل التحلل الاول** او بين التحللين ما اذا عليه جائز نیست محرم را که برسد باهل خود یعنی جماع کند پس اگر رسید پیش از وسال شدن اول یا در میان تحللین چه چیز لازم است بروی او مراد او تحلل اول بجاء آوردن دولت است از میان مناسک اربعه یوم آخر که رمی و صلق و زوج و طواف است قال الله تعالى فمن فیهن الحجر فلا دفنن فرموده است کسیکه لازم گرفت در شهر حج حج را پس نیست درست بروی جماع کردن مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب و علي بن ابي طالب با هر یق سئلوا عن رجل اصاب اهل وهو محرم فقالوا اينفذان لوجهما حتى يقضيا حجهما ثم عليه ما حجرا و لقد قال قال علي بن ابي طالب اذا اهل بالبحر من عام قابل تقرا حتى يقضيا حجها عمر بن الخطاب علی ابن ابي طالب او هر سوال کرده شد ایشان را از حال شخصی که رسید باهل خود و او محرم بود پس گفتند که برود بجانب روی خود یعنی آنچه باقی مانده است بجاء ندهد تا آنکه آخر گفته حج خود را بعد از آن واجب است بر ایشان حج را سال آینده و بدی و گفت علی ابن ابي طالب وقتیکه احرام گفتند از سال آینده هیچ از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه آخر کنند حج خود را مالک عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب يقول ما ترون في رجل وقع بامرأة وهو محرم فلم يقبله القوم شيئا فقال سعيد ان رجلا وقع بامرأة وهو محرم فبعث الى المدينة يسأل عن ذلك فقال بعض الناس يفرق بينهما الى حمام قابل فقال سعيد لينيها لوجهما فليتها حجها الذي فداها فارجا فان ادركهما حج قابل فعليها الحج والهدى ويهلان من حيث

www.ahnafmedia.com

بند کرده شد یعنی دشمن بند کرد و شمار پس واجب است آنچه آسان باشد از قربانی و اقل آن یک بز است و متر شید بر خود
تا آنکه برسد قربانی بجای خود پس هر که باشد از شمارین یا با وی خنثری باشد از جهت سر او و طلق کر پس لازم است
مترجم گوید خدا تعالی تقسیم کرد حکم احصار بعد و تحمل بذبح هدی فرمود و حکم رنصیح ارتقا بذبح رانف باشد او را با و ای قدر
مقرر کرد پس از اینجا اهل مدینه فرق کردند در احصار بدین و احصار برصن و در اول تحمل بذبح مقرر کردند و در ثانی بخوروا
بیت تحمل پذیرند و فیه نظر زیرا که و لا تخلقوا کلام متانفست در احصار و غیر آن چنانکه اشاره کرده شد و الله اعلم بالصواب

انذ بلخ ان رسول الله صلی الله علیه و آله هو و اصحابه بالجذیبیة فخر الاهدک و حلقوا رؤسهم و حلقوا من کل شیء
قبل ان یطوفوا بالبیت و قبل ان یصل الیه الاهدک ثم لعظم ان رسول الله صلی الله علیه و آله هو واحد من اصحابه لا یحکم
مع ان یقضوا شیئا و لا یحکم و الشیخ رسول الله صلی الله علیه و سلم حلال شدند وی و یاران وی در حدیث پس بخورند
قربانی را و تراشیدند سر خود را و علال شدند از هر جنب پیش از آن که طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه برسد کعبه
قربانی ایشان بعد از آن نداشتیم که آنحضرت صلعم امر فرمود به یکس از صحاب خود و به یکس از انانکه همراه او بودند
که قضا کنند چیزی یا عود کنند بسوی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال لعنن خوج الی مكة معتمرا

فی الفتنه ان حدثت عن البیت من هنا کما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فاهل بصره من اجل ان رسول الله
صلی الله علیه و آله کان اهل بصره عام الحدیبیة ثم ان عبد الله بن عمر نظرو فی اسره فقال ما امرها الا واحد فالفتن
اصحابه فقال ما امرها الا واحد اشهدکم انی قد اوصیت بالجمع العمرة ثم نفذت فی البیت فطواف طواف واحد

و دایم ذلک محض یا عند واحد عبد الله بن عمر گفت و قتیکه برآمد بسوی مکه قصد عمره کرده بود در وقت فتنه اگر بازداشته
خواهد شد مرا از خانه کعبه خواهیم کرد چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلعم پس ابن عمر احرام عمره کرد و بجهت آنکه آنحضرت صلعم احرام
عمره کرده بود سال حدیبیه بعد از آن عبد الله بن عمر تامل نمود در کار خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی پس متوجه شد
بسوی یاران خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی گواه میکنم شمار بر آنکه هر آنسینه لازم کردم بز خروج را با عمره بعد از آن
گذشت تا آنکه رسید بخانه کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید این یک طواف را کفایت کننده از وی و هدی کرد بان

مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال الحصر عمر من لا یحل حتى یطوف بالبیت
و یصیب بین الصفا و المروة فان اضطر الی لبس شیء من الثیاب الی لا بد له منها و والداه صمنه و خلعت و اقدسه عبد الله
بن عمر گفت بند کرده شده بر من حلال نشود تا آنکه طواف خانه کعبه کند و سعی کن زمین صفا و مروه پس اگر ناچار شود و برپوشد
چیزی از انواع جامه که لابد است او را از آن یا ناچار شود بسوی دو آبگند آنرا و فدیة دهد **مالک** عن یحیی بن سعید

www.ahnafmedia.com

بلغه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله أنها كانت تقول المحرم لا يجده إلا البيت حضرت عائشة میگفت محرم حلال
 نمیکند و اگر رسیدن بخانه کعبه مالک عن ابوب بن ابی نهبمة السخيتي عن رجل من اهل البصرة كان قدما
 قال خرجت الى مكة حتى اذ كنت ببعض الطريق كسرت فخذي فارسلت الى مكة وبها عبد الله بن عباس بن عبد
 بن عمرو الناس فلم يرض لي احد ان احل فاقمت على ذلك الماء سبعة اشهر حتى احللت شخصي از اهل بصره گفتم
 بسوی تا فیکه سیدم بعض راه شکسته شد ران من پس اوم فرستادم بجه و در که بودند عبد الله بن عباس و عبد الله بن
 و دیگر مردان پس رخصت ندادم و سبب که حلال می شوم پس اقامت کردم بر آن آب هفت ماه تا آنکه حلال رفتم بعد
مالک عن بن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال من جلس دون البيت بمصر فلا يجمل حتى يطوف
 بالبيت بين الصفا والمروة عبد الله بن عمر گفت هر که بند کرده شود از خانه کعبه بسبب مرض پس هر آینه او حلال نشود تا آنکه
 طواف نماید بخانه کعبه سعی کند میان صفا و مروه **مالک** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان معبد بن خزاعة
 المخزومي صوم ببعض طريق مكة وهو محرر فسال من بي الماء الذي كان عليه فوجد عبد الله بن عمر و عبد الله بن
 الزبير و مروان بن الحكم فذكروا له الذي عزم له فكلوا امره ان يتداوى بما لا بد له منه ويفتدي فاذا صحت
 محل من احرامه ثم عليه قابل و بعد كما استيسر من العكس معيدا اذا خشي ان يداوى به في بعض راه كه حالانكه او محرم بود
 سوال کرد آن علماء را که بود متصل ابی که فرود آمده بود بر آن پس یافت عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبير و مروان بن الحكم
 پس ذکر کرد پیش ایشان چیزی که پیش آمد او را پس همه ایشان امر کردند او را که دو کند با آنچه ضرور باشد او را و فدیة بدست
 تندرست شود و عمره کند پس حلال شود تا احرام خود بعد از آن برده و واجب است حج سال آینده و هدیه و بد آنجا آسان شد
 از انواع هدیه قال مالک وحلی ذلك لا يجوز عندنا فمن احصر بغير عمد و گفت مالک بر همین است حکم نزدیک در حال
 محصر شود بغير دشمن مترجم گوید علماء در تعیین آیه احصاء مختلف اند شافعی گفته خدا تعالی اول بیان فرمود و جواب تمام آنچه
 شروع کند در احد النکین بعد از آن مرتب فرمود مسئله احصاء و مرض را از اینجا دانسته شد که احصاء بدشمن است
 مرض قسم است و نیز حدیث صبا حدیث الزبیر که آنرا شیخین روایت کرده اند دلالت کرد که اشتراط تحمل این نزدیکی
 هست و چون در آیه امر بقصنا نفروده اند دانسته شد که بر محصر قضا لازم نیست و اگر محصر سوق هدیه کرده باشد
 حلال نشود تا آنکه ذبح کند هدیه خود را خواه در غیر محرم یا در محرم و نزدیک بود عینیه احصاء بر مرض قسمی است از احصاء
 و حکم احصاء بر مرض و احصاء را بعد دو احد است و محل هدیه نزدیک او حرم است پس شخصی را همراه هدیه باید فرستاد
 و با وی حد مقرر باید کرد که فلان روز ذبح کند و این شخص همان روز حلال شود بملق راس و نیز نزدیک قضا

www.ahnafmedia.com

قلنا
 اختلاف في تفسير
 لا يذبح على قول الشافعي
 صل الله تعالی الایة
 بیان وجوب الاحرام
 اذا شرع في احل النکابین
 ترتب عليه مسألة
 احصاء للمرض قبل على
 ان المراد بالاحصاء هو
 الاحصاء بالعد و فقط
 ۲۸
 من حدیث صحیحة
 علی تأیید الاصح تراوی
 الغل علی الشافعی
 الشافعی قوله حتى
 یبلغ الهدی محله
 معناه حتى یبلغ
 علی معنی تکلیف
 لعین که قضاء فعل
 علی ان یبلی علیه قضاء
 ولا یحصل الغل
 من معناه هدر
 حتی ینجحه و من
 جعل الحق نسبا قال
 حتی یجوز و علی قول
 الوجود و بالعد و بالاحصاء
 و علی الهدی و
 و فی فیصل الحد
 الیوم فی رسل الحد
 و یواصل یوم
 فاذا جاملوا
 حق المسحور
 القضاء ۱۱

قضاء الحج وعبادة غيره
 التخليل بسبل
 ووجوب عليه
 فقد فاتته الحج
 بعرفة في سنة
 فاته الذوز
 على ان الحجة
 اتفق اهل العلم
 في سنة
 قلنا

قلنا قلنا
 اتفق اهل العلم على
 ان الهدى مستحب
 للحج المبرور والعتمر
 المبرور واجب على
 المتمتع والقائم
 وعلى من وجب عليه
 جزاء العرفان على
 الاضاحام فاقا السفر
 فالهدى ياكله
 ويتصدق به واكله
 جزاء العرفان فلا ياكله
 ويتصدق به وما دام
 التمتع والقائم فلا ياكله
 عند الشافعي بل يتصدق
 بكله وعند ابو حنيفة
 باكله ويتصدق به ١٢

واجب است برخصه والله اعلم **باب** من فاتته الحج بعرة وعليه الحج من قابل والهدى ركز فوت شود از وی حج یعنی بسبب
 اسباب روز عرفه یا شب نحر بعرفات نرسید حلال شود با دای عمره و لازم است بروی حج از سال آینده و لازم است بروی
 هدی **مالک** عن یحیی بن سعید انه قال اخذت سلیمان بن یسار ان ابا ایوب الانصاری خرج حاجا حتى اذا كان
 بالناذية من طريق مكة اضل راحله واند قدم على عمر بن الخطاب يوم النحر فذكر ذلك له فقال عمر بن الخطاب
 اصنم ما يصنم المعتمر ثم قد حملت فاذا ادركك الحج قابلا فاحج واحدا ما استيسر من الهدى ابرو اب انصاری برید
 بقصد حج تا آنکه رسید بنازیه از راه مکم که در شتران خود او بر آینه وی قدم کرد بر عمر بن الخطاب روز نحر پس فرمود
 این ماجرا پیش او پس گفت حضرت عمر بن الخطاب آنچه میکند عمره کند بعد از آن تو حلال شدی پس اگر او را کتد ترا حج سال
 پس حج بکن و قربانی ذبح کن آنچه آسان باشد از انواع هدی **مالک** عن نافع عن سلیمان بن یسار ان هب ان
 الاستحباب يوم النحر وعمر بن الخطاب يهديه فقال يا امير المؤمنين احطأ نا العدة كنا نرى ان هذا اليوم
 عرفه فقال عمر بن الخطاب اذهب الى مكة فطف انت ومن معك والنحر واهديا الخان معكم ثم احلقوا وقصوا
 ولا جملها فاذا كان حام قابل فحج واهد فممن له يحب فصيا ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا حججه سبار بن اسحاق روز
 و عمر بن الخطاب نحر میکرد قربانی خود را پس گفت یا امیر المؤمنین خطا کردیم شمار روز ما را با ظاهر پیشه که امروز روز عرفه است
 حضرت عمر بروی مکه پس طواف کن تو و هر که همراه تو باشد و نحر کنید قربانی را اگر باشد با شما بعد از آن حلق کنید یا قصر کنید
 و باز گردید پس وقتیکه شود سال آینده پس حج کنید و هدی ذبح کنید پس هر که نیابد لازم است بروی صوم سه روز و حج و نحر
 وقتیکه باز گردد بوطن مترجم گوید بنوی گفته که اهل علم اتفاق دارند بر آنکه وقتیکه حاج را و توف بعرفه در وقت خود فوت شود
 پس فوت شد و راجع و واجبست حلال شدن بروی بصل عمره و لازم است قضاء حج از سال آینده و نیز لازم است بر روی
باب استحباب الهدى للحاج او المعتمر در میان استحباب قربانی مرجع کننده را و عمره کننده را قال الله تعالى واذن
 الناس بالحج ياتوك رجالا وعلى كل ضامر ياتين من كل فجج عميق ليشهدوا ميثاقهم و يذكروا اسم الله في ايام معلوق
 حلى ما رزقهم من بهيمة الانعام فكلوا منها واطعموا البائس الفقير وقال تعالى ثم احملها الى البيت العتيق ط
 وقال تعالى والبدن جهلنهما لكم من شعائر الله لكم فيها خير فاذا ذكروا اسم الله عليها صواف فاذا وجبت
 جنبها فكلوا منها واطعموا القانم والمعتك ذلك مخرنا ها لكم بعلكم تشكروا ه فرمود خداستعالی با كازوه
 در میان مردمان حج تابیا نید پیش تو پیاده و سوار بر پرشته لاخر از هر راه دور تا حاضر شوند نزدیک فاند ما را حج پیش
 و بود کنند نام خدا در روز چند و آنست شده یعنی یوم نحر و بعد از وی بر ذبح بر آنچه خداستعالی روزی او است ایشان را از قریب یا پیا

www.ahnafmedia.com

مواسی پس بخوید از آن و بخورید دلا مانده در پیش را باز گفت ثم مخلصها الخ باز جای فرود آمدن آن بجان قدیم است و دیگر
 فرمود و شتران قربانی را ساخته ایم برای شما شوخا خدا شما را در آن نیکی است پس یاد کنید نام خدا را بر شتران بر آستان
 کرده بر چهار پای خود پس چون بر زمین افتد پیوسته او بخوید از آن و بخورید در پیش بی سوال او سوال کننده را بچنین نام
 گردانیدیم چهار پایان را برای شما بود که شکر کنید شکر جم گوید اتفاق گردند علما بر آنکه مستحب است قربانی کردن بر سیکه تنها
 نیت حج داشته باشد و بر سیکه نیت عمره تنها نموده باشد واجب است بر متع و قارن و بر سیکه لازم شد بروی جزای
 عصیان بر احرام و اما قربانی مستحب پس جایز است خوردن آن صاحب او را صدقه دادن آن و اما دم جزا جایز نیست
 خوردن آن بر صاحب آن بلکه صدقه کند تمام آن را و اما دم متع و قارن نزدیک شافعی جایز نیست خوردن آن صاحب دم را
 بلکه صدقه کند و نزدیک ابو حنیفه جایز است خود خوردن و تصدق نمودن آن هر دو و الله اعلم باب تسهین الهدایا
 و اختیار احنما در بیان فریب ساختن قربانها و اختیار نمودن بهترین آنرا **مالک** عن عبدالله بن ابی بکر بن
 خرم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدى جملنا کان لابی جهل بن هشام فی حجة و عمره رسول الله صلی الله علیه وسلم ی
 ساخت شتر را که بود از آن ابی جهل بن هشام در حج یا عمره **مالک** عن عبدالله بن دینار انه کان یری عبدالله
 بن عمر یهدی فی الحیج بدینین فی العرة یذبحه بدنه قال و رایت فی العسرة یخربدنه وهو قائم فی دار خالد بن اسید
 و کان فیها منزله قال و لقد دایت طعن فی لینه بدنه حتى خرجت الحرة من تحت کفها عبدالله بن دینار یری عبدالله بن
 عمره که بدی ساخت در حج دو در بدنه و در عمره یک یک بدنه گفت و دیدم او را در عمره که خرمیکر بدی خود را و دستاره بود
 در خانه خالد بن اسید و بود در آنجا فرود آمدن عبدالله گفت و دیدم او را که نیزه زد و در گردن بدنه تا آنکه بر آمد حربه از آن گفت
مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن العزیر اهدى جملنا فی الحجة و عمره عمر بن العزیر بدی ساخت شتر را در حج یا در عمره **مالک**
 عن ابی جعفر القاری ان عبدالله بن عیاش بن ابی ربيعة الخرمی اهدى بدینین احدیما بحقیة عبدالله بن عیاش بن ابی
 بدی ساخت و شتر را یکی از اینها بحقیة بود **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه انه کان یقول لبنيه یا بنی لا یهدین احدکم
 لاهن البدن شیئا یستخیر ان یهدیه لکریه فان الله اکرم الکرماء و اخ من اختیاره عروه میگفت بر سران خود ای
 پس بران من بدی نماند یکی از شما برای خداست ای ار شتران خیزی که چاکند از آن که بدی فرستد برای دوست عزیز خود پس آری
 خداست عالی عزیزترین عزیزان است و اولایق تر است با آنکه اختیار کرده شود برای او بهترین چیزی **باب مایس فی الهدایة**
 من التقلید الا شعار و التعریف اینمنون است در قربانی از قله و بستن در گردن آن و شکافتن پوست کوهان بر نیزه
 و دستاره کردن در عرفات **مالک** عن نافع عن عبدالله بن عملان انه کان اذا اهدى هدایا من المدينة قلده و شعره

اقلقت
 رطبها من المسلمة

قلنا عليه السلام في كتاب
 حياطة الاستغفار وهو
 به الاحاديث قليل
 كقولنا مثله وانما
 فعله النبي صلى الله عليه
 وسلم كان الشاكرين
 كانوا لا يتفقون من
 تقصير الالهة
 وقيل انما اراد استغفار
 زمانه لانهم كانوا يبالغون
 فيه فيخاف منه السامع
 اتقوا الله
 وقيل انما اراد ان يثارة على
 وقوله لا يجيبونك
 ووعضه على المتعة
 فحسن انما
 وعليه اهل العلم ان يتقوا
 في الهداية يعتد في النعمان

بذى الحليفة يقبله قبل ان يشعره وذلك في مكان واحد هو نحو جهة القبلة يقبلها بتبعين ويشعره من الشق الايسر تصريحا
 معه حتى يوقف بمع الناس بعفته ثم يدغم به معم اذا دعوا فاذا قدم منى خذاة الضريح قبل ان يحلق او يقصر وكان هو ينجي
 هديه بيده يعقبهم حتى يقيمه او يوجهه الى القبلة ثم يأكل ويطعم عبد الله بن عمر بن قريظ بن ميفرتا وازميرته قلاذه منى سبت
 ومي شكافت كومان اور اور ذوالحليفة قلاذه منى سبت ودرگردن او پيش از آنكه بلكا فذ كومان اور او اينه در مكان واحد منى سبت
 وآن قريظ بن روي بقبا ستماده كرده شده بود قلاذه منى سبت بد و نعل منى شكافت كومان اور او اينه جابجانب چپ بعد از ان روان
 كرده ميشد همراه او تا آنكه ستماده كرده ميشد همراه او با مردان در عرفات بعد از ان روان كرده ميشد اور او اينه عرفات با مردان
 وقتي كه روان ميشد نديس وقتي كه ميرسيد بميني صبلح بروز نحر نحر ميكرد و آنرا پيش از آنكه تيراشد سر را يا قصر نمايد و عبد الله بن
 عمر نحر ميكرد و قريظ بن خود را بدست خود ستماده ميكرد شتر از اباها و ستمها برابر ساخته و متوجه مي ساخت آنها را بقبله بعد از ان
 ميتور و مردان ميدهد مالك بن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا طعن في سنام هديه وهو يشعره قال بسم الله الله الله
 عبد الله بن عمر وقتي كه نيزه ميزد در كومان قريظ بن حال آنكه مي شكافت كومان اور او ميگفت بسم الله الله اكبر مالك بن نافع
 ان عبد الله بن عمر كان يقول الهدى ما قلنا اشعره وقفت بعفته عبد الله بن عمر ميگفت بديه همان سبت كه قلاذه بسته شود در
 و شكافت شود كومان اور او ستماده كرده شود در عرفات ترجمه گويد نديس شافه موافق اين آثار سبت و ابو حنيفه مكره در ستماده
 اشعار را در حاشيه صحيحه شعاريان آمده پس اصحاب و مختلف اند در توجيه قول منى طائفه گفته اند كه مقصود او از آنكه انبه شعرا
 اهل زمان اوست كه افراط منى در زيدند در ان و طائفه بر آنند كه ايتار او بر تقليد مكره سبت و بعضي كرايه را مطلق و نه مشعل
 نموده اند تا بلكه از جنس شلخته سبت و هني از منته شاليع و شهو سبت و آنحضرت صلى الله عليه وسلم بنا بر ضرورت اشعار مي فرمودند
 زيرا كه مشركين از تعرض به ايا با زميني آمدند الا با شعرا و الله علم باب ما يصلح ان يكون هديا چه چيز لائق سبت كه باشد سبت
 مالك بن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول في الضحيا والبدن الشئ فافقه عبد الله بن عمر ميگفت در قريظ بن ضحيه
 و شتران قريظ بن شني بايد با بالاتر از ان شني است كه بر آورده باشد دندان و آن در شتر پنج ساله ميشد و در گاو و دستاله
 در بز يكساله و در بين سبت نديس شافه و همين سبت نديس جميع اهل علم باب يتصدق بجلال الله صديقه بد جبهاي
 قريظ بن مالك بن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا يشق جلال بدنه ولا يجدها حتى يغد من منى الى عرفه عبد الله بن عمر
 باره ميكرد جل شتران قريظ بن خود را و مني پوشانيد جل بر آنها تا آنكه وقت بگناه متوجه ميشد از شانسوي عرفات مالك بن نافع
 ان عبد الله بن عمر كان يحمل بدنه القبا و الا فاطا والحل ثم يبعث بها الى الكعبة فيكسو اياها عبد الله بن عمر جل مي پوشانيد
 شتران قريظ بن خود را قبا طي انما طو حلال اين هر سه جنب از شيا ب نقيسه سبت بعد از ان مي فرستاد اين قبا طي و انما طو حلال

www.ahnafmedia.com

موسسین اهل العلم فی قضاة و قضایا
بجدها و فی قضاة و قضایا
فالعالمین فی قضاة و قضایا
ولولنا خیرا
بالحق انما
فی قضاة و قضایا
موسسین اهل العلم فی قضاة و قضایا

بسی کبیر پس میوشاید کبیره ابان مالک اند سال عبدالله بن دینار ماکان عبدالله بن عمر یصنع بحبل بذه حین
کسیت الکعبه هذه الکسفة فقال کان یتصدق بها مالک ال کرد عبدالله بن دینار که چه میکرد عبدالله بن عمر جل شرف
قرابانی خود را وقتیکه پوشانیده شد کبیره این کسوت پس گفت عبدالله بن دینار صدقه میداد آنرا مترجم گوید تصدق بحبال
بخطام آنهاست حسب تنزدیک فقها و واجب نیست **باب** من نذر بدنة او جزوا حکم میکند نذر کرد شتر قرابانی را شتر
کشته **مالک** عن نافر ان عبدالله بن عمر قال من نذر بدنة فانه یقلدها بغلین و یشیرها له شیخها عند البیت
یعنی یوم النحر لیس لها فحل دون ذلک و من نذر جزوا من الابل و البقر فلینحرها حیث شاء عبدالله بن عمر گفت
کسیکه بفرود شتر قرابانی پس حال امنیت که او قلاوه بند و نذر و فعل و بشکافه کربان او را بعد از آن نحر کند او را نزد یک
یا در مینی روز نحر نیست برای وی جای نخر سوا می آن کسیکه نذر کرد شتر کشتن یا گاوی الیس و بیج کند هر جا که خواهد
در عالمگیری مذکور است که اگر نذر بلفظ هدی باشد واجب کرد و بیج آن در حرم اتفاقا و اگر بلفظ جزوا باشد در غیر حرم نیز بیج
آن کفایت کند اتفاقا و اگر بلفظ نذر باشد مذنب امام عظیم و امام محمد الفت که هر جا که خواهد بیج کند آنرا اگر نیست مگر در ش
مضر باشد و امام ابو یوسف گفته است که در غیر مکه کفایت میکند و الله اعلم **باب** کیف یفعل بی اعطبت من الهدی و المظن
چگونه عمل نماید بخیر یکد بلاک شد از قرابانها هر راه **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه ان حذاهد رسول الله صلی
علیه قال یارسول الله کیف صنعتم باعطبت من الهدی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کل بدنة تعطبت من الهدی فانما
نذرت قلاوه تها فی دمهاتها حل بینها و بین الناس یا کونها صاحب هدی رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی شخصی که
آنحضرت صلعم بر هدی خود گماشته بود نذرت یا رسول الله چه کار کنم بخیر یکد بلاک شد از قرابانی پس فرمود اول رسول الله
بر شتر یکد بلاک شود از قرابانی پس نحر کن او را بعد از آن بینه از قلاوه را در خون او بعد از آن بگذارد و متعرض نشود
او در میان مردمان تا بخورد مترجم گوید هدی بلاک نذر یکد حمد و سبقت نباید خورد خواه نفل باشد خواه فرض و ابو حنیفه
گفته است که اگر نفل باشد نباید خورد و بیج تو نگر را حلال نیست خوردن آن و اگر فرض باشد بدل آن اقامت کند و این
اگر خورد یا تصرف کند مختار است و در پیش شافعی اگر نفل باشد تعان خورد بلکه توشه هم از آن توان گرفت و اگر واجب باشد
صاحب هدی او را حلال نیست فقر باشند یا اغنیاء و دیگران اگر محتاج باشند بخورد و الا ترک کند و الله اعلم
باب اذا عطبت البدنة و ضلت فهل علیها بدلهای وقتیکه بلاک شود بدنه یا لا نعم است بروی بدل می
مالک عن نافر عن عبدالله بن عمر ان قال من اهدى بدنة ثم ضلت او ماتت فانها انما نذرت ابد لها و انما
تطوعان شاء ابد لها و ان شاء ترکها عبدالله بن عمر گفت هر که قرابانی ساخت شتر را بعد از آن کم شد یا مردان شتر اگر

بدنه قال ابو یوسف
اربعان بن یحیی بن
بکته قال لا حیث شاء
الا از انوی ان غیر کتبه
باب علیها اجنبی
تطوعا قال ابو حنیفه
ان عطبت البدنة
فلا تطیع فان کا تطوعا
نحرها و صیغ نفلها
بدنه او ضرت با صفت
سناها و اولها و اولها
فانها من الاعمین و
ان تطوعت اقام
عبرها مقامها و وضع
ان ما شاء و قال الشافعی
لا حل و یقول ان
کانت الوجبة لم
تخل الوضوء لکن
فقره کلا و اغنیاء
بل یفعل نفلها و یضرب
و یضرب به صفة
سناها الیعلم من
انها هدی نعمت کان
محتاجا اولها

www.ahnafmedia.com

من لم یکن
محتاجا اولها

نقلت
 عليه الشافعي انه يجوز
 الركب غير مضطربا
 ويحمل فيه البعير
 وله اوقال ابو حنيفة
 لا يركب بلا ضرورة
 ولا يجلب لغيره
 يفتقر من اياه ياب
 نقلت
 شرح السنة
 ٢٩٢
 هذا قول اهل العلم

ان شتر نذر باشد بدل آن زنج کند و اگر نفل باشد اگر خواهد بدل آن زنج کند و اگر خواهد ننگد مالک عن ابن شهاب عن سعيد
 بن المسيب قال من ساق بد نذ تطوع ما فطعت فخره اذ دخل بينها وبين الناس ياكلونها فليس عليه شيء وان اكل
 منها او اوم من ياكل منها غيرهما سعيد بن المسيب هر که روان کند شتر قربانی تطوع پس هلاک شد پس بخورد و از آن بعد
 شتر من نشد در میان آن و در میان مردمان تا بخورد پس نیت بروی چیزی و اگر بخورد از آن یا امر کرد کسی که بخورد
 از آن تا دان آن کش مالک عن ثور بن زيد الدیلمی عن عبدالله بن عباس مثل ذلك از غبده بن عباس مانند
 آنچه از سعید بن مسیب مذکور شد آمده است مالک عن ابن شهاب انه قال من اهدك بدنة تجزأه او نذاد او هداك تمتع
 فأصبت بالطريق فعليه البدل ابن شهاب گفت هر که بدی سازد شتر را یا جزای تقصیری باشد یا نذر باشد
 یا قربانی تمتع باشد پس هلاک کرده شد در راه پس لازم است بروی بدل همین است اتفاق علما که اگر باشد آن بدنه
 نفل واجب نیت بر صاحبی چیزی و اگر واجب باشد پس آن بر ذمه اوست یعنی بدل آن او باید نمود و باب
 بركوب بدنة او شرب لبنها یا سوار شود بر شتر قربانی یا بز شد شیر او مالک عن الجوزي عن الامام عن ابن
 ان رسول الله صلى الله عليه وآله رأى رجلا يسوق بدنة فقال اركبها فقال يا رسول الله انها بدنة فقال اركبها و اوبك
 في الثانية او الثالثة رسول الله صلى الله عليه وسلم دید شخصی را که می راند شتر قربانی را پس فرمود سوار شو بر آن پس گفت
 آن شخص یا رسول الله هر آینه وی شتر قربانی است پس فرمود سوار شو بر آن و ای باد بر تو در نوبت دوم فرمود
 یا مرتبه سیوم مالک عن هشام بن عروة ان اباه قال اذا اضطرت الى بدنتك فاركبها ركوبا غير قائم
 قال اذا اضطرت الى لبنها فاشرب بعدها بروی فصلیها فاذا اخرتها فافخر فصیلها مع ما عوده گفت وقتیکه مضطرب
 شوی بسوی سوار شتر قربانی خود پس سوار شو بر آن سوار شدنی که ضرر نرساند با او گفت عروه وقتیکه ناچار شوی
 بسوی شیر او پس بنوش بعد از آنکه سپراب شود بچه او پس وقتیکه سخن بد نیز سخن بچه او را با او شرح گوید همین است
 مذ شایسته که بلا ضرورت بطرف سوار شدن بر بدنه جایز است لکن بشرط عدم ضربه و همچنین شیر او را توان خورد بعد از سیر
 شدن بچه او و نزدیک ابو حنیفه سوار شدن بر آن درست نیست مگر در صورت ضرورت و شیر دوشیدن آن نیز درست نیست اگر خورد
 شیر زیاد هر دو را پیشین آب سرد بر استمان دهالی قطع باید کرد و الله اعلم باب کیف یضم بول البدنة اذا نجت جملو یکنه
 بوجه شتر قربانی چون رعی بگیرد بچه را نزدیک ندادن مالک عن نافع بن عبدالله بن عمر کان یقول اذا نجت البدنة
 فلیحل ولدها حتی یضمها فان لم یوجد له محل عمل علی أمه حتى یضمها عبد الله بن عمر سگفت وقتیکه رعی بگیرد
 بچه از نزدیکان از شتر قربانی پس باید که برداشته شود آن بچه را تا آنکه محرکه شود با او پس اگر ایضا نشود سوار آن بچه بر آن شود

www.ahnafmedia.com

صحیح نباشد و سنن است که بدون آن صحیح باشد لکن با وجود آن کامل بود پس از واجبات ستر عورت و طهارت از حد و جنس است
مانند صلوة بحدیث الطواف بخیر فی صلوة الا ان الله قد اصل فی لفظ من نطق فلا یطیق الا بحیث صحیح الحکم دیگر از واجبات طواف
است که ابتدا بچراغ گویند و بیت را بر سر خود گردانند و هفت بار بگردانند و در آن سجده یا که طواف آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مسلمین با اتفاق چنین بوده است و درین سلسله خلافی مروی نشده و دیگر آنست که طواف در آن حجر واقع شود زیرا که حجر
بیت است چنانکه بیاید و اما سنن پس معلی است و طواف آن واجب نیست زیرا که در حدیث صحیحین ثابت شد که طواف
صلی الله علیه و سلم را کبافی حجة الوداع است سلام حج در اول هر طواف و تقبیل آن از جهت اتباع رواد ایشان پس اگر عاجز باشد
از آن سلام کند فقط و اگر از آن نیز عاجز باشد یا سه سلام کند بدست خود و در کنین شامیین را سلام نکند و نه تقبیل
در کنین یا آن را سلام نکند نه تقبیل بجهت اتباع رواد ایشان من حدیث ابن عمر مرسل کند در ثلثه اشواط اول نه در جمیع اشواط
از چهار اشواط حج و آن مختص است بطوافی که عقیدتی سنی باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره و معنی
اسراع است در شی با تقارب خطی اضطرار بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافیکه در آن رمل باشد معنی اضطرار
که وسط در آن خود را زیر منکب است خود گذارد و هر دو طرف آنرا بر منکب چپ اندازد و اضطرار در رمل مخصوص است بر حال
دون است و در اشواط سبعة موالاة کند و بعد از طواف دو رکعت نماز گذارد و در وی قیل یا ایها الکافرون و قیل هو الله
خواند بجهت اتباع و بعد از طواف و صلوة اسلام حج را سود نماید نزدیک قصد می بجهت اتباع و واجبات سنی یکی برایت است
از صفا بحدیث بند با باد الله به و دیگر هفت بار بودن آن بآن معنی که ذاب از صفا بسوی مرده یکبار باشد و عود از مرده
بسوی صفا بار دیگر باشد و علی هذا القیاس دیگر ایقاع آن بعد از طواف رکن یا بعد از طواف قدم پیش از آنکه بجزوه واقف
شود لا اتباع و هر که سعی بعد طواف قدم کرده باشد بعد طواف رکن احاد و کند بحدیث مسلم لعین ابی صلی الله علیه و سلم
ولا صحابه بین الصفا و المروة الا طوافا واحدا طوافه الاول و صحیح است که بر آید بر صفا و مرده قدر یکقامت آدمی ذکر می
می آید بگوید و هر بار چنین کند و در اول آخر سعی به استگه کردن شود در میان میلین اخضرین دو ان دو ان قطع کند
مقدمه صحیح است که امام یا نائب او روز سابع یک خطبه خواند در مسجد الحرام بعد نماز ظهر در آن خطبه تعلیم کند چنانچه بر او
ایشان روز ترویبه بسوی منی و آنچه متعلق مناسک باشد بآن تمبیه نماید بحدیث ابن عمر کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا کان قبل یوم الترویبه بیوم خطب الناس اخیرهم بنا سکره واه البیته بانا و جید و امام یا نائب او روز ترویبه باقران
بر آید بسوی منی لا اتباع و شب آنجا گذرانند و نماز صبح آنجا خوانند و بعد طلوع شمس قصد عرفات نمایند و در وادی منزه نازل
شوند تا وقتیکه آفتاب زایل شود و آنجا امام دو خطبه خوانند بعد از آن نماز ظهر و عصر را صحیح کند بعد از آن بعرفات روند و توقف کنند

www.ahnafmedia.com

تا غروب آفتاب بیدار بود و عاقل و تهلیل مشغول باشند و این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور و وضعی است از عرفات اگر چه
 مکث نکند و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و صبح در میان جزر و آواز نهار و جزر و از لیل سنت است و اگر از وی یکی
 ازین دو وقت شود مستحب است اراقه دم و اگر غلبه روز نحر و وقوف کردند حقیقت حال ایشان می قوف یا بعد از آن طاهر شد اعاده
 بحدیث الحج یوم تنجون و بعد از غروب بسوی فردغ روان شوند و آنجا در میان مغرب عشا جمیع نمایند لا یتبع و ایامت این
 جمع سفر است یا آنکه قبل از آنکه بیرون رود و بعد از آنکه بیرون رود و بعد از آنکه بیرون رود و بعد از آنکه بیرون رود
 بغیر عذر اراقه دم کند و ایامت این دم مستحب است یا واجب و قول آمده است و از فردغ تا روضه و بعد از آنکه بیرون رود
 و غیر ایشان باقی مانند تا آنکه وقت غلغله نماز صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و در آن اثنا چنانکه شجر حرام رسند وقوف کنند
 و در آنجا نمایند تا وقت سفار بقوله تعالی فاذا قضیتم من عرفات فاذا ذکر و اهد عند الشجر الحرام و حصیتم می از فردغ بکعبه بگردید
 فضل عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعل خذوا یوم النحر التقتلی حصی بعد از آن قبل از طلوع بجانب منی روان
 و چون منی رسند هفت سنگ ریزه بسوی جبره عقبه اندازند و همراه هر سنگ ریزه یکبیر گویند و در روز نحر رمی پیش از زوال آفتاب
 و بجز یکبیر رومی میکنند بذا که لا یتبع و بعد از رمی بدی راجع کند اگر با او باشد بعد از آن حلق کند یا قصر و در وقت مردان
 حلق بهتر باشد و وظیفه زنان قصر است بحدیث ابی داؤد لیس علی الشارح حلق انما علی النساء تقصیر و این حلق یا قصر کن
 و اقل او ادنی ما یطلق علیه الحلق است و تنقیح حلق و قصر از اشعور است بهر صفت که باشد تنقیح یا حرق یا قصر یا سنان
 بمقراض بهتر است چنانکه باید و کسیکه موسی ندارد و او مستحب است را ندن استره بر سر بعد از آن بگرد و طواف افاضه نماید
 و آن آخرین فرض است از فرض حج و ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحدیث لا حرج لا حرج
 و وقت این چیزها بعد از نصف لیل است و آنرا آخری معین نیست الا رمی که تا آخر روز نحر است چنانکه باید و ذبح تا آخر وقت
 ضحیه بدو چیز است اول حلق و اول حاصل شود و همه چیز حلال شود الا جماع و مباشرت و آن نیز بطواف حلال
 گردد و بعد از طواف منی باز روند و شهبای تشریق آنجا گذارند و هر روز از روزهای تشریق هر سه جبره رومی کنند جبره
 به هفت سنگ ریزه و چون رمی یوم نمانی از ایام تشریق بجا آورد جایز است او را نفر بقوله تعالی فمن تعجل فی یومین فلانهم
 علیه مگر آنکه شب سیوم و باید پس واجب میشود رمی روز ثالث نیز بقول ابن عمر چنانکه باید و وقت رمی ایام تشریق
 از زوال آفتاب است تا غروب آن و در قولی تا فجر و شرط آنست که واحد بعد و اقدر کنی و ترتیب جرات که گانه رعایت
 نمایند زیرا که رمی بخیرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و علم بر این است اسلوب بوده است من غیر اختلاف و شرط رمی آنست
 که حصا باشد ندلولو و زرنیز و مانند آن که اسم جبر بر آن مطلق نیست و آنکه مسمی رمی حاصل شود پس وضع کفایت نمی کند

وعلیه واهل العلم فی
 المناسبات ویتضمن الاول
 بطواف یقفه سعی
 و فی قول بطواف العزم
 وجعل البقیة فی هذا
 القول اظهر فی هذا
 العالم کبریة تکلیف و
 بعد سعی فانه
 یومل فیه ۱۱
 علیہ واهل العلم
 قالوا فان عجزنا عن
 ۲۹۶
 ان نعجز عن الاستسلام
 فما انشا ربنا ۱۱

قلنت

دست است گرمی کند قدحی الخذف بخا و ذال مجتین یعنی قدریکه از میان دو انگشت میتوان انداخته و اگر می یکره ترک
 کرده باشد روز دیگر قضا کند بغیر دم بحیث رعابل چنانکه بیاید و اگر جمیع ایام رمی بگذارد خواه رمی یکره ترک کرده باشد یا نه
 از ان را قدم لازم است و وقتیکه خواهد از کعبه بیرون رود واجب است طواف و دایره الا برعائن و اگر از ترک کرده و عود نمود
 از مسافت قصر دادن دم لازم شود و این مطالب ابواب آینده تفصیل مذکور خواهد شد **باب** لیسن الرمل فی ثلثة اشواط
 من طواف بعد سعی سنت است رمل در سه شوط از طواف که بعد آن سعی است **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن
 بن عبد الله انه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم رمل من الحجر الاسود حتى ينتهي الي البيت ثلثة اشواط
 جاير گفت دیدم حضرت **صلى الله عليه وسلم** که پویه پویه رفت از حجر اسود تا آنکه رسید حجر اسود در سه شوط **مالک** عن ناخر
 عبد الله بن عمر كان يرمل من الحجر الاسود الى البيت ثلثة اشواط و هي اربعة اشواط عبد الله بن عمر پویه پویه میرفت
 از حجر اسود تا حجر اسود در سه شوط و با دستگیرفت در چهار شوط **مالک** عن هشام بن عروة ان اياه كان اذا طاف
 بالبيت يسع الاشواط الثلاثة يقول اللهم لا اله الا انت اوانت تحيي بعد ما اماتت و قتيك طواف میگردد بخانه کعبه
 پویه میرفت در سه شوط و این دعا میخواند اللهم لا اله الا انت اللهم لا اله الا انت اللهم لا اله الا انت
مالک عن ناخر ان عبد الله بن عمر كان لا يرمل اذا طاف حول البيت اذا احوم من مكة محض عبد الله بن عمر رمل یعنی کرد
 وقتیکه طواف میگردد خانه کعبه وقتیکه محوم میشد از مکه **باب** لیسن تقبیل الحجر الاسود سنت است بوسه دادن حجر اسود
مالک عن هشام بن عروة عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال وهو يطوف بالبيت لكن الاسود انما انت حجب
 لا تقرب ولا تنعم و لو اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلك ما قبلتك ثم قبله عمر بن الخطاب انحال
 طواف می کرد بخانه کعبه خطاب کرد برکن اسود جز این نیست که تو سنگی هستی ضرر نمیکنی و نفع نیزسانی و گرنه است که دیدم
 آنحضرت **صلى الله عليه وسلم** که بوسه داد ترا بوسه نیدادم ترا بعد از ان بوسه کرد آنرا **مالک** عن هشام بن عروة
 عن ابيه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعبد الرحمن بن عوف كيف صنعت يا ابا محمد و استسلام
 الونك الاسود فقال عبد الرحمن استلمت و تركت فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اصابت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرمود عبد الرحمن بن عوف را چگونه کردی ای ابا محمد در استلام رکن اسود گفت عبد الرحمن استلام کردم کاوسی ترک
 کردم کاوسی پس فرمود آنحضرت **صلى الله عليه وسلم** نیک کردی مترجم گوید نه سب جمیع علماء همین است و اگر عاجز
 شود از تقبیل اقتضای نماز استلام و اگر از ان نیز عاجز باشد بدست یا بچوب اشاره کند **باب** استلام
 الونكين اليانين فقط صحیح است که استلام کند در رکن یا ان را و بس **مالک** عن مسجد بن ابي سعيد المقبري

www.ahnafmedia.com

عقبت عليه الشافعي قال ابو حنيفة واجبت قال الحنفى ما فعلها رسول الله صلى الله عليه وسلم لا قوله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى صلى الله عليه وسلم ان لا يتلوا فيها

شروع بکنند در طواف و دو رکعت طواف گفت مالک اما سه در میان صفا و مروءه پس بر آئینه قطع میکنند آن بروی چیزی که رسیده
 او را از شکسته و صنور او و باید که داخل نشود برای سعی مگر او طاهر باشد بوضو و مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه هر نسکی از مناسک
 در مسجد ادا کرده شود طهاره برای آن ضرورت و هر چه خارج مسجد ادا کرده شود طهاره ضرورت نیست برای آن مثل سعی
 و قوف بعرفه و اگر طواف در حالت حدث یا جنابت نموده باشد اگر در رکعه باشد اعاده کند و اگر از رکعه برآمده باشد قربانی واجب
 بروی و اعاده ساقط گردد و نزدیک شافعی طواف مثل صلوة است در شتر اطهارت از حدث و نجاست و ستر عورت و اگر این
 شروط چیزی فوت شد اعاده واجب است و اگر در عین طواف محدث شد وضو بکند و بنا نماید و هتینان ترتیب و کلام در عین
 مباح است بشرطیکه در ذکر ادا باشد تعلیم و تعلم یا حاجه ضروریه و الله علم **باب تسنن** دو رکعتان بعد الطواف سنت است
 گذاردن دو رکعت بعد طواف قال الله تعالی واتخذوا من مقام ابراهيم مصلی فرمود خدا تعالی بگیرید از مقام ابراهیم
 مسئله دو رکعت طواف نزدیک ابو حنیفه واجب است و نزدیک اکثر علماء سنت و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم منقول است که بعد
 گذاردن دو رکعت این آیه را تلاوت فرمود از بیجا دانسته شد که مراد از آن همین دو رکعت است و الله علم **باب لا یقرب**
 بین سبعین لیونکم بعدهما و یجوز ان یرکع عند المقام و غیره جمیع نمکند در میان دو سبوع یعنی دو مرتبه هفت هفت طواف
 کند متصل بعد از آن دو دو گانه نماز گذارد و جایز است که نماز گذارد نزدیک مقام و غیر آن زیرا که مسجد الحرام همه مقام ابراهیم
مالک عن هشام بن عروة عن ابی اذنه کان لا یجمع بین السبعین لا یصله بینهما و لکنه کان یصلی بعد کل
 رکعتین فرما صلیه عند المقام او عند غیره عروه جمع نمیکرد در میان دو سبوع که نماز گذارد در میان آنها و لکن نمی نماز میگذاشت
 بعد هر هفت شوط دو رکعت پس در بعض اوقات میگذارد نماز نزدیک مقام ابراهیم یا نزدیک غیر مقام و همین است در بعضی
 که جمیع بین الاسبوعین بلا صلوة بینها مکره است و تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است **باب لا یصلی رکعتی بعد**
 بعد صلوة الصبح و العصر فان اضطرب صلی حیث ما امکن نگذارد و دو رکعت طواف بعد نماز صبح و عصر پس اگر مضطر شود نماز
 گذارد هر جا که امکان داشته باشد **مالک** عن ابی الزبیر الکی انه قال لقد رايت البيت یخلو بعد صلوة الصبح و بعد
 العصر ما یطوف به احد ابوالزبیر کی گفت هر آینه دیدم که خانه کعبه خالی میشد بعد نماز صبح و بعد نماز عصر طواف میکردند
بیکن مالک عن ابی الزبیر الکی قال رايت عبد الله بن عباس یطوف بعد صلوة العصر ثم یدخل حجرته فلا ادوی
 ما یصنم ابوالزبیر گفت دیدم عبد الله بن عباس که طواف میکرد بعد نماز عصر بعد از آن داخل میشد در حجره خود پس هم که میگوید
مالک عن ابن شهاب عن حمید بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن القاری اخذ به انه طاف بالبيت ثم عم
 بن الخطاب بعد صلوة الصبح فلما قضی طوافه نظر قلبه الشمس فکب حتى اناخ بذي طوی فصلی رکعتین عبد الرحمن

عقبت عليه اهل الشام ان السنة ذلك في العاکسین ویکبر الجميع بین الکتبتین تعبیر صلوة بینهما
عقبت و عليه ابو حنیفة فی العاکسین یصلی رکعتی الطواف و وقت
 و علیه ابو حنیفة فی العاکسین یصلی رکعتی الطواف و وقت
 ۲۹۹
 عن الشافعی صلوة طواف السبب فی فتح هذین الوقتین

www.ahnafmedia.com

له قلت
 وعليه اهل العلم
 العالمة في الاصل
 على هذا بعد سعي الى
 الاستلام بالجوهر
 الناجح يستلزم الجهد
 بعد الطواف وصلاة
 تطهير من باب
 الصفا للمسي
 له قلت
 وعليه اهل العلم الا انه
 عند الشافعي من لا يمكن
 فلا يجزئ الدم وغسل
 ابي خنيفة من الواجب
 وعلى من اراد دم

بن محمد القاري خبره ادميد بن عبد الرحمن بن عوف الكوفي طواف كرمه اعمير بن الخطاب بعد نماز صبح وقتيکه آخر کرد طواف
 خود را نظر کرد پس نديد آفتاب پس سوار شد تا آنکه شتر را بنشاند مذی طوی پس گذارد دو رکعت شتر جم گوید مذنب الوضيفة
 همین است که دو رکعت طواف تا وقت مباح تاخیر کردن ضرور است و نزدیک شافعی این دو رکعت نماز است که سبب
 شده پس در هر وقت گذاردن آن درست است والله علم باب يستلم الکن الا سوا بعد الوکعتین فخرج
 الى الصفا دست برساند بجز اسود بعد دو رکعت طواف بعد از آن براید بجا ب صفا ما لك انه بلغ ان رسول الله
 كان اذا قضا طوافه بالبیت وركعتين وادان يخرج الى الصفا والمرءة استلم الکن الا سوا قبل ان يخرج
 رسول الله صلي الله عليه وسلم وقتي تمام میکرد طواف خود را سخا کعبه و میگذازد دو رکعت و میخواست که بر آید بطرف صفا
 دست میرساند برکن اسود پیش از بر آمدن زمین است مذنب جمیع اهل علم باب وجود السبع بين الصفا والمروة
 در میان و جوب سعی در میان صفا و مروه قال الله تعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح
 عليه ان يطوف بهما ثم من تطوع خيرا فان الله شاكوه عليه هه بر آینه صفا و مروه از نشانه های خداست پس هر که حج
 خلافت کعبه یا عمره بجا آورد پس نیت هیچ گناه بر روی در آنکه طواف کند میان آنها و هر که طاعت خداست بجا آورد پس بر آینه
 خدا تعالی قبول کننده عمل است دانند و هر چیز است ما لك عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال قلت لعائشة ام المؤمنين
 وانا يومئذ حديث السن ارايت فقال الله تبارك وتعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا
 حلية ان يطوف بهما فاعلم الرجل شي ان لا يطوف بهما قالت عائشة كلا لو كان كاتقول كانت فلا جناح عليه ان
 يطوف بهما انما اتزلت هذا الاية في الاضداد كانوا يهلون لمناة وكان مناة حذوق قديد وكانوا يخرجون ان يطوفوا
 بين الصفا والمروة فلما جاء الاسلام سألوا رسول الله صلي الله عليه عن ذلك فانزل الله تعالى ان الصفا والمروة من
 شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما عوده گفت گفتم حضرت عائشة را و من در آن روز
 نوجوان بودم یا دیدی قول خدا تعالی ان الصفا والمروة الحج ليس نيت گناه بر آنکه طواف نکند باین هر دو یعنی
 سه نکند میان صفا و مروه گفت حضرت عائشه فی فی اگر میبود معنی آیه چنانکه تو میگوئی آیه باین عبارت نازل میشد
 فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما غیر ازین نیت که آیه فرود آورده شد در باب الضار ایشان اجرام میکردند
 در جاهلیت برای مناة و بود مناة نزدیک قديد و ایشان اجترار میکردند از آنکه طواف کنند میان صفا و مروه پس
 وقتيکه آمد اسلام سوال کردند آنحضرت اصلي الله عليه وسلم ازین ماجبه پس نازل ساخت خدا تعالی ان الصفا
 والمروة الاية شتر جم گوید مقصود حضرت عائشه آنست که فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما نفس است در عدم

www.ahnafmedia.com

قلت وعليه اهل العلم في الاثار بين بالصفاء في طهارة رجل وينقلب البيت يقول الله اكبر في

وجوب طواف میان صفا و مروه و قابل تاویل نیست و لاجماع طیاران لطوفون لغز نیست بلکه ظاهرست در عدم وجوب نماز که این عبارت بنا بر دفع شبهه کسی گفته باشند چنانکه از حال انصار بیان کرده شد و بر همین است اتفاق اهل علم که سعی بین الصفا و المروه از ضروریات حج و عمره است مگر آنکه نزدیکش فعی از ارکان است پس جبران بدم درست نباشد و نزدیکها بر ضیفه از واجبات است و اگر ترک کرد قربانی بروی واجب شود **باب البداية بالصفا و ابتدا کردن بصفا**

مسألة عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عن جابر بن عبد الله انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول حين خرج من المسجد وهو يريد الصفا وهو يقول **بنداً بما بدأ الله خبداً بالصفا** جابر گفت شنیدم از رسول الله صلى الله عليه وسلم که میگفت و حقیکه برآمد از مسجد حرام و او قصد صفا میفرمود و او میگفت ابتدا ایکنیم بچیزیکه ابتدا کرده است خداستخاکه بان پس ابتدا کرد بصفا ترجمه گوید همین است ندیب علما که ابتدا بصفا ضرورست پس اگر شخض معکوس بجا آورد و ابتدا برده کند در آن مختلف شده اند صحیح است که بشروط اول اعتدال نماید و الله علم **باب ما يستحب من الذكر والدعاء عند الصفا والمروة** **باب** در بیان آنچه مستحب است از ذکر و دعا بر صفا و مروه **مسألة** عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عن ابن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه كان اذا وقف على الصفا يكثر ثلثاً ويقول لا اله الا الله وحده لا شريك له للملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير يصنع ذلك ثلث حرات ويدعو ويصنع على المروة مثل ذلك جابر روایت کرد که حضرت صلی الله علیه وسلم وقتی بر صفا ایستاد بر صفا ایستاد میگفت سه بار و میگفت لا اله الا الله الحمد میگرد این ذکر سه بار میگردد بر مروه همچنان **مسألة** عن نافع انه سمع عبد الله بن عمر وهو على الصفا يدعو يقول اللهم انك قلت ادعوا لي وانك لا تخلف للميعاد وانی اسألك كما هديتني للاسلام الا تنزع مني حتى تتوفاني وانا مسلمك نافع شنیدم بن عمر را در آن حال که او بر صفا بود و دعا میکرد و میگفت اللهم الهی بارخا یا برآئینه توفیرمودی ادعونی استجبکم و برآئینه توفلان یعنی و عدده را بر آئینه من سوال میکنم از تو چنانکه هدایت کردی مرا باسلام که نزع کنی آنرا از من تا آنکه میرانی حال آنکه من مسلمان باشم **باب يستحب السعي في بطن الوادي** **مسألة** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا نزل من الصفا والمروة مشى حتى اذا انصبته قدماه في بطن الوادي سعى حتى يخرج منه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتیکه فرودی آمد از صفا و مروه آهسته آهسته میرفت تا آنکه فرودی آمدند و دو قدم او در میان واد سے پوید پوید میرفت تا آنکه بر می آمد از میان وادی مسکه نزدیک ضیفه چون در بطن وادی آمد در میان

قلت وعليه اهل العلم في الاثار بين بالصفاء في طهارة رجل وينقلب البيت يقول الله اكبر في

شرح معانيها من قال

مكوسا بان بيدك بالمرقة

فمن احبها نجا من قال

يقين هو ولكن بيكرو

والصحيح انه لا يعتد

بالشروط الاول

شرح قلت في المكان

انما ينظر بطن الوادي يعني

بين اليدين الاضغاط

وفي الاثار بين بالصفاء في طهارة رجل وينقلب البيت يقول الله اكبر في

في النهاب ان يستحب

على عادته ان يسعي

بينه وبين الجبل الاضغاط

فانما سعى قائم في يميني

اليان توسط بين

اليدين فيمشي

www.ahnafmedia.com

قلوب
عليه اهل العلم
والاخبار يجمعون
بابا و اشيا افضل

۳۰۲

سبلین اخضرین سی نماید و نزدیک شافیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته برود چون مسافت ششذراع بهیچ اخضر باقی نماند
سی نماید و قتیکه در وسط سبلین اخضرین برسد بعد از آن آهسته آهسته بروی **باب** المشی بین الصفا و المروة افضل ^{الکرم}
پیاده رفتن در میان صفا و مروه بهتر است از سواره رفتن **مالك** عن هشام بن عمرو ان سودة بنت عبدالله عمها
كانت عند عمرة بن الزبير فخرجت تطوف بين الصفا والمروة في حج او عمرتها مشية وكانت اعوة ثقيلة فجاءت حين
انضت الناس من العشاء فلم تقض طوافها حتى تؤدى بالكاذل من اصعب فقضت طوافها فيما بينها وبينه وكان عمرة
اذا راهم يطوفون على الدواب ينهأهم اشد النهي فيعتلون له بالمرض حياه منه فيقول لنا فيما بيننا وبينه لقد حاب هؤلاء
وخشى سؤوه ^{الله} اخضر عبدالله بن عمر بود نزدیک عمروه بن الزبير یعنی در کناخ او بود پس هر آینه طواف میکرد در میان صفا و مروه و حج
یا عمره روان بر پای خود بود زنی گران پس آمد یعنی شروع طواف کرد میان صفا و مروه و قتیکه باز گشتند مردمان او را
عشا پس تمام نکرد طواف خود را تا آنکه گفته شد اذان اول از نماز صبح پس تمام کرد طواف خود را در میان خود و در میان اذان صبح
و عمروه و قتیکه میدید مردمان که طواف میکردند بر چو پایهای خود بنی میکرد ایشا از سخت ترین بنی پس حلیه می آوردند پیش او بر سر
از چپه شرمندگی از وی پس عمروه میگفت در میان خود و در میان ما براه نرسیدند ایشان و زبان کار شدند **باب** من احقر
او قتمه حلق بعد السبع و من افرد الحج او قارن اخذ لان الی یوم النحر هر که عمره مفروضه نیت کرده باشد یا تمتع موزه باشد بر سر
بعد سی و هر که عمره مفروضه یا قارن نیت کرده باشد تاخیر کند حلق را تا روز نحر **مالك** عن یحیی بن سعید قال اخبرني عمرة بنت
عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلت ليلت من ذى القعدة
ولا نرى الا انه الحج فلما دنونا من مكة امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يكتف من مكة هكذا اذا طاف البيت وسعى بين الصفا
والمروة ان يحل قالت عائشة قد دخل علينا يوم النحر يلح بقر فقلت ما هذا فقالوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعان
قال يحيى فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد فقال اتك الله بالحديث على وجهه عمره بنت عبد الرحمن شديدة
عائشة گفت بر آمدیم با هم راه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در پنج شب که باقی مانده بود از ماه ذی قعدة و نموده نمیشد با مگر آنکه
حج است پس قتیکه نزدیک سیدیم بگدا مگر در آنحضرت صلعم کسی که همراه او بدی نبود و قتیکه طواف خانه کعبه نماید و سعی کند
میان صفا و مروه حلال شود گفت حضرت عائشه پس داخل کرده شد بر ما یعنی بر اهل بیت روز نحر گوشت گاو پس گفتیم
این گفتند نحر فرموده است آنحضرت صلعم از جانب او حج خود گفت بجایی پس فکر کردم اینچه پنداریم قاسم بن محمد گفت قاسم
عمروه او حدیث را پیش تو بویچیک می باید **مالك** عن نافع عن عبدالله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت
لو رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الناس حملوا ولم تحمل انت من حملت فقال اني لبديت واسمى قلديت هذه فلا حل

www.ahnafmedia.com

حج

حتی انحضرت حضرت حفصه گفت حضرت راجیت حال مردمان که حلال شدند و تو طلال نشدی از عمره خود گفت بر آنکه من بصریح
جمع کرده ام موسی سر خود را و قلاوه بسته هم می خندد لبس حلال انعمم نا آنکه حکم کنیم **باب** بیست و نهم العُدُ و یوم الترویة الی
استحباب نگاه رفتن روز ترویة بسوی منی **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یصلی الظهر والعصر والمغرب
العشاء والصبح بمنی ثم ینید و اذا اطلعت الشمس للی عرفة عبد الله بن عمر یکیدار نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح
منی بعد از آن نگاه میرفت و قتیکه بر می آمد آفتاب بجانب عرفات مترجم گوید مستحب است بر آمدن بسوی منی بعد طلوع آفتاب
شب گذرانیدن در منی بعد از آن نگاه بر آید بجانب عرفات و قتیکه طلوع کند آفتاب **باب** نزول عمره و جواز ترویة
در بیان فرود آمدن در نمره و ترک فرود آمدن آنجا **مالک** عن علقمة عن امه عن عائشة انها كانت تنزل من عرفة
بنمرة ثم تحولت الی الادیك حضرت عائشه فرود می آمد در نمره از وادی عرفات بعد از آن انتقال کرد بجانب اک **باب** بیست و نهم
تقصیر الخطبة فی عمره و تجیل الرواح الی عرفة مستحب است کوتاه ساختن خطبه در نمره و شتاب رفتن بسوی عرفه **مالک**
عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله قال کتب عبد الملك بن مروان الی الحجاج بن یوسف الا ینال عبد الله بن عمر فی
شئ من امر الحج قال فلما کان یوم عرفة جاء عبد الله بن عمر حین زالت الشمس انامعه فضاح به عند سئل دق این
نفر علی الحجاج و علیه مکتف معصم فقال مالک یا ابا عبد الرحمن فقا الرواح انکنت ترید السنة فقال اهدیه السائل فقال
قال فانظر فی حجة ایتضه حله ما نه اخبره فنزل عبد الله حتى خرج الحجاج فساد بیننا و بین ابی فقلت له انکنت
ان تصیب السنة الیوم فاقصر الخطبة و تجیل الصلوة فجعل ینظر الی عبد الله بن عمر که یسمی ذلك منه فلما را
ذلك عبد الله بن عمر قال صدق سالم بن عبد الله گفت که عبد الملك بن مروان نوشت بسوی حجاج که مخالفت نکنی با عبد
بن عمر در چیزی از امر حج پس قتیکه شد روز عرفه آمد عبد الله بن عمر و قتیکه زائل شد آفتاب من همراه او بودم پس او از
حجاج را نزدیک سر بردامی او که کجاست این شخص پس بر آمد حجاج و بروی چادری بود معصم پس گفت چیست
ای ابا عبد الرحمن گفت رفتن بعرفه میاید اگر میخواهی عمل بر سنت پس گفت حجاج ایای این ساعت بروم گفت عبد
آری گفت جهلت ده مراتب آنکه بریزم بر خود آب را یعنی غسل کنم بعد از آن بر آیم پس فرود آمد عبد الله بن عمر تا آنکه بر آید حجاج
پس سیر کرد میان من و میان پدر من پس گفتم او را اگر خواهی که عمل بسنت کنی امروز پس کوتاه کن خطبه را و تجیل کن
پس دید حجاج بسوی عبد الله بن عمر تا بشنود از وی این سخن را پس و قتیکه دید این ماجرا عبد الله بن عمر گفت راست گفتم
سالم مترجم گوید اتفاق علماء بر آن است که خطبه خواند امام بعد از زوال دو خطبه حال آنکه او ستاده باشد و بندید در میان
خطبه این خطبه که کند میان خطبه ها و ما از آنجا که حج تا بوم ثانی **باب** بیستم بین الظهر والعصر یوم عرفة جمع کند میان

نمره و نیمی بی عرفة است

و لا یخیر احد فی المالکة یترک انزل الشمس قبل ان یحسب

قلنت و علیها
اهل العلم و قد کان
ان ابا حنیفة یجعل
الغفر علی نوح علی
فما کان یسرف
المدی فانه لا یجیل
منه الی یوم النحر
والهکون بسوی فقلت
فانه یجیل منه بعد
السنی
قلنت
و علیها اهل العلم
ان یسرف ان یجوز
الرمی یجعل طلوع
الشمس ان یسرف
ها لیس یفعل و اذا اطلعت
الشمس الی عرفة
قلنت
فی المنحرج و لا ینحرف
یعنی عمره بل یقفون
بنمرة فاقرب عرفات
حتی نزول الشمس و
لا یخیر احد فی المالکة
فدبت فیه الیوم
بها و فی المالکة
فانزل الی عرفة

www.ahnafmedia.com

العلم لان الجمع بمعنى
 النسك عند ابن خزيمة
 في قوله مشروط
 من الوقت والمكان
 والاحرام والجماعة
 بمعنى السورة عند الشافعي
 وعليه اهل العلم
 انه يتوجب للمؤمن
 ان يقرأ في الذكر
 التهليل والدعاء
 مع قلنا
 في العالكة تبين هذا القام
 بعينها وفي شرح السنة
 اختلاف بين وقف
 بطن عزة فقال الشافعي
 لا يجوز له وقال مالك
 وجه صحيح عليه

قال
 في يوم روزه **مالك** عن ابن شهاب انه قال سال سالم بن عبدالله بن عمر هل يجزئ بين الظهر والعصر السفر
 نعم لا بأس بذلك المراد الى صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سवाल كرو سالم بن عبدالله بن عمر ايا جمع كرو وروا
 ظهر وعصر ودر سفر س گفت سالم بن عبدالله آری هیچ باک نیست ایامنی بینی نماز مردمان در عرفه باب فضل یوم
 وفضل الدعاء فيه وفضلت روزه عرفه وفضلت عار در وی **مالك** عن ابراهيم بن عبدالله بن عبد الله بن ابي عمير
 عن طلحة بن عبیدالله بن كيزان رسول الله صلى الله عليه قال ما رآني الشيطان يوما هو فيه الا صغرا لا اذ حرك لا
 ولا اغيظ منه في يوم عرفة وما ذلك الا لما راى تنزل الرحمة ونجا وزاد الله عن الذنوب العظام الاماراتي يوم
 بدر قيل وما راى يوم بدر قال اما انه قد راى جبريل يزعم الملكة رسول الله صلعم فرمود دیده نشد شیطان را در پیش
 خوار تر و بی اعتبار تر حقیر تر و دشمن تر که ترا فری اخیال که در روز عرفه می باشد و نیست این مگر بسبب آنکه می بیند نزول رحمت و غفور
 فرمودن خدا متعالی از گناهان بزرگ مگر آنکه دیده شد روز بدر صحاب گفتند و چه دید روز بدر فرمود آگاه باش بر آنکه در می
 جبرئیل اجا جای استاده میکرد در شنگان **مالك** عن زياد بن ابي زياد مولى عبدالله بن عباس بن ابي ربيعة الخزاز
 عن طلحة بن عبیدالله بن كيزان رسول الله صلى الله عليه قال افضل الدعاء يوم عرفة افضل ما قلت انا والنبوة
 من قبله لا اله الا الله وحده لا شريك له رسول الله صلعم فرمود بهترین دعا دعا روزه عرفه است و بهترین آنچه گفتن من در شب
 پیش از من لا اله الا الله وحده لا شريك است باب عرفه كلها موقف لا بطن عزة و عرفه كلها موقف لا بطن عزة
 عرفه هر آن جای ایستادن است مگر بطن وادی عرفه و مزدلفه همه آنجایی است اندکست مگر بطن محشر **مالك** انه بلغه ان رسول
 صلى الله عليه قال عرفه كلها موقف و اذ تقفوا عن بطن محشر رسول الله صلعم
 عرفه همه جای ایستادن است و یکیشوید از بطن عزة و مزدلفه همه آن جای ایستادن است و یکیشوید از بطن محشر **مالك** عن هشام
 بن عروة عن عبدالله بن الزبير انه كان يقول اعلم ان عرفه كلها موقف لا بطن عزة وان المزدلفة كلها موقف لا بطن
 عبدالله بن الزبير سگفت بدانید که عرفه همه جای ایستادن است مگر بطن عزة و مزدلفه همه آنجایی است اندکست مگر بطن محشر
 بطن عزة وادی است جانب غرب از مسجد عرفات و شیطان در اینجا برای حضرت اسمعیل متمثل شد و سوسه انداخت که حضرت
 ابراهیم را ده فرج تو دارند و بطن محشر لفظ اسم فاعل موضع است که فیلان صحاب فیل در اینجا مانده شدند و بلاگ گشتند
 بر زمین میزدند و آثار اصحاب دارند اختلاف در آن است که اگر شخصی در بطن عزة و قوف کرد و حج او تبا که در اینجا نرسید
 شافعی است یا اصل حج صحیح است و در آن نقصانی راه یافته که بقربانی منجر تواند شد چنانچه مذکور است در علم باب
 هل یصح عرفة واقف عرفات یا روزه گیر در روز عرفه کسیکه استاده باشد بعرفات **مالك** عن ابي القاسم و هو محمد بن عبد الله

www.ahnafmedia.com

عن عبد الله بن عباس عن ام الفضل بنت الحارث ان ناسا ثاروا عند عايمة حفرة فوسا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بعضهم عروضا
 وقال بعضهم ليس عروضا فادسنا اليه بقدره فبين وعروضا فحل عليه بعيره بعرفة فشر بهما حتى اختلفا كرونا بايكديك نزلوا فيهم
 بنت الحارث وروى غيره في روضة ان حضرت صلوات الله عليه وسلم بس بعض مردم گفتند كه حضرت صلعم روزه دارست و بعض ايشان گفتند
 نيست روزه دارين ام الفضل فرمودت يا ايها النبي و حضرت صلعم ستاده بود برشته روزه و عرفات بس اشاميد انزال مالک عن يحيى
 سعيد بن القاسم بن محمد بن عاصم ام المؤمنين كانت تصوم يوم عرفة فقال القاسم لقد رايتها عسقية عرفة يدفء الامام
 فترقت حتى يبسين ما بيننا وبين الناس من الارض فترت حواشيبا ففطر قاسم بن محمد روايت کرد كه حضرت عائشه روزه ميگيرد
 روزه عرفه قائم گفتم و بدم او را چاه عرفه کرد و ان ميشد امام بعد از ان مي استاده حضرت عائشه تا آنكه سعید ميشد انجمن او و میان
 مردمان بود از زمين مراد از ان خالی شدن زمين است از هجوم مردم بعد از ان مي طلبيد اشاميدني بس افطار ميگيرد ترجمه گويد نزل
 اکثر علماء واقف بعرفه را صلعم عرفه کرده است و افطارات آن روزه تهنيت در دعا و قوف کوشش نمايد باب منام يقف بعرفة حتى
 الصبح يوم النحر فقد فاته الحج بركه استاده و عرفه تا آنكه طلوع کرد و صبح روز نحر بس فوت شد از وي حج مالک عن نافع بن حصد
 بن عمر ان يقول من لم يقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم الفجر فقد فاته الحج ومن وقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم
 فقد فاته الحج و عبد الله بن عمر گفت هر كه استاده نشد و عرفات از شب مزدلفه ميش از آنكه طلوع کند فجر بس بر آينه فوت شد از و
 حج و هر كه استاده بعرفات از شب مزدلفه ميش از آنكه طلوع کند فجر بس بر آينه دريافت حج مالک عن هشام بن حمزة عن ابيدانه
 قال من ادرك الفجر من ليلة المزدلفة ولم يقف بعرفة فقد فاته الحج ومن وقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم الفجر فقد ادرك
 الحج و هر كه ميگفت هر كه دريافت او فجر از شب مزدلفه و استاده نشد و استاده بعرفات بس بر آينه فوت شد از وي حج و هر كه استاده
 بعرفات از شب مزدلفه ميش از طلوع فجر بس بر آينه دريافت حج را ترجمه گويد هيچ است نه بهي اول علم گر آنكه اگر روزانه در عرفه
 استاده و قبل از غروب مفارقت کرد و نزد يك ابو حنيفة دم و احييت و نزد يك شافعي او را دم مستحب است او را باب كيف يسير
 اخذ فم جوهه سيركند وقتيکه روان شود از عرفات مالک عن هشام بن حمزة عن ابيدانه قال سئل أسامة بن زيد و انما لاس
 كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسير في حجة الوداع حين دفن فقال كان يسير العنق فاذا وجد فرجة يقف عروفاً و گفت كه سوال
 كه و شد اسامه بن زيد را و من نشسته بودم براه او و جوهه سير ميگرد و حضرت صلعم در حجة الوداع وقتيکه روان ميشد از عرفات بس گفت
 اسما كه ميرفت في حجة شتابي ميگرد و بس وقتيکه ميافت فجر را زياده تر شتابي ميگرد گفت هشام و نفس قاري است زياده تر از عرفات
 باب يصعب بل المغرب والعشاء بمزدلفة صحیح كه مغرب بخار و در مزدلفه مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله عن
 عبدالله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي المغرب والعشاء بالمزدلفة جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز مغرب و عشاء را

www.ahnafmedia.com

سأقلت
 و عليه اهل العلم
 ان الله لو وقف بنا
 ثمة فاقف قبل
 الفجر ليأتينا و انما
 عند الشافعي و غيره
 عند ابي حنيفة
 عليه اهل العلم
 ان الله يطلع دفعا
 لا يؤذي الناس

له قلت
 وعليها هل العلم
 وفيها الكبري بركاتها
 ولهم الزدفة الطيبة
 ولجماعة طلاب العلم
 له قلت
 وعليها هل العلم الا انه
 واجب عند الخيفة
 سنة عند الشافعي

٣٠٦

در مزدلفه يكجا مالك عن موسى بن عقبة عن كريب بن ابي اسامة بن زيد انه سمعه يقول ذم رسول الله صلى الله عليه وسلم من غزاة حتى اذا كان بالشعب نزل فبال فتوضأ فلم يبق الوضوء فقلت له لصلواتك يا رسول الله قال لصلواتك اما ماتت فكيف فلما جاءه المزدلفة نزل فتوضأ فاسبغ الوضوء فراقبت الصدوة فصلى المغرب ثم اناخذ كل انسان بعيره في منزله ثم اقيمت العشاء فضلاها ولم يصل بينها شيئا اسامه بن زيد ميگفت روان شد رسول الله صلى الله عليه وسلم از عرفه تا چون رسيد بده كوه فرود آمد پس جبل كرد پس ضو كرد و الكمال ان نمود يعني يك يك بار اعضا شست اسامه ميگفت پس گفتم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم نماز بخواند يا رسول الله فرمود نماز پيش روي شست پس سوار شد پس قتيقه رسيد بزود فرود آمد پس كامل كرد و صنوبر بعد از ان استاده نموده شد نماز پس گذارد نماز مغرب بعد از ان خوابيد شخصي شتر خود را در منزل خود بعد از ان اقامت عشاء گفتم شنيد پس گذارد نماز و گذارد چيزي در ميان هر دو نماز مالك عن يحيى بن سعيد عن عدي بن ثابت الانصاري ان عبد الله بن زيد اخبره ان ابا ايوب انصاري اخبره انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا و ابا ايوب انصاري نماز گذارد همراه آنحضرت صلعم در حجة الوداع مغرب عشاء در مزدلفه همه يكجا مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب صلى المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا عبد الله بن عمر ميگذازد و مغرب عشاء در مزدلفه همه يكجا و در عا المكيه ي مذكورت كه اين جمع را خطبه سلطان و جماعه و احرام ضرورت بخلاف جميع عرفه باب يقومون بالشعر الحرام يذكرون الله تعالى حتى يسفروا بايستند در شعر الحرام ذكر كويان خدا را عز وجل تا آنكه در وقت روشني مايند قال الله تعالى فاذا افضت من عرفا فاذا كروا عند الشعر الحرام و اذ كروه كما هلكهم وان كلفتم من قبل من الضنابين پس قتيقه روان شد يدا عرفات پس بايد كنيد خدا را عز وجل نزد يك شعر الحرام فان كوهي است در مزدلفه بايد كنيد او را چنانكه راه نموده شمارا و اگر چه بوديد پيش از اين نگرانا پس از اين آية معلوم شد كه نزول بزود فرود آمد و ذكر نزول يك شعر الحرام لازم است و حديث وقت آنرا معين كرده است كه نماز صحيح خلص خواند و از ان وقت تا سفيد دمي ذكر كويد و پيش از طلوع آفتاب بسوي مني روان شود مترجم كويد نزد يك ابو حنيفة اينها باين صفت واجب است و نزد يك شافعي سنت باب تقدير الضعفة من جمع پيشتر فرستادن زنان و كودكان از مزدلفه مالك عن نافع عن سلم و عبيد الله ابني عبد الله بن عمران اياها عبد الله بن عمران يقدم اهله و صبيها من المزدلفة الى منى حتى يصلوا الصبح يعني و بر مو اقبل ان ياتي الناس عبد الله بن عمر پيشتر ميغزتا داخل خود را و كودكان خود را از مزدلفه بسوي مني تا آنكه نماز صبح ميگذارد و زميني و رمي ميكرند پيش از آنكه مردمان بيايند مالك عن يحيى بن سعيد عن عطاء بن ابي ديارهم ان مولاة لاسماء بنت ابوبكر الصديق اخبرته قالت جئنا مع اسماء بنت ابوبكر منى فجلسنا قلت لها القديمتنا فجلسنا فقلت قد كنا انصنم ذلك مع من هو خير منك مولاتي اذان اسماء بنت ابوبكر گفت آدميم همراه اسماء بنت ابوبكر منى

www.ahnafmedia.com

غلط پس

عنه عليه السلام في العاقلون من نعمة الله تعالى على عباده
 في العاقلون من نعمة الله تعالى على عباده
 في العاقلون من نعمة الله تعالى على عباده
 في العاقلون من نعمة الله تعالى على عباده

شوم باهل خود پس گفت بر آئینه من قصر نموده ام از موی خود هنوز پس گرفته ام از موی او بدندان خود بعد از آن قاع کردم با او و
 پس نحمدید قاسم بن محمد پس گفت امر کن او را که بگیرد از موی خود بقصر من باب من ضمرا ولید تعین له لخلق هر که بافته باشد
 سر را بصر جمع کرده باشد معین میشود برای او خلق مهالك عن نافع عن عبدالله بن عمران عن الخطاب قال من ضمف فخلق
 تشبهوا بالتلبید عمر بن الخطاب گفت هر که بافته باشد موی سر خود را پس البتة خلق کند و مشابهت کند به تلبید مهالك عن
 بن سعید عن سعید بن المسيب ان عمر بن الخطاب قال من عقط او ضمف اولید فقد وجب علیه المخلوق عمر بن الخطاب
 هر که بسته باشد موی سر خود را بر تارک یا بافته باشد یا بصر جمع کرده باشد پس واجب است بروی که خلق کند باب لا تمتشط
 المرأة قبل التقصیر شانه نکند زن پیش از قصر کردن مهالك عن نافع ان عبدالله بن عمران يقول للمرأة المجمع اذا
 لم تمتشط حتى تاخذ من فرق داسها وان كان لها هكلم تاخذ من شعرها حتى تخرجها عن عجزها بن عمر سگفت زن محرم
 حلال شود شانه نکند تا وقتیکه بگیرد از فرق سر خود و اگر باشد او را بدی بگیرد از موی سر خود تا وقتیکه نخر کند بدی خود را پس
 من رمی الحجرة وخلق حلل كل شئ الا النساء واختلفوا في الطيبين هر که رمی جمار کند و خلق نماید حلال شد او را هر چیز مگر زنان
 کردند در استعمال خوشبو مهالك عن نافع و عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمران عن الخطاب خطبا للناس بفرقة و تعلم
 امر الحج وقال لهم فيما قال اذ حثتم عني فمن رمى الحجرة فقد حل له ما حرم على الحاجز الا النساء والطيب لا يمس احد النساء
 ولا طيبا حتى يطوف بالبیت عمر بن الخطاب خطبه خواند برای مردمان و در عرفه و تقسیم کرد ایشان را امر حج و گفت ایشان را آنچه
 آمد بدینی پس هر که رمی کرد حج را پس بر آئینه حلال شد برای او چیزیکه حرام بود بر حج کننده مگر زنان و خوشبو که کسی دست نرسد
 بزنان و نه خوشبو تا آنکه طواف کند خانه کعبه مهالك عن نافع و عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمران عن الخطاب قال
 رمی الحجرة وخلق اوقصی و نخر هدی یا ان كان معه فقد حل له ما حرم عليه الا النساء والطيب حتى يطوف بالبیت عمر بن الخطاب
 فرمود هر که رمی کرد حج را و موی سر تراشید یا قصر کرد و نخر نمود بدی خود را اگر باشد با او پس بر آئینه حلال شد او را آنچه حرام بود
 بروی مگر زنان و خوشبو تا آنکه طواف کند خانه کعبه مهالك عن عیسی بن سعید و عبدالله بن ابی بکر و ربيعة بن ابی عبد الله
 ان الولید بن عبد الملك سال سالم بن عبدالله و خاصجة بن زید بن ثابت بعد ان رمی الحجرة وخلق داسه و قبل ان یضیع
 عن الطيب فنهاه سالم و ادخلت خاصجة بن زید بن ثابت و لید بن عبد الملك سوال کرد سالم بن عبدالله و خارج بن زید بن
 بعد از آنکه رمی حج را و موی سر تراشید یا قصر کرد سر خود را پیش از آنکه طواف کند از استعمال خوشبو پس نهی کرد او را سالم در حضرت اوست
 بن زید باب تحب البیتة فیمن و حدها العقبة واجب است شب مانند طری و قدر آن عقبة است مهالك عن نافع
 عن عبدالله بن عمران عن الخطاب قال لا یبیتان احد من المصلین من فداء العقبة عمر بن الخطاب فرمود باید که شبانه

www.ahnafmedia.com
 و معنا فان قالوا
 والشهوات من الشهوات
 فقال الذين من الریح الملق
 والظن حصل التخل
 الاول وحل به اللیس
 والمحاق والقلم اذا
 فعل الثالث حصل
 التخل الثاني وحل به
 باقی المحاق والتنف
 عندك بمنزلة الملق
 قاله بن حبان
 ان ابن الجین النبی صلی الله
 علیه و آله یوم فقال
 قال ابن یطوف حل الحلی
 الیوم اول النساء

صلعم بر کینه و می خایض شده و فرمود شاید وی بگریخته باشد پس گفتند یا رسول الله بر آن روز می طواف کرده بود پس
 رسول الله صلعم پس بگریخته باشد تا حال حضرت عائشه گفت در حالتی که نادرین مسئله بحث میکردیم که پس چرا این
 مردان زنشان خود را میخیزد و در طواف اگر آن پیش فرستادند نفع میکند ایشان را و اگر بودی آنچه میگردد صلعم
 پس زیاد بر عیاش نیز از زن خائض همه ایشان طواف افاضه کرده اند یعنی طواف وداع میکنند صالح عن عبد
 بن الجبر عن ابی اناس بن عبد الرحمن خبره ان ام سلمة بنت محمد ان استفتت رسول الله و ما اولد بعد افاضت يوم الفرج فاذ لم رسول الله
 فخرجت ام سلمة بنت محمد ان سوال کرد حضرت صلعم را و خائض شده بود یا فرزند زاده بود بعد از آنکه طواف افاضه کرده بود
 روز چهارم پس از آن داد او را رسول الله صلعم پس بآمد بجانب مدینه صالح عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن محمد بن عبد
 ان حالته ام المؤمنين کانت اذا حجت و معها نساء تخاف ان یحیی قدامهن يوم الفرج فاضن فان یحیی بعد
 لم تنظرهن تنفر بهن و هن حیضی اذا کن قد افاضت حضرت عائشه وقتیکه میگرد و همراه او زنان میبودند که از حیض ایشان
 می ترسید پس میفرستاد ایشان را روز چهارم طواف افاضه میکرد و ندیس اگر خائض میشدند بعد از آن انتظار ایشان نمی بود
 در وایه میکرد ایشان را در وطن حال آنکه ایشان خایض بودند وقتیکه طواف افاضه کرده بودند باب ما قفل المرءة اذا حیا
 قبل الافاضة چه کار کنند زن وقتیکه خایض شود پیش از آنکه طواف افاضه کند صالح عن عبد الرحمن بن القاسم عن
 عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و آله انها قالت قدمت مكة و انا خایض و لم اطف بالبیت و لا بین الصفا و المروة فشاکی
 ذلك الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال افضل ما یفعل الحاج غیر انک لا تطوفی بالبیت و لا بین الصفا و المروة حتی تطهر
 حضرت عائشه گفت آدم بگردد من خایض بودم و طواف نکردم بخانه کعبه و نه سعی کردم در میان صفا و مروه پس اظهار شکایت
 کردم پیش حضرت صلعم پس فرمود بکن آنچه میکنند حاجیان غیر آنکه تو طواف کنی بخانه کعبه نه در میان صفا و مروه تا آنکه پاک
 صالح عن نافع بن عبد الله بن عمر ان یقید المرءة الحائض التي یقل بالجموع ثم انها تهل بحجتها او غيرها اذا ارادت فکرا
 تطوف بالبیت و لا بین الصفا و المروة و هي تشهد المناسک كلها مع الناس غیر ان لا تطوف بالبیت و لا بین الصفا و المروة
 و لا تقرب المسجد تطهر عبد الله بن عمر کیف در باب زن خایض که احرام کند بجز با حرمه که وی احرام کند بجز و حرمه وقتیکه خایض
 ولیکن طواف خانه کعبه کند و سعی در میان صفا و مروه کند و نزدیک نشود مسجد حرام تا آنکه پاک شود باب المرءة تعهل بالعمرة
 حیض و تقرب الحج فلا یستطیع ان تعمر حکم زنیکه احرام کرد بمره بعد از آن خائض شد و نزدیک شد بجز پس تطهرت نمیداد
 عمره صالح عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابی عن عائشة ام المؤمنین انها قالت خرجت مع رسول الله صلی الله علیه و آله
 حاجی الوداع فاهلنا بعمرة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انما کان معک فلیهل بالعمرة ثم لا یهل معک فلیهل بالعمرة

قلنا
 وعلیه اهل العلم
 ان الحائض لها ان تترك
 طواف الوداع و لا
 تنفرد به و لا یصلح
 علیها
 فی الروایة ان اخرها
 یعنی ان اخرها الزیارة
 عن ابی عمر بن عبد
 بن موفی النعمان و الحسن
 و الطواف و المعی
 لعلها

www.ahnafmedia.com

از حدیث این معنی تجزیه و تفسیر در حدیث آمده است که هر چه در دست راست است بر آن کف است
بودن آن طائر را از خارج دین بعد از آن داخل کرده شد هر چند و قال المجلد الاصح یعنی بسبب الصائد و قاطع اشجار و الخیار

کتاب البیوع والمعاملات

بقوله تعالى الا ان تكون تجارة عن تراضی منکم و تراضی کار دل است که بنده در این اطلاق میسر نیست پس البته شد که در حدیث
بیت که در عرف بان تراضی دانسته شود شافعی شلوط کرده است بلفظ صریح با بیع و مشتری مانند مشتری و ملک و قید
یا بعضی فقال بعتک یا کنایت و مانند جمله لک بکنه او عطیت لک بکنه او خذ منی بکنه لیکن اقوی نزدیک غیر است که هر چه در
آن تراضی دانسته میسر مستند بشود بان معاطاة باشد یا قرضیه و الله اعلم زیرا که در اصل شرح بجز تراضی مطلوب باشد و شرط عاقدین
و کراهی بودن الا اگر اجماع بود حکم الا اگر است بحدیث رفع ید عن ثلثه و آیه لا تأکلوا اموالکم و قیاس بر علق در صورت
فی الحدیث لاطلاق فی اخلاق و الاصلی منیر که والی مشرف باشد بر عهده او اذن داده باشد که جایز است بابت ابلو الیتمی زیرا که
آن عقد مستند بوالی است در حقیقت و شرار حربی سلاح را و کافر صحنه نیز درست نیست بجهت امانت و ضمان خوف آنکه استعانه بر
مسلمانان کند و شرط بیع پنج چیز است مهارت عین او زیرا که در حدیث شخین بنی از بیع کلاب و خر و میتة آمده است و امریکه شتر گاو
سیان آنها نجاست است پس عله بنی همان تواند بود و فیه نظر زیرا که در حدیث آمده است که خداستحالی حرام منی کنه چیزی را بکنه
حرام بکنه بیع او و معنی این حدیث است که چیزی که در جانتقل بآن شایع و مشهور باشد بوجهی که همان متعین شده باشد
و آن انتقال حرام باشد بیع آن چیز حلال است پس بیع خر برای سواری و جعد بر آخذت درست باشد اگر چه اکل لحم خر و کوا
جعد نیز محتمل است و بیع خر و احصام حرام باشد و قاعده متفق فیها میکند که بیع کلب محرم الا قنای بیع میتة برای گوشت او
نیز برای جلد که بجهت دباغ گیرند حرام باشد بجهت این علت زیرا که بنا بی بیع بر تعفن لوبه جامه مانده است و الله اعلم دیگر نفع بیع است
پس آنچه قابل انتقال نباشد بیع او صحیح نیست بقوله تعالى و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و در صورت صادق می آید که باطل
و در اینجا قضیاتی است زیرا که در عالم چیزی یافته میشود که او بوجهی از وجه نفع نباشد پس مرا آن نفع معتد به است باعتبار عادت
قوم و مقاصد ایشان در محاش غیر میگوید پس حال مختلف باشد باختلاف بلاد و اوقات پس بیع مار بر شرط نه غیر مانع از اخذ او
و بیع ترازوی صحرا بی منفعت است و الله اعلم دیگر امکان تسلیم بیع است زیرا که چیزی را ممکن تسلیم نباشد اخذ مال عوض او اخذ مال
پس بیع ضال آبن و مضموب صحیح نباشد الا با قاریر و همچنین بیع نصف سیف و نصف ظرف صحیح نباشد زیرا که تسلیم نصف
محال است و در صورت تقسیم معیوب میشود دیگر ملک عاقد زیرا که مال یک طرف متعلق باطل است و در قولی اگر اذن مالک متعلق شود بجهت
میگردد و دیگر معلوم بدون بیع بعینه و بقدره و صفت زیرا که بیع مجهول خرد است و از بیع خرد بنی وارد شده و راه سلم درین مسئله

www.ahnafmedia.com

از آنکه عقد عریض باشد و منی عریض است که چیزی یکدیگر را بگوید و عقد و نداند که آنچه برست یا نیست نیک است یا بد است و لابد است از معلوم بودن عوضین لیکن در احیان موجود علم باشد که است در امور موجوده غیر موجوده و صغیر که منضم باشد فاطح تنازع و معین او
 بر وجهی که تفسیق بود که بعسر انجا و نه اجمال او صافی که اهل معامله از اطلب کنند ضرورت است و هر عقد را خاصیت است از
 از اجماع سلف آن خاصیت را ادراک میاید کرد مانند آنکه خاصیت رسن است که لازم میشود تا آنکه قرض میان نیاید و خاصیت
 حواله است که خطایه اصیل منقطع میگردد و خاصیت بی است که بدین قرض تمام نمیشود و بعضی ذاتیات عقد از تامل در اطلاق
 آن عقد فهمیده میشود مثل تسلیم شدن از لفظ سلم و سلف دانسته میشود آن را نیز ادراک باید کرد و گاهی در عقد شرط میکنند و حال شرط
 بیع میتوان دانست که گاهی شرط معتقد است یا امری است که شارع بجهت توفیق بان فرموده است ندایا یا مقاصد مختلفی
 یا خلاف آن شرط دانند این شرط لابد است از اعتبار ادو گاهی شرط مخالف مقتضای عقد میباشد با شرطی که شرح تخصیم
 بیع آن و آن شرط فاسد است و اما بابت شرط فاسد عقد فاسد گردید یا عقد صحیح است و شرط ساقط شود هر دو احتمال با تخریج است
 باید دید شرط بیع بیع است و در هر عقد بیاید تامل کرد که وظیفه عاقدین چیست و بر هر یکی چه چیز لازم میشود از مقتضای آن عقد
 و فهم این نکته از نظر در حقیقه عقد و در نصوص شارع در باب بیع و جاری کردن آن نصوص در سایر عقود میتوان دانست
 و اگر اختلاف متعاقدین واقع شود چند قاعده مستخرج از شریعت را کار میاید است و بحسب آن قاعده حکم میاید کرد و این علی

المدعی والیمین علی من انکر البیعا اذا اختلفا والسلفه قائمه فالقول ما قال البایم او یترادان الصمان بالکماله مقبول
 این است یا مین و اینها مثل در هر عقدی شرط میاید کرد و تفریجاتی که بر تو وارد شود آنها را بر همین اصول حمل میاید کرد
 چنانچه بیع سعی کردی خواهی دید که در پیشانی واحد نیست آنچه در وسط مذکور است متمیزه و شرح است بر یک متن که اکثر
 موافق می افتد و گاهی در توجیه و تفصیل و اجمال مختلف می شوند مختار فیر در بیاب اختیار قوی و انفع نیست از بیعین
 و میاید دانست که اگر عقدی از مسلمانی مستحق شود تا امکان او را محلی صحیح بیاید میاید کرد جمعی عایت لفظ عقد کنند پس اگر
 متضمن خلاف مقتضای آن لفظ باشد از عقد فاسد میزند و جمیع رعایه معنی و آن لفظ را حجاز میگیرند از آن عقد اگر تفریح
 قایم باشد و میل فیر جایب اعتبار یعنی است زیرا که اهل عرف و اعتبار با الفاظ عقود تهران دارند و غیر معنی معتبر نگردد

باب حکم بیع الطعام بحسنه والنقد بحسنه الا یباید سواء لسواء فان اختلفت الاجناس كان طعام بطعام او نقد
 بقدر اشتراط التقابض لا المساواة وان كان طعام بنقد لم يشترط التقابض ايضا حرام است فروختن طعام بحسنه
 یعنی گندم بگندم یا جو بجو مگر دست بدست هر یکی برابر دیگر در کیل و حرام است فروختن نقد بحسنه آن یعنی طلا بطلا یا نقره
 بقره مگر دست بدست هر یکی برابر دیگر در وزن پس اگر مختلف شوند اجناس بعد از آنکه طعام مقابل طعام باشد گندم

www.ahnafmedia.com

مقابل جو یا نقد و عرصن نقد باشد مثل طلا مقابل نقره و این شرط صحیح تقابض است نه آنکه هر یکی برابر دیگری باشد اگر طلا
مقابل نقد باشد مثل نقره مقابل گندم پس تقابض هم شرط نیست **مالک** حدیث ابن شهاب عن مالک بن اوس بن
الحدادیان البصری انه التمس صفا مائة دينار قال فدعا لي طلحة بن عبید الله فترا و ضنا حتى اصطرقت مني وحل
الذهب يلقبها في يدي ثم قال حتى ياتي خازني من الغابة وعمر بن الخطاب سيمع قال عمر لا والله لا تقارقه
حتى اخذ منه ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الذهب بالورق رجالا هاء و هاء والبر بالبر و نوالا هاء
و هاء و النقر بالقر رجالا هاء و هاء و الشعير بالشعير رجالا هاء و هاء مالک بن اوس طلب كروم من
اصيد نيار يعني طلب كروم و ختن احد النقدین را نقد دیگر گفت پس خواندم اطعمه بن عبید الله پس در تعیین قیمت سخن
تا آنکه هیچ صرف مقرر کرد و این گرفت آن طلا را میگردانید از در میان و دست خود بعد از آن گفت نظر کن تا آنکه
ساید تجویع از من از قابض من الخطاب می شنید پس فرمود حضرت عمر قسم بخدا که خدا شوازل طلحه تا آنکه بگیرم حق خود
از وی بعد از آن حضرت عمر گفت که فرمود رسول الله صلعم طلا فروختن با نقره ریاست مگر آنکه این بگوید بیار و آن بگوید که
بیار حاصل نیست که در یک مجلس قبض بدین مخرج گردد و فروختن گندم با گندم ریاست مگر آنکه این بگوید بیار و آن بگوید
بیار و فروختن قر با تمر ریاست الا آنکه این بگوید بیار و آن بگوید بیار و فروختن جو با جو ریاست مگر آنکه این بگوید بیار
و آن بگوید بیار قوله بار و ما عناه مالک و مات ای خدا عطا داد بدینک آن کیون پدید آید قوله ترا و ضنا ای تجا و ضنا فی
البيع و شهره **مالک** عن ناضر عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا تتبعوا الذهب بالذهب
الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق بالورق الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض
ولا تتبعوا منها غائباً بل اجوا ابو سعید خدری روایت کرد که حضرت صلعم طلحه و مسلم فرمودند و فرمودند زنی را بزرگ هموزن
با هموزن زیاد و نکند بعضی آنرا بر بعضی آن و فرمودند نقره را با نقره مگر هموزن را با هموزن زیاد نکند بعضی آنرا بر
و فرمودند نقره و غائبی را با حاضر یعنی یکی از مبیع و ختن حاضر باشد و دیگر را وعده کند قوله لا تشفوا ای لا تفضلوا و اشفت
الا تشفوا یعنی معنی الزيادة و التقصان و الناجز المحاضر يقال انجز الوعد اذا حضره **مالک** عن موسی بن ابي عمير عن ابی
الحباب سعید بن یساعن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال الدينار بالدينار والدرهم بالدرهم ولا فضل
رسول الله صلعم فرمود یک نيار مقابل یک نيار است و در هم مقابل یک در هم است زیاد و معتبر نیست در میان اینها یعنی زیاد
با اعتبار جودت و روایت معتبر نیست بعد از آنکه در وزن برابر باشند **مالک** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان سمع
بن ابی سفيان يبيع سقاية من ذهب او ورق بالقر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله

www.ahnafmedia.com

یتھی عن مثل هذا الامثلة فقال معاوية ما ادرى بمثل هذا باسما فقال ابو الدرداء من بعد في من معاوية انا اخبره
 عن رسول الله صلى الله عليه وخبيري عن رايه لا اسالك بارض انت بها تدمر قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب
 فذكر له ذلك فكتب عمر بن الخطاب الى معاوية بن ابي سفيان الاتبع مثل ذلك الامثلة فقبل وذنابوزن معاوية بن
 ابي سفيان فروخت او ندي از طلايا انقره بعوض زياده ترانوزن آن پس گفت اورا ابو الدرداء شنيدم رسول الله
 که بنی میفرمود از مانند این بیج مگر آنکه فروخته باشد بموزن را با هموزن پس گفت اورا معاویه بنی میممانند این بیج با
 پس گفت ابو الدرداء که گیت که تصدی بیان عذر من شود پیش معاویه من خبر میدهم اورا از رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و او خبر میدهم از راسی خود ای معاویه کجا اقامت کنتم با تو در زمینی که تو در آن باشی بعد از آن آمد ابو الدرداء پیش عمر بن
 الخطاب پس کرد پیش او این ماجرا پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی معاویه که مفروض مانند این را مگر آنکه فروشی هموزن
 با هموزن قوله من بعد من بنصرني والغدير بنصير مالك انه بلغه عن جده مالك بن ابي عامر ان عثمان بن عفان
 قال قال لي رسول الله صلى الله عليه ولا تتبعوا الدنيا بالدنيا ولا تتبعوا الله بالدنيا عثمان بن عفان گفت فرمود
 رسول الله صلى الله عليه مفروضید یکدیگر را بدو دنیا و مفروضید یکدیگر را بدو در هم مالک عن يحيى بن سعيد ان قال
 اور رسول الله صلى الله عليه المتعددين ان يبيعا اتيته من المعانة من ذهب او فضة فباحا كل ثلثة باربع حيناً او كل اربعة
 ثلثة حيناً فقال لهما رسول الله صلى الله عليه ادبنيما فودا امر فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم دو سحر یعنی سعد بن
 رئيس و حسن سعد بن عباده را رئيس خزرج که بغرضند او ندي را از غنيمت از طلا بود يا از نقره پس فروختند باين حساب
 هر سه مثقال ابقا بله چهار مثقال نقد يا هر چهار مثقال با بمقابله سه مثقال نقد پس فرمود ايشانرا انحضرت صلى الله عليه وسلم
 را با دو پيس روگنيد اين بيج را مالک عن نافع بن عبدالله بن عمر بن الخطاب قال لا تتبعوا الذهب بالذهب ولا
 مثلاً بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق بالورق الا مثلاً بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق
 بالذهب احد هما ثابت الاخر ناجز وان استنظرك الى ان يلج ببيتة فلا تنظره اني اخاف عليكم الرماء والرماء هو الراباه عمر
 الخطاب فرمود مفروضید طلا را طلا مگر هموزن را با هموزن و زياده نكنيد بعض آنرا بر بعض و مفروضید نقره را با نقره مگر هموزن
 با هموزن و زياده نكنيد بعض آنرا بر بعض و مفروضید نقره را با طلا کي از اين هر دو غائب باشد و ديگر حاضر در گره هلت طلبه
 او و آنکه در آيد بخانه خود پس هلت مده آنرا در آينه من حتى رسم بر شمار را در يا معنی رياست مالک انه بلغه عن القاسم
 بن محمد انه قال قال عمر بن الخطاب الدينار بالدينار والدينار بالدينار والدينار بالدينار والدينار بالدينار
 معناه النسيه قاسم بن محمد گفت که فرمود عمر بن الخطاب یکدیگر را بمقابله یکدیگر نيارست و ديگر هم مقابله یکدیگر است و يكسا

www.ahnafmedia.com

شأن شخص قضایا گوید که چه قدر گوشت ازین گوشتند حاصل شود مقاب گوید بیت ظل پس این شخص گوید که این گوشتند از قبیل
 بیت ظل از لحم بگیر اگر زیاده ازین برآید پس آن از آن است و اگر کم برآید نیز از آن است و این نوعی است از قمار در میوه است
 حدیث موافق قیاس است و الله اعلم باب بحرام بیع المزانبة والمحاولة حرام است بیع مزانبة و بیع محاقلة و آن بیعی است که امر و
 اهل عباد الله العاجز و یگوید شخصی را از عتی باشد یا با عتی از خرمانیان شخصی بگیر سیاید و از آن تخمین کند در دل خود و برود پیش
 صاحب آن مال و بگوید این زراعت را یا طبعی اینقدر خرص میشود پس زراعت را یا طبعی این ده و اینقدر حب خشک کاه
 ساخته و خرما خشک کرده متوجهم پس برود و عتی شود و باید که داد و ستد نمایند و این حرام است و علت نزدیک شافعی بر آن
 و نزدیک مالک است

عن نافع بن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلى الله عليه وسلم عن النبي عن المزانبة والمحاولة بيع التمر بالتمر كذا وبغير الكيم
 بالذبيبة رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزانبة و مزانبة فروختن ترست بتر یعنی خرما تر بخبر ما خشک بیع التمر
 بهر چه بشود و کیل یعنی بقدر جایزه او مالک عن داود بن الحصين عن ابی سفین مولى ابی احمد عن ابی سعيد الخدري ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم نهی عن المزانبة والمحاولة اشتراء التمر بالتمر فروختن التمر و المحاقلة كراهه الا من بالحنطة رسول الله
 منع فرمود از مزانبة و محاقلة و معنی مزانبة خرید کردن خرما ترست بخبر ما خشک آن خرما تر در سر خرمانیان استاده باشد
 و محاقله بگرایه گرفتن زمین است بگندم مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی عن المزانبة

والمحاولة والمزانية اشتراء التمر بالتمر والمحاولة اشتراء الزرع بالحنطة قال ابن شهاب فضالت سعيد بن المسيب عن استكراهه الا
 بالذهب والودق فقال لا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزانبة و محاقلة و معنی مزانبة خرید کردن
 خرما ترست بخبر ما خشک و محاقله خرید کردن زراعت است بگندم گفت ابن شهاب پس سوال کردم سعید بن المسيب
 از گرایه گرفتن زمین بزر و فقره پس گفت بیع باک نیست بآن قال مالك و نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المزانبة

و تفسير المزانبة ان كل شئ من الخراف الذي لا يعلم كيد ولا وزنه ولا حده اتبعه بشئ مما يسمي من الكيل والوزن والقياس
 وذلك ان يقول الرجل للرجل يكون له الطعام المصير الذي لا يعلم كيد من الحنطة والتمر وما اشبه ذلك من الاطعمة
 او يكون للرجل السعلة من الحنطة او النوى او القصب او العصفرا او الكرسفا او لكان او القرم وما اشبه ذلك من
 السلع لا يعلم كيد شئ من ذلك ولا وزنه ولا حده فيقول الرجل لو بثلث السلعة كل سلعة هذه او من
 كيلها او وزن من ذلك ما يوزن او عدد منها ما كان بعد فما نقص من كذا وكذا اصاعا التسمية بسميها او وزن كذا وكذا
 وطلا او عدد كذا وكذا فما نقص من ذلك فعلى غيره حتى ادرك تلك التسمية فما زاد على تلك التسمية فهو ضمن ما نقص ذلك
 على ان يكون له ما زاد وليس ذلك ببيعاً ولكنه الحاقطه والتمر و الخراف و الخراف هذا لان لم يشترط منه شيئاً بشئ اخره ولكن ضمن ما سئل

و حضرت ابان بن عثمان
 من الاستصحاب و هو
 الشافعي في القدر
 على الوجوه في القدر
 و من باع ما يجر
 صلاحه لزمه سقيه
 قبل اتمية بيعها
 و بخلاف مشتريه
 بعها ولو عرض
 هلك بعده كذا
 ٤
 فالجواب ان من
 المشتري قال المولى
 والله يبارك
 صلى الله عليه وسلم
 او يوضع الجوارح
 على ما
 الجائحة او ان
 فلاك الشارح
 الانية البين

فذكرت ذلك له فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ان لا يبيع خيرا فاشتم ذلك الحيا شافعي رسول الله صلى الله عليه
 فقال يا رسول الله هو له عمرو بنعت عبد الرحمن فقلت خريد كرمدي باروخان باعني در زمان رسول الله صلعم پس کار کرد در آن
 و نیز میفرمود آنرا تا آنکه ظاهر شد او را نقصان پس سوال کرد از خداوند باغ که ساقط کند چیزی از من برای او یا منخ میباید
 پس کند خود صواب باغ که بیع یک زمین در آن کند پس رفت مادر مشتری عیسی بن حضرت صلی الله علیه وسلم پس فرکر در این تا آخر
 حضرت صلعم پس فرمود حضرت صلعم سوگند خورده است آن شخص که کند کار نیک پس شنید این سخن اخذ او را بد باغ پس پیش
 حضرت صلعم پس گفت یا رسول الله مطلوب او است یعنی رضی شد مکی ازین دو چیز مالک انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز
 فقه بوضع الجایح خبر رسید با امام مالک عمر بن عبد العزيز حکم کرد بساقط کردن بسبب مصیبت بقومی گفت ابوحنیفه و شافعی
 در حدیث گفته اند که وضع جایح مستحب است زیرا که در حدیث دیگر آمده است نفیم یا خدا حکم مال اخیره و این در صورتی است که وضع
 جایح نباشد واحد شافعی در قدیم گفته اند که واجب است و مالک گفته است که وضع کرده شود و جواب در سویم حصه یا زیاد
 از آن یعنی اگر مالک حصه سویم یا زیاد از آن باشد مترجم گوید رضی الله عنه بر صاحب بستان واجب است سقی و غیر آن تا آنکه
 شد کمال نخلی رسد بعد از آن واجب است تخذیر بستان او در میان بستان پس اگر عیبی بسبب تفریط در سقی بهم رسد مشتری جایح
 ثابت است و اگر نقصانی بجهت آفت ساقط شود او محققا اختلافنا حدیث با یا ز شافعی و قول آمده است احتیاج وضع جایح
 و در جواب آن و از وجوب منخ می شود که بیع از ضمان با بیع است و از احتیاج منخ می شود که بیع از ضمان مشتری است و شافعی
 در جدید سئل احتیاج کرده است باب لا یجوز بیع ما لیس عندنا الا ان ینکون بیع السلم و صفا جایز قیمت فروختن
 چیز که قیمت در پیش با بیع معین مگر آنکه باشد بیع سلم مالک انه بلغه ان رجلا ناد ان یتباع طعاما من رجل الى رجل
 فذهب الرجل الذي يري ان يبيعه الطعام الى السوق فحبل بيده الصبر و يقول لمن ايها المحتان اتباع لك فقال المبتاع
 اتبعني ما ليس عندك فابتاعه عبد الله بن عمر فذكر ذلك له فقال عبد الله بن عمر للمبتاع لا تتبع منه ما ليس عندك
 و قال للمبتاع لا تتبع منه ما ليس عندك مروی خواست که خريد کند طعامی را از مروی من آن وعده کرده تا سعاد
 پس برود و آنمزد که میخواست که بفرود شد بدست او طعام را بسوی بازار پس شروع کرد که میفرود او را تو دارو میگفت او را
 از کار می تو در دوست میدار می که خريد کنم برای تو پس گفت مشتری آیا میفروشی بدست من آنچه قیمت نزدیک است
 پیش عبد الله بن عمر پس فرکر در این ماجرا پیش او پس گفت عبد الله بن عمر خريد کنند و را که خريد کن از روی آنچه قیمت نزدیک
 و گفت فروشنده را که فروش بدست او آنچه قیمت نزدیک تو الصبر جمع صبره بضم الصاد و مالک عن عیسی بن عیسی
 سمع جليل بن عبد الرحمن المثنی يقول لنعید بن السیث رجل اتباع من الاذواق التي يعطى الناس بالجوارح ما شاع الله

www.ahnafmedia.com

ثم اريد ان اسمع الحكماء على الحق فقالوا سعيده تريد ان تفهم من تلك الامور التي اتعت فقال لهم فهموا من ذلك
 جميل بن عبد الرحمن گفت سعيده بن ابي سعيد را زني من مردی که خرید مکسیر از عطا ایفکه داد می شود مردمان را در خرید که سعيده
 است قد زکيه خداستقالی خوشتر است بعد از ان مخوم که بفرودم طعام را که در دست است بر من تا میساید پس گفت او سعيده است
 که ایفکني ايشان را از عطا ما که خرید کرده آنرا گفت از من پس منع کرد او سعيده بن ابي سعيد بن سبج با یک عود سعيده طعام است
 قبل قبضه جائز نیست فروختن طعامیکه خرید کرده باشد پیش از آنکه قبض کند آنرا مالک عن نافع عن عبدالله بن عمران
 رسول الله صلى الله عليه قال من ابتاع طعاما فلا يبعه حتى يسئوفه رسول الله صلى الله عليه فرمود هر که خرید کرد طعامی را پیش
 از روشد آنرا تا آنکه قبض کند آنرا مالک عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه قال من
 طعاما فلا يبعه حتى يقبضه رسول الله صلى الله عليه فرمود هر که خرید کند طعامی را پس باید که فروشد آنرا تا آنکه قبض کند آنرا مالک
 عن عبدالله بن عمران قال كنا في زمان رسول الله صلى الله عليه لقتاع الطعام فبيعت علينا من ياءنا بانقاله من اللجان الذي
 ابتعاه فبدا في مكان سواه قبل ان يبيعه عبدالله بن عمر گفت بودیم در زمان رسول الله صلى الله عليه که خرید میکردیم طعام را پس حضرت
 ای کجاست بر کسی که بفراید نقل کردن طعام از جاییکه خرید کرده بودیم آنجا بسوی جای دیگر بجز آن پیش از آنکه فروشد پس آنرا
 فرض از نقل است که خیا مجلس تمام شود و قبض بوجود آید مالک عن نافع عن حکیم بن خوام ابتاع طعاما اوبه
 عمر بن الخطاب فلما س فباع حكيمة الطعام قبل ان يستوفيه فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فذره عليه وقال له اتبع طعاما
 ابقته حتى يستوفيه حكيم بن خوام خرید کرد طعامی را که عمر بن الخطاب امر کرد بدادن آن مردمان را پس فروخت حکیم بن خوام
 پیش از آنکه قبض کند پس سعيده بن خیر عمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر بن سبج را حکیم گفت بفروش طعامی را که
 کرده باشی پیش از آنکه قبض کنی آنرا مالک انه بلغه ان صلوكا خرجت للناس في زمان مروان بن الحكم
 من طعام الحجار فتباير الناس تلك الصلوك بينهم قبل ان يستوفوها فدخل زيد بن ثابت ورجل من اصحابنا
 صلى الله عليه على مروان بن الحكم فقال لا تحمل بيع الرويا مروان فقال احذ بالله وما ذاك فقال هذا الصلوك تباع
 الناس فيها عوها قبل ان يستوفوها فبيعت مروان الحرس يتفقونها يتزعمونها من اهل الناس ويوردونها الى اهلها
 خبر سعيده با مالک که براتها برآند برای مروان در زمان مروان بن حکم از طعام جار و جارویی است بر ساحل ميهما که
 شتی آنجا فرو می آرند پس یکدیگر خرید و فروخت میکردند مروان آن براتها را در میان خویش پیش از آنکه قبض کنند
 پس داخل شدند بن ثابت و شخصی دیگر از صحابه آنحضرت صلعم بر مروان بن حکم پس هر دو گفتند آيا حلال میکنی بیع ربا
 ای مروان پس گفت مروان پناه بگیرم بخدا و بیعت این سوال پس گفتند این براتهاست که خرید کرده اند از مروان

www.ahnafmedia.com

۳۳۳

قلنا

عليه الشافعي

في المناقب

في المناقب

في المناقب

في المناقب

في المناقب

في المناقب

في المناقب

في المناقب

العبد بشرط الاحتاق ايا جازيست خريد کردن بنده بشرط ازاد کردن مالک من نامم عن عبدالله بن عمران حاشية
 ام المؤمنين اودت ان تشتري جارية فتعقها فقال اهلها نبيك اعلى ان يكون ولاء هالنا فذكرت ذلك لرسول الله
 صلى الله عليه فقال لا يمنعك ذلك انما الولاء لمن اعتق حضرت عائشة خواست که خريد کند کنيزی را تا ازاد کند او را پس گفتند
 خداوندان آن کنيز که ميغرويشم او را بدست تو بشرط آنکه ولاء او برای ما باشد پس حضرت عائشه ذکر کرد اين ماجرا در مجلس حضرت
 صلى الله عليه وسلم پس فرمود بخبرتم صلعم با زوار و ترا سخن ایشان يعني از خريدن کنيز که غير از اين نيست که او کسی است
 که ازاد کرد و مالک من بخير بن سعيد عن حمزة في هذه القصة جاءت بروية مستعين حاشية فقالت حاشية ان صح
 اهلك ان أصيب لم تمنك صفة واحدة واحتقت فقلت قال رسول الله صلى الله عليه اشترىها واعتقها انما الولاء
 لمن اعتق مخصوص بريره آمد طلبيد گاری ميگرد از حضرت عائشه در مال کتابت پس گفت حضرت عائشه اگر دوست دارند
 خداوندان تو که برينم در دامن ایشان قيمت تو ميکند خود را ازاد کنم ترا چنان کنم پس فرمود بخبرتم صلى الله عليه وسلم خريدن
 او را ازاد بکن غير از اين نيست که ولاء برای کسی است که ازاد کرد و باب النهي عن بيع الفدر در منح مبسوط که در وی حضرت
 شترى باشد مالک عن ابى حازم بن عدينا عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه اشترى عن ميم الفدر
 رسول الله صلعم منح فرموده از بيع غرمانند آنکه بغروشد آنچه درين درياست با زاهی و آنچه برين درخت شب ميگذرانند
 از فرغان و غير آن از آنچه مقدور تسليم نباشد قال مالک ومن الفدر والمخاطرة ان يهدوا الرجل قد ضللت دابة او ابى حازم
 وعن شئ من ذلك يخون دينار افيقول رجل ان اخذت منك بعشرين دينارا فان وجد المبتاع ذهب من البايه ثلثون دينارا
 وان لم يجد ذهب البايه من المبتاع بعشرين دينارا قال مالک وفي ذلك ايضا عيب اخر ان تلك الصنارة ان وجدتم يد را اذنت
 ام نقصت ام ما حدث بها من العيب فهذا اعظم المخاطرة قال مالک والا موجد نانا من المخاطرة والفدر اشترىها
 في بطن الاناث من النساء والاداب لا تله لا يدعى يخرج ام لا يخرج فان خرج لم يدرك يكون حسنا ام قبيحا ام
 ام ناقصا ام ذكرا ام انثى وذلك كله يتفاضل الحان على كذا فقيمت كذا وان كذا فقيمت كذا قلت مالک از جمله فرستادن
 و در خطر انداختن شترى آنست که قصد کند مردی که کم شد جانوز او يا گر حيت غلام او و بهای چیزی از ان بچاه بيارد
 پس بگويد مردی من ميگيرم آنرا از تو بپست دينار پس اگر بافت آنچه را شترى بگم شد از بايع سی دينار و اگر نياشت آنرا
 بر دبايع از شترى بپست دينار گفت مالک درين صبي ديگر هم هست اگر آن جانوز گم شده يا غلام گر حيت يافته شده آنست
 مني شود که زياده شد يا کم شد يا چه چيز رسيد او را از حبيب پس اين اعظم مخاطره است گفت مالک امر بکيه مسلم است و ديگر است
 که از جمله مخاطره و خرد خريد کردن چيز نيست که در شکم ما داشته خواه از ن باشه خواه از جانفشان برای آنکه دانسته مني شود

www.ahnafmedia.com

اعتقائه بعد شترى
 يعق النبي و بطال الشوط
 وفي الأوقاف لا يصح شترى
 ان يعتقها و يدبره
 او يكاتبه
 مع قلنا و عليه
 اهل العلم في الأوقاف
 نهي رسول الله صلعم
 عن بيع الفدر وهو
 استئثار قبيحة الفدر
 و ذكره ابن حبان
 فكنتم من كبيع الطريق
 صلعم
 الما و في الواقية
 منه لا يحد في الفدر
 و بيع الفدر في الفدر
 و بيع الفدر في الفدر

قلنت

وعليها الشافعي

رحمها جليل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

عليها الفاضل

محتاج بهند تا بفروشد بر ايج وقت پس شهری میگوید در آنکه بگذارد این مناع را نزد من تا بفروشم آهسته آهسته یعنی شبن عالی و غلبی و کباب
 آنست که شخصی ملاقات کند بطائفة کوی آرد مناع را بسوی شهری پس می خرد آنرا از ایشان پیش از آنکه داخل شهر شوند و منیع مناع
 معلوم نمایند و در اختیار باشد اگر غنیمی بدانند **باب النهی عن التصریة** و حکم المصواة در منع از جمع کردن شیر در پستان شتر
 یا بز و حکم جانور بکرم جمع کرده بهند شیر پستان او را **مسألة** عن ابی الزناد عن الاعمش عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه
 قال لا تصروا الابل والغنم ضمن ابتاعها بعد ذلك فهو بخير الظن بعد ان يحلبها ان وضعها امسكها وان سخطها
 ردها وصاعا من تمر مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود جمع کنید شیر را در پستان شتران و بزها پس هر که خرید کرد بجز
 که شیر در پستان وی جمع کرده بهند بعد از این کار پس او بخیر است عمل کند بهترین و تدبیر بعد از آنکه بدو شد آنرا اگر پسندد
 آنرا نگاه دارد و اگر نپسندد که آنرا تود نماید و رد کند همراه وی یکصاع از خرما و تخم صبر خرا برای پست که از آن تر بود از گندم
 مترجم گوید ضعیف است تصریه حرام است و حکمت در تحریم تبلیس است پس جس با رقافة و تخم درجه و تشوید شعرد حق بنده
 مانند او باشد و در حدیث تصریه ابل و غنم واقع شد و بقر مانند اوست بیزر شید و آیا جاریه را تا ان نیز مانند اوست فیه
 و جهان اقوی نزد یک فقیر عدم حمل بر اوست زیرا که ابن در نیصورت کم است که مطلوب شود و امور نادره الوقوع را
 بر کثرة الوقوع عمل نتوان کرد و ظاهر نزد یک فقیر آنست که خیار متمدنه باشد تا سار و زجدر است مسلم فهو باخیر ثلثه ايام
 و آنکه کثرت دیگر مانند تر میتوان شد زیرا که در حدیث مسلم آمده لا سمر ایس معلوم شد که ذکر تر تصویر است تعیین **باب**
یحرم التطقیف فی الکیل والوزن حرام است کابیدن حق کسی در جایزه و ترازو قال الله تعالی ویل للطفقین الذین اذکنا
 علی الناس لیستوفون و اذا کالوا هم اود و ذلهم خسران و لا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیمه و یرتقوم الناس
 لویة العلمین و ای آن که کند گانزد قتیکه پیوده میگیرند بر مردمان تمام میگیرند و وقتیکه پیوده میدهند ایشان را با خجیده
 میدهند ایشان را زیان میرسانند ایشان ای اعتقاد ندارند ایشان که ایشان بر آن گنجه خواهند شد و زود بزرگ بود
 هستاد و شونده مردمان پیش پروردگار عالمها **مسألة** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول اذا جئت
 ارضا یوفون المکیال والمیزان فاطل المقام بها فاذا جئت ارضا ینقصون المکیال والمیزان فأقل المقام بها
 سعید بن المسیب و قتیکه برسی بر مینه که اهل آن تمام می نمایند پیانه و ترازو را پس دراز کنی اقامت در آن زمین
 برسی بر مینه که اهل آن ناقص میسازند پیانه و ترازو را پس کم کن اقامت را در آن یعنی تا شومی آنها بتو نرسد تا
 الیخ من قطع المیزان والدرهم باید در منع کردن از بریدن دنیا و درهم یعنی ناقص کن پیانه و غیر آن **مسألة** عن
 یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول قطع الذهب لودق من الفساد و الاربعین سعید بن المسیب کبریدن

www.ahnafmedia.com

ردها و قال ابن ابی لیلی و ابو
 یوسف یروونها و یروونها
 معها قیمة الابن التصنی
 حسن الذین فی الضرع
قلنت
 و علیها اهل العلم
قلنت
 قال محمد بن یحیی قیل
 و الذین یبذلون فیمنعة
 و رده که اهل فیه قطعها
 لصیغها علیها فی الدار
 التي لا تصح فیها التام
 و الذین یبذلون فیمنعة
 عند ذل ان المراد غیره
 قطعها بالبرود مثلا
 یعنی صیغة الذی اهر
 و یفقدون ذلها
 ذل یفقدون ذلها
 اهل الحاکمة ذلها
 و الیهم
 الذین یفقدون فیمنعة
 کالوهم ان کالوهم
 و ذلهم فی ذلهم
 اهر

قلت
 وطلبوا على العبد المذنب
 ولا يصح بيع العبد المذنب
 بغير موافقة موافق
 يكون من القس ان يوفى
 السلعة والا فبها
 قال الحلبي وعلما فحظه
 لا يستأله على شرط الراجح
 والحق ان لم يرض
قلت
 وطلبوا على اهل
 العلم قال الحلبي
 تاخذوا يكون بيها

وبقرة از خناد در از من سبت شرم گوید مراد نند فقیر از تحريم قطع دینار و دریم است که صورت دریم و دینار نظیر خلی نگردد و باقی
 ماند بر سبتیه اصلیه خود و وزن آن کم شود تا تقطن کند باین نقصان صاحب ما و الله اعلم **باب** بیع العربان بابت
 کردن از فروختن عربان و عربان دریمی گویند که مشتری در اول عقد بیایج بد به بان شرط که اگر عقد تمام شد از جمله من
 وضع خواهد نمود و اگر تمام نشد عطیه باشد بغير بدل **مسائل** عن الثقة عدل عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم عن بيع العربان رسول الله صلعم منع فرمود از بیع عربان قال مالك و ذلك فيما نرى الله علم ان شئت
 الرجل العبد والوليدة او يتكادى اللابة ثم يقول للذئب اشتره منه او تكاري من اعطيتك دینارا و درهما او اقل او اكثر
 من ذلك على ان اخذت السلعة او وكبت ما تكاديت منك فالذي اعطيتك ممن عن السلعة او من كراء الدابة
 وان تركت ابتاع السلعة او كراء الدابة فما اعطيتك فهو لك بغير شئ **مسألة** گفت مالك اين بیع در برخی می بینیم ما و الله اعلم
 که خرید کند مروی بنده را یا کنیز که را یا کرایه بگیرد جانوری بعد از آن بگوید شخصی که خرید کرد از وی یا کرایه گرفت از وی یا
 ترا دیناری یا دریمی یا کمتر از آن یا اکثر از آن برین شرط که اگر گرفتم آن متاع را یا سوار شدیم چیزی را که کرایه گرفتم از تو پس
 و ادم ترا از قیمت متاع وضع خواهد شد یا از کرایه جانور باشد و اگر ترکه کردم خریدن متاع یا کرایه جانور پس بیخ دم
 باین از آن است بغير بدل چیزی مترجم گوید و بر همین اند اهل علم **باب** لا يكون بيع الامة المزوجة طلاقا لها و
 ردها بهذا العيب مني شود فروختن کنیزی که در نکاح کسی داده شد طلاق او و جائز است رد او باین عیب **مسائل** عن
 ابن شهاب ان عبد الله بن عامر اهدى لعثمان بن عفان جارية ولها زوج اتباعها بالبصرة فقال عثمان لا توبها
 حتى يفاذ قهار زوجها فارضى ابن عامر زوجها فقادها عبد الله بن عامر بدينه فرستاد لعثمان بن عفان کنیزی را
 و او را زوج بود خرید کرد عبد الله بن عامر او را در بصره پس گفت حضرت عثمان نزد یک نشوم با او تا آنکه جدا شود از او
 زوجه وی پس منی ساخت عبد الله بن عامر نفع او را پس جدا شد از وی **مسائل** عن ابن شهاب عن ابى سلمة
 بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف ابتاع وليدة فوجدها ذات زوج فردها عبد الرحمن بن عوف
 خرید کرد کنیزی پس یافت او را خداوند شوئی پس در کرد او را مترجم گوید و بر همین سبتند سبب جهود علما **باب** لا يستثنى
 في البيع اذا كان معلوما جاز است استثناء کردن چیزی در بیع و قید باشد مستثنی معلوم **مسائل** عن دبيعة بنت
 عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يبيع ثمر حيايط وليستغنى منه قاسم بن محمد فبرخت سيوة لبستان خود و استثنى
 سيك و از آن **مسائل** عبدالله بن ابى بكر ان جدا محمد بن عمرو بن حزم باع ثمر حيايط له يقال له الافاق بادية
 الاف درهم واستغنى منه بثمان مائة درهم ثم اشترى محمد بن عمرو بن حزم فبرخت سيوة لبستان از آن خود که گفته شد و افواقی

www.ahnafmedia.com

الباع قد يبيع ما يريد
 فانه ان يبيع ما قال الله
 اشترى اشترى ما قال الله
 الباع قد يبيع ما يريد
 فانه ان يبيع ما قال الله
 اشترى اشترى ما قال الله

وهولت نمود اگر داد و سهولت نمود اگر تقاضای مین کرد و باب حیار المجلس باب در اختیار یک صل میشود در مجلس ممالک

عن نافر بن عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وآله قال للمبتاع ان كل واحد منها بالخياد على صلحه ما لم يفترقا الا ببيع
 الخياد رسول الله صلى الله عليه وآله فمروا خريه كمنه و فرود شده هر کي از ایشان با اختیار است بر صاحب خب تا وقتیکه جدا شده اند مگر
 در صورت بیع اختیار که اختیار تا وقتیکه که با یکدیگر قرار کرده پس هر دو میگویند که ما بدست از تفکیک متعلقات این
 مسئله پس گوئیم حدیث وارد شده است در بیع پس عام باشد انواع بیع را از بیع طعام با طعام و سلم و تولید و سلم
 و آنچه اسم بیع بر آن منطبق نیست و معنی بیع در آن یافته نمی شود در حکم بیع نباشد مانند ابرو و عکس و هبه بلا ثواب و آنچه در
 بیع است و حکم او باشد مانند صلح معاوضه هر چه با ثواب شفعه و اجاره و ساقا و صدق و دو وجه جاریست زیرا که
 بیع اعتبار معنی بیع یافته میشود که معاوضه است و در سایر احکام تفاوت واقع است در حدیث شیخین آمد و ما لم یفترقا و لیس
 احد هاتوا فخر و تقوی و تصویب است و اینجا برای عطف نیست و الا مجرد میبود بلکه معنی الی ان یا الا ان است و در حد
 موطا آمده است ما لم یفترقا الا بیع الخیار پس آنست که قاطع خیار مجلس یک از دو چیز است تخار یعنی اختیار لزوم عقد کند
 و اختیار خود را ساقط کند و اگر یکی ساقط کرده است و دیگری نکرده است اختیار اول ساقط شود و در انسانی و تفرق
 ایدان و معنی تفرق ایصال به استقرار عرف دانسته شود یعنی در دو در صغیره خروج یکی از دار یا صعود بر سطح او و اگر در کبیره
 خروج از سقف بعضی تفرق است فقیر گوید و اگر مکان است در بازار خروج از دوکان و از خار و تفرق است و معنی فنا
 مکانی است از بازار که هم داده خرید کنندگان خرید میکنند و اگر اجتماع زیاد از سه روز باشد دو وجه میتواند شد خیار
 باقی است زیرا که در حدیث ما حکم فترق واقع شده است نه قدرت و باقی نیست زیرا که صورت قلیل الوقوع است
 و ان کالمستثنی است در صورت شرط خیار احتیاج خیار مجلس نیست پس خیار از وقت و بعد عقد معتبر باید کرد و از
 تقریبات مسئله اختیار مجلس آنست که اگر یکی از متبایعین در مجلس بخواهد منتقل شود بوارث او و اگر تنازع و تفرق
 یا منق قبل از تفرق واقع شود قول نافی را تصدیق کرده شود بعین او و اگر غلامی را که بر مشتری مستحق شود و مثلاً بیع
 مشتری است یا پسر او یا خیار مجلس ثابت است یا نه تخیریم بر آنکه ملک مشتری راست یا با بیع را باید کرد و الله اعلم بالصواب

الباع قد يبيع ما يريد
 فانه ان يبيع ما قال الله
 اشترى اشترى ما قال الله
 الباع قد يبيع ما يريد
 فانه ان يبيع ما قال الله
 اشترى اشترى ما قال الله
 الباع قد يبيع ما يريد
 فانه ان يبيع ما قال الله
 اشترى اشترى ما قال الله
 الباع قد يبيع ما يريد
 فانه ان يبيع ما قال الله
 اشترى اشترى ما قال الله

www.ahnafmedia.com

اهل قلم
 وطلبه الشافعي اظهروا
 اذ قالوا في النكاح ولو باع
 بشره بغيره من العيب
 فالظاهر ان العيب
 عيب باطن لا يعقل
 ولا يعلمه دون غيره
 فان العيب باطن لا يعقل
 ولا يعلمه دون غيره
 فان العيب باطن لا يعقل
 ولا يعلمه دون غيره

قالوا ان العيب باطن
 عن كل عيب باطن
 والثالث لا يبرهن
 لجلد البلية منه قال
 محمد بن عمار عن زيد بن
 محمد بن عمار عن زيد بن
 انه قال من باع ظلمنا
 بالبراءة فهو باع
 عيب كل ذلك باع
 لله بن عمار بالبراءة
 اهل البراءة جازت في بيع
 بعد ما ثبت وعبد الله
 عن ابن عباس من باع ظلمنا
 شيئا من كل عيب
 من ذلك المشتري
 قبضه على نكاحه
 براء من كل عيب
 ولو باع ظلمنا
 فليس من ذلك

ياكلزك او ذكر ميكذ حمة سال اوله ميكذ نذ بان عين اگر درين سه روز عيبی ظاهری پيدا شد بازگرداند و اگر عيبی ضمنی مثل
 مرضيكه ميرود و عیب پيدا ماند صرح و جوب در سال بازگرداند مگر هم گوید مرضی آمد عند وقتيكه فروخت بنده را بغير شرط براءة
 پس پيدا شد بان عيبی پیش از قبضه مشتری پس ميرسد او را که در کند و اگر پيدا شد بعد قبضه پس آن از ضمان
 مشتری است پس اگر اختلاف کردند بايع و مشتری پس گفت بايع که پيدا شد عيب در دست مشتری و گفت مشتری که بود
 عيب او در دست بايع پس معتبر است قول بايع با عين او و لازم است بر مشتری احتضار گواهان و قال مالك في بقيق
 خاصة بركة الى ثلاثة ايام بلا بنية وفي الجن والجنات المستغاث المستغاث من الجن العبد انما يملك ما كان حيا
 که در کند او را عيبی بسبب عيب تا سه روز بغير گواهان و در جنون جهنم تا يكسال پس وقتيكه گذشت يكسال بر آيه بركه
 بايع از حمة خود و امام محمد ميگويد که ما مني شتايم حمة سه روز يا حمة يكسال اگر آنکه شرط کند و خيار سه روز يا
 يكسال پس است انكلم برضيكه شرط واقع شده اما در قول ابو صنفه جازيت خيار بركه با سه روز باب اذا باع عبدا
 و شرط البراءة ولم يسم العيب هل يجوز ده وقتيكه فروخت بنده را و شرط کرد براءة خود از جميع عيوب ذکر نکرد عيب يا جازيت
 رد آن غلام بملت آن عيب مالك عن يحيى بن يعقوب عن سالم بن عبدالله ان عبدالله بن جهم باع غلاما له بمائة
 و درهما فباعه بالبراءة فقال الله اتباعه لعبداه بن عمر بالغلام دام الله له فاختصها الى عثمان بن عفان فقال
 الرجل يا عن عبد الله و ما به دا ولم يسم لي وقال عبدالله لعبد الله لعنة بالبراءة فقضى عثمان بن عفان على عبدالله بن عمر ان يخلف
 لقد باع العبد و ما به دا و يعل فاني عبدالله ان يخلف و ارثتم العبد فخرج عنده باع عبدالله بعد ذلك بالف و حسان
 عبدالله بن عمر فروخت خلاصی را از آن خود است صد و هم پس فروخت آنرا بشرط براءة از جميع عيوب پس گفت شخصی که
 خرید کرد او را عبدالله بن عمر درین غلام مرضی است که بیان نکردی آنرا پس من پس خصومت کردند با یکدیگر پس عثمان
 بن عفان پس گفت آن مرد فروخت بدست من خلاصی و ما و مرضی بود که ذکر نکرد آنرا پس من و گفت عبدالله فروختم به
 بشرط براءة پس حکم کرد حضرت عثمان بر عبدالله بن عمر که سوگند خورد برای او که فروخت بدست او غلام را و نبود با او مرضی
 دانسته باشد آنرا پس قبول نکرد عبدالله سوگند خوردن را و باز گرفت غلام را پس نزد عثمان غلام نزد یک
 پس فروخت او را عبدالله بعد از آن بیک هزار و پانصد درهم قال مالك لا امر المحتم عليه عندنا فین باع عبدا و قد
 اوجوا نانا البراءة من اهل الميراث او من غيرهم فقد برئت من كل عيب فيما باع الا ان يكون علم فذلك حيا فكله
 علم عيبا فكله لم تنفعه برة و كان ما باع و ما حله اختلفت مالک مریک اجماع واقع شده است بر آن نزدیک است
 شخصی که فروخت خلاصی یا کزکی یا جانوری را بشرط براءة از عیب اهل میراث یا غیر ایشان پس بی تعلق شد از هر عیبی که

www.ahnafmedia.com

فروخت

قالوا ان العيب باطن
 عن كل عيب باطن
 والثالث لا يبرهن
 لجلد البلية منه قال
 محمد بن عمار عن زيد بن
 محمد بن عمار عن زيد بن
 انه قال من باع ظلمنا
 بالبراءة فهو باع
 عيب كل ذلك باع
 لله بن عمار بالبراءة
 اهل البراءة جازت في بيع
 بعد ما ثبت وعبد الله
 عن ابن عباس من باع ظلمنا
 شيئا من كل عيب
 من ذلك المشتري
 قبضه على نكاحه
 براء من كل عيب
 ولو باع ظلمنا
 فليس من ذلك

فروخت که آنکه میدانت در آن میسر نباشد ساخت آنرا پس میدانت عیبها و پوشیده داشت فایده میکند او را شرط بر آن
 و بیست چیزی که فروخت رد کرده باشد بروی مشتری گوید رضی الله عنه رد بعد شرط بر همه از فروح خیار عیب است سخت در خیار عیب
 گوئیم بعد از آن در سدا ما نحن فیه فقها متفق اند بر آنکه اگر در متاع عیب باشد پیش از بیع و مشتری بعد از بیع بر آن مطلع شود او را
 برسد و عیب و معنی عیب چیزی است که در جنس بیع غالب عدم است و او ناقص میکند عدین بیع را یا قیمت او را و قید علیه
 عدم حیثه است که هر نوع مخصوص است بصفتی و فقده صفات نوعی در نوع آخر عیب نیست مثلا خذ و حسن صورت که در نوع
 جنس یافته میشود در چهار نیست همچنین حسن شامل که در نوعی حاصل است در جنسی یافته نمی شود پس نیافتن صفتی که در نوع دیگر
 یافته می شود نقصان درین نوع نیست باز صفاتی که درین باب باشد قسم می تواند بود آنچه را بدینکه قیمت را در عدین روان
 کمال است و آنچه ناقص میکند و آنچه خارج است ازین دو عیب نمیتوان اطلاق کرد الا بر آنچه منقص قیمت او را عدین او باشد تقدم
 عیب بر ملک مشتری ضرورت است و الا خیار حاصل نشود و تقدم عیب بر بیع امر او ظاهر است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد بیع
 که مثل قبل بیع باشد زیرا که تا وقتیکه قبض نگردد است از ضمانت بیع است و اگر بعد قبض پیدا شد مستند است لیسب با بیع
 قطع بدیسه قبل با القطع که پیش از قبض بوده است حکم او حکم عیب سابق باشد و اگر رد صحیح شود و بیع مالک شده است بدین اطمینان
 رجوع کند یا در عیب و اگر عیب معلوم شد بعد زوال مالک هنوز رد ممکن است پس بیع را می رسد که ارش ندهد و مطالبه عدین
 در ولایت مغوث مصلح بیع است پس ضروری باشد و مبادرت بحب دة لازم بود چون این مسئله معلوم باید که در حدیث
 باب یکنا احتمال اینست که شرط بر او بیع فایده میکند و بر می نیاید دانند از بیع عیبی که مذکور نباشد و لهذا عثمان بن عفان رد
 بر این عمرو دیگر آنست که بر وی می شود از بیع عیب لهذا ابن عمر مخالفه کرده و بر رضاند تا آنکه حضرت عثمان بیدی بخورد سوگند
 نمود و نظر آنست که شرط بر او بر وی می شود از عیب باطن در حیوان که از این دانند از عیب بخیر حیوان زیرا که در حیوان صحت و سقم بسیار
 میباشد و بسا عیب که بیع بر آن مطلع نیست و میخواهد که بر بیع خود و ثوق حاصل کند تا مصلح بیع بر او متوفز شوند و فیه نظر زیرا که
 غیر حیوان نیز محال عیب باطن میباشد و بیع میخواهد که ثوق حاصل کند و الله اعلم و نه از عیب ظاهر زیرا که مشتری متکلف است از غیر
 آن در بیع نیز مخفی نیست و اگر مخفی باشد از جهت تقصیر است پس حاجت شرط نیست و نه عیب باطن معلوم زیرا که عیبی که از بیع
 معلوم باشد نیز او خیانت است و نیز از تقصیر و حصول و ثوق به تسمیه عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است درین
 احتمال زیرا که سوگند دادند بیع ابد و نابد را بعلیه پس عبدالله بن عمر قسم بخورد از جهت توجع و اگر قسم بخورد بروی لازم نمی
 پس دانسته شد که علم را دخل نیست در عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بنابر معلوم است و الله اعلم **باب اقامت المردا**
 عیب از کیفی بقضی و ذلک و قتیکه متنع باشد رو بیع یا پیدا شد عیبی دیگر چگونه حکم کرد شود در آن قال مالک الامام

قلت في المنهج
 وهو العيب الذي باعوه عند
 الشراء واعتقوه
 ثم علم العيب
 بلاشئ وهو جزء
 من ثمنه نسبة
 اليه نسبة ناقص
 العيب من القيمة
 لو كان سلبا والوجه
 اعتبارا اقل بجمته
 من يوم البيع والقبول
 فلو جلت عند
 عيب سقط السهم
 ٥٢
 فما كان رضى
 الباع من رضى المشتري
 وقع به ولا فليضم
 المشتري اثر الحادث
 الى الباع ويؤاخذ
 الباع اثره في القيد
 ولا اثره في الواقعة
 فان طهرت عيب فله
 بعد ما حلت عنده
 عيب اخر فله نقصان
 لا في الايرضى
 باعه ١٢

عليه عند ان كل من اتباع وليدة فحلت منه او عبدا فاحقه وكل امر دخل الفوات حتى لا يستطاع رده فقامت البيعة
 قد كان به عيب الذي باعه وحلم ذلك باعتراف او غيره فان العبد والوليدة يقوم به العيب الذي كان به يوم
 فبر من الثمن قد ما بين قيمته وقيمتها وبذلك العيب الذي مال له الامر المحقق عليه عندنا في الرجل يشترى العبد ثم يظلمه
 على عيب يردده منه وقد شهد به عند الشترى عيب اخر ان اذا كان العيب الذي شهد به مفسدا به مثل القطع او الاعى وما اشبه ذلك
 العيب المفسد فان الذي اشترى العبد بخير النظرين ان لم ير ان يوضع عنه من ثمن العبد بقدر العيب الذي كان بالعبد
 اشترى وضم عند فان احب ان يفهم قد ما اصفا العبد ثم يرد للعبد فذلك له وان مات العبد عند الذي اشترى
 اقيم العبد به العيب الذي كافي به يوم اشترى فينظر كم ثمنه فان كانت قيمة العبد يوم اشترى بعينه بثلثه ياتى
 يوم اشترى به العيب ثمانون مائتا وادفع من ثمنه القميتين وانما تكون القيمة يوم اشترى العبد كلفت مالك امرئك اجماع
 بران نرد ما انت كرهه كخريدك او كغيره في راس حمل گرفت ان كغيره كخريدك او كغيره في راس كخريدك او كغيره في راس
 دخل شد دروى نقصانى تا آنكه نميتوان رد كرد اورا پس قديم شده گوايمان كه بر آينه بود و آنرا آن نقصان نرديك شخصى فرد
 اورا يادانت شده آن عيبا باقرار يا غير آن پس بر آينه قديم با كغيره را قيمت كرده شود حالانكه اورا بود آن عيب روزيكه خريده
 اورا پس رد كرده شود از ثمن آن قدر كه مقرر شود در ميان قيمت او حلالا كذا و صحيح بود در ميان قيمت او كه اورا اين عيب است
 وكلفت مالك امرئك اجماع واقع شده است بران نرديك در باب مرديكه خريد كرد خلاصى را بعد از ان مطلع شد از ان غلام
 كرده ميكند اورا بسبب آن عيب و بر آينه حادث شده آن غلام را چه ديگر نرديك شترى است كه وقتيكه باشد اين عيب
 حادث شده اورا مفسد او مانند قطع يد يا كورى چشم و آنچه مانند آن باشد از عيوب مفسده نبع و شر پس بر آينه مرديكه خريد
 آن غلام را ميرسد اورا كه نظر كند اگر دوست دارد كه كم كرده شود از زوى از قيمت غلام بقدر عيبى كه بود اورا روزيكه خريده بود
 اورا وضع كرده شود اگر دوست دارد كه تاوان بديار خود بقدر آنچه رسيد غلام را عيب نرديك او بعد از ان رد بكنند غلام
 پس ميرسد اورا اين حكم و اگر مرد غلام نرد شخصيكه خريد كرد اورا قيمت كرده شود آن غلام را و حالانكه اورا بود عيبى نرديكه خريده
 اورا پس نظر كرده شود چه قدر بود قيمت او پس اگر باشد قيمت غلام روزيكه خريد كرده بود اورا بغير عيبى و دينار و قيمت روزيكه
 خريد كرده بود اورا و او را ثابت بود عيبى هشتاد دينار وضع كرده شود از شترى آنچه در ميان اين دو قيمت باشد و جزاين
 كه مستبرست قيمت روزيكه خريد كرده بود غلام را شترى كه نرديك شافى و ابو صيفر و بيع در ميسورت بدون رسكا با بيع بكنند
 نيست آرى وضع نقصان بر آشتري ميرسد نرديك امام مالك انفقيا شترى راست رسكا با بيع را تاثيرى مقرر كرده است
 باب الحجر بالضمان خراج بل ضمانت قال مالك في الرجل يشترى العبد فهو اجب بالاجارة العظيمة او القليلة

www.ahnafmedia.com

علماء

عبد اهل

عبد اهل

عبد اهل

عبد اهل

عبد اهل

عبد اهل

عبد اهل

عبد اهل

فوجد به حينا يؤمنه انه يرد به ذلك العيب تكون له... وذلك الامر الذي كانت عليه الجماعة بيضا وذلك لو ان رجلا
 ابتاع عبدا فباعه دارا قيمة بياها من العبد اضعا فان يرد به عيبه يرد منه ذكاه ولا يجب عليه جارة فيما عمل له ذلك فلذلك
 تكون له جارة اذ اجزم من عيبه لانه ضامن له كفت مالك حتى مرد يخرى كفت غلامى ريس اجير سازد ورا با جاره بزرگ يا اجاره
 اجيرازان بايد دران غلام عيبى اگر کرده شود بسبب آن عيب آنکه او را ميرسد رد کردن غلام بسبب عيب نباشد براى او اجاره
 غلام و صنعت آن و پسين است حکمى که بودند بران جماعت علماء در شهر ما و اين حکم بنا بر آن است که اگر شخص بجز در غلامى ريس ناکرد
 غلام براى مشتری سزائى را که قيمت بنا بر آن قيمت غلام چندان باشد پس از ان یافته شود دران غلام عيبى که رد بران عيب
 شرح ممکن باشد و کند آن غلام را و شمار کرده شود از غلام بر مشتری اجرت آنچه خدمت کرده براى او پس برين قياس باشد
 او را اجرت غلام چون اجير سازد و براى غير خود زيرا که او ضامن است بران غلام را يعنى مثلا اگر غلام و راين آشنا پاک بشد از مال
 يشد و اگر خيانتى ميکند درش آن بر زود مشتری بود و لغتم بالغرم مترجم گويد پسين است مذمب جمهو علماء رباب اختلاف المتباينين
 بآر اختلاف کردن با بيع و مشتری بايکد گر مالک انه بلفه ان عبدالله بن مسعود كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 ايما بيعتين تبايعا فالقول اما قال البايع او يدا ان عبدالله بن مسعود گفت که رسول الله صلعم فرمود هر دو بيع و شرر گفته که بايکد
 معاخره و فروخت کردن يعنى بعد از ان اختلاف کردند و گواه ندارند پس سخن معتبر همان است که بايچ گفت با اينست که رد کند
 بيع را يعنى اگر بعد قسم حق ظاهر شد بر قول بايچ اعتماد بايد کرد و قال مالك الامر عندنا فى الرجل يشترى السلعة من الرجل فيختلف
 فى الثمن فيقول البايع بعثها بعشرة فان اير و يقول المبتاع اتبعها منك بخمسة فان اير و يقال للبايع ان شئت فاعطها
 المشتري بما قال وان شئت فاحلف بالله ما بعثت سلعتك الا بما قلت فان حلف قيل للمشتري اما ان تاخذ السلعة بما
 البايع و اما ان تحلف بالله ما اشتريتها الا بما قلت فان حلف برشى منها و ذلك ان كل واحد منهما مدعى على صانعها
 حكم نزد يك مادر حق شخصه را خريد ميکند متاعى را از شخصه پس اختلاف ميکند هر دو بايچ و مشتری در قيمت پس ميگويد بايچ فروختم بدست تو
 آنرا بده و دينار و بگويد مشتری خريدم آنرا از تو بر پنج دينار است که گفته شود در بايچ را اگر خواهى پس بده و آفتاب را مشتری در بدل آن بگويد
 ما اگر خواهى قسم بخور بخدا که فروختم متاع تو را گر بايچ گفت و اگر سوگند خورد گفته شود مشتری را يكى از دو کار کن يا بگير متاع را يا بگو
 و يا سوگند بخور بخدا که خريدم آنرا گر بدل آنچه گفت پس اگر سوگند خورد و دري تعلق شد از ان و انجا که از چه نيت که هر کدام از بايچ و مشتری
 مدعى است بر صاحب خود مترجم گويد پسين مذمب شافى و امام محمد بوى در اين مذمب صحيح کرده و شافى فرق نموده است و صورتى که
 قائم باشد در صورتى که تلف شده باشد و مذمب با بوضيفه است که اگر ميم تلف شده باشد قول عمل مشتری با پسين و بر بايچ حلف نيت
 بر دو جانب در صورتى نمى تواند شد بلکه بايچ فقط بر مشتری حوى من ميکند و مشتری انهار ان مى دزد و البته على المدعى پسين
 على

www.ahnafmedia.com

عبد اهل
 عيبه فاذا اختلفوا
 والخيار اهل
 الضمين فهو عند الشافى
 لا اختلاف وقال ابو
 جعفر الفحول قول
 خيفة الفحول قول
 من يبيعها ولا تخالف
 عند الاعضا اختلاف
 اثبت
 قوله
 الرخل اولى ببيع
 والابن والابن
 و قوله بايچ
 غداى اى اخذ
 و قوله كذا فى بيع
 منى
 عيبى
 على

قلت في شرح السنة
وهو قول اهل العلم
ببإباحة المولى ببيعته
ماله لا يدخل المولى
البيعه الا ان يبيعه
في الحديث ولا على
انه لا ملك للعبد
انما اوضح المال للبعث
كإضافة العبد الى المولى
اهل العلم وهو في الحديث
ان يشترطه بما يشترطه
مثلا قوله في قول بعضكم
بما اشترطت له يدخل في
سوى المثل ولو قال بما
قام على دخل معتمده
اجرة الكتاب والكتاب
والحاضر من نحو ذلك
مختلف في الوقاية

من اتمر مسئلة الاختلاف متبايعين دخل باشد في اصله او وصفه ياد وفضل باشد ياد من ياد وفضل پس اين اختلاف مانده چنانچه
در متن است که تخلف در آن جاری شود و مانند آن نیت بلکه سبیل آن سبیل سایر حقوق است که منکر از قسم است پس سبیل شافعی (سوی
اول است زیرا که در حدیث تخلف با اختلاف متن تعقید نگردیده است و حکم بر لفظ متبايعين و متبايعين اداره فرموده است پس هر چه از
تسلمات بیع است در آن داخل باشد و میل بر حقیقت ثانی است زیرا که تخلف بخلاف قیاس است و حکم المخالف للقیاس لا یتقوی
لما سوی النص من آنچه غالب است در حکم مورد لغز است و اختلاف متن غالب افراد اختلاف متبايعين است و اهل العلم با
مال العبد للبايع الا ان يشترط المبتاع ان يلام انزلان فرو شده است مگر آنکه شرط کند خرید کننده مالک من نافع من
عبد الله بن عمران عن ابن الخطاب قال من باع عبدا لمعالم الا ان يشترط المبتاع عمر بن الخطاب فرمود هر که بفروشد بنده را
در بدست او مالی است پس مال او فرو شده راست مگر آنکه شرط کند خرید کننده مگر هر گوی در ضمنی مدعیه در شرح پس آمده است پس
مخالف اهل علم که اگر فروخت آن غلام را مولى او و بنام او مال است و دخل نمی شود مال او در بیع و فی الحدیث دلالة على انه لا ملک
انما اوضح المال اليه كإضافة العبد الى المولى یعنی ثابت نمی شود ملک غلام را جز این نیست که اضافه کرده بشود مال سبوی او یا
اضافه جل است سبوی پس باب الواجبة باب در بیان تحصیل ربح قال مالك الا ان يجمع عليه عندنا في البزيتية الرجل من
بلد ثم يقدم به بلدا آخر فبيعه واجبة ان لا يجزيه فيه اجر الماسرة ولا اجر الطول ولا الشدة ولا المنفعة ولا كراهة بيت دام كراهة
في حملانه فانه يجزيه في اصل المثل ولا يجزيه في ربح الا ان يعلم البايع من يابومه بذلك كله فان ربحه على ذلك كله بعد
به فلا باس به كفت مالك امر كيه اجماع واقع شده است بر آن نزدیک است جامعها که خرید کننده آنرا شخصی از شهری اجمازان بسیار آنرا
در شهری دیگر پس بفروشد آنرا بطریق مرابحة است که حساب نکند در آن اجر و دلالان را و در نزدی سبتن و بار بند نمودن او
و در خرچگی راه کرده باشد و نه کرایه خانه که مال در وی نهاده باشد و اما اجرة حاملی و کرایه سواری پس بر آنکه آن شمار کرده می شود
در میل متن و حساب کرده میشود و اصل مال ربح را مگر آنکه خبر در بیع کسی که خریداری کند با او یا بنهمه چیزی را پس اگر نفع علم او اند
او بر آن همه چیز یا بعد دانستن و خبر دار شدن بر آن پس باک نیست بآن تشریح گوید معنی مرابحة است که خرید کننده متاعی را بیک
مثلا بعد از آن بگوید مشتری که میفروشم این متاع را بتو و بعد از آن بخرید کرده ام یا بفتح یکدیگر برده دوم یعنی یکدیگر برده دوم
زیاده می گیرم و فی المنهاج ما حاصله وقتیکه گفت فروختم بتو در بدل چیزی که خریدم ام داخل نکند در آن سوا قیمت اصلی اگر گفت
فروختم بعضی آنچه صرف شد بر آن از من داخل شود با من آن فرودری وزن کننده و دلال و محاسبان و سخاوت و همین است
حاصل عبادة و قایم نیز و اصد علم باب الشركة والتولية والا قاله بين شركة وتولية واقالة بيع قال مالك والاحمد
انه لا باس بالشركة والتولية والا قاله في الطعنا وبيع من ذلك ان كان ذلك بالتقدم يكن فيه وجه ولا

www.ahnafmedia.com

قلت وعليه اطلاق
 اصل العلم ان الربوا
 من التباين وانما اذا
 وقع هذا العقل
 فهو باطل لا يجب
 الا على من اس المال و
 انه ان كان ذوقه
 حكما لا ينظر الى
 اليسر في قرضه
 سلفا العلم ان السلف على
 وجهه
 قرضه لا ينظر الى
 غير الربا بل ينظر الى
 في ذوقه ان كان
 ان يولى بالذوق
 بل ينظر الى الربوا
 عند السلف ووجهه
 لذوقه جميعا

اگر شما میدانید که آن بهتر است پس بکنید آنرا مالک
 الحقی الی اجل فاذا حل الحق قال انقضت ام توبی فان قضی اخذها والا زاده فحقه واخوعنه فی الاجل زید بن اسلم گفت رب
 در جاهلیت این بود که پیش شخصی از شخصی حق موطنی بدتی پس چون وقت دین آمد گفت ای ادا میکنی دین را یا شو میدی پس
 اگر ادا کردی بگرفت دین را و الا زیاد مقرر کرد برای او در حق و صاحب حق متوقف داشت از دردت ترجم گوید رضی الله عنه برین
 اتفاق جهو عمار و بر آئینه سودا ز کجا ترست و اگر واقعتا این عقد باطلست و واجب نمی شود مگر دادن اصل مال اگر مردی
 صد بعشر است پس حکم جهلت دادن است تا وقت یا رب یا ب من اسلف سلفا فلا یشترط افضل منه وما كان
 بغیری شرط یا هر که قرض بدد قرضی ای پس باید که شرط نکند بهتر از مال خود و آنچه باشد بغیر شرط جایز است مالک الله بلغه
 ان رجلا اتی عبدالله بن عمر فقال یا ابا عبد الرحمن انی اسلفته رجلا سلفا واشترطت علیه افضل مما اسلفته فقال
 عبدالله بن عمر فذلک الربوا قال فکیف تا عوفی یا ابا عبد الرحمن فقال عبدالله بن عمر اسلف علی ثلثة اوجه سلف
 ترید به وجهه الله فذلک وجهه الله وسلف سلفه ترید به وجهه صاحبك وسلف سلفه
 خبیثا بطیب فذلک الربوا قال فکیف تا عوفی یا ابا عبد الرحمن قال لادی ان تشق لصحیفه فان اعطاک مثل الذ
 اسلفته قبلت وان اعطاک دون الذی اسلفته فاحذته احوث وان اعطاک افضل مما اسلفته طیبه به
 فذلک شکر شکره لک وذلک اجر ما انظرته مردی آمد پیش عبدالله بن عمر پس گفت ای ابا عبد الرحمن اگر
 قرض دادم شخصی او شرط کردم با وی بهتر از آنچه دادم او ای پس گفت عبدالله بن عمر پس این را بوست گفت آمد پس بچه چیز دیگری
 ای ابا عبد الرحمن گفت بچندین عرق دوزخ است که نیست که قرض بددی شخصی و طیبی بان رضامندی خداست ای پس
 است رضامندی خداست ای قرض بددی شخصی و طیبی رضامندی بدین خودت است رضامندی بدین
 و قسم سیوم است که قرض بددی شخصی را تا بگیرد حرام را بقا بد حلال پس اینست را بگفت سائل پس بچه قسم از کین مرای ای ابا
 عبد الرحمن گفت می بینم که پاره کنی صحیفه را پس اگر بد بدتر ماند آنچه قرض داده قبول کنی و اگر بد بدتر المکر از آنچه داده پس
 بگیرد آنرا ثواب داده شود ترا و اگر بد بدتر از آنچه داده بودی در آن حال که خوش باشد بان نفس او پس آن شکر است که
 بجا آورد و دست آنرا برای تو تراست اجرا نکند جهلت داوی او را مالک عن نافع انه سمع عبدالله بن عمر یقول من اسلف
 سلفا فلا یشترط الا قضاءه عبدالله بن عمر میگفت هر که قرض او پس باید که شرط نکند مگر ادا کردن آنرا مالک الله بلغه
 ان عبدالله بن عمر کان یقول من اسلف سلفا فلا یشترط افضل منه وان کان قبضه من علف فهو با عبد الله بن
 میگفت هر که قرض بدد قرضی ای پس باید که شرط نکند بهتر از آن و اگر چه یک شت علف باشد پس بان رب است مالک محمد بن

www.ahnafmedia.com

قیس المکی عن جاهد انه قال اسئلت عبد الله بن عمر بن رجل دراهم ثم قضاها دراهم خیر منها فقال الرجل یا ابا عبد الله
 هذا خیر من دراهمی التي اسئلتك فقال عبد الله بن عمر قد علمت ذلك ولكن نفسي بذالك طيبة قرض گرفت عبد
 بن عمر از شخصی دراهم را بعد از آن او اگر دراهمی که بهتر بود از آنها پس گفت آنرا ای ابا عبد الرحمن این دراهم تو بهتر اند
 از دراهمی که من قرض داده بودم ترا پس گفت عبد الله بن عمر بر اینی داشته ام این را و لکن خاطر من خوش است بآن تو هم
 گوید رضی الله عنه سلف اینجا یعنی قرض است و معنی قرض تملیک شی است بآن شرط که رو کند بدل او را و آن بیع است
 بلکه عقد است که ابتدا یعنی تبرع دارد و آخر یعنی مبادله و لابد است از صیغه دال بر آن مانند اقرضتک اسئلتک فخذة مثله
 و ملکتک علی ان ترد بدل و اصرافه فی حاجتک و رد بدل فقیر گوید و اگر در شهری رواج دادن قرض بغیر لفظ باشد که
 قراین میتوان فهم نمود جایز باشد مانند آنچه در معاطاة گفتیم و اگر ثانیاً اختلاف کنند یکی گوید میباید و دیگری گوید
 قرض قول صاحب مال یا مین معتبر است و لابد است در قرض از ابلهت تبرع و جایز است قرض در هر چه مسلم در آن جایز
 از حیوان و غیر آن از آنچه بوضوح شناخته شود و در قرض خیر اختلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جواز است اگر عرف اهل
 شهر علم بوضوحی باشد در شلی رد شلی لازم شود و در مقوم نیز رد شلی جایز است زیرا که در حدیث مسلم آمده است
 ان حضرت صلی الله علیه وسلم بکر اقرضه و زودیک رد بکر جتند و نیاقتند پس باعی را دادند و جایز نیست
 اقرض بشرط زیاده یا رد صحیح عوض مگر یا آنکه در شهر دیگر دهد و درین صورتها شرط لغو شود زیرا که عبد الله بن
 ابی طالب شرط نمودند بطلان عقد و یا بشرط اجل مسمی درست است یا نه ظاهر روایات موطا در منع است زیرا که
 گفته فلا شرط الاقضاره و ظاهر قرآن عظیم جواز است اذ تدایمتم بدین الی اجل مسمی فاکتبهه زیرا که شامل است
 قرض مسلم را و چون در قرض معنی تبرع موجود است ملک او میشود بقبض و در مسلم و قرض اگر در از شرط و حاضر
 کرد جایز است قبول او و واجب نیست چنانکه ابن عمر بیان کرد و اگر در قرض مسلم بدین سلع حاضر نمود و هنوز
 نرسیده است حکم آن از حدیث موطا که در فقه مکاتب آمده است میتوان اخذ کرد پس اگر در عدم قبض پیش از اجل
 ضرری لاحق می شود چنانکه مسلم فیه یا قرض واجب است و محتاج میشود بعلف مختار است در عدم قبول اگر عوض صحیح باشد
 و سودی آن عوض صحیح است چنانکه در مورد بر قبول آن اگر مسلم و مسلم فیه را نزدیک اجل در غیر محل که آن شرط کرده بود یافت
 لازم نیست او را قبول کردن اگر آن چیز امونته محل باشد یا در عدم اخذ در اینجا عوض صحیح باشد و الاجبر کرده شود
 بر قبول مقدمه گاهی تعیین کرده میشود مثل را به بیان نسبت او معلومی و آن چهار نوع باشد تولیة و مشارکت
 و مراجه و مخالطه و آن صحیح است بشرط علم عاقدین و اگر لفظ با اشتراک بر ذکر کردن در متن مراد باشد و اگر با قام علی

له قلت
 و علی اهل العلم
 فی المناهج و لا یجوز شرط
 فی صحیح عن مکتب
 او و زیاده فلو شرط
 هلذا بالشرط فحسن
 وقال صحیح باس بذاك
 اذا كان من ضیق شرط
 اشتراط علیه وهو
 قول صحیح
 و انی خیرة

www.ahnafmedia.com

من شرط القرض ان لا يكون مضموناً في الاصل او في الفوائد
 من شرط القرض ان لا يكون مضموناً في الاصل او في الفوائد
 من شرط القرض ان لا يكون مضموناً في الاصل او في الفوائد

قال ابن القيم رحمه الله تعالى في المغني
 في القرض ان لا يكون مضموناً في الاصل او في الفوائد
 قال ابن القيم رحمه الله تعالى في المغني
 في القرض ان لا يكون مضموناً في الاصل او في الفوائد

ذكر رد اجرة كتمان دلال حارس زرافة قصاص وصابغ وسائر اخراجات كبرامى اشترى كرهت همراه من معتبراً
 واگر بزبانى بايع من دانسته بود وآن خلاف واقع ظاهر شد يا صبيى حادث شده است يا علقى ويگر در وقت عقد که
 معتبريت است مانند اجل ظاهر شد دو قول آمده است توفيق بواقع و لزوم آنچه بيان کرده است نظر باعتبار در بيع اول
 و بآنکه جنى شده است با آنچه بايع تقرير کرده باب اذا سلف سلفاً فلا يشترط ان يعطيه في بلد اخر وقتيكه
 قرض به قرضى را پس بايد که شرط نکند آنکه بدد او در شهر ديگر مالمک انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال في رجل
 طعاماً على ان يعطيه اياه في بلد اخر فکره ذلك عمر بن الخطاب قال فأتى الرجل بعضي محملاً انه عمر بن الخطاب و هو يروى
 و ديگر قرض او طعام را بشرط آنکه بدد او در آن طعام در شهر ديگر پس ناپسند داشت آنرا حضرت عمر و گفت پس کجاست
 مرد برداشتن آن شهر ديگر مترجم گويد رضی الله عنه در هدايه کرايه سفاج آمده است و آن قرضى است که مقصود
 مقرض بان استفاده سقوط خطر راه باشد و في الانوار ما حاصله از شرط قرض آنست که قصد منفعتى نکند پس اگر
 بشرط کند که بدد در شهر ديگر و مقرض را در آن عوضى باشد از خوف يا از يده نزع يا غير آن فاسد است لا يملك التصرف
 باب اذا ابتاع ثمن مؤجل لا يجوز ان ينقد قبل الاجل على ان يحيط البايع شيئاً من حقه وقتيكه خريدر قيمت
 تا مساعده جازيت که بفعل به قرض را پس از آمدن ميعاد بشرط آنکه کم کند فروشنده چيزى از حق خود مالمک
 الزناد عن بس بن سعيد عن عبید بن الاصم الجعفی السفاح انه قال بعثت برأى من اهل دار نخله الى اجل ثم اورد
 الخرج الى الكوفة فخرجوا على ان اضم عنهم و ينقدونى فسالته عن ذلك زيد بن ثابت فقال لا اؤمرك ان تا
 هذا ولا تؤكله اوصاح گفت فروضم جامها را از آن خود بدست اهل نخله تا ميعاد و بى بعد از آن قصد کردم که سفر کنم بسوا
 گوئى پس طلبى نماز من که من کم کنم حق خود را از ايشان و ايشان بفعل دهند و پس سوال کردم از من ماجرا زید بن
 پس گفت زید و من کم کنم ترا که بخورى آنرا و نه آنکه بخورانى آنرا مالمک عن عثمان بن حفص بن خلة عن ابن شهاب عن
 سالم بن عبدالله عن عبدالله بن عمر انه سئل عن الرجل يكون له الدين على الرجل الى اجل فيضمه عند الحاجة و يعجله
 فکره ذلك عبدالله بن عمر و نهى عنه عبدالله بن عمر اسوال کرده شد از حال شخصيكه هست او را و من بر شخصى تا ميعاد پس
 کم بکند از وى صاحب حق و زود بدد آنرا آن شخص ديگر پس ناپسند داشت آنرا عبدالله بن عمر و منع کرد او را از آن مترجم گوت
 تعقب کردند اين را حديث ابن ابى حذر و دقيه نظر زيرا که ظاهر است که قصد ابن ابى حذر و بعد از حلول اجل بوده است چنانچه
 في الصحيحين ان النبي صلى الله عليه و آله قال لبيك يا رسول الله فاشربوه ان تصح شرط من ذلك قال
 قد قلت يا رسول الله قال قم فاقضه و اين صلح است بر نصف و ابراز نصف ديگر و قول اهل علم در تطبيق اين حديث و آنست

وقد كان لا رجوع انفقوا
 على من كان له دين على
 الى اجل فلا يجزى له ان يعجله
 بعض الدين قبل الاجل
 ان يقر ذلك لا يجزى له ان يعجله
 قبل الاجل بعضه عبدا
 قبل الاجل بعضه و على الاجل
 و بعضه هو على الاجل
 اذا حل الاجل ان يخلص البعض
 و يبيضا البعض و يبيع من القرض
 على الدين باع من القرض
 القرض لا يجوز فيه شرط
 و البيع بالثمن الموحى يجوز
 في شرط الاجل كذا في
 البهجة و غيرها

www.ahnafmedia.com

فكوه

بجز از شرط و بايع
 و بايع و بايع
 و بايع و بايع

مذکوره درین باب است که حکم آن در دو محل است و حکم این حدیث در حال است و فی کتاب الرحمة ما حاصله اتفاق کردند علماء بر آنکه
 کسی که باشد از وی دینی شخصی تا میعاد می پس حلال نیست او را که کم کند از حق خود بعضی دین را پیش از میعاد تا باطل برسد
 او را باقی دین و همچنین حلال نیست او را که بگیرد پیش از اجل بعضی دین را عین آن و بعضی از امتناع و دیگر اتفاق کردند
 بر آنکه باک نیست چون بگذرد میعاد از آنکه بگیرد بعضی را و ساقط کند بعضی را مگر اگر اند تا میعاد می ترجم گوید نزدیک
 دین اعم است از قرض و جایز نیست شرط میعاد در قرض و البیع ^{شهر} الموجوب بخور فیه شرط الاجل کذا فی الرحمة و غیره **باب**
بجوزان یستسلف بکراهة بکراهة او افضل منه من غیر شرطها زیست که قرض کرد شتر نوجوان را پس او را که
 شتر نوجوان مانند آن یا بهتر از آن بغير شرط **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یساعن البهراقی رافعه عن رسول الله
 انه قال استسلف رسول الله صلى الله عليه بکراهة اهل الصدقة قال ابو رافعه قال رافعه فی رسول الله صلى الله عليه
 ان اقضه الرجل بکراهة فقلت لم اجد فی الابل الاجل اذ اراد باعيا فقال رسول الله صلى الله عليه اعطيه اياه فان خيا
 الناس احسنهم قضاء ابو رافعه گفت که قرض گرفت رسول الله صلعم شتر نوجوان پس آمد پیش آنحضرت صلعم شتر آن صدوق
 ابو رافعه پس امر کرد آنحضرت صلعم مرا که ادا کنم شتر نوجوان را پس عرض کردم که نیافتم در شتر آن مگر شتر خوبی شش ساله
 فرمود آنحضرت صلعم بده او را همان شتر خوب پس بر آئینه بهترین مردمان بهترین ایشان است از روی او دین قال مالک
 الاجر الحقة علیه عندنا ان من استسلف شيئا من الحيوان بصفة ومجلبة معلومة فانه لا باس بذلك وعليان
 يرد مثلا لاما كان من الكلا ثم فانه يخاف في ذلك الذريعة الى احلال ما لا يحل ولا يصح و تفسير ما كان من
 ذلك ان هي استسلف الرجل الجارية فيصيبها ما يبدل ثمر يردھا الى صاحبها بعينها فذلك لا يحل ولا يصح ولم
 يزل اهل العلم يهتدون عنه ولا يخصصون فيه الا حدیث مالک امریکه اجماع واقع شده بروی نزدیک است که هرگز قرض
 گرفته است چیزی را از جانوران بوصف معلوم و نشان معلوم پس بر آئینه هیچ باک نیست بدان و واجب است بر او آنکه
 رد کند مثل آنچه گرفته است مگر آنکه باشد از جنس خنثی کان پس بر آئینه ترسیده میشود درین قرض و سید گردانیدن آنرا
 بطرف حلال کردن آنچه حلال نیست و پسندیده نیست و تفسیر آنچه مکرهه داشته شد از آن است که قرض گیرد و مردی
 کثیرکی را پس جماع کند با وی هر قدر که خواهد باز رد کند آنرا الصباحی کن بعینها پس این حلال و پسندیده نیست همیشه
 بود و اهل علم که منع می کردند از آن و رخصت نمیدادند در آن **سجکس** را و بعد علم **باب** بجوزان یسلف فی طعام
 موصوفه بغير معلوم الى اجل مستحقه جایز است که قرض دهد تا بان مال خرید کند طعام صفت کرده شد و شرح معلوم **باب**
مقر مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال لا باس ان يستلف الرجل الرجل في الموصوفه بغير معلوم الى

قلنا في طلبه الشافعي وفي
 النهج يجوز اقراض
 ما يسهل على الجارية
 التي تحمل للقتل
 في الاصلح وهو الشتر
 الشتر في التقويم
 وقبله في القيتا الكبير
 في الابل بمنزلة الغلام
 من بوي ذم وذا طلعت
 باب عينة البعير قبل
 الذكر راعي والاشتر
 راجحة وذلك اذا
 اتت عليه مستسبين
 ودخلت في السابغة
 يقال جعل خياري
 مختار حسن اصعب
 في دليل على جواز شتر نوجوان
 بغير شرط في العتق و
 قول مالك عطاء بن يسهان
 في مال مالك قال مالك
 بعد ما روي عن النبي
 وقل ابن عمر انه
 لا باس ان يقرض الانسان
 ما يسهل على الجارية
 التي تحمل للقتل
 في الاصلح وهو الشتر
 الشتر في التقويم
 وقبله في القيتا الكبير
 في الابل بمنزلة الغلام
 من بوي ذم وذا طلعت

www.ahnafmedia.com

الاقراضه قال مالك ان يقرض الانسان ما يسهل على الجارية التي تحمل للقتل في الاصلح وهو الشتر الشتر في التقويم وقبله في القيتا الكبير في الابل بمنزلة الغلام من بوي ذم وذا طلعت

مراد از دست رگیل و وزن است و عدد در آنچه به عدد و فنر دست
 میشود و اشاره بکوزه خاص بجزی خاص که مثل آن مقدار نیست فاسد باشد و اگر جمع کند در میان کیلی وزن
 چند صلح حفظ که بوزن گذا بود تضییق ممنوع است بخلاف جمع در میان عدد خشک زن آن که متعارف است لابد است
 از معرفت اوصاف که اخراص ناس بان مختلف باشند پس آنچه منضبط نگردد بسبب اختلاط ارکان با انواع مختلف
 مساجین و اطعمه سلم در آن صحیح نباشد فقیر گوید اگر اهل شهری در طعمه مطبوخه و غیره غیر آن قدری و وصفی بنیاده
 که بان مفهوم میگردد صحیح باشد چنانکه اشاره کردیم و در آنچه نادر الوجود باشد مانند لحم صید سلم صحیح نیست در ثبات
 جنس طول عرض و غلط و دقته لسیمان و صفا قه و رتبه نسج و نعومت یا خشونت لابد است و در غیر جنس نوع و نسبت
 بله و عسق یا حدشته آن لابد است و در حیوان جنس نوع و ذکوره و انوشت و سن و طول و قصر و تقرب و در آن باب
 قول نحاسین اعتبار میاید کرد و همچنین در هر جنس قول اهل آن جنس قول ابن عمر صحیح معلوم و در بعضی احتمالی است
 یکی آنکه شکر معلوم الوصف باشد تا اگر الفسخ سلم لازم گردد و متن تالف شده باشد بان وصف رجوع کنیم چنانکه
 یک قول شافعی است دیگر آنکه امری ذکر کرده است که مخصوص سلم نیست و آن علم شکر است برویه یا بوصف چنانکه
 در باب بیع گذشت و قول ابن عمر اهل مسلمی معین است که اگر در سلم اجل باشد لازم است تسمیه آن بوجهی نزدیک
 اهل عرفه اشتباه بجزیره پس اگر ذکر اجل نکرده حالا منعقد شود اگر محلول آن تصریح کرده جایز باشد محل تسلیم نیز ذکر
 میاید کرد اگر عرف کفایت آن نمی کند و الله اعلم باب النهی عن استبدال المسلم فيه قبل قبضه بایب و منع از تبدل
 سلم فی پیش از آنکه قبض کند از غیر آن قال مالک الامراء هذا فیمتد سلف فی طعام بیع معلوم الی
 سعی محمل الاجل فلم یجد المبتاع عند البایع و فاء مما ابتاع منه فاقاله فان لا یبغض له ان یاخذ منه الا و قد
 او ذهبه او الثمن الذی فم الیه بعینه و ان لا یشتریه منه بذلك الثمن شیئا حتی یقبضه منه و ذلك
 انه اذا خیر الثمن الذی دفع الیه او صرفه فی سلعة خلد الطعام الذی ابتاع منه فهو یبغض الطعام قبل
 ان یشتریه و گفت مالک امریکه تقررت نزدیک علماء ما در باب شخصی پیشگی داد و در خرید غله به نرخ معین تا مدت
 پس محلول کرد اهل پس نیافت خرید کننده نزدیک با بیع آنچه و فاکند چیز را که خرید است از وی پس ختم کنند بیع را برای او پس
 سزاوار نیست او را که بگیرد از با بیع مگر ز خود را یا نقره حد را یا آنچه داده است بصیغه قیمت سهای این هر دو بعینه و خرید
 نماند از وی بدان قیمت چیز را تا قبض نکند از او این حکم برای اهنت که چون تغییر داد قیمتی را که رسانیده است با بیع یا
 کند آن قیمت را در تمامی غیر از غله که خرید بود از آن پس این بیع غله است قبل از آنکه قبض کرده شود و آن جایز است

له قلت

و طبع اهل العلم
 الوفاة و ذکر التمسک
 فی اس المال المسلم

فیه کاشفة و التفتیح
 قبل قبضه و فی النماذج

ولا یصح بیع المسلم
 قبل قبضه و الاحتیاج
 عنه

الی سلم
 و در باب بیع
 و در باب بیع

و در باب بیع
 و در باب بیع

و در باب بیع
 و در باب بیع

www.ahnafmedia.com

باب كتابه الدين والاشهاد عليها والهن لاجلها باب در نوشتن قرضها در قباله و شاهد گرفتن بران و در نهان بران
 ان قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا تدانتم بدين الى اجل مسمى فالكذب وليكذب بينكم كاتب بالعدل ولا ياب
 كاتب ان يكتب كما علمه الله فليكتب وليليل الذي عليه الحق وليتق الله ذبه ولا يتجنس من شيئا فاما ان الذي
 الحق سفيها او ضعيفا او لا يستطيع ان يمل هو فليملك بالعدل واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكونا
 رجل واحد فانه من الشهادة ان ترضوا احد مما فتر احدكما الاخرى ولا يارب الشهادة اذما دحوا
 ولا تاتمن ان تكتبوا صغيرا او كبيرا الى اجله ذلكم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنى الاتقان لان تكونت
 خاصة تميزونها بينكم فليس عليكم جناح ان تكتبوا ما اذنتكم على سقر ولم تجدوا كتابا فرفهات فبني فان
 فانه فسق بكم واقعدوا لله ولعقابكم الله والله بكل شئ عليم وان كنتم على سقر ولم تجدوا كتابا فرفهات فبني فان
 امن ببعثكم بعضا فليؤد الذي ائتمن امانته وليتق الله ذبه ولا تعلقوا الشهادة ط ومن يلقها فانه اثم قلبه والله بما
 علمه اي مسلمان وقتيكه معامله كنيد معي بسلم يا قرض تا خير کرده تا مساعدي معلوم پس بنويسيد آنرا بايد كه بنويسد ميان شما
 نويسنده برستي بايد كه سر باز نزنند نويسنده از آنكه بنويسد چنانكه امرخته است و راضا متقالي يعني بشكر آنكه خدا متقالي اور نوشتن آن
 است ابا كنند پس بايد كه بنويسد نويسنده و املا كنند كسيكه لازم است بروي حق يعني اقارب زبان خود كند تا جسيب آن نوشته شود تا
 كه ترسد از خدا و ملاز خود و ناقص نكند از حق چيزي را پس اگر باشد كسي بروي لازم شده است حق بي خود يعني مسرف يا ناتوان
 كودك و پير خرف يا ميتواند كند و املا كنند يعني ايكلمت يا نعت كتابت نميدانند پس بايد كه املا كنند مستولى كار او بانصاف يعني بجاي
 پدر او يا وصي پدر يا قيم يا ترجم املا كنند و شاهد گيرد و كس را ز مردان خود پس اگر نباشند شاهدان دوم و پس شاهد بنويسد
 زن از آنكه بسند ميكنند ايشان را از گواهان يعني متدين با مرده كه با مدعي قرايتي و با مدعي عليه خصوصي داشته باشند كه اين
 بهجت است مشرع کرده شد نقد و زمان براي آنكه فراموش كند يكی از ايشان پس ياد دهيكی از ايشان ديگر ياد دهيكی
 ياد دهيكی ديگر ياد دهيكی فراموش كند و بايد كه سر باز نزنند گواهان وقتيكه خوانده شود ايشان را يعني تحمل شهادت يا اداي آن
 و عمل شود از آنكه بنويسد آنرا كند باشد يا بسيار موقت کرده بسوي سعاد و خداين نوشتن بانصاف نزد يك ترست پس خدا و است
 كنده ترست گواهي را و نزد يك است از آنكه شك نكنيد در قدر حق و قدر اصل غير آن مگر وقتيكه باشد انمطه سوداگري بعضي تمام
 شوند دست بدست ميگردانند آنرا در ميان خوئين پس نيت بر شامزه نگاه در آنكه بنويسد آنرا گواه گيرد وقتيكه معامله خري و فرو
 كنيد بايد كه ضرر داده نشود نويسنده را و نه گواه را و اگر بكنيد انيكار پس بر آينه و سي گناه است در حق شما و برسيده از حق هي
 شما خدا و خدا بهر چيز دانا است و اگر باشيد بر سفرى و معامله قرض در سفر واقع شود و نبايد نويسنده را پس لازم است كه و بر

انواع عمو و ان
 مع الشك وان
 مع الكتابات و نقل
 الشك على اربعة فروع بالكتابة
 وان العمل بالكتابات يكون
 من عليه ملحق وكذا في
 الكتابات قراه وان
 نصاب الشهادة في
 الاصل هو جبران الوجود
 وان ان لا يشهد
 في التجارة الحاضرة وان
 القبض شرط صحة القرض
 لانه نقاي التركة
 ٢٢
 تفسير الهمان وان
 كتمان الشهاقة حرام
 و قد السفر في صحة
 الهمان اتفاقه احوال
 لان النبي صلى الله عليه
 وسلم من دعاه من
 جوهري في المدينة

www.ahnafmedia.com

لابد است در میانه از شخص و دین و صیغه که بان حواله متعلق شود و شرط عاقدین و صیغه از کلام سابق معلوم شد حال آنکه مورد
 خاصه حواله شروع باید کرد پس ضامن متعاقبین که محیل و محال است لابد میشود مطلقاً و ایاباً و رضای محال علیه شرط است یا نه ظاهر هم
 لزوم است بعد تحقیق دینی که بر وی است تا یا کسیکه بر وی دین نیست و تبرعاً و الا اینکه صحیح است یا نه فقیر گوید از حدیث
 ابوقحافه که درین سبب بر خود گرفت و حضرت صلوات علیه و آله فرمودند نماز خواندن او گنهارند ظاهر میشود که درست است و ایاباً رجوع قطع
 میشود یا ظاهر نیست که می شود و بعد از علم خاصیت حواله است که محمول میشود دین که بر وی گرد محیل از دین محال و محال علیه از دین محیل
 و اگر تعدد شود و از سبب تغلیب مانند آن رجوع نکند پس اگر دین محال علیه بشن موجب هیچ بوده است و در هیچ صیغه ظاهر نشد
 و بان حیث که و ایاباً بطل میگرد و حواله یا نه ظاهر است که باطل میگردد زیرا که دین مانند و عدم از تعدد در دین ثابت باشد و ایجاد دین
 مانند و مناسب از ضمانت و کفالت است از آن جهت که در ذیل حواله ذکر کنیم عقل مساوی تعامل درمی یابد که در ضمانت لابد است از ضمانت
 و مضمون و دینی که ضمانت برای اوست و صیغه که ضمانت بان منقذ شود اما صیغه پس بدست از فعلی مفهم مانند ضمانت و ذممه
 او تعلقه او تعلقه اما با مال ضمانت او کفیل او همیم او همیل یا نوشته که بدان مضمون باشد اگر نوشتن اهل عرف ضمانت دانند
 و دین میباید که لازم باشد و در قدیم ضمانت چیزی که طلبیجاب او میکنند درست داشته اند و آن اقوی میباید و ضمانت در کس صحیح است
 و آن آنست که ضمانت شود برای مشتری بشرط اگر هیچ مستحق یا سبب یا ناقص و زن شرط ظاهر شود و همچنین ضمانت حواله
 نزدیک شروع در عمل یا تعیین دین ضرورت است یا نه در قدیم گفته اند که نوعی از احاطه کافی است مانند ممالک علی زیدین در سبب
 یا ممالک علی فلان من جهت که او آن اقوی میباید و شرط ضمانت رشد است و تکلیف تعیین مضمون را یا ضروری است یا نه در قدیم
 مذکور شده و اقوی نزدیک فقیر تفصیل است اگر تصریح کرد که مضمون له هر که باشد صحیح است و کفالت ببدن کسی که او را حاضر کنند
 عند الحاجة صحیح است در قصاص حد و قذف و مانند آن پس اگر تعیین مکانی کرده است لازم شود تسلیم در آن مکان و الا در مکان
 تسلیم کند چون تسلیم کرد و آنجا هیچ مانع نیست مانند تغلب بی شد و اگر غائب شد و کفیل مکان او میداند و حضار او میتوانند در آنجا
 بزودی حضار در قدرت حضار بگذشت و حاضر کرد مستحق جسور بود و اگر در کفالت شرط کرده باشد که اگر تسلیم بدن میسر نیاید مبلغ او را بگویم
 نزدیک فقیر صحت است و بعد از علم مانند کفالت بدن است ضمانت اعیان در خصب یا استعاره و در ضمانت دین جایز است صاحب حق یا
 مطالبه اصل ضمانت و اگر شرط کند بر آه صیغه ظاهر نزدیک فقیر حواله است و وقتیکه صاحب حق ضمانت مطالبه کند جایز است
 ضمانت محیل او قبل از مطالبه نیز اگر تریه خود طلبد جایز باشد میباید که ضمانت نزدیک او گواهی دهد و مرد یا یک فرد و زن یا یک فرد
 تا با او سکون خود پس اگر شرط گرفت که محیل حاضر بود یا تصدیق کرد یا مضمون را تصدیق کرد رجوع کند و اگر یکی ازین چیزان صحیح
 نمیتواند کند یا با بصره الحلاله الحلی و بصره محیل له علی الضمیر رجوع نکند شخصی حواله کرده شد برای او بر حواله کننده و رجوع

قوله

فوالله انما كنا

بما كنا نعلم

اننا كنا نعلم

اننا كنا نعلم

اننا كنا نعلم

اننا كنا نعلم

اننا كنا نعلم

اننا كنا نعلم

اننا كنا نعلم

فقال يا سيدنا الله سؤال کرده شد از این شهاب زرد یک گریه میگردید جانور بر اجداد آنکه بگوید میدیدم زرد از زاده تر از آنکه گریه کردید
 این پس گفت این شهاب چه باک نیست دلتان شرم گویید عقل اول اول می باید که در اجاره و لابد است از عاقدین و اجرت و منفعت و غیره
 که قصد بدان ثابت شود و در بعضی اجیر حکم اختلافی که در میان عاقدین واقع شود پس شرط عاقدین مانند شرط متبايعین و صیغه
 فعلی معروف برتر باید که ولایت بر اجیر قبول کند اجیر اگر تریک ملکک منافعه سنت بگذارد آن گویید قبلت یا اجرت
 یا اجرت شخصی که با اجرت معین یا وقت معین کار میکند بگوید بیا و کار کن و می شرم کرد در کار کردن اگر ثواب بقصد او و اما اگر
 یا بخاطر آنکه از بزرگواران و ذکر اجرت نکند و اگر گویید تریک غنیمت یا بیا و کار کن یا بیا و کار کن یا بیا و کار کن
 و اگر گویید که فقط نظر منی عقد است نه فقط آن و اجاره و قسم است واقع بر عین مانند اجاره این جو علی یا این دایره برای سواران این
 برای حل افعال و واقع بر ذمه مانند اجاره و اجاره و قسم است واقع بر عین مانند اجاره این جو علی یا این دایره برای سواران این
 شش معین تا بمن خواه قبل تسلیم منفعت به بر یا بعد از آن و اجاره و ذمه مانند بیع سلم است لابد با نجات تسلیم اجرت و در صورت تا جیل
 و تجمل هر دو جایز باشد مطلق تجمل محمول شود و شرط اجرت است که معلوم باشد پس اجاره و اجاره و صیغه باشد و همچنین اجاره
 عین بیعت دقیق شلار زیرا که معلوم است که با چه قدر خواهد خورد و از چه قدر قیمت حاصل شود و غیره نظر زیرا که اجاره و رضاع طفل
 ظاهر شد که استقصا مطلوب نیست و مقدار درین چیز نمیتوان دانست و اینقدر احاطه کافی است و مقومه باشد پس بیع تجار لان
 کلمه که مرغب مشتری است باشد درست نیست زیرا که در عرف آنرا مقوم نمی شمرند و مقوم و تسلیم بودن آن با اعتبار عین قابل است
 بعد مخصوص این صیغه نباشد همچنین گویید گرفتن زمین برای زراعت که شرط کافی است معنادار باشد و بیع تجار مانند بیع عین است
 پس بیع تجار حاضر برای خدمت مسجد صحیح نباشد و شرط منفعت است که معلوم باشد یا اینست که تقدیر کنند زبان مانند گویید
 خانه یکسان است که مقدر کنند عمل مانند گویید و اجاره تا مسکه حیاطه این بتصرف و تعلیم قرآن حاصل میشود تعیین منفعت بتعیین
 یا تعیین مورد در بنا به بیان موضع و طول عرض ارتفاع دیوار و چیزیکه بان ساخته شود از سنگ خشت و نوره و غیر آن و اگر آن
 زمین لابد است و اگر منفعت آن که برای زراعت میگردد یا برای غرس و گویید و اجاره و عین را کبش اهره یا نصف و سرچ و یا علی
 شغف و شبری و اگر در راه حرمین مثلا شرط کرده است محل سنگ سوزه و دستبند و غیر آن نزدیک قیمت لازم شود قدر متعارف است
 و اعتقاد و حاجت بنزد بیان است و اگر دایره بر ذمه گرفته است با اجرت از اجاره و لابد است و اجاره و اجاره و اجاره و اجاره
 منازل معاد هستند که آن کفایت میکند از بیان لابد است و اجاره و اجاره و اجاره و اجاره و اجاره و اجاره و اجاره و اجاره
 و صیغه است بیع تجار بر ارض و حیض فقط با ارض فقط و اگر عاده قاضیه باشد حیضانه و صورت مطلق و اگر فتن اخذ باشد نزدیک
 غیره و علم از جمله حیضانه است فقط صیغه و تمهید و غسل را من و بدن و تحریر یک عهد و غسل شایسته از غسل لیل و اگر اوراق را بر کسی

www.ahnafmedia.com

الاولی فالزيادة لا تطيب
 وتصرفها بها وان كانت
 خلاف نفسها طابت ولو
 زاد في المال زيادة كما لو
 تصدقها او طيبها طابت
 الزيادة وفي الكافي في
 من هب ارضا في هذه
 المسئلة عند ثلاث
 رحلات اصحها يجوز
 مثل الاجرة الاولى زيادة
 كالبيع واصل الاول زيادة
 الثانية ان احدث
 في العين زيادة
 ٣٤
 باذن المالك

در تمام مواردی که در این کتاب مذکور است
 در تمام مواردی که در این کتاب مذکور است

در جوده عمل در دارة آن دار شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت مالین صحیح نباشد و در صورت برگی رجوع کند بجزیره عمل خود
بر دیگر و تصرف کنی هر یکی در مال تصرف کند در وی ضرر نباشد پس بیع نسبه نکند و بان مسافرت نکند مگر باذن صاحب خود و بغير
نقد و قرض ندهد و هر یکی را میرسد فسخ هر گاه خواهد دید که شرک یک بدامانه است پس قبول کرده شود قول او در خسران تلفت
رجع پس اگر دعوی کرد تلف را بسبب ظاهر بران سبب بین طلب کند و نه بر تلف و اگر بسبب ضمنی دعوی کرد طلب کردن بینه
نشان دهد و اما قراض است که بد شخص مال خود را شخصی دیگر تا تجارة کند در آن و بیع مشترک باشد میان ایشان بجهت که قرار میدهند
و عقل در اول مال رسمی باید که لابد است در قراض از عاقدین و صیغه عقد و مال و کیفیت تعقیب رجوع و کیفیت تصرف عامل محکم است
که در میان ایشان حاصل شود پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه آنست که موضوع باشد پس این عقد است
این عقد باشد پس اگر گوید قارضتک علی ان کل الرجح ملک ظاهر پس فقیر نسبت که قرض باشد بجهت تجارت و اگر گوید علی ان الرجح
لی تکمیل باشد زیرا که محظوظ سمانی عقود است نه الفاظ آن و شرط مال آنست که در ایام و زمانه باشد نه حلی و عروص و معلوم و
باشد و جایز نیست شرطیکه مبطل مقاصد عقد باشد یا وجود آن نادر باشد مانند بودن مال در دست اکتیای شرعی تراخ بعینیه
شخصی معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف آنکه شرط کند بودن غلام و گله همراه او که جایز است می باید که
قسمت رجح میان کند بجز بیته مانند آنکه بضعفین یا ثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل اده در سهم باشد یا رجح صنف معین از
شراخ فاسد شود و غیره گوید ممکن است که آنرا سمسره اعتبار کنیم و در جباله نخل سانسیم و اندا علم و اگر گوید علی ان الرجح بیننا و اول
عرف بالمناصفه فهمند می باید که درست باشد و همچنین ظاهر است که علی ان لهنصف لی یا لهنصف لک نزدیک وضع معنی صحیح است
و وظیفه عامل تجارت است و توابع آن مانند شریاب و طی آن و وزن خفیف مانند ذهب و مسک ثقیل مانند سمن کثیر و غیره و آنچه
در تجارة و برومی لازم نیست جایز است استیجار عامل برای آن از مال قراض بشرط مصلحتی ظاهره و آن محسوب شود و می باید
عامل با احتیاط کار کند پس بیع لغین و نسبه نکند بدون اذن او و او را میرسد بیع بر عرض زیرا که آن عمده ابواب بیع است و او را
میرسد و بعیب اگر مصلحتی ظاهر باشد و اگر مالک عامل در مصلحتی بودن رد اختلاف کند هر چه اوقوسی باشد لازم کرده آید و با کثر از
المال خرید نکند کسی که بر مالک معتق میشود خرید نکند مگر باذن او و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از آن محسوب نمی شود و اگر نفقه
قول و اگر داشته اگر در ذمه کرده است از آن عامل باشد و اگر تعیین مال قراض کرده است فاسد باشد و شرشیر یا شراخ حیوانی یا
رقیعی که مال قراض نباشد از آن مالک باشد بلا شرکت زیرا که اثر قراض در رجح است نه در ذمه و غیره بیع و اگر نقصا حاصل شود
و خص آنرا در بیع صرف کنیم و همچنین تلف بعضی را چون نقصان رجح را تمام کند از اس المان باشد و آنچه قبل از تصرف باشد از
المال است و هر یکی را سخر این عقد میرسد و اگر یکی از ایشان بمیرد یا مجنون شود عقد منفسخ گردد و در صورت فسخ استیفاء من بیع مال

۶۰

www.ahnafmedia.com

توضیح در بیع و شراخ و قراض

الرجح

اگر عوض باشد ذمه عامل است و در صورت اختلاف عاقدین در توابع عقد قول عامل معتبر داشته شود باین او مانند آنکه گوید ای کس
 الاکذا و اشتریت به القراض اولم تنهني عن کذا یا دعوی تلف بعض یا رخص متاع کند و اگر در شرط عقد اختلاف کنند مانند شرط
 نفلت هر دو سوگند خورند بعد از آن اجرت مثل لازم کرده شود چنانکه در بیع روایت کردیم اما در کالت پس بدست در آن از عاقدین
 و ضمیمه توکیل عقد بکند و وی توکیل کرده باشد و کیفیت عمل در حکم اختلافی که در میان وکیل و موکل واقع شود شرط عاقدین نیست
 بر در اسباب شرت آن عمل در حق خود صحیح باشد پس توکیل صبی مجنون صحیح نیست وکیل بودن ایشان نیز صحیح نیست بر قول ابن عقیل
 اعمی استثنای کرده میشود ازین مسئله جواز توکیل او در بیع و شرا نیز اگر توکیل او صحیح نباشد مصالح او بر هم خورند و ضمیمه توکیل
 است که اذن عقد از وی فهمید شود مانند وکلانک فوضته الیک اربع و شتر و ضرورت لفظ قبول بلکه اگر موجب فرموده کار کند
 آن توکیل خواهد بود در تعقیق توکیل بشرطی دو وجه آمده است صحیح است که وعده است نه عقد توکیل و شرط عقد بکند در وی توکیل
 است که موکل ماناگ آن باشد پس اگر گوید وکلانک فی بیع عبدی سا مکه فاسد باشد و طیفه وکیل است که مخالفت امر موکل و خیر
 محل قیمت است نکند پس اگر مطلق بیع او را وکیل کردند او نیز سرد فروختن بغیر نقد بلد و نه بنسبه نه بعبین جاشک غالباً آنرا
 کرده می شود و اگر بیع مؤجل اذن داد و در عرف اجل در آن باب متعارف است بر آن عمل کرده آید و اگر مخالفت کند و بیع را تسلیم
 است بیضامن او شود و اگر مطلق شرا وکیل کرد و شرا می معیب جایز نیست پس اگر خرید کرد با علم آن و موکل حاضر است آن از آن
 خواهد بود و اگر بغیر علم خرید کرده است و ضرری در وی لاحق است و قیمت او مناسب بود و تعصیر ظاهر است ظاهر است که آن
 خورش باشد وکیل اگر اذن توکیل داده است میرسد او را وکیل گیرد و اگر اذن نداده است و کار از وی تمام نمی شود وکیل بگیرد
 امین را و اگر گرفته بیع من فایان او بجنه کذا او شمن کذا مخالفت جایز نیست و اگر وکیل کرده است در خریدن شاتی بر صفت کذا
 بیک نیا پس و شاة بهمان وصف بیک نیا خرید کرد پس ظاهر است بحدیث اشترای صحیح ازین قبیل است هر چه مخالفت
 و زیاده نافع باشد و اگر مخالفت کرده است و عهده بر معین واقع شود در کرده نشود و اگر بر معین واقع نشده است از آن وکیل باشد
 معزول میشود وکیل بعزل موکل و بعزل خودش و معزول میشود بخرج احدی از اطمینان تصرف یا بخرج محل تصرف از قابلیت و اگر
 در میان ایشان اختلاف واقع شود در توابع عقد قول وکیل اعتبار کنند باین او مانند اشتریت لک یا اشتریت بنفسی اگر در اصل کما
 یا شرط آن اختلاف واقع شود البتة علی المدعی و همین علی من انکر و توکیل مخصوص نیست به بیع و شرا بلکه جاری میشود در هر عقدیکه
 قابل نیابت باشد پس طاعات توکیل درست نیست الا حج و تفرقة زکوة فنج و حجیه همچنین در ایلا و لعان و شهادة و اقرار و طهارت
 درست نیست و صحیح است در هر طرف بیع و بیع سلم و رهن و نکاح و طلاق و سائر عقود و فسخ و قبض وین و اقباض آن و دعوی
 جواب آن و تمسک مباحاة مانند احتیاط با صلیا و احیاء موتات و استیفاء حقوقه که حق آدمی است مانند قصاص و غیره و در

مقادست بکند و اگر برین در دین حال بوده است یا اجلی که پیش از فساد می آید یا شرط کرده باشد بیج او درین زمین او عند فساد
 العنا و صحیح است و اگر شرط کرده است بیج او صحیح نباشد و اگر مطلق گذاشته است دو قول آمده نظر بامکان بتمهید عقد باعتبار شرط بیج
 تصریح او و اگر چیزی عاریت گرفت و اگر گذاشت صحیح است زیرا که در لفظ فرمان مقبوضه ملک بودن زمین را فهمیدنی شود
 و ایاماتی است بر حقیقت عاریت یا دین متعلق شده است بر قبضه او و قول آمده نظر بحقیقت عاریت و بحاجت برین تغییر گوید اگر
 مخالف حکم عقدی از منع کنند موجب باشد و اگر گوئیم استیفاق هم است از آنکه متعلق شود حق مرتبه بر قبضه او یا حمل کند او را در
 دین سبب قدرت او بر منقح از انتفاع موجب تر باشد و الله علم شرط مرسوم است که دین ثابت باشد چنانکه آیت در آن
 است و اگر مرسوم آن عین منفسوس است عاره واقع شود و وجه آمده است بنا بر آنچه در توجیه آیه گفتیم موجب تر می نماید و اگر هنوز
 ثابت نشده است بر ذمه مثل جعاله پیش از فراخ عمل و قول آن اقوی نزدیک فقیر جواز است نزدیک شروع در عمل زیرا که
 جعاله در غیر صورت اول است بلزوم و در یک زمین برین بعد برین صحیح است و ایامیک مرسوم در دین بعد برین صحیح است
 قول قدیم شافعی صحیح است و همان است اقوی نزدیک فقیر زیرا که ابراست از عقد اول انشاء عقد دیگر است و قبض شرط
 لزوم برین و تمام است و قبض مرتبه حاصل میشود مباشره او قبض بر ایام مباشره ناسب اگر برین را یا فلام او را ناسب ساخت
 درست نباشد زیرا که این نیابت خود میکند با ابطال قبض و اگر قبض مرتبه برین بوده است بخصب یا دلایت و قبض برین
 اذن جدید شرط است یا نه ظاهر نزدیک فقیر عدم شرط است او است زیرا که عقد با قبض اذن خلافت است و اگر برین قبل از
 قبض مرسوم در وی تصریحی کرد که فریل ملک باشد مانند بیج یا برین دیگر این رجوع است از زمین و این تصرف بعد از قبض است
 نباشد الا باذن مرتبه و در استیفاق اقوال آمده است نظر بآنکه مفید برین است و بآنکه شارع تخصیص نموده است بران زمین
 میرسد انتفاع بآن بحدیث لا یعلق الرهن پس آن انتفاع اگر بغیر استر و اد میسر آید فیها والا استر و او کند و بعد انتفاع باز باو برسد
 اگر انتفاع در روز سه شنبه باشد باز گرداند اگر در شنبه است بروز باز گرداند و اگر برین و مرتبه در عقد شرط کند که در قبض ثالث باشد
 جلیز است و اگر آن ثالث بمیرد اتفاق کنند بر شخص دیگر و الا حاکم نزدیک عدلی بخا برد پس اگر اجلی دین آمد تکلیف دهد بآنکه ایضا
 از غیر برین یا از غیر و شمس اگر اصرار کند حاکم از غیر و شد و اگر شرط کرده باشد که عدلی از غیر و شد آن عدل نفر و شد
 بشن مثل حال از نقد بله در مؤنثه مرسوم تا وقت فک بر این است از خلف و غیر آن و اگر مرسوم تلف ش چیزی از دین
 ساقط نشود باب من یلیحی مو اتا فهو له بر که زنده کند زمین مرده بر پس آن زمین ملک است مو ات جارات و از زمین است که
 منتفع به نباشد سبب بقدر یا بسبب بودن در خان خار دار یا بعد از از بلا و زنده کردن او عبارت از معمول کردن او
 و قلبه آن کردن و زهر کافتن و چاه کردن تا همیشا شود بر این انتفاع **مالک** حن هاشم بن معمر عن ابیه ان در صلوات
 لصلوات

سید الشهدا علیه السلام
 در بیان فضیلت خود
 فرموده است که من
 در دنیا و آخرت
 در هر روزی که
 از من یاد شود
 خداوند یک صد
 مرتبه دعا کند
 برای او و هر که
 از او بیزار باشد
 خداوند او را
 لعنت کند و هر
 که او را دوست
 دارد خداوند او
 را دوستی کند

الخبايا استعمل مولیٰ له یبکھنیا علی الخبايا فقال یا هنی اضمحلت عن الناس وان دعوا المظلوم فان دعوه المظلوم حیا
 وأفضل ذب النظرية والفضیة وایای ونعم ابن عفان وابن حوف فانما ان تملك ما شئتہما یرجبا والمدينة الزرع
 ونخل وان رب الصیفة والفضیة ان تملك ما شئتہ یا تینہ بینہ فقول یا امیر المؤمنین افارکھم نالا ابانک فالله
 والحلایة ایسر علی من الذهب والورق وایم الله انهم لیرون ان قد ظلمتم انہا البلادهم ومیاهم قاتلوا اهلها فی الجاهلیة
 واسلموا علیها فی الاسلام والذی نفسہ مبدل ولا المال الذی اهل علیہ فی سبیل الله ما تحیت حلیم من بلادهم شبرا
 حضرت عمر بن الخطاب علی خست آزاد کرده را از ان خود گفته و شیدا را زمین برعی پس گفت ای منی بند کن بازوی خود را از ایدامی دان
 و تبریز از دما می مظلوم پس بر آینه دما مظلوم قبول کرده شده است و دخل کن چنان گله خود را از شتران و حصار خود را از زبنا
 و دود دار را از شتران پس عرفان پس بر آینه برد و اگر پلاک شود شتران ایشان باز گردند بسوی دین و بیرون آید
 و در میانان در بر آینه چنان گله خود و دود خود اگر پلاک شود مویشی ایشان بیاید و پیش من فرزندان خود را پس گوید یا امیر المؤمنین
 ایامنگ کند و ایشان من پدر نیست ترا پس آب و گیاه آسان ترست نزدیک من از زور و فقره و قسم بخدا بر آینه مردمان گمان
 میکنند که من ظلم کرده ام بر ایشان و معین کردن می و منع کردن مردمان از وی بر آینه این موضوعهای شهرهای ایشان است
 قتال کرده بودند بران در جاهلیت و اسلام آوردند بران در دولت اسلام قسم بذات پاکی که نفس من در دست اوست اگر
 نبود می سویشی که سوار میکنم بران در راه خدا استعالی می منی خاتم برایشان از شهرهای ایشان یک وجب مترجم گوید رضی عنہ
 امام را میرسد که می سازد بقدره از زحمت برای رعی جافردان جزیه و صدقه و ضوالم ضعیفان از جمعه یعنی از دور رفتن برای
 و برای اسپان چاود و آنچه در حدیث آمده است لاهی الا بعد در سوره معنیش آنت که لاهی الالبت المال در بصورت شخصی
 کند بر می تا نگذارد و خیر این مردمان رعی کنند باب لا یخص احد بالمعدن الظاهر مخصوص گردانید نشود
 کسی بامدن ظاهر **مالک** عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال لا یتم فضل الماء لیمتع به الکلا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود منع کرده نشود زیاده آب را تا منع
 کرده شود بسوی نگاه رینی کسیکه منع میکند آب را گو یا منع میکند گاه مباح را زیرا که جانوران منی توانند بود در آن
 و ادعی گرد می که آب نوشند مترجم گوید رضی عنہ در حکم آب چشمه است هر معدن ظاهر مثل معدن نیک سنگ
 و سنگ سرخ و سنگ موه و کلا و حطیب کوستان و مانند آن و معنی معدن ظاهر آنست که پیدا شود بغیر علاج و علاج
 بریدن آن یا حمل آن بوده باشد پس هر که بردارد از آن او باشد و اگر مردمان با یکدیگر مضائقه کنند سابق را مقدم کرده شود بقدر
 حاجت او و اگر مردمان بیاض بیکدیگر فرجه انداخته شود یا امام بر آن خود یکی را بر دیگری ترجیح دهد و معنی حدیث آنست که اهل جاهلیت

عاشق
 و علیہ الشافعی
 التهاج و الاظہار
 للامام ان یجیبی نعتہ
 موات لری فی نفسہ
 بخریت صلقت و
 خالت و ضعیفان
 الشجر و یجیبی لغیر
 ذلك
 قلت علیہ الشافعی
 فی التهاج المعدن
 الظاهر وهو ما
 انقطاع
 لا یخص احد بالمعدن
 الظاهر
 رب و عطف ما دون
 علاج

www.ahnafmedia.com

وبنابر شرط با دامن باشد مهالك
 عن داود بن الحصين عن ابي غطفان بن محمد بن ابي عمير بن الخطاب قال
 هبة لعملة روم او حلة وجه صدقة فانه لا يرجع فيها ومن وهب هبة يرسى انما اراد بها الثواب فهو
 هبة يرجع فيها اذ لم يرض منها عمر بن الخطاب فرمود هر كه عطا كرد عليه بجهت صلوة روم يا روجه صدقه پس بر او
 رجوع نكند و ان در ابر عطا كرد عليه كدیده میشود كه اراده كرده است و هي بان بگواش را پس او قادر است بر همه خود رجوع
 كند و ان وقتی كه راضی نباشد بر رجوع كويد بلك با عوض چند قسم میباشد اگر محتاج را برای ثواب آخرت داد صدقه است و اگر
 بسوی مسكن موهوب له بجهت اكرامه له بدست و اگر بس كرمه شای او صدق كند و منافع اول وقت است و لا بد است در بینه
 و موهوب له و موهوب و عقد شرط و اهدای موهوب له نكرد گشت و موهوب بيهابيك مملوك و معین باشد و آنچه صحیح است
 زید از زید صحیح است و آنچه صحیح است و آنچه صحیح است و آنچه صحیح است و آنچه صحیح است و آنچه صحیح است
 بدین ابر و اسقاط است و در بدایه ایجاب قبول شرط نیست بجهت عادت مسلمین در جمیع عصاره تبرك برود و در بینه
 نزد فقیر چون قرینه قوی باشد احتیاج ایجاب قبول نیست و مناوله و تداول كافی است و الله اعلم و رجوع در همه درست نیست
 اگر برای ثواب نباشد و اگر برای ثواب باشد رجوع میتوان كرد و از قول حضرت عمر رضی الله عنه معلوم میشود كه قرینه ابر
 این همه بر ثواب است بنزله شرط ثواب است زیرا كه گفته است بری انها الا بها الثواب نیز معلوم شد كه این عقد صحیح است
 و ان بنزله صحیح است در احكام الا انك مسامحة كرهه شود و تعیین ثمن و الله اعلم و سهتمنا كرهه میشود و الله اعلم و هر كه در حکم است
 برای ولد كه رجوع از ان صحیح است بشرط بقای موهوب و در سلطنة متبیب بحديث لا یحل لرجل ان یعطه عطیة او یهب هبة
 فیخرج منها الا الوالد فیما یعطه و له صحه الترمذی و الحاكم و لا بد است در وقف از واقف و موقوف و موقوف علیه ناظر وقف و موقوف
 و وظیفه موقوف و موقوف علیه پس شرط واقف ابلية تبرع است و شرط موقوف مكان انتفاع بان با وجود ثبوت آن مدة معتد
 ببقی وقف قرار و در ای حصیر قنادیل و متاع جائز است در وقف طعام تا خورده شود یا ریاحان تا شمیده شود صحیح نیست و شرط موقوف
 آنست كه مكان ملك منافع داشته باشد پس وقف بر چنین روقف عبید بر خودش صحیح نیست و اگر بر جهة صدصیت وقف كند صحیح
 و اگر بجهة قربت مانند وقف مدارس بر فقها یا خانقاه بر صوفیه درست است همچنين اگر بجهة قربت ظاهر شود و زوجه صدصیت یا
 وقف بر اخیان و لا بد است از تصریح لفظه وقف یا تسبیل و تجبیس و جعله مسجد و مانند آن یا كانیه آن و از كانیات است لفظ صدقت
 علی الفقراء یتفقون به و اگر بر قومی وقف كند و ایشان منقرض شدند در قول آمده است رجوع ميكند بلك واقف یا وارث او یا
 میماند بوقف و در بصورت ایا صرف كرده شود و بر اقرئاس و شبه ایشان بذكرین یا صرف كرده شود و بر كین یا صرف كرده شود
 بر مصالح مسلمین چند وجه آمده است و اصل در وظیفه موقوف آنست كه اتباع شرط واقف كرده شود و عبارت او را بره لول عرفی نامند

وبنابر شرط با دامن باشد مهالك
 عن داود بن الحصين عن ابي غطفان بن محمد بن ابي عمير بن الخطاب قال
 هبة لعملة روم او حلة وجه صدقة فانه لا يرجع فيها ومن وهب هبة يرسى انما اراد بها الثواب فهو
 هبة يرجع فيها اذ لم يرض منها عمر بن الخطاب فرمود هر كه عطا كرد عليه بجهت صلوة روم يا روجه صدقه پس بر او
 رجوع نكند و ان در ابر عطا كرد عليه كدیده میشود كه اراده كرده است و هي بان بگواش را پس او قادر است بر همه خود رجوع
 كند و ان وقتی كه راضی نباشد بر رجوع كويد بلك با عوض چند قسم میباشد اگر محتاج را برای ثواب آخرت داد صدقه است و اگر
 بسوی مسكن موهوب له بجهت اكرامه له بدست و اگر بس كرمه شای او صدق كند و منافع اول وقت است و لا بد است در بینه
 و موهوب له و موهوب و عقد شرط و اهدای موهوب له نكرد گشت و موهوب بيهابيك مملوك و معین باشد و آنچه صحیح است
 زید از زید صحیح است و آنچه صحیح است و آنچه صحیح است و آنچه صحیح است و آنچه صحیح است
 بدین ابر و اسقاط است و در بدایه ایجاب قبول شرط نیست بجهت عادت مسلمین در جمیع عصاره تبرك برود و در بینه
 نزد فقیر چون قرینه قوی باشد احتیاج ایجاب قبول نیست و مناوله و تداول كافی است و الله اعلم و رجوع در همه درست نیست
 اگر برای ثواب نباشد و اگر برای ثواب باشد رجوع میتوان كرد و از قول حضرت عمر رضی الله عنه معلوم میشود كه قرینه ابر
 این همه بر ثواب است بنزله شرط ثواب است زیرا كه گفته است بری انها الا بها الثواب نیز معلوم شد كه این عقد صحیح است
 و ان بنزله صحیح است در احكام الا انك مسامحة كرهه شود و تعیین ثمن و الله اعلم و سهتمنا كرهه میشود و الله اعلم و هر كه در حکم است
 برای ولد كه رجوع از ان صحیح است بشرط بقای موهوب و در سلطنة متبیب بحديث لا یحل لرجل ان یعطه عطیة او یهب هبة
 فیخرج منها الا الوالد فیما یعطه و له صحه الترمذی و الحاكم و لا بد است در وقف از واقف و موقوف و موقوف علیه ناظر وقف و موقوف
 و وظیفه موقوف و موقوف علیه پس شرط واقف ابلية تبرع است و شرط موقوف مكان انتفاع بان با وجود ثبوت آن مدة معتد
 ببقی وقف قرار و در ای حصیر قنادیل و متاع جائز است در وقف طعام تا خورده شود یا ریاحان تا شمیده شود صحیح نیست و شرط موقوف
 آنست كه مكان ملك منافع داشته باشد پس وقف بر چنین روقف عبید بر خودش صحیح نیست و اگر بر جهة صدصیت وقف كند صحیح
 و اگر بجهة قربت مانند وقف مدارس بر فقها یا خانقاه بر صوفیه درست است همچنين اگر بجهة قربت ظاهر شود و زوجه صدصیت یا
 وقف بر اخیان و لا بد است از تصریح لفظه وقف یا تسبیل و تجبیس و جعله مسجد و مانند آن یا كانیه آن و از كانیات است لفظ صدقت
 علی الفقراء یتفقون به و اگر بر قومی وقف كند و ایشان منقرض شدند در قول آمده است رجوع ميكند بلك واقف یا وارث او یا
 میماند بوقف و در بصورت ایا صرف كرده شود و بر اقرئاس و شبه ایشان بذكرین یا صرف كرده شود و بر كین یا صرف كرده شود
 بر مصالح مسلمین چند وجه آمده است و اصل در وظیفه موقوف آنست كه اتباع شرط واقف كرده شود و عبارت او را بره لول عرفی نامند

www.ahnafmedia.com

وبنابر شرط با دامن باشد مهالك
 عن داود بن الحصين عن ابي غطفان بن محمد بن ابي عمير بن الخطاب قال
 هبة لعملة روم او حلة وجه صدقة فانه لا يرجع فيها ومن وهب هبة يرسى انما اراد بها الثواب فهو
 هبة يرجع فيها اذ لم يرض منها عمر بن الخطاب فرمود هر كه عطا كرد عليه بجهت صلوة روم يا روجه صدقه پس بر او
 رجوع نكند و ان در ابر عطا كرد عليه كدیده میشود كه اراده كرده است و هي بان بگواش را پس او قادر است بر همه خود رجوع
 كند و ان وقتی كه راضی نباشد بر رجوع كويد بلك با عوض چند قسم میباشد اگر محتاج را برای ثواب آخرت داد صدقه است و اگر
 بسوی مسكن موهوب له بجهت اكرامه له بدست و اگر بس كرمه شای او صدق كند و منافع اول وقت است و لا بد است در بینه
 و موهوب له و موهوب و عقد شرط و اهدای موهوب له نكرد گشت و موهوب بيهابيك مملوك و معین باشد و آنچه صحیح است
 زید از زید صحیح است و آنچه صحیح است و آنچه صحیح است و آنچه صحیح است و آنچه صحیح است
 بدین ابر و اسقاط است و در بدایه ایجاب قبول شرط نیست بجهت عادت مسلمین در جمیع عصاره تبرك برود و در بینه
 نزد فقیر چون قرینه قوی باشد احتیاج ایجاب قبول نیست و مناوله و تداول كافی است و الله اعلم و رجوع در همه درست نیست
 اگر برای ثواب نباشد و اگر برای ثواب باشد رجوع میتوان كرد و از قول حضرت عمر رضی الله عنه معلوم میشود كه قرینه ابر
 این همه بر ثواب است بنزله شرط ثواب است زیرا كه گفته است بری انها الا بها الثواب نیز معلوم شد كه این عقد صحیح است
 و ان بنزله صحیح است در احكام الا انك مسامحة كرهه شود و تعیین ثمن و الله اعلم و سهتمنا كرهه میشود و الله اعلم و هر كه در حکم است
 برای ولد كه رجوع از ان صحیح است بشرط بقای موهوب و در سلطنة متبیب بحديث لا یحل لرجل ان یعطه عطیة او یهب هبة
 فیخرج منها الا الوالد فیما یعطه و له صحه الترمذی و الحاكم و لا بد است در وقف از واقف و موقوف و موقوف علیه ناظر وقف و موقوف
 و وظیفه موقوف و موقوف علیه پس شرط واقف ابلية تبرع است و شرط موقوف مكان انتفاع بان با وجود ثبوت آن مدة معتد
 ببقی وقف قرار و در ای حصیر قنادیل و متاع جائز است در وقف طعام تا خورده شود یا ریاحان تا شمیده شود صحیح نیست و شرط موقوف
 آنست كه مكان ملك منافع داشته باشد پس وقف بر چنین روقف عبید بر خودش صحیح نیست و اگر بر جهة صدصیت وقف كند صحیح
 و اگر بجهة قربت مانند وقف مدارس بر فقها یا خانقاه بر صوفیه درست است همچنين اگر بجهة قربت ظاهر شود و زوجه صدصیت یا
 وقف بر اخیان و لا بد است از تصریح لفظه وقف یا تسبیل و تجبیس و جعله مسجد و مانند آن یا كانیه آن و از كانیات است لفظ صدقت
 علی الفقراء یتفقون به و اگر بر قومی وقف كند و ایشان منقرض شدند در قول آمده است رجوع ميكند بلك واقف یا وارث او یا
 میماند بوقف و در بصورت ایا صرف كرده شود و بر اقرئاس و شبه ایشان بذكرین یا صرف كرده شود و بر كین یا صرف كرده شود
 بر مصالح مسلمین چند وجه آمده است و اصل در وظیفه موقوف آنست كه اتباع شرط واقف كرده شود و عبارت او را بره لول عرفی نامند

بعد از آن فریضه شد از این وقت که می آمد صاحب او داده میشد و در ضمن آن مترجم گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال صنایع و وسیع است
 و ابد ضلک و غیر آن پس غیر از اینست التقاط آن کسی که و اثن باشد بر دیانت و تعریف خود و مکره است غیر از او و بعد التقاط او
 تعریف او یکسال بعد از آن اگر مالک پیدا شد و وصف کرد و آنرا با تسلیم کند و الا بشناسد عفا من ذکا و بعد از آن جایز است
 تکلیف و جایز است تصدق با او استثنای کرده می شود ازین کلیه شیئی تا ذم مانده حصا و سوط و جل پس واجب نیست تعریف بحدیث
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العصا و الطور و الحبل و المشابیه بل یقتضی الرجل یستغفر بر واه الوداد و پس لابد است در بیان بیان شرط
 تعریف و حقیقت تا ذم حقیقت و وصف و معرفت او پس تعریف در سواقی باید در او ایستد نه در عین مسجد و استیجاب اوقات
 مراد نیست بلکه بر حسب عادت او و در هر روزی دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در سبوح بعد از آن در هر ماه یک بار
 که در و در مثل این امور از عرف اخذ کرده می شود و ذکر کند بعضی اوصاف شیئی تا شناخته شود و استیجاب کرده نشود و ذکر اوصاف او
 تا کا ذیاد حامی آن ننگد و چون مالک صف او کند جایز است در تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا ذم چیز نیست که مالک آن
 بعد مفارقت آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد ظن عدم رجوع جایز است در وی تصرف بغیر تعریف و اگر ظن
 رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال مواضع و در صورت
 دیگر معزیقه عدد و جنس آمده است و آن اشاره است به جمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و در ضار است
 و آن دو قسم است آنچه شبیه غنم است در صنف و تسلط گرگ بر آن و آنچه اندابل است که بقوه خود از صغار سباع منقص می شود
 پس امام را میرسد التقاط قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل خلف مال سلیمین است و در صورت
 تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرود شد و اگر خواهد برای مالک بخشد و اگر خواهد بر بیت المال
 تا آنکه بلاک شود و در قسم اول احاد مسلمین را میرسد التقاط آن و در قسم ثانی میرسد باب اللقیط لقیط عبارت از طفلی است
 که در راه افتاده باشد و کسی اثر بر او مالک عن ابن شهاب عن مسکین ابی جمیله رجل من بنی سلیمان و وجد منبؤا
 فی سنان عمر بن الخطاب قال فحبت به الی عمر بن الخطاب فقال ما حملک علی اخذ هذه السمیه فقال وجدتها ضایعة
 فاحذتها فقال له عمر یقین یا امیر المؤمنین انه رجل صالح فقال عمر کذبت قال نعم فقال عمر اذهب فهو حر و لک
 و لاه و علینا نفقة سنین یافت طفلی را در راه افکنده در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس آوردم او را
 پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چیزی باعث شد که بر کفن این جان گنم یا فتم او را بی احتیاط افتاده پس گرفتم او را پس
 گفت پیش حضرت عمر عرفی در همین شخصه که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آئینه این شخص صحیح
 است پس گفت حضرت عمر یا مال چنین است گفت عمر عیاری پس گفت عمر بر ویس آن طفل از دست و در تر است و او را

جواز التقاطه
 لتمامه و لا یستغفر منها
 کتابة محمد بن القاسم
 فی القدرية و القارة و لا
 فرق عند ابی حنیفة بین
 ان یکون بیهیة او غیرها
 قوله معها سقاها و
 خاها الزاد بالسقاء
 انها اذا ورت الماء
 شربت منها لیکن فی
 زجاج و کیفیه و یام
 وارد و یحذر ان یخافها
 و ان یاتقوی بها علی
 عمر
 قول الامیر و قطب البلاد الشافعی
 انما یعنی بذاک من
 لظنهما بالذنب بیک
 قوله ثم ینزل قال محمد
 ان شاء الله من حسن
 حتی یجئ اهلها و یسکنها
 خان علیها الضیف
 از لم یجد من بر عیسا
 خا عا و فقط نسیم
 حتی یاتی اربابها و لا
 یس بذاک

www.ahnafmedia.com

له قلت
 شرح السنن للشيخ
 بيان ان القبط اذا
 رجع بعد نفيهم
 وهو محكوم على
 الاسلام ووقفوا في
 بيت مال المسلمين
 وعين ان المسلمين اذا
 انقطعوا عن بلادهم
 عند بل الخلاء لا يملكون
 رجعهم الى ارضهم
 عليه من بيت مال اهل
 مكة
 معنى قول عمر بن الخطاب
 ولده نستغنى عنه
 الصلة حتى الترتيب
 الله اعلم بالصواب
 عليه اهل العلم الوصية
 لا تخلف في اكثر من
 المال الا باجازة الوفاة
 وفي الوفاة نيت اقل
 من ثلاث عند قضاء
 ورثته واستغنى عنهم
 خصصه اكثر لها
 حدها

در باره جاست نفيهم ما كما يقول الامام محمد بن ابي حنيفة ان ولداه للمسلمين هم يرتقانه ويعقلون
 كنت محبي شنيم مالک را گفتم امریکه قرست نزدیک ما یعنی اهل مینه در باب نبودنت که وحی آزادست و دلارا و مسلمین را
 مسلمانان هارث او میزند و عقل او میدزند ترجم گوید انشاء نبوده فرض با کتفا نیست و ایا شهاده در وقت انقطاع ضروریست
 اقوی عدم ضروری بودن اوست زیرا که حضرت عمر تکلیف مشبهان لغرموز و از حدیث حضرت عمر معلوم شد که تعقیب قرست که
 اصل بنی آدم مرتیست و از یحییث نیز معلوم شد که اگر ملقط صامح باشد ترک کرده شود و تعقیب را در دست او و اگر اصل صامح
 نزع کرده شود و از دست او و اما قول عمر که دلاره پس معمول بر ظاهر او نیست بقول مالک پس توجیه آن نیست که چون
 طفل بالغ شود موکدست او را موانع در حکم مروه مانند موانع موانع با معتقان خود باب لاتنفاذ الوصیه الا
 فی ثلث المال جاری نمی شود وصیت مگر در سیوم حصه مال **مالک** عن ابن شهاب عن عاف بن سعد بن ابی وقاص
 عن ابيه انه قال جاء في رسول الله صلى الله عليه وسلم في عام حجة الوداع من وجه استندني فقلت يا رسول الله
 قد بلغني من الوجع ما ترسى وانا ذومال ولا يرني الا ابنة لى فانصدت فثلثي مالي فقال رسول الله صلى الله عليه
 لا افعلت قال الشطر قال لا ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الثلث والثلث كثير انك ان تذر ورثتك اعني
 خيبر من ان تذرهم عائلة يتكفون الناس وانك لو يتفق نفقة تتبغها ورج الله الا حوت عليها حتى تجعل
 في امرائك قال فقلت يا رسول الله اختلف بعد اصحابي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لن تخلف فتعمل عملا
 صالحا الا ازودت به درجة ودرجة ولعلك ان تخلف حتى ينتفع بك اقوام ويضربك اخرون اللهم من
 اصحابي هجرتم ولا تزدنم على اعقابهم لكن الباش سعد بن خولة يرضي له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ماتت
 سعد بن ابی وقاص گفت تشريف آورده بود من رسول الله صلى الله عليه وسلم بيار بر سر من بگرد و مر اسال حبه الوداع
 سبب در ديكه نهايت رسیده بود من پس گفتم يا رسول الله هر آينه رسیده هست من از بیماری آنچه می بینی من
 صاحب عالم و وارث منی شود مرا مگر يك خترازان من آيا صدقه بهم دو سيوم حصه مال را پس فرمود حضرت صلعم
 پس گفتم صدقه بهم نمی مال را فرمود من بعد از ان فرمود حضرت صلعم صدقه ده يك سيوم حصه
 دو سيوم حصه بسیارست هر آينه اينکه تو نگر بگذاري و ارشان خود را بهرست از آنکه ننگ دست بگذاري ایشان را
 بگفت خود سوال میکنند از مردمان و هر آينه تو چرخ بکنی بیخ خرجی که طلب کنی بان رضامندی خداست عالی را مگر که
 مرده داده شود ترا بران تا آنکه ثواب داده شود ترا بر چیزیکه بینی در دستان زن خود گنت سعد پس گفتم يا رسول الله
 ایا مرا پس گذاشته شود بعد یا ان من یعنی عمر من کار شود پس فرمود حضرت صلعم صدقه ده يك سيوم حصه
 گداشته شود بعد یا ان من یعنی عمر من کار شود پس فرمود حضرت صلعم صدقه ده يك سيوم حصه

www.ahnafmedia.com

الا انك اذا ذن ولي باش تصرف و صحیح است و تصرف غیر مذون در امور صغیره که صبیان از ان منع میکنند جایز است و بر قال احمد
 زیرا که او در در ارضه عصفوری خرید نمود و ببلوغ نسیج در حدیث منسوخ شده است با حلال اجمالی بلوغ بر پانزده سال یا بانبات
 عا نیز از مراتب بلوغ است یا نه ظاهر است که است و احتمال استعمال بانبات بدو وجهه و لایات بعد است التقات کرده نمی شود بان
 مره عین زیاد است و اینها از احادیث متعدده مستنبط شده است و علی را اگر غنی باشد خوردن مال جایز نیست و اگر فقیر باشد
 بعد اجرت درست است و نزدیک تسلیم اموال است اشهاد بروی و ظاهر آیات است که اگر بر بالغ سفطاری شد نوح کرده شود
 اندی مال او را ورشد صلاح حق مال است پس محرم کند تیز بخند و تیز نیست که صرف کند اموال خود را با احتمال فسخ و همچنین خرج
 کردن بوجهیکه عقلا مصلحت نه بیند در آن و اقوی پیش فقیر است که رفاهیت مفرد در مطامع و ملاسک با عاده قوم بون مان
 داشته باشد تیز نیست و در معرفت تیز را بدست از اجتهاد و تامل اقوی است که اگر در فسخ خرج میکند قبض کرده شود بر مال
 بجز حفظ دین مال می **باب محرم اکل مال الیتامی ظلماً و یحیی لولای ان یخلط مال الیتیم بالادکان** فی ذلک نظر حرام است
 مال یتیمان بظلم و جایز است ولی یتیم را که مخلوط سازد مال یتیم با مال خود وقتیکه باشد در اشقیه یعنی صلاح مال یتیم در آن بداند
 قال الله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتیم ظلماً انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا بر این آیه آنکه میخوردن مال یتیمان
 بظلم جایز نیست که میخوردن در شکم خویش است و او را یند بدو رخ قال الله تعالی یسئلونک عن الیتامی قل صلاح لهم خیر وان
 تخاطبهم فاطوا انکم و الله یعلم المفسد من المصلح و لو شاء الله لا عنتکم ان الله عنین حکیم سوال میکنند از او
 بجهت صلاح آوردن کار ایشان بهتر است یعنی بغیر شرکت پس اگر مشارکت کنید با ایشان پس ایشان برادران شما اند و خدا میداند
 تبارک و تعالی از صلاح کار و اگر خدا خواستی سخت گرفتی شمارا بر این خدایا خیر است **باب ممالی ان یتیمان**
 چه چیز جایز است ولی را که بخورد از مال یتیم قال الله تعالی من کان غنیاً فلیتعفف و من کان فقیراً فلیأکل بالعرفه و بر سر کار
 توانگر پس باید که بر سر بکند یعنی وصی یتیم اگر توانگر باشد از مال یتیم چیزی نگیرد و اگر فقیر باشد پس باید که بخورد و بصلت پسندید
 عن یحیی بن سعید انه قال سمعت لقاسم بن محمد یقول جاء رجل الی عبد الله بن عباس فقال له ان لی یتیمان و لابل قاتنا
 من لبن ابله فقال ابن عباس ان کنتم تبغی ضاللة ابله و تهنأ جرباها و تلتطو حها و تسقیها یوم و دوها فاقتر
 غیر ضرر منسل و لاناهاک فی الحلب **قاسم بن محمد** گفت آمد بروی بسوی عبد الله بن عباس گفت او را بر اینه از ان من
 در دو صایه من عا و راست کله از شران ایا بنوشم از شیر شران او پس گفت ابن عباس اگر طلب کنی گم شده را از شران
 او و طلا کنی اجر پادشاه بقران یعنی آنرا که بر من غارش باشد و مطین سازی عوض او را و بنوشانی او را و روزیکه بخورد
 آب و نرسد بنوشی **علاء** که ضرر رساننده نباشی او را و شیر خورنده او را و استیصال کننده باشی و دروشیدن شیر را

قلتم تبغی ضاللة
 ابله ای تطلب باطل
 عنانها جرباها ای
 تطلبها باطنها و هو
 القطن تلتطو فی ظن
 یوم و در دوها ای شربا
 یسئل ای الولد الوضیم
 تاهک ای مستاصل
 القلب یفقر الالیم
 و یسکنوا الفل فی شرح
 السنه اختلاف فی ذلک
 فن حسب قوم الی انه
 ۸ سنه
 بعد از خوردن و بطلب
 بوی در راه مثل انا
 که بوقول اختلاف محمد
 بن الحسن

www.ahnafmedia.com

اكمال صدق اليتامى در تمام فاعل من است و الله كما يستفتونك والبناء قل الله يفيدك فهمين وما يتعل عليه في
 الكتب في يتامى النساء اللاتي لا تفتقهن ما كتب من وترغبون ان تنكحن والمستضعفين من الولدان
 وان تعلموا لليتيم بالقسط وما قفلا من خير فان الله كان به عليما وطلب فتوى ميکنند ترا در باب
 زنان معنی چه نوع بايشان معامله بايد کرد و الله اعلم بگو خدا فتوى ميدهد شمار در باب زنان و آنچه خوانده ميشود بر شما
 در کتاب نازل شده است در حق آن زنان تيمير که نميد بايشان و آنچه فرض کرده شده است براي ايشان در خست
 ميکنيد که نکاح کنيد بايشان و نازل شده است در باب بيجارگان از کودکان و حکم است بانکه بعد حال يتيمان کنيد بيشان
 و آنچه ميکنيد از نيکوي هست خدايان و انما ترجمه گويد اهل جا بلية در نکاح زنان تيمير رغبت ميکند و بسبب بر اعتدال
 و عدالت مسن و در ادای نفقه و مهر تقصير مینموند و الله اعلم و جواب اين استفتا تفصيلي داشت پس خدا استحقاق بعضي مسائل
 حال فرمود و براي آيات سابقه و آن مسئله تجريم ظلم بر يتامى نارس است و بعضي را اينجا جواب داد و آن مسئله نشوز و تحریم ميل
 کلی بيکن و بعضي از زن ديگر و اباحه طلاق در صورت ضرورت **باب الولي يتيم في اموال اليتامى و بضاعه**
 و بفعل ما فيه الضبطه ميرسد ولي را که تجارت کند در اموال يتيمان و مضاربه کند و بکند چيزي که در آن نفع ظاهر است
مالک انه بلغه ان عمر ابن الخطاب قال تجروا في اموال اليتيم لانها كلها الزكوة عمر بن الخطاب فرمود تجارت کنيد در اموال
 يتيمان تا فاني ننگد او را زکوة **مالک** انه بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تعطي اموال اليتامى
 يتجر لهم فيها حضرت عائشه مي داد اموال يتيمان را بکس تجارت کند براي ايشان در آن مال مالک عن يحيى بن سعيد
 اشترى لبنه اخيه في حجة ما لا يبيع ذلك المال بعد مال كتيبي بن سعيد خريد کرد براي فرزند آن برادر خود که در
 پرورش او بودند مالي را في بستان راس فروخته شدن بستان مال بسيار بعد از ان قال مالک لا بأس بالتجارة
 في اموال اليتيم لهم اذا كان الولي مأمونا فلا ادرى عليه ضمانا قلت مالک باک نسبت تجارت در اموال يتيمان بر ما
 نفع ايشان چون ولي مأمون باشد پس نمی بينم بر دوسه ضمان در آن تصرف **كتاب الفرائض**
باب ميراث الاولاد من ابيهم وامهم و ميراث الاب والام من اولادهم **باب در بيان ميراث**
 اولاد از پدر خویش و با از مادر خویش و ميراث پدر و مادر از اولاد خویش قال الله تعالى يوصيكم الله في
 اولادكم للذكور مثل حظ الانثيين فان كن نساء فالحق انثيين فمن ثلثا ما ترك و ان كانت واحدة
 فلها النصف و لا بويه لكل واحد منهما الثلث من مما ترك ان كان له ولد فان لم يكن له ولد و له
 ابواه فلوالديه الثلث فان كان له اخوة فلهم الثلث من الثلث و ان كان له اخوة و اولاد فوالديه الثلث

فطلبه كبر
 منسوخ
 لا قل
 و عليه الشافعي في الزواج
 ٨٨
 و له اي لوليت بيع العتق
 و نسيه لصلح في تزويج كماله
 و يفتق عليه بالمعروف
 في اموال اليتيم
 في اموال اليتيم
 في اموال اليتيم
 في اموال اليتيم
 في اموال اليتيم

www.ahnafmedia.com

لا تدرون ايهم اقرب لكم فنعما فريضة من الله ان كان جليها احكاما امر ميكند خدا متعالی شما را بيا ميراث اولاد شما
 بايكميم كه مرد است مانند حصه دوزن پس گر باشد دختران زياده از دوتن پس ايشان زست و سنيوم حصه از آنچه ترك کرده
 ميت و اگر باشد وارث يك دختر پس او نصف است و پدر و مادر ميت را برمي از اين دو شش يك است از آنچه ترك کرده
 ميت اگر باشد آن ميت را فرزندى پس گر نباشد او را فرزندى و وارث او شدند پدر و مادر او پس او است سيموم حصه يعنى
 باقى پدر را باشد و اگر باشد ميت را برادران پس او او است ششم حصه بعد اداى وصيتى كه امر کرده باشد آن بعد ادا
 دين پدران شما و پسران شما ميندائيد كه كدام يك از ايشان نزديك ترست براى شما و سوره مسائدين حكم كه خدا متعالى
 حكم كردنى بر اينه خدا متعالى و انا با حكمت ست مترجم گويد رضى الله عنه و اگر دو دختر شهيد پس اين مسأله مخصوص قرآن
 نيست و اجماع سلف مستفاد گشت بر آنكه حكم دو دختر مانند زياده از دو دخترست و بعد علم قال مالك الامر المحقق عليه
 عندنا و الذى ادركت عليه اهل العلم ببلدنا فى ابيهم الميراث ان ميراث الولد من والدهم او والدتهم
 اذا توفي الاب و الام و توكان ولدان جالا و نساء فلذلك مثل حظ الاثنتين فان كن نساء فواثنتين
 قلن قلنا ما ترك وان كانت واحدة فلها النصف فان شركها احد بفرضة مسماة و كان فيهم ذكر
 بدى بفرضة من شركها و كان ما بقى بعد ذلك بينهم على قدر وارثهم و منزلة و ولد الابناء الذكور و اذا لم يكن
 دوهم و ولد بمنزلة الولد سواء ذكرهم كذا كرم و انتام كما تمام يرثون كما يرثون و يحبون كما يحبون فان اجتمع الولد
 و ولد الابن فكان في الولد للصلب كرامة الاميراث مع الاحد من و ولد الابن فان لم يكن في الولد للصلب ذكر و كان
 اثنتين فالكتر من ذلك من البنات للصلب فانه لا ميراث لبنات الابن معهن الا ان يكون مع بنات الابن ذكر
 هو من المتوفى بمنزلة من او اطرف منهم فانه يرد على من هو بمنزلة و من هو فوقه من بنات الابناء فضلا ان
 فيقتسمونه بينهم للذكر مثل حظ الانثيين وان لم يفضل شئ فلا شئ لهم وان لم يكن الولد للصلب الا ابنة
 واحدة فلها النصف و ابنة ابنة واحدة كانت او اكثر من ذلك من بنات الابناء من هو من المتوفى بمنزلة واحدة
 السدس فان كان مع بنات الابن ذكر و هو من المتوفى بمنزلة من فلا فريضة ولا سدس له و لكن ان فضل بعد ثمانية
 اهل الفريضه كان ذلك الفضل للذكر و لمن هو بمنزلة و لمن هو فوقه من بنات الابناء للذكر مثل حظ الانثيين
 و ليس له و اطرف منهم شئ و ان لم يفضل شئ فلا شئ لهم و ذلك لان الله تبارك و تعالى قال في كتابه يوصيكم الله في اولادكم للابنة
 كقت مالك حكى كالتفاق حاصل شده بران نزديك و خيريكه يا فتم بران اهل علم را در شهر خود و الفريضه ميراثها بدین تعصيل كه ذكر كرم ميراث
 مردان و نيز خویش یا مادر خویش بدین نسق است كه اگر وفات یافت پدر یا مادر ترك کرده و اولاد مردان او زنان را هر دو قسم پس مردان

فولاد
 على خذوا من ميراث
 من حظ الاثنتين
 سادس عشر
 الفريضه باجهاد باقى
 فهو الاول و
 و دره ششمان او جلی

قلنا
 على هذا التقدير
 اهل العلم
 قولنا
 اي بيهم و بن البن
 رد على الصليب
 مع
 على جميع النعمان و
 انما يمسك من
 بصحة و لا بد من
 البنات مطلقا

www.ahnafmedia.com

علی بن ابی طالب
 زین العابدین
 امام حسن
 امام حسین
 علی بن محمد
 محمد باقر
 سید الشهدا
 امام رضا
 امام محمد باقر
 امام جواد
 امام زین العابدین
 امام حسن
 امام حسین
 علی بن ابی طالب

فانه حصه دوزن است یعنی مرد و دوزن اعتبار کنند و زن را یک اس مین اعتبار تقسیم کنند پس در صورتی که افراد بنات اگر چند دختران
 زیاد و از دوزن پس ایشان را در سه حصه است این بچه شکر کرده باشد میت یا اگر باشد داشته یک دختر پس او را نصف حصه است پس اگر
 شریک شود با اولاد کسی غیر اولاد حصه مقرر و باشد میان اولاد پس ترا بده کرده شود و حصه شخص دیگر که شریک ایشان شده مانند
 زوج و زوجه و ایتام و امد علم و باشد آنچه باقی ماند بعد از آن حصه تقسیم میان اولاد بر قدر میراثهای ایشان یعنی مرد را مانند حصه
 زن حاصل این کلام است که بنات با اینها حصه با غیر می شود و امد علم و مرتبه اولاد پس آن زن یعنی نه اولاد دختران و قتی که باشد
 بالاتر از ایشان دلی مانند حالت اولاد بیواسطه است برابر آن حال است مرد ایشان مانند مرد اولاد بیواسطه است و زن
 مانند زن اولاد بیواسطه است و ارث می شود چنانکه ارث می شود از اولاد بیواسطه همچو می کنید چنانکه موجب گفته اولاد بیواسطه پس اگر
 جمع شوند اولاد بیواسطه با اولاد پس و باشد در میان اولاد بیواسطه مردی پس حکم نیست که میراث نیست با او هیچکس از اولاد بیواسطه
 اگر نباشد در اولاد بیواسطه مردی و باشد اولاد بیواسطه دوزن یا زیاد از دوزن دختران بیواسطه پس حکم نیست که میراث نیست
 دختران پس با دختران بیواسطه مگر آنکه باشد اولاد پس آن مردی که میراث است از این دختران پس است یا وی در تر است
 از این دختران پس این مرد بازمیکردند بر آن دختران پس که میراث دوی بودند یا بالاتر از وی بودند از دختران پس آن زیاد است
 اگر چیزی زیاد مانند پس قسمت کنند آن زیادتی را میان خویش مرد مانند حصه دوزن و اگر زیاد نماید چیزی پس هیچ نیست ایشان
 و اگر نباشد اولاد بیواسطه مگر یک دختر پس آن یک دختر نصف است و دختر پس را یکی باشد یا زیاد باشد از حصه دختران پس آن
 از آنانکه نسبت میت در یک مرتبه اند ششم حصه است پس اگر باشد با دختران پس مردی و او نسبت متوفی بر تر است آن دختران است
 پس حصه میراث است از او ششم حصه است و لکن اگر باقی مانده بعد حصه اهل ذریعین بقیه باشد آن زیادتی آن مرد و کسی که
 میراث باشد آنکس را کلاسی او باشد از دختران پس آن در آن حصه است میت کسی که در تر است از ایشان چیزی و اگر باقی مانده چیزی
 پس هیچ چیز نیست ایشان را و اینهمه که درین باب گفته است که خدا تعالی فرمود در کتاب خود پس صیگرم الله فی اولادکم الایة قال الله
 الا هم المجرم علیه عندنا الذی لا اختلاف فیہ ولکن ادکت علیه اهل علم ببلدان ان میراث الایة من اینه او ابنته
 ان ترک المتوفی ولدا و ولدا بن ذکرا فانه یفر من لادب السدس فویضة فان لم یترک المتوفی ولدا و ولدا بن ذکرا فانه
 یسبغ من شرات الایة من اهل الفرائض فیعطون فرائضهم فان فضل من المال السدس فما تفرغها کان للادب ان فضل
 عنهم السدس فما تفرغ ففرق للادب السدس فویضة و میراث الام من ولدها اذا تفرغ بناتها و ابنتها فترک المتوفی ولدا
 او ولدا بن ذکرا کان و ما تفرغ من الاخره اثنتین فصاعدا ذکورا کانوا و انا ثمان ایتام او من اب او من ام فالتسعة
 فان یترک المتوفی ولدا و ولدا بن ذکرا کانوا و انا ثمان ایتام او من اب او من ام فالتسعة فان یترک المتوفی فترکها

اینها جاسس نقل از کتب معتبره
 در روز دوشنبه نهم ماه ذی القعدة
 سن ۹۰
 علی بن محمد

www.ahnafmedia.com

المیراث

گدازشید بعد ادا می وصیتی که امر کرده باشد بآن یا بعد ادا می بنی قال مالک و میراث الرجل من مشرته اذ لم تترك ولدا و اولاد
 ابن النصف فان تركت ولدا و اولاد بن ذکرا کان او انشی فلتر وجهها الربع من بعد حصته توصی بها او دین و میراث البرهنة
 من ذوجه اذ لم يترك ولدا و اولاد بن الربر فان ترك ولدا و اولاد بن ذکرا کان او انشی فلتر منة الثمن من بعد وصية
 یوصی بها او دین و ذلك ان الله تبارک و تعالی يقول فی کتابه و لکم نصف ما ترک اذ وجبکم الاية گفت مالک میراث
 مرد از زن خود اگر گذاشته باشد آن زن فرزند می یا فرزند پس از نصف است پس اگر گذاشته باشد فرزند می یا فرزند پس
 خواه آن فرزند مرد باشد یا زن پس شوهر او چهار یک است بعد از ادا می وصیتی که وصیت کرده باشد بآن آن زن یا بعد
 ادا می دین و میراث زن از شوهر خود و وقتیکه گذارد شوهر فرزند را یا فرزند پس از چهار یک است پس اگر گذارد شوهر فرزند
 یا فرزند پس از خواه مرد باشد آن فرزند خواه زن پس زن آن متوفی از است یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد بآن یا
 ادا می بنی دین حکم برای آنست که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و لکم نصف الاية باب میراث الکلاله کلاله کسی
 که والد و ولد نگذارد و در کلاله دو آیه فرود آمده است یکی در اول سوره نسا و یکی در آخر آن قال الله تعالی ان کان رجل
 یورث کلاله او امرأة و ولد اخ او اخت فکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلك فم شراک فی الثلث من بعد
 وصية یوصی بها او دین غیر مضاد و وصية من الله و الله علیه حلیمه و اگر باشد مرد یک میراث از وی می برسد کلاله یعنی
 بغیر والد و ولد یا باشد زنیکه میراث از وی می برسد کلاله و بهر تقدیر باشد آن متوفی مورث کلاله را برادری و یا خواهری
 و مرداد یا خواهری یا خواهری است بالا جماع پس هر یکی از برادر و خواهر شش یک است پس اگر اصحاب باخوة زناده
 از یک پس ایشان همه شریکند در سه یک بعد ادا می وصیتی که امر کرده باشد بآن یا ادا می بنی در مالیکه آن وصیت
 داخل کننده ضرر نباشد بر وارثان یعنی حصه زیاده از ثلث نباشد و الله علم حکم کرده است باین احکام خدا تعالی حکم کردنی
 و خدا دانا بر دبارت یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امس هلاک لیس ولد و اخت فلها نصف ما ترک
 و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کاننا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اثنی عشر رجلا و نساء فللذکر
 مثل حظ الانثیین بین الله لکم ان فضلوا و الله لکل شیء علیمه طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلاله بگو خدا فتوی
 میدهد شمار در باب میراث کلاله اگر بپیر مرد که نیست او هیچ فرزند می یعنی و نه والد او را خواهر است یعنی عینی یا غلاتی
 پس او است نصف آنچه گذاشته است متوفی و برادر وارث میشود خواهر یعنی جمیع ترک او بگیرد اگر نباشد آن خواهر را
 فرزند می پس اگر باشند خواهران دو تن پس آن دو خواهر او و سوم حصه است از آنچه ترک کرد برادر و اگر باشند وارثان
 اصحاب باخوة مردان و زنان پس مرد را مانده حصه و زن سه بیان میکند خدا برای شما شریع اسلام را تا گمراه نشوید و خدا

لا قلت
 علی هذا التعلیل
 العبد

www.ahnafmedia.com

بهر چیز و نام است مالک عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب سئل رسول الله صلعم عن كلالته فقال لرسول الله صلعم
 بكنيتك من ذلك التي انزلت في اخو سورة النساء عمر بن الخطاب سئل رسول الله صلعم عن كلالته فقال لرسول الله صلعم
 اولي بني الاخياف الخوراية ثمانية بنو العلات و بنهمين قطع بشبهه واقع مشهور قال مالك الامير الصيغره عليه عندنا ان الاخوة
 الام لا يرثون مع الولد ولا مع ولد الابناء ذكرنا اننا كنا نراوا انا وانا شيا و لا يرثون مع الاب و مع الجد اب لاب
 و انهم يرثون فيما سوا ذلك يفرض للواحد منهم السدس ذكرنا ان او انشي فان كانا اثنتين فلكل واحد منهما السدس فان
 كانوا اكثر من ذلك فبهم شس كاه و الثلث يقتسمون بينهم بالسواء للذكر كمثل حظ الانثى و ذلك ان الله تبارك و تعالي
 قال في كتابه و ان كان رجل يورث كلاله الابنة فكان الذكر و الانثى في هذا بمنزلة واحدة كعتت الملك امرية اتفق حال
 يران نرد يكشا نيت كبرادان اخياني كذا زاد شهيد فقط وارث مني شوند بافرزند و نه بافرزند سپران ميران شهيدان فرزندان
 يا زنان جزير يرا و وارث مني شوند با پدر و نه با جد که پدر پدر باشد جزير يرا و ايشان وارث ميشوند در غير اينصورتها بطريق قضيه
 نه بطريق عصوبه کي را از ايشان شش يك است مرد باشد يازن پس اگر دو باشند پس هر کي را از ايشان شش يك است
 پس اگر زياده شهيد از دو پس ايشان با هم شريكان اند در سه يك قسمت کنند آن سه يكثا ميان خویش با بر مرد و امانند
 يك زن است و اين بسبب آنست که خدا تعالي ميغرايد در کتاب خود و انجان رجل يورث كلاله الا چه پس هست مرد و زن
 درين حکم بکيه مشرتة قال مالك الامير عندنا ان الاخوة للاب و الام لا يرثون مع الولد الذكر شيئا و الام
 ولد الابن الذكر شيئا و الام الاب ذنبا شيئا و هم يرثون مع البنات و بنات الابناء ما لم يترك المتوفى حيا
 اباب ما فضل من المال فيكونون فيه عصبة يبدان كان له صل فريضة مسماة فيعطون فرايضهم فان فصل
 بعد ذلك فضل كان للاخوة للاب و الام يقتسمون بينهم على كتاب الله جل ثناؤه ذكرنا اننا كنا نراوا انا و انا
 للذكر مثل حظ الانثيين و ان لم يفضل شي فلا شيء لهم قال و ان لم يترك المتوفى ابا و لا جدا اباب لا ابنا
 و لا اولاد اب ذكر ان او انشي فانه يفرض للاخت الواحدة للاب الام النصف فان كانتا اثنتين فاقرب ذلك
 من الاخوات للاب الام فرض لهن الثلثان فان كان معهن اخر ذكر فلا فريضة لاحد من الاخوات
 كانت او اكثر من ذلك و يبدان شسهم بغير فريضة مسماة فيعطون فرايضهم فما فضل بعد ذلك
 من شي كان بين الاخوة للاب و الام للذكر مثل حظ الانثيين الا في فريضة واحد لا
 فقط لم يكن لهم فيها شي فاشركوا مع بني الام في تلثم و تلك الفريضة امراة توفيت و تركت

www.ahnafmedia.com

نامۀ نوشت بسوی زید بن ثابت سوال میکرد او را از حکم جد پس نوشت بسوی او زید بن ثابت که تو نامه نوشته بودی بسوی من
 سوال میکردی مرا از حکم جد و خدا و ناتریست و این مسئله است که حکم میکردند در آن مگر ظنیهای و بر آئینه حاضر شدیم نزدیک
 و در خلیفه پیش از تو میدادند جد نصف با یک برادر و سیوم صده با دو برادر پس اگر بسیار می بودند برادران کم نمی که در حد
 او را از سه یک ترجم گوید یعنی مدینه و این در صورتیست که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس جد را غیر الامر است
 مقاسه اخوة لکن مثل حظ الاثینین یاثلث جمع المال المدحلم مالک عن ابن شهاب عن قبيصة بن ذؤيب ان
 عمر بن الخطاب فرض للجد الذی یفرض الناس له الیوم من الخطاب حکم کرد بر جد چیزیک حکم میکنند مردمان بر
 امروز یعنی غیر الامر بن چنانکه گذشت مالک انه بلغه عن سلیمان بن یسار انه قال فرض من الخطاب و عثمان بن
 عفان و زید بن ثابت للجد من الاخوة الثلث مبین کرد عمر بن الخطاب عثمان بن عفان و زید بن ثابت بر اجتناب از
 سه یک چنانکه گذشت قال مالک و الامر المجتمع علیه عندنا الذی ادعت علیه اهل العلم سئلنا ان الجد اب
 الاب لا یرث مع الاب دنیا شیئا وهو یفرض له مع الولد الذکر ومع ابن الابن الذکر السدس فریضة وهو
 سکن ذلک ما لم یتروک المتوفی اخوا و اختا لابیة بیثا باحد ان شرکه بفریضة مسماة فیعطون فوا یضهم فان
 فضل من المال السدس فما فوقه کان له وان لم یفضل من المال السدس فما فوقه فرض للجد السدس فریضة
 قال مالک و للجد الاخوة للاربع الام اذا شرکهم احد بفریضة مسماة بیث من شرکهم من اهل الفرائض یعطون
 فوا یضهم فما بقی بعد ذلک للجد و الاخوة من شیء فانه ینظر لذلک افضل لحظ الجدا عطیه الجدا الثلث مما بقی له
 و للاخوة او یتوزع بمنزلة رجل من الاخوة فیما یحصل له و لم یقاسمهم بمثل حصه احد ام او السدس من المال کل
 امری ذلک کان افضل لحظ الجدا عطیه الجدا کان ما بقی بعد ذلک للاخوة للاربع الام للذکر مثل حظ الاثینین الا فی
 فریضة واحدة تكون قسمة فیها علی خیر ذلک و تلک الفریضة امره توفیت و ترکت زوجها و امها و اختها
 لابیها و امها وجدها فلزوج النصف و للام الثلث و للجد السدس للاخت للاب و الام النصف ثم یجمع سهم
 و نصف الاخت فیقسم اثلاثا للذکر مثل حظ الاثینین فیکوز للجد ثلثاه و للاخت ثلثه قال مالک و میراث الاخوة
 للاب مع الجدا فالم یکون مع اخوة للاب و الام کمیراث الاخوة للاب و الام سواء ذکرهم کذکرهم و انشاهم کانشاهم فاذا جمع
 الاخوة للاب و الام و الاخوة للاب فان الاخوة للاب و الام یعادون الجدا باخواتهم لابیة فیمنعونهم کثرة کمیراث
 بعدهم و لا یعادونہ بالاخوة للام لانه لو لم یکون مع الجدا غیرهم لم یرثوا مع شیئا و کان المال للجد کلہ فما حصل للاخوة
 من بعض الجدا فانه یتوزع للاخوة من الاب و الام دون الاخوة للاب لانه لایکون للاخوة للاب معهم شیء الا ان یتوزع

www.ahnafmedia.com

الاخوة

الاحتمال الاول واحد فان كانت امرأة واحدة فانها تملك الجدة باخوتها لا يها ما كانوا حاصل ام ولها من
 كاز لها ودم ما بينهما وبين ان تستكمل فرضةها و فرضة ما من راس مال كله فان كان فيما يحا زها ولا اخوتها لا يها
 فضل عن نصف لاسلال كل فها اخوتها لا يها للذ كمثل حظ الانثيين فان لم يفضل شي فلا شيء لهن كذا في
 اتفاق جاهل شد بران نرديك و چیزی که یافته بران اهل علم را در شهر خود نیست که بدین پدر پدر و ارشانی شود باید بر سبب چیزی
 و معین کرده میشود بر کجا بد با فرزند نرد و با سپر که آن نیر به هم نر باشد شش یک بطریق فرضیه و حکم در مسله که بجز انصورتها
 باشد یعنی در صورت تهای که فرزند نرد بر سبب یا بواسطه موجود نباشد مادام که گذارده دست متوفی برادر یا خواهری از اعیان
 یا علاتیان نیست که شروع کرده می شود بکسی که او شریک جدا باشد محض معین پس داده شود و ایشان از حصصها ایشان پس اگر باقی
 از مال شش یک یا زیاد از شش یک باشد آن زیادتی جدا و اگر باقی نامند از مال شش یک یا زیاد معین کرده شود بر اهل
 شش یک یا بطریق فرضیه گفت مالک جدا برادران اعیانی وقتی که شریک ایشان باشد کسی بجهت معین شروع کرده شود
 بکسی که شریک ایشان باشد از اهل فرایض پس داده شود ایشان از حصصها ایشان پس آنچه باقی ماند بعد ازین بر اهل جدا برادران
 از چیزی پس هرگز حکم نیست که نظر کرده شود هر کدام ازین خصلتها نیکو یا زیاد ترست بر کسی نصیب داده شود جدا رسد یک از آنچه
 باقی ماند بر او و بر برادران یا جدا باشد نیز شخصی از برادران در آن مال که حاصل شود بر او و بر برادران و قسمت کند با ایشان
 مانند حصص یک از ایشان شش یک از راس المال همه آن هر کدام خصلت که بهتر باشد نصیب جدا داده شود و آنرا بجد
 و باشد چیزی که بلقی ماند بعد ازین برادران اعیانی را باین حساب که مرد را مانند نصیب دوزن است حکم همین منوال
 است مگر در یک مسئله که میشود قسمت ایشان در آن مسئله بر غیر این طریق و آن مسئله اینست که زنی متوفی شد
 و گذشت شوهر خود را و مادر خود را و خواهر اعیانی خود را و جدا خود را پس شوهر راست و مادر راست سه یک جدا
 شش یک خواهر اعیانی راست نصف بعد از آن جمع کرده شود شش یک جدا و نصف خواهر پس قسمت کرده شود بر حصص
 مرد را مانند حصص دوزن پس برسد جدا دو سیوم جدا و خواهر را یک سیوم جدا و گفت مالک میراث برادران علاتی با جدا
 و قتیکه نباشد با ایشان برادران معینی مانند میراث برادران اعیانی است برابر آن مردان یا مانند مردان است و زن
 انیان مانند زن آنان است پس قتیکه جمع شوند برادران اعیانی و برادران علاتی پس هرگز برادران
 اعیانی شمرده میشوند با جدا جمع شده با برادران علاتی خویش پس منع میکنند جدا را بسبب جمع شدن با علاتیان
 از کثرت میراث بعد ایشان شمرده نمی شوند با جدا جمع شده با برادران اعیانی زیرا که حال نیست که اگر نباشد با جدا غیر
 وارثانی شده با جدا چیزی را مال میدهد بر جدا بر آن پس آنچه حاصل شد برادران را بعد نصیب جدا پس هرگز
 نیست

گفت و در این
 از باب بیسقطه
 نیز از آن بیسقطه
 پس نتوانند
 ۳۹۶
 سلام
 یعنی خان
 سلام
 ان ام
 و لا تسقط
 شیخ

اصول الاحكام

سدس اور است گفت مالک بعد ازین ندامت بیج یک که وارث ساخته باشد غیر وجوده را از ابتدای آنکه اسلام پیدا شد تا امروز
باب میراث العصباء در بیان میراث حسبها قال مالک الامر المحتمر علیه عندنا الذی لا اختلاف فیہ والذی اورکت
علیه اهل العلم ببلدنا وولاية العصبه ان الاخر للاب والام اولی بالمیراث من الاخر للاب والام اولی بالمیراث من بنو الاخر
للاب والام وبنو الاخر للاب والام اولی من بنو الاخر للاب وبنو الاخر للاب والام اولی من بنو الاخر للاب والام
وبنو الاخر للاب والام اولی من بنو الاخر للاب والام اولی من بنو الاخر للاب والام اولی من بنو الاخر للاب والام
العم للاب اولی من بنو الاخر للاب والام اولی من بنو الاخر للاب والام اولی من بنو الاخر للاب والام
على نحو هذا النسب المتوفى ومن تنازع في ميراثه من عصبته فان وجد احد منهم يلقيه المتوفى اليه اب لا يلقاه احد منهم
الاب دونه فاجعل ميراثه للذي يلقاه الاب والام في دون من يلقاه الاصل في ذلك فان وجدتم حكم بليغته
الاب واحد بجميعهم جميعا فانظروا تقدم في النسب وان كان ابن يقطعه فاجعل الميراث له دون الاطراف وان كان
ابن اب وام وان وجدتم مستويين ينسبوا من جهة الاباء الاعداد واحد حتى يلحق النسب المتوفى جميعا وكانوا حكم
جميعا بنو اب او بنو اب وام فاجعل الميراث بينهم سواء وان كان والد بعضهم اخا والد المتوفى للاب والام و
من سواه منهم انما هو اخو المتوفى لانه قطع فان الميراث لغيره المتوفى لانه وانه دون بنو الاخر للاب
ذلك ان الله تبارك وتعالى قال واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فكتب الله ان الله بكل شئ عليم قال مالک
والجد ابوالاب اولی مرتبة الاخر للاب والام واولی من العم اخو الاب للاب والام بالميراث من ابن الاخر للاب
والام اولی من الجد بجد المولى الكفت مالک حکمی کہ اتفاق حاصل شد بران نزدیک و اختلاف نیست دران و چیزی که یا فترم بران
اہل علم در شہر خود میراث گرفتن حسبہ اعینت کہ برادر اعیانی اولی است بمرثات از برادر علقاتی و برادر علقاتی اولی است بمرثات
از اولاد برادر اعیانی و پسران برادر اعیانی اولی هستند از پسران برادر علقاتی و پسران برادر علقاتی اولی هستند
از پسران پسر برادر اعیانی و پسران برادر علقاتی اولی اند از عم کہ برادر اعیانی پدر باشد و عم کہ برادر اعیانی پدر باشد او
از ان عم کہ برادر علقا پدر باشد و عم کہ برادر علقا پدر باشد اولی است از پسران عم کہ برادر اعیانی پدر باشد و پسر عم علقا
از عم پدر کہ برادر اعیانی پدر باشد گفت مالک و ہر چیزیکہ سوال کرده شود ترا از وی از میراث عصبہ پس ہر آنیہ حکم دی بر بنویس
ست یا و کن نسب متوفی را و نسب کسی کہ نزاع کرده میشود با تو در وارث بودن او از عصبات پس اگر یافتی کسی را از ایشان کہ
بر میخورد و با متوفی بسوی پدریکہ بر میخورد و با متوفی بسوی پسران ایشان بسوی پدریکہ فرود تر از ان باشد پس مقرر کن میراث او را
برای همان شخص کہ بر میخورد و با متوفی بسوی پدر فرود تر بجز کسی کہ بر میخورد با او بسوی پدریکہ بالاتر از وی باشد پس اگر کسی

اصول الاحكام

ایشان از همه ایشان اگر برنجیزند با متوفی بسوی یک پدر که صحیح میکند ایشان را همه ایشان را پس همین نزدیکیترین ایشان را در نسب اگر چه باشد علایق پس متفرکن میراث را برای او بجز دور تر از وی اگر چه دور تر اعیانی باشد و اگر یافتنی ایشان را برابر میرسند در نسب بیک عدد تا آنکه برنجیزند با نسب متوفی همه یکجا و باشند همه ایشان علایق یا همه ایشان اعیانی پس مکن میراث را منقسم میان ایشان علی السویه و اگر باشد والد بعضی از ایشان برادر اعیانی پدر متوفی و غیر وی خبر این نیست که والد او برادر علایق پدر است پس هر آینه میراث پس از اعیانی راست بجز پس از علایق و استیجاب است که خدا متعالی فرمود و اولاد الا احاکم بعضهم اولی بعض فی کتاب الله ان الله بكل شیء حکیم و گفت مالک و جد که پدر پدر باشد اولی است از پس برادران عینی و اولی است از عم که برادر عینی پدر است میراث و پس برادر اعیانی اولی است از جد بوالا و موالی غیر که پدر و جد و اولاد احوال نوی الفرائین و مصعبات دانسته شد بجهت تسهیل استخراج فرائین لا بد است از معرفت فضیله چند ذکر آن فصول نیز میباشد

فصل فروض مقدره در کتاب الله شش قسمت نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و بیس و بیس

فرض پنجگانه است اول زوج و قتیکه زوجه اش میرد و هیچ فرزند و فرزند فرزند ندارد دوم بنت سیم بنت الابن چهارم اخت لابون پنجم اخت لاب و قتیکه این چهار تن تنها باشند یعنی مجتمع نباشند با مثل خود یا با ذکوری که در مرتبه ایشان باشند و شرط توریث ایشان سابق بگذشت و ربع فرض دو قسمت زوج و قتیکه زوجه فرزند ندارد و زوج و قتیکه زوج هیچ فرزند و فرزند فرزند ندارد و ثمن نصیب یکس یا جامعه از زوجه و قتیکه زوج او فرزند یا فرزند فرزند بگذارد و ثلثان فرض چهار قسم است بنتین یا زیاده از بنتین و دو بنت ابن یا زیاده از دو و دو اخت لابون یا زیاده از دو و دو اخت لاب یا زیاده از دو وقتی که ایشان مجتمع نباشند با ذکور در مرتبه خود و ثلث فرض سه قسمت است اول و قتیکه فرزند او میرد و اولاد ولد و ولد ابن نباشد و دو کس از اخوة و اخوات نباشند و اولاد مادر و قتیکه دو باشند یا زیاده از دو همه مشترک اند درین ثلث و جدا در بعضی مواضع ثلث میدهند چنانکه بیاید کس فرض هفت کس است و جد و قتیکه میت ایشان را ولد با ولد ابن باشد و ام و قتیکه میت او را ولد با ولد ابن یا دو کس از اخوة و اخوات باشند و جد و جد و جد یعنی مادر یا مادر پدر نزدیک عدم ام و اب و جامعه جدا هر یک منزله نیز مشترک اند در سدس و بنت الابن یا بنات الابن و قتیکه با ایشان یک بنت لهیب باشد و اخت لاب اخوات لاب و قتیکه با ایشان یک اخت لابون باشد و یکس اخ لام یا اخت لام

فصل اب و ابن و زوج در هیچ حال محبوب نمی شوند بحسب حرمان و ابن الابن یا حاجب نمی شود الا ابن صلب ابن ابی که اقرب باشد از وی و اصحاب فروض مستغرقه مثل ابون و بنتین و حاجب جد نشود و الا کسیکه متوسط باشد میان

۴۰۱

ست مانند اب یا اب الابد و حاجب اخ لا بوین نمی شود الا اب و ابن و ابن الابن و حاجب اخ لا بوین نمی شوند الا اینجا که گفته شد
 و اخ لا بوین نیز و حاجب اخ لام میشود و اب جد و ولد و ولد ابن و ابن الابن و حاجب او شش کس میباشد شند اب جد و ابن
 و ابن الابن و اخ لا بوین و اخ لا اب و ابن الابن و حاجب او میشود این شش کس و ابن الابن و اخ لا بوین نیز و عم لا بوین حاجب
 میشود این هفت کس و ابن الابن و عم لا بوین و عم لا بوین نیز و ابن عم لا بوین حاجب
 میشود این نه کس و عم لا بوین و ابن عم لا بوین و حاجب او میشود این ده کس و ابن عم لا بوین نیز و متعلق را حاجب میشود و حسب
 و نسبت و ام و زوجه هیچ حال محجوب نمی شوند و نسبت الابن را محجوب میکنند و در نسبت صلب و فقیه هر که کسی نباشد که دوی
 عصبیه بالغیر سازد مانند اخ یا ابن عم که در مرتبه او باشد و جد و ام حاجب او نمی شوند الا ام و جد و اب حاجب او نمی شود الا
 و ام و قرنی از هر چه حاجب بگردد میشود از همان جهت و قرنی از چه ام حاجب بگردد میباشد از چه اینند ام نسبت ام از قرنی
 اب آیا حاجب بعدی از چه ام می شود یا ز دو قول آمده و اخ از جهات سه گانه مانند اخ جهات سه گانه است در حج و اخ
 اب حاجب ایشان نیز میشود و اخ لا بوین و معتقد مانند متعلق است در حج بر عصبه حلیا و میباشد صاحب فرومن مستغفره
 فصل اگر در شخص عصبه باشد عدد و سن مقسوم علیه هم اصل مسئله خواهد بود و هر ذکر را در او نشی قرار باید داد چنانکه خود
 فرموده اند که مثل حظ الاثنتین و اگر در میان ایشان یکصاف فرض یا دو صاف فرض متماثلین باشند پس اصل مسئله مخرج آن
 خواهد بود و مخرج نصف اثنین است و مخرج ربع اربعه و مخرج ثمن ثمانیه و مخرج ثلثین و ثلث ثلثه و مخرج سدس سته و اگر در
 مختلف جمع شوند از سه حالت بیرون نخواهد بود مخرج آنها متداخل اند یا متوافق یا متباین معنی متداخل آنست که اقل سفینه
 اکثر باشد باسقاط او از اکثر دو بار یا سه بار یا زیاد مانند پنج با ده و سه با نه و چهار با ده و در نصیوت اکثر خیرین
 باید گرفت مانند سدس ثلث و نصف و در مسئله و دو و ولد ام و اخ لا بوین را سدس است و دو و ولد ام و ثلث و نصف
 باقی اخ لا بوین اصل مسئله شش است و معنی توافق آنست که عدد ثالث افنا کند هر دو را باسقاط اقل از اکثر مانند
 و نه افنا میکند هر دو را سه و مانند شش و هشت افنا میکند هر دو را ده و هر دو صین مایکد بیکر متوافق اند البته زیرا که در
 هر دو را لا محاله افنا میکند و در نصیوت و فن یکی در دیگری ضرب باید کرد و حاصل الضرب اصل مسئله باشد و و فن عبارتست
 از کهری است که یکی این عدد ثالث باشد مانند نصف که یکی اثنین است و ثلث سومی ثلثه مثال آن مسئله زوجه و ام و
 زوجه را ثمن است و ام را سدس است و ابن را باقی میان ثمانیه و سه توافق بالا اثنین است پس نصف سه را در ثمانیه ضرب
 کردیم با نصف ثمانیه را در سه ضرب کردیم حاصل شد هشت و چهار سه زوجه را و چهار ام را و هفده این را و معنی تباین آنست
 که افنا نکند هر دو را مگر یکی مانند شش یا هفت و در نصیوت مخرج یکی را در تمام مخرج دیگر ضرب کنیم و حاصل الضرب مخرج

www.ahnafmedia.com

کدام

هر دو کسر باشد مانند مسکه ام و زوجه و اخ لاب ام اثلث است و زوجه رابع و اخ لاب اباتی و میان ثلثه و اربع تباین است
 ثلثه را در اربع ضرب کردیم و از زوجه حاصل شد و آن اصل مسکه است ام را چهار و زوجه را سه و پنج اخ لاب را پس اصول
 در صورت افراد و اجتماع زیاده از هفت نبی باشد ایشان و ثلثه و اربعه و سته و ثمانیه و اثنا عشر و اربعه و عَشْرُونَ ^{فصل}
 گاهی اصل مسکه شده است که تنگی میکند از سهام ایشان و مثال محوس این تنگی آنست که چهار رخصت حاضر شد
 و پنج کس جهان آمدند یا گوئیم چهار رخصت حاضر شد و کس بیهم رسیدند که هر یکی را در رخصت میباید داد پس لابد است اینجا
 از تقسیم حاضر بر کسوری که عدد روس ایشان باشد مانند آنکه بر رخصت پنج بخش کنند و هر جهان را چهار بخش دهند یا هر
 سه حصه کنند و هر یک دو حصه برسد و همین است معنی عول باید دانست که عول در مثل اینصورتها امر است منقطع
 در اذیان نبی آدم مانند بسیاری از سایل اصول حدیث چنانکه بیان آن در بعض کلام ما شنیده باشی پس انکار بر مسکه
 عول که اجماع است ناشی از قله تعامل میباشد و اصل علم و باسئله معلوم شد که ازین اصول هفتگانه سه اصل عائل میشود
 و بعضی مسائل شته و اثنا عشر و اربعه و عَشْرِينَ پس سه عائل میشود و هفت مانند مسکه زوج و اختین و ابویین یا لاب
 زوج را نصف باشد و اختین را ثلثین و اصل مسکه شش است و هفت عائل شده زوج را و چهار اختین را و در صورت
 سهیم بیاید زیاده کرد و به هفت مانند همین مسکه اگر با ایشان ام را نیز اعتبار کنند پس سدس ام را باشد و نصف
 زوج را و ثلثین اختین را و آنرا اصل مسکه گنجایش ندارد و لابد است از زیاده دو عدد و هفده مانند مسکه مذکور اگر ام و اخ
 لام نیز اعتبار کنند پس سدس دیگر اخ لام را باشد و هفده مانند این مسکه چون دو اخ لام باشد پس سدس دیگر بیاید ایشان
 عائل میشود و بیست و نه مانند مسکه زوج و ام و اختین زوج را ربع است و ام را سدس است و اختین را ثلثین و دو زوجه
 گنجایش ندارد یکی زیاده کردیم و به پانزده مانند این مسکه بعینها اگر اخ لام زیاده باشد و او را سدس باشد و آن دو عدد
 است و به هفده مانند همین مسکه چون دو اخ لام دو هر یکی را باشد و اربعه و عَشْرُونَ عائل میشود به سبب و هفت مانند
 دو بنت و ابویین و زوجه و بنت را ثلثین و ابویین او سدس و زوجه را ثلث ^{فصل} چون اصل مسکه شناختیم
 عول او نیز اگر عائل باشد شناختیم پس گاهی منکسر میشود بر صنفی مثلثین بر امثال ثلاث اخوات دادیم یا یک زن بر
 چهار زن یا یک سهم برای چند عصبه یا ثلث برای پنج اولاد ام و در صورت محاسبه لابد است از استخراج هر یک
 نخرج جمیع سهام باشد بغیر کس و این را تقسیم گوئید پس اگر نصیب یکفرقی بر روس ایشان منکسر شود خالی نیست از آنکه
 نسبت روس با نصیب داخل است و همچنین در آن صورت راست می آید که عدد نصیب کم باشد متداخل در عدد روس
 با توافق یا تباین و متداخلان البته متوافقان خواهند بود و وقتی نمی اقل خواهد بود از آنکه در صورت توافق و وقتی عدد روس

۳۰۴

www.ahnafmedia.com

و اصل مسئله ضرب کنیم از حاصل الضرب مسئله صحیح شود مثال توافق بلا حول ام و در بعد اعمام اصل مسئله ثلثه است ام یکی
 و در بعد اعمام را دو و اثنین و از بعد متداخل اند و حکم متوافق نمی دو که نصف است از اکثر که تقسیم آن دو است نصف چهار اصل
 مسئله ضرب کردیم شش شد و از وی مسئله صحیح میشود و مثال توافق با عمل زوج و ابوان دست نبات زوج را ربع ابوان
 دو سد من است نبات را ثلثین اصل مسئله دو از دست نبات را هشت زوج را سه ابوان را چهار و آن گنجایش ندارد پس
 عامل شد با نژده و هشت بر شش منکسر می شود و وفق آنها نصف است پس نصف شش که سه است در با نژده ضرب کردیم
 چهل و پنج حاصل شد و ازین عدد تقسیم صحیح می شود زیرا که بیت و چهار نصیب نبات شد هر یکی را چهار عدد رسید و در صورت
 تباین ضرب کرده شود عدد در پس اصل مسئله مثال او بغیر عمل زوج و اخوین لا باصل مسئله دست یکی زوج را یکی
 اخوین را یکی بر دو منکسر می شود و نسبت میان دو و یک تباین است ضرب کردیم دو را در اصل مسئله چهار شد و در زوج را یکی
 اخوین را و مثال عمل زوج و خمس اخوات لا باصل مسئله شش است زوج را نصف و اخوات را ثلثین و آن گنجایش ندارد
 عامل کردیم بیست و شش که چهار است اخوات را باشد و نصف شش که سه است زوج را باشد و چهار منکسر است خمس
 اخوات پنج را در بیست ضرب کردیم سی و پنج حاصل شد و نصیب اخوات بیت آمد و چهار چهار هر یکی را سید و اگر منکسر شود
 نصیب و فریق بر روس ایشان نخت مقابل کنیم نصیب هر فریق را باروس ما و اگر متوافق باشند روس بوفیق روس
 بدل کنیم یعنی از حساب روس امحو کنیم و بجای او وفق روس ثبت نائیم و اگر متباین باشند تمام روس را ثبت کنیم و بنا
 مقابل نائیم عدد مثبت روس را در فریقین اگر متماثل باشند ضرب کنیم یکی را در اصل مسئله و اگر متداخل باشند ضرب کنیم
 اکثر را در اصل مسئله و اگر متوافق باشند ضرب کنیم وفق یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و اگر متباین باشند
 ضرب کنیم تمام یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و بر هر تقدیر حاصل الضرب تصحیح مسئله باشد و اگر منکسر شود
 به نصیب فریق یا چهار فریق نخت مقابل کنیم نصیب هر فریقی با عدد روس ایشان در صورت توافق وفق آنرا
 کنیم در صورت تباین جمیع آنرا ثبت نائیم و ثانیاً مقابل کنیم دو عدد مثبت را با یکدیگر اگر متماثل باشد یکی بگیریم و اگر
 متداخل باشد اکثر بگیریم و اگر متوافق باشد وفق یکی در دیگری ضرب کنیم و حاصل الضرب بگیریم و اگر متباین باشد تمام
 یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل الضرب بگیریم و بر تقدیر ثانیاً این گرفته را مقابل کنیم با عدد مثبت ثالث و از میان
 دو عدد تحصیل کنیم و آنرا مقابل نائیم با عدد مثبت رابع و ابعانات عدد حاصل را در اصل مسئله ضرب کنیم بعد از آن چون خواهی که
 هر صنفی در فردی از مبلغ مسئله بدانی طریق معرفت آن است که ضرب کنی نصیب او را از اصل مسئله با حول آن در چیزی که ضرب کرده
 در اصل مسئله پس حاصل ضرب نصیب این فریق خواهد بود و بعد معرفت نصیب هر فریق آن نصیب قسمت کنی در میان آن فریق

www.ahnafmedia.com

از مسئله این اعمال چند مسئله بنویسیم مسئله اول شش رخ لام دو دوازده اخت لاب اصل مسئله شش رخ شش گنجایش آن سهام
نیز در عمل کردیم بهیئت ام را یکی شش رخ لام را دو دوازده اخت لاب را چهار نصیب اخوت که دوست بر عدد روس شش رخ
منگسیر و مقابل کردیم شش رخ با دو نسبت توافق نصف یا فقیم زد کردیم نصف پس بر صفح حساب ثبت کردیم و نصیب اخوات که
چهار است بر عدد روس که دوازده است منگسیر و مقابل کردیم توافق بالربع بر آرد کردیم بر ربع پس حاصل شد دو ملائمت میان ایشان
تماثل بود یکی از ضرب کردیم در هفت بیت و یک حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح میشود ضرب کردیم دو در شش حاصل شد و آن نصیب اخوت
هر یکی یک سهم و ضرب کردیم چهار بر دوازده حاصل شد و آن نصیب اخوات آمد هر یکی را یک سهم و ضرب کردیم یکی را در سه حاصل شد و آن نصیب
آمد مسئله شش رخ برادر خانی و شش رخ برادر عم اصل مسئله شش رخ گنجایش آن سهام ندارد و عمل کردیم بهیئت ام را یکی برادران
و خانی را دو و خاهران علاقی را چهار نصیب برادران که دوست بر عدد روس ایشان که شش است منگسیر و نسبت توافق نصف در
رد کردیم نصف در صفحه حساب نوشتیم و نصیب اخوات که چهار است بر شش منگسیر و نسبت توافق بالربع دارد کردیم بر ربع
و با شد و در نوشتیم مقابل کردیم در میان سه دو تباین یافتیم ضرب کردیم سه را در دو شش حاصل شد این شش را در هفت ضرب کردیم
چهل دو حاصل شد نصیب اخوت از اصل دو بود دو در شش ضرب کردیم دوازده بر آمد هر یکی را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار
بود چهار را در شش ضرب کردیم بیت و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب ام از اصل یکی بود یک را در شش ضرب کردیم شش
بر آمد ام شش رسید مسئله پنج بنت و چهار برادر عینی و دو جده و چهار زن اصل مسئله از بیت و چهار است زنان را سه بنات را
شانزده و جدین را چهار و برادران را یکی و نصیب بر فریق بر روس ایشان منگسیر پس مقابل کردیم سه را با چهار تباین بر آمد
چهار نوشتیم و مقابل کردیم پنج را با شانزده تباین بر آمد پنج نوشتیم و مقابل کردیم دو را با چهار توافق بال نصف بر آمد نصف روس که
دوست نوشتیم و مقابل کردیم چهار را با یک تباین بر آمد چهار نوشتیم و متداخل بود در چهار چهار گرفتیم چهار و چهار تماثل بود در
گرفتیم و چهار پنج تباین بود در چهار را در پنج ضرب کردیم پس بیت حاصل شد بیت را در بیت و چهار ضرب کردیم چهار صد و هشتاد
بر آمد ازین مبلغ مسئله صحیح میشود نصیب زنان از اصل سه بود سه را در بیت ضرب کردیم شصت بر آمد هر یکی را پانزده رسید نصیب
شانزده بود شانزده را در بیت ضرب کردیم سه صد و بیت شد هر یکی را شصت و چهار رسید و نصیب جدین
چهار بود چهار را در بیت ضرب کردیم هشتاد بر آمد هر یکی را چهل رسید **فصل** اگر میتی وارثان چند گدشت
و یکی از ایشان قبل از قسمت ترکه متوفی شد و وارثان گذاشت باید دید اگر این وارثان همان بعینه وارثان
اول اند و مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بوده است احتیاج استخراج لطن ثانی نیست و ادراجهای میت اول صبا
کنند مانند بنین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و وارث نگذاشت الا همان اخوت و اخوات را و اگر وارثان

www.ahnafmedia.com

میت ثانی غیر وارثان میت اول اند یا دارثان میت اول با غیر انیان یا دارثان جهان اند لکن مقادیر میراث ایشان مختلف میشود در پیچیده لایست از مناخه و طریق مناخه آنست که تقسیم کرده شود مسئله اول او مسئله ثانی را بعد از آن تقسیم نموده آید تقسیم ثانی را با مافی الیه میت ثانی از مسئله اول اگر منقسم شود بر تصحیح ثانی احتیاج عمل نیست و اگر منقسم نشود باید اگر توافق است وفق تصحیح ثانی را در تصحیح اول ضرب کنیم و اگر تباین است ضرب کنیم تمام تصحیح ثانی را در تصحیح اول و هر بقدره از حاصل ضرب هر دو مسئله صحیح خواهند بود و بعد از آن طریق جدا کردن هر وارثی از لطن اول آنست که بگیریم نصیب او را از مسئله اول پس ضرب کنی در چیزی که او را در مسئله اول ضرب کرده بودی خواه وفق باشد خواه تمام و طریق جدا کردن نصیب هر وارثی از لطن ثانی آنست که بگیریم نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب کنی او را در تمام مافی الیه میت ثانی اگر در میان مافی الیه تصحیح مسئله ثانیه تباین بوده است و ضرب کنی در وفق مافی الیه اگر در میان آنها توافق بوده باشد و اگر از مسئله ثانیه نیز شخصی بگذریم از قسمت ترکیبین معامله با تصحیح مسئله او را مافی الیه او را تقسیم ثانی باید کرد و ضرب باید نمود و ثانی تقسیم باید فرمود و بگذرد و آنست که مناخه نیز بیاید نوشت مسئله دو جده و یک خواهر عینی و یک خواهر حلقاتی و یک خواهر اخیانی اصل مسئله شش است و تصحیح از دوازده یک هر جده را و دو خواهر اخیانی را و شش خواهر اخیانی را و دو خواهر حلقاتی را و بعد از آن این خواهر اخیانی بر دو یک خواهر اخیانی گذاشت که در مسئله اول خواهر عینی بوده است و یک جده ام الام که در مسئله اول نیز بوده است و دو خواهر حلقاتی را شش صحیح میشود اخیانی را یکی و جده را یکی و هر خواهر اخیانی را دو و مافی الیه میت ثانی دو است و تصحیح شش در میان عددین توافق بالنصف است نصف شش که است در دوازده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد دیگر با تقسیم کردیم بر جده را یک سهم بود یک ادرسه ضرب کردیم سه بر آمد پس هر جده را سه رسید و نصیب خواهر اخیانی شش بود شش را درسه ضرب کردیم شش بر آمد و نصیب خواهر حلقاتی دو بود و در درسه ضرب کردیم شش بر آمد و در لطن ثانی یک جده را از جدین یک سهم بوده است ضرب کردیم در یکی زیرا که یکی نصف مافی الیه است یک حاصل شد و اخت اخیانی را که در مسئله اول اخیانی بوده است یک سهم رسید بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر حلقاتی را چهار بود در یکی ضرب کردیم چهار بر آمد مسئله زوج و سه پس و یک خزان دختر بود ام و سه بر آمد که در مسئله اول نیز وارث بودند گذاشت تصحیح اول از شش است و تصحیح مسئله ثانیه از شش در مقابل که کردیم یکی را با شش در تباین بر آمد شش در شش ضرب کردیم صد و چهل و چهار حاصل شد تقسیم و یک بار کردیم در لطن اول زوج را یکی رسید بود یک ادر شش در شش ضرب کردیم شش بر آمد و سه در رسید بود در دوازده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد و در لطن ثانی ام را سه رسید بود در یکی ضرب کردیم سه حاصل شد و هر برادر را پنج رسید بود در یکی ضرب کردیم پنج بر آمد فصل چون لطن بسیار شهند و معرفت مبلغ

www.ahnafmedia.com

بر همه منقسم شود مشکل گردد لایست از عمل شبکه و این عمل از نواد است فیر آنرا از رساله ابن مائمه اخذ کرده است و وی از
 اشیخ محمد بن عرفه مغربی روایت نموده است و فقیر بعض چیزهای مناسبه یاده کرده باید دانست که آنچه در بطون متعدده شکل
 و صحیح گردد و اجزای ثابت و شکستن تقسیمی درست کردن تقسیم چنانکه اهل زمان ما بآن مشغول اند به نزدیک تنقیح ظاهر میگردد و چنانچه
 چیز است و صاحب شبکه در هر چیزی ابداع امری سهل الماخذ که مفید و مختصر باشد کرده است اول نوشتن موتی به ترتیب
 بیان دارشان هر یکی تا نصیب هر وارثی از هر بطنی روشن گردد و صاحب شبکه برای تحصیل این فائده ابداع کرده است
 رسم شبکه و نام هر وارثی یکبار نوشته و ترتیب موت و جهت میراث او از بطون با اشارتی لطیف تنبیه نموده دوم معرفت
 مانی اید هر سیتی تا او را به تصحیح او مقابله کرده شود و صاحب شبکه برای این فائده بندگی از بروز بر هر تصحیح رقم کرده است
 تا چیزی بعض در بعض مانی اید ظاهر گردد سیوم انتقال کردن مبلغه که جمیع مسائل از وی صحیح شود و صاحب شبکه برای
 تحصیل این فائده ضرب تصحیح بطن اول در بند سه فوقانی بطن ثانی در حال ضرب او در بند سه فوقانی بطن ثالث قرار داده است
 چهارم تقسیم آن مبلغ بر هر وارثی و صحیح آنچه هر وارثی از برسد از بطون شقی داین نیز قاعده بنیاده است اما طریق رسم شبکه
 است که دو خط کشند از سر صفحه سومی با این بقدر گنجایش اسامی دارشان بطن اول و نام هر وارثی از جهت میراث او یکی
 نام دیگر نویسد مانند ابام و ابن و بنت و شقیق و شقیقه و زوج و زوج و عم و ابن الاخ و علی بذ القیاس اهل صناعت گاهی
 شقیق قیق و از شقیقه قیقه و از اخت لاحت لاحت لاحت و مانند آن اختصار میکنند پس اگر مسئله برای امتحان باشد مطلبیم
 و اگر فتوی در حادثه باشد پیوسته هر یک نام او هم می نویسند بعد از آن فصل کنند ما بین هر دو نامی خطی و همچنین بالا
 وارث اول و زیر وارث آخر تا هر وارثی از خانه پیدا شود بعد از آن برای بطن دیگر یک خط دیگر بفاصله بنویسد و وصل
 این خطوط فاصله را با آن خط تا خانه های دیگر ظاهر شود پس محاذات نام میت ثانی بنویسند یا مات و اگر از وارثان
 بطن اول کسی میراث ازین بطن هم حاصل کرده است بر پهلوی نام او جهت میراث او بنویسند این یا بنت یا شقیق یا شقیقه
 و علی بذ القیاس و اگر وارثان دیگر داشته باشند این دو خط مستد ساز بچنانی مثل بقدر گنجایش اسامی آن و در دو خط
 فاصله تقسیم نمائی و در هر خانه نام وارثی بنویسند و اگر فتوی باشد نام هر وارثی بر پهلوی خانه او بنویسند و همین قیاس
 بطون ثالث در رابع و خامس با بقاع الی مالنج چون رسم شبکه تمام شد تصحیح بطن اول بر سر سطر او بنویسند بالای آن خط
 مانند قوس کبش و زیر نام هر وارثی نصیب او بدهند ما ضبط کن بعد از آن انتقال کن به بطن ثانی و زیر علامت
 مانی اید او را ثبت نمائی و بالای سطر این بطن تصحیح او و بالای تصحیح خطی مانند قوس بعد از آن مقابله کن مانی اید او را
 با تصحیح او اگر منقسم است مغربی بالای قوس بنویسند و جزو هم زیر این سطر ثبت کن و اگر موافقت است وفق مسئله بالای

بنویس و وفق مافی الید زیر این سطر اگر مابینت ست تمام تصحیح بالا سے قوس تمام آن زیر سطر بنویس
و جز بہم عبارتہ از حاصل تحت مافی الید ست بر عدد تصحیح بعد از ان انتقال کن بطن ثالث و تصحیح اورا
بالای سطر زیر خط مقوس بنویس و تقسیم کن آنرا بر وارثان و نصیب ہر وارثے زیر نام او بنویس مانفے الید
اور از زیر علامت مات و طریق دانستن مافی الید اولت کہ از سہ حالت حالے نیت از بطن اول گرفتہ
است فقط یا بطن ثانی فقط یا از ہر دو در صورتے اولے نصیب از بطن اول کہ زیر نام او مرقوم ست
ضرب کن در ہندسہ کہ بالا سے قوس بطن ثانیے نوشتہ پس حاصل ضرب مافی الید اوست و در صورتہ
ثانیہ ہندسہ کہ زیر نام او نوشتہ ضرب کن در ہندسہ کہ زیر سطر بطن ثانی نوشتہ حاصل ضرب
مافی الید اوست و در صورتہ سیوم تخت نصیب او از بطن اولے بقاعدہ تقسیم معلوم کن بعد از ان
نصیب او از بطن ثانی بقاعدہ دیگر و ہر دو را جمع کن و در زیر مات بنویس بعد از ان مقابلہ کن این
مافی الید را با تصحیح او و بقیاس آنچه در بطن ثانی گفتہ شد عددے بالار قوس این سطر و عدد
تحت این سطر بنویس بعد از ان انتقال کن بطن رابع و تصحیح او بنویس و تقسیم کن اورا چنانکہ
دانستے و مانفے الید اورا شناس و زیر لفظ مات بنویس اگر اورا از بطن اول چینی ہی ست
ضرب کن آنرا در ہندسہ کہ بالا سے قوس بطن ثانیے ست و حاصل ضرب ضرب کن در ہندسہ
بالا سے قوس بطن ثالث ست پس این حاصل ضرب نصیب اوست از بطن اول
و اگر اورا چینی ہی ست از بطن ثانیے عددے کہ زیر نام اوست در ہندسہ تحتانی
ضرب کن و حاصل ضرب در ہندسہ کہ بالا سے قوس بطن ثالث ست ضرب مناسے
و این حاصل ضرب را با حاصل بطن اول جمع کن و مجموع مانفے الید اوست پس مقابلہ کن
این مانفے الید را با تصحیح او اگر انقسام ست نقطہ صفر بالا سے قوس بگذار و جز بہم
زیر سطر بنویس و اگر موافقت یا مابینت ست بہان روشی کہ مبسوط نوشتہ تقسیم کن
و بعد از ان انتقال کن بطن خامس و بقیاس آنچه در بطن رابع کردہ بودی عمل کن
کلیہ در شناختن مانفے الید اولت کہ اگر اورا از بطن اول چینی ہی ست ہندسہ
نصیب اورا در ہندسہ بالا سے بطن ثانیے ضرب کن و حاصل اور ہندسہ
بالا سے بطن ثالث و این حاصل اور ہندسہ بالا سے رابع و ہلم جرا لے ان تہتر

۴۰۸

ایسے ماانت فیہ واگر چیزے از لطن ثانی نیز بہت ضرب کن ہندہ نصیب اور ازین لطن
 در ہندہ تختانی و حاصل را در ہندہ بالائے قوس ثالث و حاصل را در بالائے قوس رابع
 و حاصل را در بالائے قوس خامس واگر چیزے از لطن ثالث نیز وارد ہندہ نصیب اور
 در ہندہ تختانی ضرب کن و حاصل را در ہندہ بالائے قوس رابع و حاصل را در ہندہ
 بالائے قوس خامس الی ان منتہی الی ما انت فیہ چون از ہمہ لطن خارج شد ہی
 سطحے واسع تر از سطحہ سابقہ بر پہلو ہی آن رسم کن و بخطوط فاصلہ تقسیم نامی و نام
 احیا کہ باقی ماندہ اند بنویس بدستوریکہ گفتہ شد و تقسیم لطن اول را در انجہ بالائے قوس لطن ثانی
 نوشتہ ضرب کن و حاصل را در انجہ بالائے قوس ثالث نوشتہ و حاصل را
 در انجہ بالائے قوس رابع تا آنکہ لطن منبتہ شوند و جاسیکہ صفر نوشتہ شدہ
 ضرب بناید کرد بلکہ مابعد او انتقال باید کرد و انجہ حاصل ضرب آخر باشد
 بالائے سطحہ بنویس و بالائے آن خطے مانند قوس رسم کن و این مکتوب
 جامعہ است کہ تقسیم مسائل ازوے راست می آید بعد از ان تقسیم کن این جامعہ
 و طہرین تقسیم است کہ بر خانہ ہر شخصے کہ بگذری بین کہ وے از کد ام کد ام لطن گرفتہ است
 انجہ از اول گرفتہ است ہندہ نصیب اور در انجہ بالائے قوس لطن ثانی نوشتہ
 ضرب کن و حاصل را در انجہ بالائے قوس ثالث نوشتہ و ہمہ چیز تا آنکہ منبتہ شوند لطن
 و آنرا علیحدہ بنویس و انجہ از لطن ثانی گرفتہ است ہندہ نصیب اور از لطن ثانی
 در ہندہ تختانی این سطحہ ضرب کن و حاصل را در ہندہ فوقانے لطن ثالث
 و حاصل ضرب در ہندہ فوقانی لطن رابع و ہمہ جہا و این عدد را زیر مرقوم اول کہ علیحدہ نوشتہ بودی
 ثبت نما و انجہ از لطن ثالث گرفتہ است ہندہ نصیب اور در ہندہ تختانی ضرب کن و آنرا در ہندہ فوقانی
 لطن رابع و بکذا و بکذا پس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن و بعد از ان جمیع حاصل او کہ نوشتہ
 جمیع کن و مجموع را در خانہ آن شخص ہی بنویس و انتقال کن بشخصے دیگر و ہمین عمل کن چون تقسیم
 تمام شد امتحان کن بقاعدہ جمع و تقسیم چون در امتحان راست آمد فرا یض درست شد والا خطا واقع شد
 تقطیش آن خطا کن مثال حاصل شبکہ بنویس و آنرا شرح کنسیم تا فائدہ متام شود

۵۱۴۲۰	۱	۳	۱۲	۲۶	۴	۸	۲۳	۱۵	۴	۱۰
			تت ۳۵۵۰۲		اختلام ۱	تت ۴۳۲	اختلام ۱			
۳۸۸۸										
۱۹۳۳										
۱۲۹۶										
۴۲۹										
۳۳۰۲										
۱۷۰۱										
۴۳۸۰										
۵۸۳۲										
۱۹۳۳										
۵۴۸۳										
۵۳۸۳										
۲۳۰۰										
۴۳۲۴										
۱۳۹۹۳										
۴۰۰										
۱۲۰۰										

۲۱۰

حل این شبکه آنست که با مسئله پیش آشتل برده بطن مردی متوفی شد و نجس و لوث گذاشت زوجه و ام و شقیقه داشت
لام اصل مسئله او دوازده بود و عامل شد با نوزده و آن تصحیح اوست زیر نام زوجه و نوزده نوشتم زیر نام ام بنده
وزیر نام شقیقه چهار و همچنین زیر نام شقیقه دوم چهار و زیر نام اخت لام دو بعد از آن انتقال کردیم بطن ثانی
یا فیتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح او از شش است و مافی الید میت از بطن اول سه بود مقابله کردیم سه با شش قوام
بالثکث یا فیتیم بنا بر آنکه سابقا اشاره کردیم که در صورت عدم القسام تداخل حکم توافق داشت ثلث شش که دو باشد
با دو نوشتم ثلث سه بر انتقال کردیم بطن ثالث که ام است پنج وارث یا فیتیم سه بنت مذکوره و ابویین ثلثین و سدرین
جمع شد اصل مسئله از شش شش منگسر میشود بر نبات میان نصیب نبات که چهار است و میان روس ایشان که سه است
سباغته یا فیتیم ضرب کردیم سه در شش هر دو شد و آن تصحیح اوست باز تخص کردیم از مافی الید دیدیم که مگر فته است الا از
اول نصیب ایجاد است دور در دو که بالای بطن ثانی مرقوم است ضرب کردیم چهار شد مقابله کردیم چهار را با شش و ثانی
بالنصف بر آمد نصف شش که نه باشد بالا نوشتم و نصف چهار که دو است پایین نوشتم انتقال کردیم بطن رابع سه وارث یا فیتیم
زوجه و ابن و بنت اصل مسئله از هشت یکی زوجه را و هفت منگسر میشود بر این و بنت عدد روس که سه است ضرب کردیم و هشت
چهار بر آمد و وی اخذ کرده است از بطن اول خیری پس نصیب از بطن ثانی که سه است در هند سه برین که یک است ضرب
کردیم سه بر آمد سه در نه ضرب کردیم بیت و هفت شد پس بیت و هفت مافی الید است مقابله کردیم با بیت و چهار توافق
بالثکث یا فیتیم ثلث بیت و چهار که هشت است بالا نوشتم و ثلث بیت و هفت که نه است پایین نوشتم انتقال کردیم
بطن خامس که یک شقیقه که بنت بطن ثالث بود متوفی شد چهار وارث گذاشت شقیقه و اخت لام و جده که عقبه و از ثانی
مقدم آمد و چهارم زوج اصل مسئله شش است و عامل بهشت شده است و وی از بطن اول و ثالث گرفته از بطن
چهار است چهار را در دو ضرب کردیم هشت بر آمد هشت را در نه ضرب کردیم هفتاد و دو بر آمد هفتاد و دو را در هشت زدیم
پانصد و هفتاد و شش بر آمد و این نصیب است از بطن اول بر کاغذی نوشتم و نصیب او از بطن ثالث نیز چهار
است چهار را ضرب کردیم در دو که هند سه زیرین است هشت حاصل شد هشت را در هشت زدیم شصت و چهار شد
بر آن کاغذ زیر محفوظ اول نوشتم بدینصورته مجموع ششصد و چهل بر آمد و آن مافی الید است
کردیم با هشت القسام یا فیتیم جز و سهم که ثمانین است پایین نوشتم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم
بطن سادس یا فیتیم که اخت لام که بنت بطن ثالث و اخت لام بطن خامس بوده و چهار وارث گذاشت
اخت لام و جده که در بطن سابق هم بودند در زوج و آن تصحیح او از شش است و نصیب از بطن اول و دو در دو ضرب کردیم



چهار برآمد چهار در نه زدیم سی شمش بر آمد سی شمش را در شست زدیم دو صد و شستاد و شستاد و
 بر کاغذی نوشتیم و نصیب از لطن ثالث چهار بود چهار را در نه سه پائین که دست ضرب کردیم شست بر آمد شست را در شست زدیم
 شصت و چهار بر آمد زیر محفوظ اول شست کردیم و نصیب او از لطن خامس یکی است یک را در نه سه پائین که شستاد است
 ضرب کردیم شستاد بر آمد از زیر محفوظ ثانی نوشتیم بر بصورت ^{دو صد و شستاد} _{بر چهار}
 مقابله کردیم با شش و منقسم شد جزو سهم که هفتاد و دو است پائین ^{دو صد و شستاد} _{بر چهار}
 بطن سابع که ام لطن ثالث و جده خامس سادس بود چهار وارث گذاشت نزوج وام و جد و اخت لای این سکه
 اگر ریست اصل سکه شش و عول بر نه و نصیب جد و اخت لای که چهار است باید که لکذکر مثل خط الانشین
 منقسم کرد پس لکسا لازم آمد عدد دروس که سه است در نه ضرب کردیم پس تصحیح او از بیت و هفت است دیدیم نصیب او از لطن
 ثالث سه بود سه اور و ضرب کردیم شش بر آمد شش را در شست زدیم چهل و هشت بر آمد و در لطنون متاخر صفر یازده
 ضرب کردیم چهل و هشت را بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از لطن خامس یکی است یک را در نه سه پائین که شستاد
 ضرب کردیم شستاد بر آمد زیر محفوظ اول شست کردیم و نصیب او از لطن سادس یکی است یکی را در نه هفتاد و دو ضرب کردیم
 هفتاد و دو بر آمد زیر محفوظ ثانی شست کردیم بر بصورت ^{دو صد و شستاد} _{بر چهار} همه اجمع کردیم دو صد بر آمد مقابله کردیم با بیت و
 هشتاد بر آمد بیت و هفت را با نوشتیم دو صد را پائین ^{دو صد و شستاد} _{بر چهار} انتقال کردیم بطن ثامن شقیقه ثانی هفت
 که در اول شقیقه بود و در ثالث بنت و در خامس شقیقه و در سادس اخت لام گذاشت سه وارث ام جده که سابق بود
 و زوج و ابن تصحیح او از دو صد و نصیب او از لطن اول چهار بود چهار را ضرب کردیم در دو هشت بر آمد هشت را در نه زدیم هفتاد
 و دو بر آمد و هفتاد و دو را در شست زدیم با هفتاد و هشتاد و شش بر آمد با هفتاد و هشتاد و شش را در بیت و هفت زدیم پانزده هزار و هفت
 پنجاه و دو بر آمد بر کاغذی شست کردیم و نصیب او از لطن ثالث چهار بود چهار را در دو ضرب کردیم هشت بر آمد هشت را در نه
 زدیم شصت و چهار بر آمد شصت و چهار را در بیت و هفت زدیم یک هزار و هفتصد و هفت و شست بر آمد زیر محفوظ اول شست
 کردیم و نصیب او از لطن خامس سه بود سه را در شست زدیم دو صد و چهل بر آمد دو صد و چهل را در بیت و هفت زدیم شش
 و چهار صد و هشتاد بر آمد زیر محفوظ ثانی شست کردیم و نصیب او از لطن سادس یکی است یکی را در هفتاد و دو ضرب کردیم هفتاد و دو
 بر آمد هفتاد و دو را در بیت و هفت ضرب کردیم یک هزار و هفتصد و چهل و چهار بر آمد زیر محفوظ ثالث شست کردیم بر بصورت ^{دو صد و شستاد} _{بر چهار}
 همه اجمع کردیم بیت و چهار هفتصد و چهار بر آمد آن پائی الی دست مقابله کردیم با دو صد و هفتاد و شش بالای او صفر گذاشتیم ^{دو صد و شستاد} _{بر چهار}
 و پائین جزو سهم و در هزار و یکصد و چهل و دو شست زدیم انتقال کردیم بطن ناسع با هفتصد که نزوج جده متوفی شده است و دو وارث گذاشتام

www.ahnafmedia.com

و شقیق تصحیح مسئله از سه و نصیب از بطن سابع نه بود نه را در دو صد ضرب کردیم یکبار و هشت عدد برآمد در بطون ستاره
 صد بود ضرب کردیم پس با فی الید او همین قدر است مقابل کردیم با سه القسام یافتیم بالاسی او صفر گذاشتیم و زیر او صفر
 شد صد شد کردیم انتقال کردیم بطن عاشر اخت علانی جده را یافتیم که مرده است و گذاشت یک عدد را فقط مسئله او از یک
 و نصیب او از بطن سابع چهار است چهار را در بنده پانین که دو صد است ضرب کردیم هشتصد برآمد و آن را با
 او است مقابل کردیم با یک القسام برآمد صفر بالا گذاشتیم و هشتصد پانین نوشتیم چون اجمل تمام شد خواستیم که انتقال
 کنیم بجامعه که تصحیح مسائل از وی صحیح شود یا نزرده را در دو ضرب کردیم سی برآمد سی را در نه ضرب کردیم دو صد
 برآمد دو صد و هفتاد و در هشت زدیم دو هزار و یکصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 کردیم پنجاه و هشت هزار و سه صد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 شقیق را یافتیم که از بطن ثانی نصیب او دو بود دورا در بنده پانین که یک بود ضرب کردیم دو برآمد
 دورا در نه ضرب کردیم هر دو برآمد هر دو را در هشت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در هشت
 و هشت ضرب کردیم سه هزار و هشتصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 شقیق یافتیم که از بطن ثانی یکی یافته است فقط یکی را در یک ضرب کردیم یک برآمد یکی را در نه
 ضرب کردیم نه برآمد نه را در هشت ضرب کردیم هفتاد و دو و برآمد هفتاد و دو و دورا در هشت و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی اسم شقیق در سطر اجیا نوشتیم انتقال کردیم باب یافتیم که
 از بطن ثالث نصیب او سه بود فقط سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت ضرب
 کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در هشت و هشت زدیم یکبار و دو صد و نود و شش برآمد
 محاذی اسم آب در سطر اجیا نوشتیم بعد از آن زوج از بطن رابع سه یافته است فقط سه را در نه
 ضرب کردیم بیست و هفت برآمد بیست و هفت را در بیست و هفت ضرب کردیم هفتصد و بیست و نه برآمد آنرا
 محاذی زوج در سطر اجیا نوشتیم انتقال کردیم با بن این را از بطن رابع چهارده بود چهارده را در نه
 ضرب کردیم یکصد و بیست و شش برآمد یکصد و بیست و شش را در بیست و هفت ضرب کردیم هفتصد و بیست و نه
 و چهار صد و دو برآمد محاذی این در سطر اجیا نوشتیم انتقال کردیم بر هشت بیست از بطن رابع بیست
 یافته است هفت را در نه ضرب کردیم شصت و سه برآمد شصت و سه را در بیست و هفت ضرب کردیم هفتصد و بیست و نه
 و هفتصد و یک برآمد آنرا محاذی بیست نوشتیم انتقال کردیم زوج از بطن خامس پنج یافته است سه را در هشت

شقیق
۳۸۸۸

۲۱۳۳
شقیق
۱۹۲۴

اب
۱۲۹۶

زوج
۴۲۹

ابن
۳۴۰۲

هشت
۱۶۰۱

www.ahnafmedia.com

زوج
۶۴۸۰

زوج
۵۸۳۲

زوج
۱۹۴۴

ام
۵۴۸۴

زوج
۲۴۰۰

ام
۶۴۲۶

زوج
۱۳۹۹۴

ام
۹۰۰
شقیق
۱۲۰۰

ضرب کردیم دو صد و چهل برآمد دو صد و چهل ادرست و هفت ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشتاد برآمد از محاذی زوج
 نوشتم انتقال کردیم زوج ثانی از لطن سادس سیافته است در هفتاد و دو ضرب کردیم دو صد و شانزده برآمد دو صد و شانزده ادرست
 زدیم چهار و هشتصد و سی و دو برآمد محاذی زوج ثانی نوشتم انتقال کردیم از لطن سادس سیافته بود یک ادر هفتاد و دو
 ضرب کردیم دو صد و شانزده برآمد دو صد و شانزده ادرست و هفت زدیم چهار و هشتصد و سی و دو برآمد محاذی زوج ثانی نوشتم
 انتقال کردیم از لطن سادس یک یافته بود یک ادر هفتاد و دو ضرب کردیم هفتاد و دو ادرست و دو ادرست و هفت
 ضرب کردیم یک هزار و نه صد و چهل و چهار برآمد از محاذی زوج ثانی نوشتم انتقال کردیم بام که در لطن دیگر جده شده از لطن سادس
 شش بود شش در دو صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد از لطن سادس نوشتم و نصیب از لطن ثامن دو بود و در لطن
 هزار و یکصد و چهل دو ضرب کردیم چهار هزار و دو صد و هشتاد و چهار برآمد با محفوظ اول جمع کردیم چهار و چهار صد و هشتاد و چهار
 از محاذی ام نوشتم انتقال کردیم در لطن سابع است و دیگر با نیز جده است نصیب از لطن سابع هشت است هشت
 در دو صد ضرب کردیم هزار و ششصد و شصت برآمد از لطن عاشق بود یک ادر هشتصد ضرب کردیم
 هشتصد برآمد با محفوظ اول جمع کردیم دو هزار و چهار صد شد از محاذی زوج ثانی نوشتم انتقال نمودیم زوج از لطن ثامن
 سه بود سه در دو هزار و یکصد و چهل دو ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشت و شش برآمد محاذی زوج نوشتم انتقال
 کردیم این از لطن ثامن نصیب هفت است هفت را در دو هزار و یکصد و چهل دو زدیم چهارده هزار و نه صد و نود و چهار
 برآمد محاذی این نوشتم انتقال کردیم ام از لطن سابع نصیب یکی است یک ادر ششصد ضرب کردیم ششصد و شصت
 و شقیق از لطن سابع نصیب دو است در ادر ششصد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد محاذی شقیق نوشتم شصت
 تمام شد فصل چون عدد الضبا از الوف منتظم باشد تنزلی آنها برتر که شکل شود و معرفت نصیب هر یکی با خط
 از ترک دشوار گردد و مستغنی بجز در ماند و قاعده نزدیک است و با کم کند پس محتاج شدند بقاعده که سادسین
 و اهل حساب در نیاب عمل چند است یکی از آنها که سهل الماخذ است و از مختصات کتاب الحروف است که تنزلی مرتبه
 برتره مسمی باشد تنزلی قصی آن تنزلی الوف با حاد است پس مکتوب در مرتبه الوف را حاد اعتبار کنند و مکتوب
 در مرتبه عشرات الوف را عشرات و علی هذا القیاس و تنزلی اوسط تنزلی مات با حاد است و تنزلی اونی تنزلی عشرات
 با حاد است بر تنزلی که مناسب کثرت اعداد ترک باشد اختیار کنند و آنچه باقی ماند از مراتب حاد و عشرات و مات هر
 عشر عشر اعتبار کنند اگر تنزلی شد است و هر یک عشر عشر اگر تنزلی اوسط است و هر یکی از عشر اگر تنزلی اول است
 پس اگر زوج این کسور را جمعها بجهت و یسر آید مثلا اعداد عشر را نصف العشر میتوان آورد یا ثلث عشر فیها و الا دشواری

www.ahnafmedia.com

فهم کسوف فهم الضبار البیزان طبع باید سنجید من اتمی سلطین غلیظ اموهنا کار باید نسبت و گاهی از منزل نفس غاضن کرده بنزل
 یا اقل صلح باید نمود و گاهی فهم و تفهیم کسور اموار باید ساخت دیگر آنکه الضبار با یکدیگر مقابله کنند اگر داخل باشد فقط اقل عملی اعتبار
 کنند و اکثر اجهان نسبت بسط نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گفت و هر نصیب را بر وفق آن باید آورد و اگر
 بعضی توافق و در بعضی داخل باشد توافق اعتبار باید نمود و اگر تباين باشد بعضی الضبار با کل آن این نوع متعذر است دیگر اختصاص
 بجز کسیکه مستغنی از وی میراث گرفته است میت نشوند و نام او نویسند و سهام او دهند و متعین موت او و تقسیم سهام او
 نشوند و دیگر اختصاص نصیبها و معنی اختصاص تقسیم است که استخراج کنند و فیض در صورتها که بر رؤس فریق منقسم میشود
 و در آنکه در بطون آینه عدد این مسئله تضاعف خواهد شد بوجهیکه آنکس مانند فرع گردد پس مقید تصحیح کسور نشود و صبر
 کند تا وقتیکه تضاعف اعداد حاصل شود زیرا که مقصود حاصل تقسیم در الضبای اجیاست و آن حاصل است باید در
 که ترک خالی از دو حالت نیست یا از آن قبیل است که عین او منقسم نمی شود مانند حمام و حیوان یا از آن قبیل است که عین او
 منقسم میشود مانند جوب و نفود و در آن پس حصه او از ترک ماند حصه اوست از جامعه این مسئله از بعد تناسب است که
 مثال مجهول است و چاره دانستن آن تقریبات و تقریبات عبارت از استخراج قیروط جامعه است یعنی جزو است و جامعه
 و طریق او آنست که تقسیم کند جامعه ابریت و چهار حاصل قسمت قیروط اوست پس اگر حاصل تقسیم صحیح بر آید فیهما
 و اگر کسری با او جمع شد و تسویه الکسور خواهی مخرج کسور در جامعه ضرب کن و حاصل ضرب جامعه ساز و از آن قیروط
 صحیح بر آید و اگر کسرها مضاعف یا معطوف بر آید مقابله کن بر دو کسرها اگر توافق است وفق یکی در دیگری ضرب کن
 و حاصل در جامعه و حکم چند عدد از کسور بر همین قیاس باید کرد و اگر از تراند مراتب خرد از مقصود باشد همان کسور
 تلفظ کن و طریق تقسیم قیروط بر اجیاست که جدولی رسم کنی از بالای صحفه سومی پایان آن بقدر امتداد الضبای و ترا
 تقسیم کن بخطوط فاصله تا خانههای پیدا شود و در هر خانه نصیب از الضبای اجیایکی زیر دیگری رسم کن و بالای آن
 جامعه بنویس و بر جنب این جدول دیگر مشابه او در طول و خانهها بنویس بالای این جدول قیروط جامعه است
 بعد از آن عمل کن قیروط را با ضلع او تا آنکه واحد را هم بهم آن کسر میتوان خواند مثلاً مائین حاصل میشود از ضرب
 در مائین یکی از ضلع او دوست و مائین حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از ضلع او دهست یکی عشردهست
 و مخرج عشر عشره است و دیگر یازده عشره از ضلع او شد و چون اضلاع پیدا شد جدولهای محاذی جدول قیروط
 بمقدار اضلاع بنویس چند ضلع بر هر جدول بنویس مقدم کن اکثر را بر اقل بعد از آن نصیب را بگیر قسمت کن بر قیروط
 و حاصل تقسیم را در جدول قیروط محاذی آن نصیب کن و اگر کسری باقی مانده است مناسب اول محاذی آن نصیب کن

۲۱۵

والرکب دیگر مناسب ضلع ثمانی باقی مانده باشد در جدول ضلع ثمانی تا آنکه منتهی شود:

سبع لسان کلبا	وفق الجمع	جدول العشر	جدول العشر جدول اربع الفوق	عشر القيراط	تسع عشر القيراط	تسع عشر القيراط
۵۸۳۲۰	۱۹۴۴۰	۱۹۴۴	۱۰	۱۰	۹	۹
۳۸۸۸	۱۲۹۹	۱۲۹	۶	۱		
۱۹۴۴	۶۴۸	۶۴	۸			
۱۲۹۹	۴۳۲	۴۳	۲	۵	۳	
۶۴۹	۲۴۳	۲۴	۳	۴		
۳۴۰۲	۱۱۳۴	۱۱۳	۴	۲		
۱۶۰۱	۵۴۶	۵۴	۶	۶		
۹۴۸۰	۲۱۶۰	۲۱۶		۲	۴	
۵۸۳۲	۱۹۴۴	۱۹۴	۴	۲	۰	۰
۱۹۴۴	۶۴۸	۶۴	۸	۸	۰	۰
۵۴۸۸	۱۲۹۹	۱۲۹	۸	۲	۵	۱
۲۴۰۰	۸۰۰	۸۰		۹	۶	۸
۹۴۴۴	۳۱۳۲	۳۱۳	۲	۴	۲	
۱۲۹۹۴	۴۹۹۹	۴۹۹	۸	۶	۴	۴
۴۰۰	۲۰۰	۲۰		۲	۲	۲
۱۲۰۰	۴۰۰	۴۰		۲	۸	۳

۲۱۴

www.ahnafmedia.com

مثالی و جمله بر وفق نظر کردیم در این الضیاء فیتمیم که همه آنها متوافق اند مثلاً پس ثلث جامعه را جامعه ساقیم و ثلث
 بر نصیب مجازی آن نصیب شد کردیم مثال این رو جامعه ثانیه بعشر آن و در بصورت عشر جامعه یکم
 و جامعه سازه بعد از آن امتحان کنند نخست جدول اعشار را جمع کنند و هر ده را یکی گیرند و آنچه کسر باقی ماند
 آنرا دفع کرده تقریر نمایند مانند آنکه در جنس و چهار جنس بعد از آن جدول اعداد تا مراد جمع کنند و با مجموع
 اول جمع نمایند حاصل الجمع را با عشر جامعه تطبیق دهند اگر مطابق برآمد عمل صحیح است و الا تدارک حلال باید کرد
 مثال مختصر تصحیحات است که تصحیح مسئله ام ام که در مابعد دو بار جده شده از آنجا که جمیع اعداد بر آن که در تصحیح
 اینجا چون حصه او را در ضرب کنیم و حاصل را در هشت تصحیح اجبار است می آید مثال تقریر آنست که تصحیح کنیم
 نوزده هزار و چهار صد و چهل را بر بست و چهار حاصل بقیمه هشتصد و ده بر آمد و آن قیراط است پس حل
 کردیم اضلاع او را تا آنکه بواحد رسید پس بقیمه هشتصد و ده حاصل میشود از ضرب ده در هشتاد و یک هشتاد و یک
 حاصل میشود از ضرب نه در نه و یکی تسع زشت پس اضلاع او سه بر آید از عشر و تسع عشر و تسع عشر پس چهار جدول
 رسم کردیم بر جدول اول زیر قوس نوشتیم هشتصد و ده بالای قوس هفتصد و چهار و بر سر جدول دوم عدد
 ده تا دلالت باشد بر آنکه این جدول اعشار قیراط است و بر جدول ثالث نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول
 تسع عشر قیراط است و در جدول رابع نیز نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول تسع عشر است بعد از آن
 بقیمه قیراطی تا در جدول قیراط نوشتیم که در آنجا نیز در جدول اول کسور را جمع کردیم و هر نه را یکی شمردیم باز بالا
 از آن رفتم بر شده را یکی شمردیم باز اشغال کردیم جدول قیراط و محفوظ را بآن اعداد جمع کردیم راست آمد

باب میراث ذوی الارحام غیر اهل الفرائض والعصباء باب در میراث اصحاب قرابه غیر اهل الفرائض
 وعصباء ما لك عن محمد بن ابی بكر بن محمد بن عمر بن حرم عن عبد الرحمن بن حفظة الوندی انه اخبره

عن مولی القریب کان قد یقال ابی موسی انه قال كنت جالسا عند عمر بن الخطاب فلما صلی الظهر
 تن یایر فاهلم ذلک الکتاب کتبه فی شان العقیب سال عنها و لیستخبر فیها فاتی به یر فاقدا
 بتودا و قد فی ما فی ذلک الکتاب فیہ ثم قال لو رضیک الله اترك ابن مری نشته بود
 نزدیک عمر بن الخطاب پس وقتیکه خواند نماز ظهر را گفت ای یر فایا آن کتاب را اشاره کرد بنا که
 نوشته بود آنرا در باب عمر سوال میکرد از حال آن و خبر می پرسید از آن پس آورد یر فایا آن نامه پس
 طلبید عمر بیایه سنگین با بیایه چوبین که در وی آب بود پس محو ساخت آن نامه را در آن بیایه بعد از آن

To: www.al-mostafa.com

www.ahnafmedia.com